

۹۶

۲۵۳۰۹۲



بازرسی شد
۲۷ - ۲۶

بازدید شد
۱۳۸۱

۱۳۷

تاریخ ۱۳۴۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: شیخ آلاءت و برهان

موضوع: تاریخ

مؤلف: ملا احمد نیرازی

شماره دفتر: ۱۳۳۴

موسسه: ۱۳۰۲

۲۰۷۱

۲۰۷۵

۲۰۷۱

۲۰۷۵

۱۳۸۱

۲

۳

۴

۵

۶

۷

۸

۹

۱۰

۱۱

۱۲

۱۳

۱۴

۱۵

۱۶

۱۷

۱۸

۱۹

۲۰

۲۱

۲۲

۲۳

۲۴

کتابخانه
مجلس شورای ملی
تاسیس ۱۳۱۶

۱۲۴۴

سپتک الاف و ابرهان المله

در ردیاری

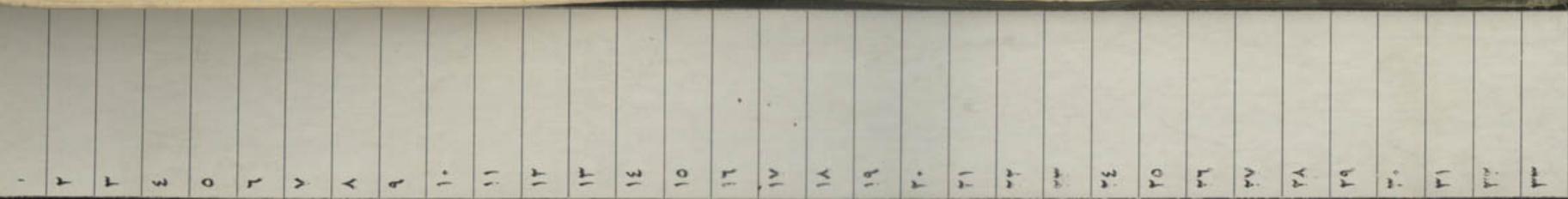
ایرشخ اجل مولانا احمد بن محمد مهدی بن ابی ذریافته

علیه السلام

از خصص این نسخه شریفه است در نظر حضرت مصنف کرامت و در
ورق خبر کتبه و تمام مبارک خویش است سروده اند

داخل کتابخانه محمدالدین شد
شماره ۱۸۲۹

کتابخانه
۱۲۴۴





Handwritten text in the upper portion of the page, partially obscured by a large, faint watermark.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي من على عباده بارسان السفراء المقربين ونجاهم من اجابة
والغواية بارش والانبيا المكرمين ثم فضلت على الامم الماضية وقرون
بان جنت من امته سيد المرسلين وفخر الاولين والاخرين واسماعيل امير المؤمنين
ويسوب المسلمين واتباع اولاده العرالميامين وشهد ان لا اله الا الله وحده لا
له شواذه تجت من اهل السعادة والنعيم وتكفي في ملكه ببعين الاولين
وشهد ان محمدا عبده ورسوله المصطفى صلى الله عليه واله صلوة تنور قلوب
المؤمنين وتلا السموات والارضين وشهد ان ذريته وعترته امنا الملكة والدين وخلفاء
الله على العالمين وجمعه على الحق جميعا **انا محمد بن حسين** كويد خادم مبروران **سنة**
وچار شيعيان انما اثني عشر احمد بن محمد همدى بن ابني ذر زراقي جميعهم الله تحت
لوا خاتم الانبيا يوم الجوار كه درين عهد ميمون وقرن هم يون كنگر ابعينه بهار ت

الله في

احمد محمد مصعب الله عليه واله از باياري عدل وانصاف علميقت تدر قدرت تصفا
ميشت جبهه شست سگنذر شوكت دار اعظمت فريدون ميمت كبروان فوج شيرت
طلعت مريخ صورت سليمان مسند عظمت ورفعت وود القرين مبرر بهت بسطت
محيي طريقه شرفت وهديت سلطان سلاطين دوران وعلما خواقين زمان نزل الله
المبصره في بسطة الارض بربطاب ط العدل في الافاق بال طول والعرض بانع مرتب
العلم الى غاية القصوى **انا محمد بن حسين** سليل الله خاقان كوشك و صاحب
قوان ملك ستا شاسته كايريك مكارو ما يدين با حضرت از يدك سلطان ابن
السلطان الخاقان بن الخاقان **انا محمد بن حسين** حله الله حله و صلواته و صلوات
الزمان و زمانه و دنه و زمانه سر سبزه و خرم و با شادابي و طراوت توام و بجزوه دار السلام
بغني ساحت فيج اسحت مملكت ايران بيمين مودت و در اقي ان شاسته
پهر مكان غيرت باغ جهان و زيب و زينت صفحه جيب ان كشته كاشف نفاي روح
افزاي ملك ابعنه التي اعدت للفقيرين و ديند و واروش نماي او حلو با سلام منمن شيند
اهل عالم با حمد من و امان و نوع نبوي ادم را قمل ابايش و اطين ان شد و بان سب
مرجع كافه طواف اهن و مجمع جميع اهل مل و اديان كشته ازان جمله شفيعي پاديران

فرنگ را که پهنی پارتین نام داشت که از بان کفر رفت و دو قدم در آن کشتن
نهادند پس آن بوستان فضل و کمال را دید که بنوعی در لایمی مذاکرات
فصول کتابش و پیش او از باور داده و طیور را درلی خنجه اشیا علم و فضل
شاید نمود که در هوای روح افزای انوت و افاقت با لهای تمت کث اند
زغن آسا اورا در آن چمن هوای ترانه کوفی لبر آمد چون کس در آن چمن تنبلی
کشود بال پر بر آمد غافل از اینکه **شعر** ای کس عرصه سیم رخ نه جولا که است
عرض خود می بری در همت مایداری پس کجا بر او رسید که در معرض لطالت
پسند اسلام براید و پان ترانه نغمه سر آید و تنوع یکی دیگر از پدیدان در کت
غیب نام نماید که سابق بر این در هکلت فرنگ رساله در رد اسلام نوشته طرفه
اعجاب بر هم سرشته و عباراتی بهسم پرده و عجب دام مصححیه خسته خسته شکره ان
در خلال این کتاب مذکور خواهد شد پس مفوقی چند از رساله غیب برده و خود
هم اندکی بران افزوده رساله ترتیب داد و هر چند سخنان مست بیجان او در نظر
ارباب نهش چون تازگی کت و در نزد جماب پیش جواب انهارا سزاوار خاشکی
سکوت بود و لیکن چون تمهیل بود که تجافی از زردان موجب شبهه عوام و کلمات فزحام ان

نامشهور

تمام تصور نمایند خاطر خفیه می یون شایسته اسلام ناپه بردان کلمات عرب
و میل و علاقه بران شماره لازم الباره بندگان سپهر مکان شهر با عظم شاهزاده
اعظم نعال بند قبل حلیقه سلطنت و شهر یاری خورشید عظیم المثال ملک است
کارگیری منظر ایت جمال و جلال سر و بند قاست کشتن اقبال شایین **مادوشی**
همای می یون فال هوای مایید الهی شهر یاری که است بغیش طراوت چمن شریعت و
و برق حماسش اش خرم حیات مخالفان دین بسین بزرگ عطایش در آن حدف
در شان و بومعنف سخیش لب دریا طرب لب ان ظهور برق تغیش مار چشمن بر نای و
چون خنده برق در کیه باران تو امان و طلوع طلیعه شکر خیزی اثرش نظر چون رعد و
بمخان سلیمان شانی که طیور ارواح و دو خوش قلوب در دام تسخیر اطاعت اوست **در اوج**
صبا و جنوب متکفل جاروب کشی آستان رفت و جلات او سکنه نشانی که خاست
کوه کوه زبرجدید کند روی در قطعه این شمیرش و هزار چون ارسطو ایچ خوان و پستان
رای و تده پیشس حاجی ثار الجور و نظام حاجی شعور اسلام الغازی فی سپیل تملیه ایضا
و نایب سلطنته اعظمی نمود بتایید حضرت که کار **عجب** **سب** **مناجی** **قادر** **ایده** **الله** **نمود**
الرفعه والا اقبال و تسع الله المسلمین بر علی مواید الکرم و الا فضال انوار استوار و الاحوال

ع

این مناصب از جهت هم نسبت با این متفاوت و چنین نیست که یکی را مقام
متعد و مرتب شود و بدین جهت بعضی مقامات بعضی اینها مخصوص در بعضی از بعضی
اکل و اهل هستند و ملک الرسل فضل بعضهم علی بعض و چنین زمانی که هر فردی
از افراد است پیغمبری بدرک جمیع مقامات ان و فهم جمیع مناصب او مکلف
و با اثبات جمیع درجات ثابت از برای او مامور باشد چه بر ثبوت چنین تکلیفی
در تحقق چنین امری بر ثبوت است بلکه این تکلیف خارج از غیر و مسح اکثر کتب است
و لا تکلف الله نفس الا وسعها و آنچه ابتدا در حق پیغمبری بر هر فردی از افراد
است و استن ان لازم و اثبات ان تتمم است مرتبه دالای مطایعت ان است
است از جانب رب العزت که در جو عظمتی رسالت باشد و از این است که ابتدا
خاتم انبیا در حق خود تکلیف زیاده از او را بکلمه اشهد ان محمد رسول الله تعالی و
امر با قرار بر تبه استکفا و جامعیت و مطهرت اسم عظیم و غیر ذلك نفوذ و این
اقل مرتبه است که دانستن ان و اثبات ان از برای پیغمبر بر جمیع افراد لازم است و
بسا باشد که بعد از اثبات این مرتبه مکلف با اثبات بعضی درجات دیگر شود چنانچه
بنا بر مرتبه فرقه از این است موجه جمیع است مامور با اثبات مقام رفعت

از برای

از برای جمیع افراد از ان با کلیل نبوت هستند و همچنین است پیغمبر از ان مکلف
با قرار و فهم مرتبه جلیله خاتمت و اقراف نبوت نصب دالای شفاعت کبری
از برای سید انبیا محمد بن عبدالله هستند و لیکن اثبات این مرتبه بعد از اثبات
مرتبه مطایعت در رسالت است و همین مرحله است که موکه جدال بیان مسلمان و سایر
خرق از نصاری و یهود و مجوس و غیر هم است و این پادری زمانی در مقام بخار
انمطلب است چه اتفاق ان مستلزم اتفاق سایر مرتب در حق پیغمبر خواهد بود و
بهم درین کتاب نیست که اثبات این منصب از برای سید عجم و عرب یعنی منصب
و مطایعت از جانب رب العزت است این معنی که بر جمیع مکلفین از افراد و غیر از ان است
اکثرت تا انتهای دنیا از جانب او بر عالم لازم و تتمم شده است اطاعت و تقیید
محمد بن عبدالله صلی الله علیه و اله در حلال و حرام و فرامین و احکام و ادا و نواهی
و عبارات و غیر مطیع و نفاذ و احکام مقرر و از جانب الهی استکار و در موقف حضور
پردر کار مرتبه کمال و مقبول الاعمال و بموجبات ربانیه مخصوص است و مخالف است
غدا بستان و مستوجب عقاب نیز نیست و اما اثبات سایر مرتب پس بعضی از انها
بر این مرتبه مرتب و بعضی دیگر در مواضع دیگر ثابت است و چنانکه اشاره بان شد عمل تراجم

۹
و مقصود مطعیت آنحضرت و رسالت اوست نسبت بطبقه لاحق بر بعثت او از
بنی نوع انسان و اما طبقات مقدمه بر آن زمان پس محل نزاع نیست و کلام در
آنحضرت بر ایشان نیست چه مایه کنیم که احکام پیغمبر از زمان از برای ایشان نیز ثابت بود
فایده دوم بدانکه هر چیزی را که ما خواهیم از اثبات کنیم و حکم مثبت و تحقق آن کنیم
یا از قبیل تکالیف و امور متعلقه بتکلیف است بوجهی یا بواسطه یا از جهت ثابت که آنرا
اصلا و مطلقا در غیبتی و تعلقی بتکلیفی از تکالیف و اوامر و نواهی نیست چون
حکم مثبت تدویر و مثل از برای فکلت زحل و اثبات کرویّت از برای ارض
و هوا و امثال اینها پس آنچه از قبیل دویم باشد اگر مثبت از برای این عظیمه
اثبات و عقل حکم مثبت آن فایده شاید بعد از آنکه خصم از در برهان او خارج
و عقل را در ثبوت آن حاکم بر میند اگر حکم عقل بر قدر است و ضرورت
زیسیده باشد و خصم منکر لوجح عمود باشد گوید بی اگر چه متقنای برهان
عقلی این است اما از کی عقل من و تو خطا کرده باشد و شاید مطابق واقع
مخالف متقنای برهان باشد و لیکن آنچه از باب اول بوده باشد بعد از
حکم عقل لغو آن صحیح و جزم مثبت یا نفی آن قابل انکار و منع و عقل رود

دفع نمیتواند شد چه تکلیف همان است بر واسطه نفس عقل است و مناط
درک و فهم است و اگر چشم از حکم او بیثبوت و نفی پوشیده شود و او را
در این حکم معزول سازیم چه خواهد بود که مناط ثبوت تکالیف و محط قبول
اوامر و نواهی باشد و صحت کشف و شهود و عدم خطای حس و عیان است
نقل نیز مشی بعقل میشود پس اگر نه حکم عقل مطاع و فرمان او لازم است
تکلیفی نیز غیر ممکن التحقق بلکه در اینجا سخن تمام تر و کلامی با تارت
و ان این است که وجود واقعی تکالیف و ثبوت نفس الامری اوامر و نواهی
عین وجود عقلی و نفس ثبوت ادراکی آنهاست چه تکلیف من حیث هو
تکلیف نیست مگر اعلام تکلیف بطلب بودن یا ممنوع بودن فعلی پس
چون او باین اعلام شد تکلیف حاصل شد بلکه از اینجا ثابت شد که بعد از
حصول علم از برای تکلیف بطلب بودن فعلی یا ممنوع بودن از فعلی خواهد
بعقل و برهان و خواه بکس و عیان و خواه بنقل و بیان تکلیف او ثابت
و خصم احتمال عدم تحقق تکلیف از برای او نمی تواند داد بی خبری که میتواند
بگوید این است که از برای من علم حاصل نشده در صورت باید وجه عدم

ترتیب مطالب برابر مقدمات مستدل بیان نماید و محصل مطلب درین فایده است
که در مطالب تحقیقیه مجامع و مناصی بجز حکم عقل نیست و مستدل خصم را بجز
انقیاد و احکام او چاره و خلاصی نه خواه حکم او بجز ترتیب مقدمات عقلیه
باشد یا توسط و راهمانی مقدمات حسیه یا عایدیه یا نقلیه که عقل بجز ترتیب
انها استخراج حکمی نماید **فایده سیم** بدانکه از آنچه در فایده اولی مذکور شد مقصود
از کلام و محل بحث و نزاع در اینجا معلوم شد ان اثبات رسالت یعنی
واجب الاطاعه بودن سید انبیا محمد بن عبدالله صلی الله علیه و اله
از جانب حضرت افرید کاست و بجا آره اخروی امین بودن میطیع او از
مواخذه و عذاب الهی و ستمی بودن او موثبات ربانی را در استحقاق
خالف او عقاب و عذاب سبحانی را و فایده دوم بیان نمود که حکم درین
حاکم که در ارفع نزاع درین مراضه بجز عقل نیست و حکم عقل را در این بجز
انقیاد و اطاعت چاره نه خواه حکم او بجز مقدمات عقلیه باشد یا بواسطه
اموری که از حسیات یا عایدات یا تجربیات یا نقلیات یا کیفیات
و لیکن این انحصار در صورتیست که مستدل در مقام اثبات مطلب از برای

خود باشد یا در مقابل خصمی باشد که مکرر جمع شریاع و علل و کتب ساخته
بوده باشد و اما اگر خصم را شریعی و کتابی و دینی و ایمینی باشد در مقام
اجتهاد با او می تواند شد که توسط و میانجی مسلمات و معقولات ارفع
بحث و جدال و دفع قییل و قال را نمود و از مکاتبات او با لیکله اسود
ما در اینجا مگر چه الزام و اسکات خصم لغزانی و تمسک بمسلمات او ما را
کافیست چه مطلب فی نفسه از برای ما با وجود بر این دایات و اخبار سلف
بواسطه قراین و اشارت و حالات حاصله از برای خود در محافل و خلوت از
توسلات و استشفایات بر حد قطع و ظهور بل اظهر من النور علی الطور رسیده
و لیکن تاکید اللطوب با مسلمات خصم اشاره به بعضی بر این منفعتی رود تا
بالمه از قلوب صافیه نزع ریب و شک بشود و مابین بسبب در فواید آتیه
اشاره به بیان بعضی مطالب که خصم آنها را مسلم دارد می شود **فایده چهارم**
بدان ای صاحب بصیرت که نبی نوع این که اشرف انواع الگو است
خالق حکیم ایشان را مدنی الطبع افریده یعنی در زندگانی و معاش محتاج
بمدن و اجتماع با یکدیگر هستند چه زندگانی ایشان بقوت و غذا و لباس

در فواید آتیه

۱۳۰
سکن و سلاح بجهت دفع مضرت اعدا و اذیت بسبیط و مرکب رافع نظام
و ناخوشها و امثال اینها محتاج و تمیز جمیع اینها موقوف باجماع و عدل بکلیه
قطع نظر از این وجود تدفی و اجتماعی ایشان ظاهر و روشن و هر جمعی را در
مقامی منزل و سکن حاصل است خواه بب از اتوقف بقا، نوع و معاش
و ان با مقتضای مدیت طبع ایشان بدان یا بسبب از جریان عادت الله
بر این میسوی و چون ترکیب این نوع از قوای مختلفه از سبب و بهیمنه و شیطانی
و مکیه واضح و ظاهر و مختلف از جمله و آراء و مشتهیات هر فرد با فردی دیگر و
و با برت لهذا اجتماع ایشان در یک مقام موجب نزاع و جدال و قتل و قتل
و تصادم آراء و ترخیم امواء و این نشاء حرب و قتال و موجب اجداد
و اتلاف یکدیگر بکلیه قطع نظر از سبب این مرحله وقوع مجاریت و منازعات
و قتل و اتلاف و ضرب و اجحاف و نهب اموال و اسیر اطفال و عیال
قتل و در حال و شتم و ضرب و نزاع و حرب اغلب در میان این
نوع هر گاه فالی از ادع و مانع باشند محسوس و شاد و ملحوظ و معاین است
خواه بب از اتقاضای تفاوت قوی دان یا اختلاف اموا یا بدو شیطانیان

۱۳۱
باجریان عادت پروردگار سبحان و معلاوه بر این در امور معاش از اکثر اوقات
میان ایشان نزاع و اختلاف واقع و هر یک طرفی را طالب و بدون محاکمه
حاکمی طبعی نزاع غیر ممکن است پس حکم عقل صریح بر جاتی حکیم روف
رجیم آنها لازم و متمم است که از برای ایشان در مقامات و مجاریت را
و در اختلافات و منازعات رافعی مقرر فرماید که ایشان از اقبال و جدال
و سایر موجبات اختلاف و انهمال ممنوع و ایشان در اختلافات و تردیدات
و بخت است بخدمت او رجوع نمایند و ترک این قرار از جانب از یکدیگر و
این نوع مختلفه الامواء و الافکار و ایشان را خود سر و مطلق ایشان سخن
و نصب سروری بر ایشان نه پرده سخن در نزد عقول جمیع عقلا قبیح و مذموم
و مرکب آن در نزد همه معلوم است و چنین امر را عقل بر خداوند حکیم روا
نمیدارد و در حق او تجویز نمیکند و حکم قطعی بر خلاف آن میکنند و در نسبتیکه
در امور تکلیفیه حکم قطعی عقل موجب تحقق تکلیف می شود پس باید البته
ما تکلف باطاعت ربیسی بوده باشیم سبحان الله پادشاهان ایران در دم
و در کت و سلاطین هند و خط و فرنگ چون مملکتی را منجر در نهب حکام تعیین

بر شهر استعجل و بی درنگ و ترک از آنجا بجز در در ملک تلادی در عتبت
 پروری حوام می دانند و چنانچه درین مرحله تقصیر شهری را عالی از دولتی
 و امیر گذارند عقلا ایش از احوالات و رعیت او را نسبت بکومه و قوای همان شهر
 در نصب او خدا و رئیس کله حال هر چه کله با کله خود و مالکت ربه بار بر خود
 اگر آن کله را بی شبان در مر را بی پاسبان در میان سرد و هر چه قاطی او را
 ذلت و هر ذی شوری او را نسبت بفات میداد پس چگونه پادشاه حق
 حکیم مطلق و افریننده مهربان و دانای پشکار و نهان این جمع کثیر و جم غفیر
 از نوع مختلفه الایواء و الاراء را بی سرور و فرمان فرما و حاکم لازم الاقدار
 و این کله کثیر الاعداء را در میان دنیا بی شبان در چنگال کرکهای درنده
 طبع و ایواء را بیفرماید تعالی اقدار عن ذلک علوا کبیرا و چون با این
 قسم شود آنچه مشاهد و عیان و محج علیه جمیع ارباب ملل و ادیان است از
 اقرت و اقرار جمیع ایشان آمدن سردان و نصب پسران در عصر مهجرت
 و بیان و سجزه در بیان مطلب آگه و علم بان اوضح و اشده می شود چنانچه بیان این
 مقدمه در صدر دلیل چه رم مذکور خواهد شد و با بلا خطه دلالت قراین و امارات

و بسیار است در غفلت برین کله چون است حال کلام و اول است از آن

و هدایت شواهد و علامات بر تحقق تکالیف معاویه الهیه و ثبوت عبادت
 و طاعت ربانیه که بیان آنها بجز از جانب معبود بزبان رسول غیر ممکن
 بالمره حجاب سنگ و شبهه مرتفع و خلاف مطلوب در نظر عقل محال
 و متع میگرد چه اتفاق جمیع فرق مخالفه و طوایف متکثره بر وقوع
 تکالیف و تحقق آنها و ملاحظه خاص و آثار بسیاری از آنها چون غرت
 و رخت ستمک بر برخی از آنها و کت و خذلان تارک بعضی و تقرب و
 استجابت و دعوات بسی از مطیعین و پست و حشت کردی از فایده این
 خروج آنها بعارض سینه و صعود ایشان بدارج رفیع و نجات ستمین
 و فوز مطلوب ستمکین ایشان و دوام دستار تثبیت بر برخی و فاد
 پراکنده کی مقرر بر خلاف آن در فایست و در نور نعت بر اکثر طوایف لازم
 تکالیف خویش و حلول نعت و شدت بر بسیاری از تارکین طریقت
 و این خود و نزول بلا و نقمات بر طوایف محمد و درود غیب و سیادت
 بر کرده و تاحه از جانب پروردگار احد بنحویکه انکار آنها در زمره انکار محسوسات
 داخل و منع آنها از قبیل منع معلومات بدیهیه است الی غیر ذلک من

منج

۱۷ الشاهد والعراين دلاقی واضحه و علاماتی لایحه هستند برینکه این احکام و تکالیف و اوامر و نواهی برهمس بافته و بی نشاء و سرهم بندی و بی اصل نیستند و از جمله اموری که مؤید قوی از برای مطلوب است وجود دلیل قطعی است بر وقوع تکلیف بر این نوع شریف از جانب رب لطیف فی الجمله و پان این مطلب این است که هر عاقلی بکله فعل عمیزی حکم قطعی میکند که هر که بجهت داشتن رضای شخصی در امری ایسان بان امر کند و تحمل مشقتهای افزون و زحمتهای کونا کون بلکه بدل جان و صرف مال و عیال و فرزندان درجا آوردن ان امر بجهت تیان مطلوب ان شخص کند لامحاله ان شخص را احسان با و لازم و ترک مکافات حق و نرزی موافق با عقل و شعور غیر ملایم است همان تو را حکم میکنم و نام و گواه میگیرم و از تو سئوال میکنم که هرگاه مطلع شوی بر اینکه شخصی رضا و خوشنودی ترا در امری دهنست و چنان یافت که تو ان امر را از او خواسته و بجهت محض خوشنودی تو دامن سعی بر میان زود نهایت جهاد درجا آوردن ان بجای آورد و کسکی تشنگی بر خود قرار داد و در زمان و

مشقتهای

۱۸ مشقتهای بی پایان در ان تحمل شد بلکه اموال خود را همه در ان راه صرف و عیال و طفل خود را فدا کرد ایا بر خود می پسندی که از مکافات ان تکامل و در پاداش ان قافل و رزی اگر چه فی الواقع ترا در ان واقعه نسبت با و تکلیفی نشده باشد و اگر کسی چنین کاری کند و چشم از هم جان فداینها یان بپوشد ایا از ان نسبت بنا مردی و بی جاعتی نمیدهی البته خوار داد و تمام عالم در غیر حله با تو شریک خواهند بود و همچنین در طرف مخالف هرگاه کسی چنان فهمد که تو امر را خواسته مطلقا بان اکتفا نمکند و پشت سر افکند بلکه مطیعان ترا نکوشد و با ایشان بدی اعازد و ترانا نیز کوبد و باک بیکه طالب اطاعت و رضای تو هستند دشمنی نماید و ایشان را کت سازد با آنکه بسی تکلیب از تو باور رسیده و همه روزه روزی او را داده باشی ایا او را سزاوار سیادت بنده اتی و دیگران او را مستحق علات و مذمت نمی شمارند البته می شمارند اگر چه ان اطاعت و این مخالفت بمحض تصور انها باشد پس میگوئیم که ملاحظه میکنیم و می بینیم که در هر عصری جمعی بسیار و خلقی پیشا بجهت خوشنودی حضرت از فید کار و طلب اطاعت پروردگار

۱۹
تمهل شقیها و زحمات و مورد مصایب و بیات کشته شب را بجاوت افند
و روز را بطاعت شب رسانیده کرسنی و تشنگی را بر خود پسندیده بلکه
جمعی مال خود را صرف و خیال و اطفال خود را در راه او نثار کرده غمناهی
خود را در طلب رضای او بجاگ ریخته و از سر و جان بجهت او کشته اند
دوستی و محبت او را زده و بر نفی بر خلاف این بادوستان او عدوات
کرده راه خلاف او پیموده جان و اموال و زن و خیال بندگان او را
و غارت کرده پس بیکم آنچه مذکور شد لاجمله طایفه اولی مستحق حسن
و نعمت از جانب رب العزت و کرده ثانی سزاوار سیئات و عقوبات
شکنی نیست که استحقاق حسن یا موافقه از جانب شخصی بواسطه عملی
بدون مطلوب بودن ان عمل یا بغض بودن متحقق نباشد و پس عمل
طایفه اولی مطلوب حضرت مولی و عمل کرده ثانی بغض اوست و
مطلوبیت و بغضیت عمل از شخصی عین مکلف بودن ان است پس
بقیة نوع این را فی الجملة تخلفی از جانب پروردگار متان البته است
پس اگر کسی اعراض کند و گوید که غضب رئیس و سرور بجهت ردع از

۲۰
فنا و شر و دفع نزاع و جدال و نکایب فی رعیت و شبانی کله و پانی
و نه از برای کسی لازم است که خود محیط بر تمام مملکت و رعیت و کله و مر
و ممکن از حفظ همه بخودی خود نبوده باشد اما حق سبحانه و تعالی بر همه محیط
و توانا و بر کل مسلط و توانا پس بر ادع دیگر چه احتیاج است و رئیس و سر
دیگر در چه کار کنیم با وجود آنکه این مرحله از برای بیان تکالیف غیر
مفیده است بلی خداوند عالم محیط بر کل و قادر بر رضع هر فرد و شر و ابراهیم
بر نزاع و بحث است و لیکن احاطه و قدرت تنها فی درین مرحله غیر کافی
و متحقق وضع و دفع لازم است و عدم آنها در صورت انفا، زبسی از خیس
خود باشد و محوس و معاین و ملحوظ است چه در فرات این چه نه باشد
حاصل و در نهادن روزا چه مصایب و شرور متحقق است و محاط الله
در حق این نوع بدفع و دفع خود جاری گشته در شته خلافت این
قوم را بکف کفایت خلفای این نه گداشته با وجود اینکه رضع سزاوار است
و بیان احکام مجولات میان مخلوقات را بجز هم جنس ایشان نمیتوان
نمود الا منع ایشان از نزاع و خلاف و این امری است که خلاف ان

ظهور و اتفاق آن محسوس است و از این جهت هر قوم بی زسی (معرض
هلاکت و بوار و هر طایفه بی طاعی پوسته در نزاع و جدالند و بسبب آن
آن است که بعضی حکمتهای کامله خود این نوع را نوع اختیاری داده
و زمام قدرتی در کف کفایشان ننهادند بلکه مقتضای عدم تئاهی بر است
وجود و استمرار وجود صرف از برای جمیع اکتفاء وجود موجود شدن این
نوع از مخلوق که در او نوعی از اقدار و او را شایسته از اختیار باشد
لازم است و ظهور منظر دو اسم بزرگوار القادر و المی را از نظر هر گونه
متعمم است و این مرحله بارودع و منع اجباری قهری قسری از جانب اختیار
منافی چه آن عین نفی اختیار و سلب اقدار است پس اگر کسی غیر از
دیگر نماید و بگوید بی از برای تالیس قواعد بخت رفع نزاع و مفاسد
و نگاهداری بی نوع از قتال و جدال از نصب زسی خبر و سردوری
دانا و ما هرگز و چاره نیست ولیکن چه ضرور که این سردرگم و پند
از جانب خداوند اکبر باشد چه همین امر از حکمای باهوش و فطنت
و سلاطین با فرسنگ و شوکت صورت پذیر کرده گوینم با وجود آنکه از برای
بیان تکالیف

بیان تکالیف که اشاره به ثبوت آنها شد و وجود حکیم و سلطان بخفایه
است نهستی که ثابت شد که نصب چنین شخصی و برانگیختن آن بر خدا
لازم و ترک نصب آن قبیح است و اعطای منصب بطریق دفع نهاد
ممکنه محمول و رفع منازعات محتمله الوقوع و قتل و از شوایب حیف
و میل و اغراض و تقصیر و متابعت هوای خود واجب و آلا فواید ^{مطلوبه}
بر وجود آن غیر مرتب و باید خدا اطاعت او را بر مردم واجب و تقیید
ایشان احکام او را طالب باشد و الا خدا رخصت و را غیر طالب خواهد
بود پس اگر این سه مرحله در شخصی که میسکونی مفقود پس نصب سرد
و جب غیر متحقق و اگر آن شخص جامع این مراحل ثلث یعنی خداوند
عالم او را برانگیخته و نصب کرده در حالیکه بحال و قابلیت ریاست
اراسته شده و بمفاسد و مصالح عباد ضروریه دانا گشته و خدا اطاعت
او را بر مردم واجب ساخته پس مطلب ثابت چه در فایده اول
محل نزاع روشن شد و بیان شد که مقصود اثبات ریاست است
که برانگیختن خدا شخصی کامل و سزاوار انقیام را بر مردم واجب

کردن اوست اطاعت او را برایش و مخفی نماید که بیان این پایه
در مقام از برای کسی است که خود طالب بصیرت و حق باشد در مقابل
سکر دین مطلق باشد و آلا در برابر این پادری نصرانی در جواب
ان این فایده غیر محتاج الیها چه او خود بهمین مرتب معترف
و لزوم بعثت نبی را مقرون قایل است و روح الله و کلیم الله را پیغمبر خدا
و توره و زبور و انجیل را کتاب منزل از سما میداند **فایده پنجم** بدانکه
چون شیت الهی در آمده بر ذاتی تعقل گیرد بار سال رسولی بر قومی و
امر نماید ایشان را باطاعت و انقیاد او نمی تواند شد که بخش کفشتن
ان رسول اطاعت او لازم و انقیاد او مستقیم باشد چه از بدیهیات ایوب
و امور ضروری است که عقاب و مواخذة بدون نصب دلیل قبیح و
غیر جائز بلکه فی الحقیقه ان بتکلیف مالا یطاق راجع است پس کلام
عقل صریح باید البته با ان رسول نشانی و علامتی فرستد که ان
رسول بان شناخته شود **لیملک من الملک عن بیته و یحیی من محی**
عن بیته همچنانکه پادشاهان که حکام بر ولایات نصب میکنند

البرهان

فایده پنجم

۲۴ البته با خود صریحا بر عیت بیان میکنند یا فرمائی باو دهند و الا برح و
مرج و فد و کفلی لازم آید و باید ان نشانی و علامت چیزی باشد که
بان تمام مکلفین باطاعت ان پیغمبر باو توانند پیغمبری از اشنافت
و شناختن بعضی بواسطه کشف و مشهود ملاحظه و دقیق و علوم او باشد
صفات و اخلاق کفایت میکند و ان چیزی که بان هر کسی تواند پیغمبری
در رسالت او را بفهمد نیست مگر معجزه و باین جهت است که طریقه سینه الهیه
و قاعده متعنه ربانیه بر این جاری و هر یک از اینها را معجزه عظم فرمود
که بواسطه ان رسالت ایشان بر سرسل الیهم معلوم و باین مطلب در بیان
پنجم اسم ارتکاب و **دو تر** انام که یکی ارتکاب **خمس** توره است تصریح فرموده
بعد از خب رموسی بامان پیغمبری بعد از ان ذکر علامات او میفرمایند
که هر وقتی که او بدینا بیاید هر کس باو ایمان نیاورد من از او اتمام خوارم
کشید پس پیغمبر باید که اگر مردم گویند در وقتی که او بیاید ما چون تویم
دانت که او پیغمبر است و همان شخص است که خدای تو با وعده داده است
بایشان بگو که علامت او اینست که بشما از جانب ما وعده خواهد نمود و بر

۲۵
شما لازم است که آن وعده را بعتل خود بسنجید هرگاه آنچه او گفته است
عمل آمده باشد یقین بر سالت او بهم رسانید و ایمان بیاورید و اگر عمل
نیامده است بدانید که دروغ دعوی کرده است چه درین سیمان خبر از
غیب را بجز از معجزات این پیغمبر موعود مقرر فرموده در کتاب دعوی از
در اس نبی چنانچه خواهد آمد کوشش و تهدید به نبی اسرائیل فرموده
که با وجود اینکه من به پیغمبران خود معجزه دادم اطاعت ایشان نکرید پس
چنانچه فرامین سلاطین و نشانی ایشان علامت راستی حکام دولت
است همچنین معجزات پیغمبران نیز علامت و نشان صدق دعوی راست
انهاست چه اینست که فرمان سلطان مرم و عابری سازد مکررات
والی را همچنین معجزه پیغمبر عابری میکند و بجا بر تصدیق می نماید مکررات
رسول را زیرا که معجزه امریت که خارق عادت و بیرون از خبر قدرت
بنده من حیث هو هو بوده باشد و نتواند شد تحقق آن مکرراتی که
نسبت قدرت او بجمیع مقدرات علی السوات چنانچه فرامین صادر
گردد مکر از مصدر غوث سلاطین پس چون چنین چیزی بامری راست

زده اند

۲۶
بوده باشد یقین می شود که هر سراسر از جانب پروردگار و اطاعت اولاد
و متعمم است پس اگر گفته شود که چنانچه معجزه خارق عادت و بنده خارج
از خبر قدرت است همچنین طلسمات و غیر کجاست که بشود تا دست خیرات و
معالجات قویه دقیقه و ضایع عجیبه بدیده نیز خارق عادت باشد پس
از غیر پیغمبران با آنها دانا و بر ایمان با آنها توانا و فرق میان این دو صنف
نیست پس چرا معجزه دلیل صدق پیغمبران بوده باشد بعضی چنین جواب
گفته اند که فرق است میان معجزه و سایر امور مذکوره باینکه معجزه خرق
عادت کلیه است و بواقی خرق عادت غیر کلیه و این سخن نامقام است
اگر مراد خرق عادت کلیه بگذار کار فرمودن قوه و فعلت استعدا تمام
افراد نوع باشد معجزه بودن هیچ معجزه از برای کسی ثابت نمی تواند شد
و اگر مراد خرق عادت کلیه است خواه بگذار فعلت تمام قوه یا قبل از آن
باشد بسی از غیر معجزات نیز چنین است چنانچه تفصیل این مطلب در رد
مبادی شبهات پادری خواهد آمد و بعضی دیگر جواب گفته که تفرقه
میان معجزه و غیر معجزه بان است که حصول اول بعضی افاضه و بجا می آید

۲۷ اراده و توجیه صاحب معجزه است بدون صنعت جسته و آیت آت
و وساطت اعمال و رفع موانع و اعداد قابل کلاف بواقی که وجودها
وجود مضعفی و حصول آنها حصول اعدادی بواسطه رفع موانع و آیت جسم
و افعال اعراض و مواد است و باین جهت است که معجزه از حد تعلم خارج
سایر را تعلم ممکن و سحر در جزئیات حکمت طبیعی مندرج در تحت علم
طبیعی کلی مندرج است و این تفرقه اگر چه صحیح و مطابق واقع و لیکن
اشکال را غیر واقع است چه بسا باشد اعداد و آیت در امور مذکور
بر وجه مضمی بوده باشد که بجز از باب صنعت یا جهان نفوس کامله پان
نخواهند رسید بلکه میگوئیم که بس باشد ریاضات قویه و جهاد است
عظیمه کسی خود را بر حله از قوت لغزین رساند که نفس او بجز توجیه
بامری از او موجود سازد و شکی نیست که این عمل نیز چون اعمال خارج از عرصه
اعداد و آیت و وساطت جسمانیات است و بعضی دیگر گفته تفرقه
بیان معجزه و سایر امور مذکور آرا باب صنعت را چون سوره ط
بعلم بحقیقت حاصل آنا غیر ایشان باعتراف آنها عارف می شوند و دیگری

لغز که

۲۸ گفته که فرق آن است که عالمان فن سحر و شعبده معارضه آنها
می توانند نمود چنانچه هر ساحری بالادستی دارد و بسبب آن است
که بتعلم فراخی توان گرفت و معجزه را معارضه نتوان کرد چه آن
مبب از اسباب عادیه نیست تا توان آنرا بتعلم فرا گرفت و
تصور این دو وجه نیز بسی ظاهری و تحقیق مقام آن است که معجزه
بعضی عاجز کننده محاصم و الزام دهنده و ساکت کننده است تحقیق
این معنی بدون وجود خصمی منکر یا شک ممکن نیست و تحقیق کار
یا شک بدون دعوی غیر مقصور پس معارضت معجزه با دعوی نیست
جز تحقیق معجزه است و آنچه از خوارق عادت که از اول صادر
و با دعوی غیر معارن از اکر امت گویند و آنچه قبل از بعثت پیغمبری
رود و بعد از خوارق عادت مترتب بر وجود آن پیغمبر مثل آنچه در حال
حاصل ولادت پیغمبر مار و داد از قفس کسری و خشکی دریا چه
ساده و جریان رود ساده و نمودش تشنه نه و نحو اینها آنها را از عارض
گویند چه اراض معنی شط را بر آن است و این علامات موجب شکار

امر عظیمی است و چون بجز بدون خوق عادت غیر مقبول پس بودن
 ان از جمله خوارق عادت نیز لازم باین معنی که صدور این امر از او
 و عیب و موجب سگفت و استغراب خصماء کرده و در میان مردم بوجوب
 سگفت و تعجب شود که پندکان را حیرت ارد خواه بدانی که جدی
سکندر از مثل این فعل بعد از صرف استعدادت یانه و نظر با اینکه تحقق عجز
 با مطالبه خصم نوعی از معجزه را در صورت طاق اعجاز با مطلوب خصم است
 پس بودن ان مطابق مطلوب خصماء در صورت تعیین ایشان بر شرط است
 و الا الزام و اعجاز بعسل نیامده خواهد بود چه ظاهراست که اگر کسی دعوی رسالت
 کند و شفا دادن گورانرا بجز خود قرار دهد و خصمی گوید که اگر تو رسول
 فدائی جبار را متکلم کن او گوید من کور شفا میدهم این معجزه نخواهد بود بلکه
 ان رسول ملزم و عاخر شده خواهد بود و از این است که بعضی در تعریف معجزه
 تعدد جنسی از آنند نموده اند و ظاهراست که عدم ترتب ان بر سببی ظاهرا
 نیز شرط باشد چه اگر ترتب ان بر سببی ظاهرا باشد خصم عاجز نخواهد
 شد چه خواهد گفت که من هم با اتیان باین سبب چنین می توانم کرد پس

از آنچه

از آنچه گفتیم محقق شد که معجزه عبارت است از خارق عادت که تعارض
 دعوی رسالت بوده باشد و با طلب خصم مطابق مطلوب او باشد
 یعنی مقصور بر امر معین یا امور معینه نباشد و ترتب بر سببی ظاهر نبوده
 و تعریف جامع این خواهد بود که المعجزة الخارق للعاده المقرون بقدری
المطابق للدعوی و المطلوب الخصم الغير المقصور علی امر او امور خاصه
 و لا المترتب علی سبب ظاهرا پس اگر کسی گوید که چنین امری شاید از سبب
 ماهر یا شعبدی یا بر تاضی کاذب صادر شود از راه سحر یا شعبده یا بر تاضی
 گویم که آنچه باعث حکم پان شد که باید با رسول معجزه باشد بعینه همان دلالت
 میکند بر آنکه چنین امری بر دت کاذب مجال است ظاهرا شود زیرا که
 دانستیکه بر خدا لازم است که با رسول نشان و علامتی بفرستد که بان
 صدق او شناخته شود پس اگر ان علامت غیر از آنچه باشد که مذکور
 شد شناختن علامت از برای اکثر غیر مقصور و اگر ان باشد و بر دت
 کاذب نیز تواند جاری شود باز علامت صدق نخواهد بود پس باید علامت
 این باشد و بر دت غیر صادق خدا نگذارد جاری شود و چگونه ممکن است

ع

۴۱
که جریان مجسمه برید کاذب جایز باشد و خدا مجسمه را بریدان جاری
کند و مکلف را هیچ راهی از برای تفرقه مینماید و با وجود این تحلیف
باطاعت پیغمبر صادق و عدم اطاعت کاذب نموده باشد و این عین
تحلیف با الاطلاق است سبحان الله ای تجویز میکند در حق سلطان
از سلاطین که شخصی در حضور او ابراز فرمانی کند از برای اهل ولایتی
که من از جانب سلطان والی شایسته و این فرمان من و اهل انجارا
راه علم بعبودان فرمان نباشد و سلطان او را بر این عمل تکلیف نماید
و علاوه بر این اهل ولایت را در اطاعت او مواخذه نماید یا بجزای
تجویز این عمل در حق سلطان در عدم اطاعت والی که او تعیین
نموده باشد عذاب نماید و اگر کسی چنین عملی کند او را بطنم و تعدی
دار کتاب قبیح متصف میداند پس چگونه خواهد بود در حق حکیم
عملی الاطلاق و رؤف عطف خلاصه آنکه بعد از ازمان بلزوم
ارسال رسول از جانب خدا علامت بودن آنچه ما کفیم و او را معجزه
نامیدیم محتمل شبهه و تشکیک نمیتواند شد و ازین است که در عبارت
توره که

۴۲
توره که ذکر کردیم اخبار از امر آینده را خداوند پاینده علامت صدق
پیغمبر موعود مقرر فرموده بود اگر چه تحقق آن بواسطه کفایت و خبر جن
یا ارواح مسخره محتمل است **فایده هشتم** بدانکه علمای اسلام شکر الله
مسایعهم انجیل در اثبات نبوت خاصه و رسالت مخصوصه سید و
سرور نبی محمد بن عبد الله صلوات الله رب الارض و السماء اوله
عزیزه و بر این کثیره مذکور نموده اند و عدم تفرض مادرین کتاب
بذکر همه آنها بجهت این است که بعضی از آنها در نظر دقیق ناقص و خالی
از تحقیق و تفرض بذکر وجه تصور آنها در نیت غیر مستحسن و از برای
مطلوب مانع مفید چنانچه جمعی از علمای فرقه حقه اشعی عشریه دلیل
و جوب لطف بر حضرت باری یا دلیل و جوب وجود واجب مرتبه
اسکفا در هر عصری استدلال بر جوب و حجیت و ولی در هر زمان نموده
و پس از آن بضمیمه اجماع مرکب حقیقت نبوت سید عالم و عرب را اثبات
کرده اند و حال آنکه بعد از انماض از آنچه بر دلیل ایشان بر جوب
این دو امر وارد در نظر دقیق بسی از عقدهات آنها قاصر و فاسد است

از فرق اسلام

...

میکنیم که ثبوت اجماع مرکب درین مورد و تحقق آن غیر ممکن چه
اتفاق معلومین از ارباب ادیان مشهوره و اجماع معروفین از اصحاب
شرایع و علل معهوده بر احد امین که یکی وجود حجت در این عصر را از
اولاد سید محنت رخنه نهد فرقه فقه است و دیگری عدم لزوم آن
در همه عصر از چنانچه طریقه دیگران است دلالت میکند بر عدم قول
بفصل چه تکمیل در قطری از قطب را عالم یا جزیره از جزایر یافته و گویی
بوده باشند از ارباب یکی از ادیان معهوده یا غیر آنها که قابل وجود حجتی
در هر عصری از غیر اولاد نبی عربی بوده باشند و این پسج سبتعدنیت
چه عالم وسیع و احاطه همه اهل ان و مذاب ایشان متعسر بل تعذر است
و چه قدر مذاب مشهوره در بعضی بلاد که در صحتی دیگر از آنها خبری و آیری
نیست چنانچه در سلی که این حجت زیارة بیت الله شرف شده بودم
باج مصصری کردی انبوه از اهل مغرب زمین همراه بودند و مرابا
از ایشان موبنت و حجت اتفاق افتاده روزی در اثنا صحبت مذکور نمود که
بسمان الله درین نفر در مکة منطوقه خبری شنیده ام که هرگز احدی تصور از ا

نکرده بود و نجاط احدی از علماء و جهال ولایت ما فطور نموده بود اگر چه
یقین بکذب آن دارم و قطع دارم که این محض افتراء است گفتیم ایان چه شد
گفت درین جا مذکور میشود که درست شرقی این بلاد قومی هستند که خلفای
مثبت را دشمن دارند و با آنها ناسزا میکنند و بر فرض اینکه این اجماع مرکب
قبول کنیم نمیدانم حجتی آن از چه راه خواهد بود چه خصمی را رسد که گوید شاید
که هر دو ذوق خطا کرده باشند و حق درین باشد که حجتی غیر از آنچه شیعیان
میگویند موجود باشد و بچک از فرق باو بر نخورده باشند چه ظهور در بر نور حجت
ان قطعا غیر لازم و آنچه دیده که در علم فقه و اصول اجماع مرکب در فروع را
حجت میداند بعد از اثبات دخول مصوم است در احد فریقین و الا حجت
نخواهد بود و اثبات ان در تفهام از جمله محالات است **باب دوم** در اثبات
رسالت سید انبیا و فقر صغیب و علت غایبه ایجاب ارض و سما و حسب
حضرت اله اشرف جمیع اشرف محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم
ابن عبد مناف صلی الله علیه و اله المصومین من الزلل و انطالی
یوم الحشر و الجزاء و دلیل بر این مطلب اگر چه متعدد در بیان بر این معنی

در

اگر چه بغایت متکثر است و لیکن ما درین کتاب مستطاب چهار چیز دلیل
 که طاب حق را کافی و خصم منکر را جواب شافی وافی باشد گفتیم و ما
 من الله التوفیق والتمنید **دلیل اول** دلیلی است که بچندین وجه تقریری توان
 نمود و ما اول از ابراهیم انصاف و اجمال بیان میکنیم پس از ابو جره دیگر تقریر
 می نمایم و اجمالی آن این است که میگوئیم خالی ازین نیت یا رسولی بود
 الاطاعه از برای بندگان از جانب خداوند ایشان نیت یا است اول
 با تفاق ما و خصم باطل پس البته رسولی و واجب الاطاعه دارند و آن در
 الاطاعه یا غیر از این رسل و پیغمبرانی است که دعوت کرده اند و دعوت
 ایشان منتشر شده مثل محمد و ابراهیم موسی و عیسی یا زرتشت
 اول با تفاق خصم استزام آن تکلیف بالا میسر را باطل پس واجب
 الاطاعه لا محاله از جمله این مدعیان نبوت است که انطباق ردین و شریعت
 نموده اند پس خالی ازین نیت یا بعضی از ایشان رسول و واجب الاطاعه
 بندگان هستند یا همه ایشان نمی تواند شد بعضی ایشان باشد زیرا که آن
 بعضی یا بعضی لاعلی تعیین است که راجع به خبر است یعنی بندگان مختص در اطاعت

که در حق که کلام در آیه است اول واجب الاطاعه که در این است حق را بر این میگویم

اولین که گفته اند

هر یک که خواهند یا بعضی معین شدن اول با تفاق خصم باطل با وجود اینکه
 اگر تخیر باشد پس کسیکه اختیار نبوت محمد را کند درست کرده خواهد بود
 پس باید آن بعضی معین باشد پس خالی ازین نیت که از آن بعضی معنی
 که باید اطاعت از او نمود و پیغمبر خود گرفت یا لازم است اطاعت او و قرآن
 نبوت او بدون دلیل یا باید کسی باشد که دلیلی بر نبوت او باشد اول
 بالبدیهه و با تفاق خصم باطل پس باید آن بعضی بعضی باشد که دلیلی
 بر پیغمبری و وجوب اطاعت او باشد پس خالی ازین نیت که آن بعضی است
 که دلیلی که دلالت بر نبوت او میکند در حق غیر او نیز یافت میشود **دلیل اول**
 بالضرورة باطل چه بعد از اشتراک در دلیل تعیین آن بعضی **مخصص**
 او بدیهی لطیفان است پس باید آن بعضی بعضی باشد که دلیلی که دلالت
 بر نبوت ایشان کند مخصوص ایشان باشد و در دیگری جاری نشود و در این
 پیغمبران که دعوت ایشان منتشر شده و با تفاق خصم پیغمبری ایشان برود
 نیت هیچکس اختصاص بدیسی که در دیگری جاری نباشد ندارند چنانچه
 مذکور خواهد شد پس وجوب اطاعت و اقرار به پیغمبری بعضی از ایشان با

باطل است پس باید همه ایشان پنجم باشند و پنجمی جمیع خالی ازین نیست که یا بعنوان ترتیب است یعنی هر یک واجب الاطاعه باشند تا آمدن دیگری یا بعنوان غیر ترتیب مثل تشریک که همه پنجم بر همه کس باشند و همه باید احکام همه را کردن نهند یا تو زنج که هر کدام پنجم بر طایفه باشند غیر ترتیب باطل چه بعضی از ایشان تصریح بر ترتیب کرده اند و پنجم خلاف واقع میسکود و نیز بعضی بعد از بعضی دیگر آمده اند پس نشود اطاعت متاخره بر خلق مقدم واجب باشد و نیز بعضی رفع احکام بعضی را نموده اند پس باقی ماند که همه ایشان پنجم باشند بر ترتیب و هو المظن و اما وجه تفضیلی که تصنیف شرح و بیان آنچه مذکور شد است این است که میگوئیم که دانستیم که کلام در رسالت و واجب الاطاعه بودن شخصی است پس میگوئیم که خالی ازین نیست یا از برای ماسولی و واجب الاطاعه از جانب خدا نیست بابت اول با اتفاق خصم طبل و حال اینکه اگر چنین باشد باز بر ما تخلفی نخواهد بود چه تخلف مؤلف بر رول است و چون تخلفی نباشد هر چه بکنیم مورد موافقه نخواهد بود و بر طاعت کردن با پنجم از الزام را بکشی و موافقه دارد و نخواهد آمد بلکه حکم آنچه در خواست

گذشت

گذشت مستحق ثواب خواهیم بود و بنا بر دویم با واجب الاطاعه غیر ازین پنجم است که دعوت کرده اند و دعوت ایشان در عالم انشا ریافته یا از ایشان است اول با اتفاق خصم طبل و حال اینکه اگر چنین باشد باز بر ما تخلفی نخواهد بود چه اولی که دعوت او با بر نسیده باشد امر باطاعت او تکلیف ما لایطاق است پس خالی از تکلیف خواهیم ماند و بنا بر دویم که رول ما ازین پنجم بران محمودین چنان نوعی و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد باشد باطاعت و اقرار به نبوت بعضی از آنها بر نبندگان واجب است یا اقرار به نبوت همه اول با طاعت زیرا که ان بعضی که اطاعت او بر ما لازم است یا غیر محمد است یا محمد پس بنا بر صورت اول که یکی از پنجم بران غیر محمد باشد یا امر باطاعت او و واجب عطف در با است او بی دلیل و برهان است یا با دلیل و برهان قسم اول با اتفاق طبل چه واجب کردن چیزی بی دلیل و برهان تکلیف ما لایطاق است و احدی از عقلا احتمال آن را نمیدهد و بنا بر قسم دوم یا ان دلیل و برهان در محمد غیر جاری است یا تخصیص بغیر محمد دارد و هر دو شق با طبل اما شق اول بجهت اینکه با وجود جاری بودن دلیل در هر دو تخصیص واجب است

بغیر محمد ترجیح با ترجیح بلکه تکلیف مالا یطاق است چه بود از آنکه دلیل
در هر دو جاری باشد ترجیح احدی را بدون جهت دادن ممکن نیست و اما
دویم که تخصیص بغیر محمد بجهت دلیل باشد که تخصیص بغیر آنحضرت داشته
باشد بجهت اینکه درین پیغمبران پیغمبری که از برای ما دلیل بر نبوت او
باشد که در محمد جاری نباشد یافت نمی شود و دلیل از برای ما که همین در
غیر او جاری باشد تمحقق نیست بلکه در این از منزه که شرف خدمت بچگونگی
از پیغمبران سابق میرفت چنین دلیل غیر ممکن چه دلیل که اکثر مردم
توانند بان رسول و پیغمبر شناخت چنانکه مذکور شد مخبر است بمخبره
و خارق عادت و بواسطه همان اهل این زمان از قبض خدمت پیغمبران
نی تواند شد ان دلیل شایده معجزات ایشان باشد بلکه نمونه خواهد بود
در روایت و نقل معجزات واجب را بنها بعنوان تواتر یا غیران و از جمله
بدیهیات و معلومات است که حج بمعجزات و نقل خوارق عادت از
پیغمبر محمد بن عبد الله صلی الله علیه واله وسلم المعصومین هرگاه بر تبت شستی و
سازل لا تخصی اکثر واظهر واقرب از خبر بمعجزات سایر انبیا نبوده شد تسوی

ان بانها پن وظا هر ت چه جمع فرق مسلمین اولین و آخرین که بسیار زیاده
فرق اکثر و زهد و تقوی و صدق و دیانت بسی از ایشان بر اوضح واظهر است
بطریق بی نهایت و وجه بی غایت معجزات آنحضرت انقل و در ریاض الکتاب
خود بنظ نحو که با قطع نظر از حصول علم بدیهی بقدر شک انها قاطع داریم که از خبر
جمع فرق نظاری معجزات عیسی یا یهود بمعجزات موسی یا غیر اینها پاین رتبه از
وضوح ظهور نخواهد رسید ولا اقل از این اوضح واظهر نخواهد کردید و یقین میدانم
که اگر امروز در بازار نظاری مثلا تسبیح کنیم علم بمعجزات عیسی زیاده از علم
بمعجزات محمد نخواهد بود پس نسبت ثبوت معجزات حج بمعجزات محمد
بن عبد الله صلی الله علیه واله وسلم بیر انها لا اقل علی السوا پس وجود دلیل
خاص بغیر محمد باطل پس نمهر شد در اینکه بر ما واجب شد و اقرار به پیغمبری و
وجوب الاعتقاد به دینی تواند که این بر سپیل غیر ترتیب باشد چنانکه گذشت
پس بر ما واجب خواهد بود الاعتقاد به بر سپیل ترتیب و بطلان پس اگر گفته
شود که چگونه نسبت خبر بمعجزات پیغمبر آخر الزمان بسیار پیغمبران متفاوت حال
اینکه معجزه عیسی مثلا با عترت مسلمین و خبر نظاری هر دو ثابت و معجزه محمد بنها

۴۱ مجرد مسلمین که مدعیان هستند پس اول متفق علیه و ثانی مختلف فیه
است و ظاهراً است که متفق علیه و مختلف فیه در مرتبه نمی باشند گوئیم این عرض
ناشی از غفلت و عدم تعمق است زیرا که اعتراف مسلمین متوقف بر نبوت خاتم
النبیین است چه بدیهی است که ایشان نه عیسی دیده اند و نه معجزه انرا و نه از پندگان
ان خبری داده اند بلکه سب اعتراف ایشان اخبار قرآن و نقل پیغمبر آخر الزمان
است و اعتقاد ایشان مستند بدو مقدمه نتیجه از برای این مطلب است چه میگویند
معجزه عیسی قد اخرجها محمد و کما اخرج به محمد فهو ثابت قطعا لانه نبی معجزه عیسی
ثابت قطعا پس اگر نه الواقع چنین باشد که ایشان میگویند و محمد پیغمبر باشد
ثابت و زامعی نیست و اگر فی الواقع او رسول نباشد و رسالت او محل تردید و
تشکیک باشد مسلماً مسلمین را اعتراف بمعجزه عیسی نیست چه اعتراف ایشان
متوقف بر علم بصدق محمد و علم بصدق او متوقف بر ثبوت نبوت او پس
نبوت او ثابت نباشد معجزات عیسی نیز ثابت نخواهد بود چه مستند باخبار
کلیف غیر ثابت اصدق بلکه کاذب در بعضی دعای خواهد بود و خود بسی واضح
است که انصاف کلیف غیر ثابت اصدق باطنیه نصاری موجب انحراف اخبار

ایشان از صیغ فرق مسلمین نمی شود و منحصر می شود باقلین معجزات عیسی نصاری
که مدعیان هستند و محصل کلام آنکه قول مسلمین بمعجزه عیسی نیست که بحکم
قرآن مثلاً و کلام الهی و استن ان اگر چنین است و محتمل تشکیکی نیست فارغ
الزراع و اگر چنین نیست من از کجا بدانم که معجزه از عیسی صادر شده بحسن
نقل نصاری پس اگر حتمی گوید که منحصر نیست راه اثبات نبوت عیسی
محمد به نقل معجزات بلکه ممکن است اثبات ان بوجهی دیگر و ان
این است که گفته شود که چون اطاعت این داعیان محمودین کلا او
بعضاً واجب شد و میدانیم که ایامه را باید اطاعت کرد و بعضی را
اگر بعضی باشد که ام یک هستند متفق علیه را باید گرفت و مختلف فیه را
دست برداشت و تشکیکی نیست که وجوب اطاعت عیسی مثلاً متفق علیه
النصاری و مسلمین است و وجوب اطاعت محمد مختلف فیه و واضح است
که با وجود متفق علیه احد مختلف فیه جایز نیست جواب گوئیم که طرفه اشتباهی
کرده و بجهت تامل تشکیک بسته اول بیان کن به پیغم نزع ما تو در وجوب
اطاعت کردن بت بر عیسی یا محمد را یا وجوب اطاعت کردن کن بلکه از

۴۲ محمد بوده اند شکی نیست که مطلق نزاعی در ثانی نیست چه اهدی و چه
 اطاعت محمد را در قبل از بعثت ان نمی گوید واجب است پس نزاع در
 وجوب اطاعت کردن اهل زمان بعد از ادعای محمد است و کدام مسلم گفته
 که عیسی در آن زمان در احکام شریعت واجب الاطاعت است بلکه دین او را
 منسوخ و اطاعت از حرام و مطیع از احکام عامی میدانند پس کدام
 متفق علیه در دست است و از اینجا جواب شبهه دیگر نیز معلوم میشود و آن شبهه
 است که محمد این عبد الله ص یا پیغمبر است یا نه اگر پیغمبر است عیسی مثلاً نیز
 پیغمبر است چه اول تصریح به پیغمبری او نموده و اگر پیغمبر نیست باز عیسی یادگیری
 از ادعایان پیغمبر است چه بعد از فرض وجوب وجود پیغمبری و آنجا را درین
 ادعایان و نفی رسالت پیغمبر آخر الزمان منحصر میشود رسالت در دیگران
 جواب ان این است که محتمل نزاع را کم کرده چه محتمل نزاع مطلق
 پیغمبری نیست بلکه رسالت بر وجودین بعد از زمان ادعای محمد است و بنا
 بر این میسکونیم محمد پیغمبر است و عیسی مثلاً پیغمبر متنازع فیہ نیست چه محمد
 تصریح کرده باشد و زمان رسالت عیسی در رسول نبودن او بر این قوم و در
 محتمل

در این شبهه

۴۳ جواب شبهه دیگر که مشهور و معروف است در مقام مناظره و فی صحنه
 با مسلمین گفتار بان تشبیه می جویند ظاهر میشود و ان این است که رسالت
 و نبوت عیسی مثلاً یقیناً ثابت است و تو که مسلم هستی معترفی پس بر
 تو است اثبات نسخ دین او و بعثت محمد و این همان شبهه است که
 جاثلیق بسطان سیر ارتضا و هشتم او صیای سید انبیا علی بن موسی
 الرضا عرض کرد و جواب ان اولاً این است که محتمل نزاع را دانستی و
 ان رسالت بر قوی است که بعد از بعثت محمد موجودند و کدام مسلم قبول
 این رسالت از برای عیسی معترف است و ثانیاً این است که معترف
 مسلم نبوت عیسی موقوف بر نبوت واقع محمد است چه مسلمین را اصلاً
 مستندی بر نبوت عیسی نیست مگر تصریح محمد پس اگر محمد رسول است
 عیسی نیز رسول است و اگر فی الواقع محمد رسول نباشد رسالت عیسی
 نیز ممنوع است و بر خصم است اثبات ان و همین است مراد حضرت امام
 از آنچه در جواب شبهه جاثلیق فرمودند که ما معترف نبوت عیسی
 هستیم که بر نبوت محمد خبر داده و معترف بودیم و غیر ازین عیسی را رسول

بیند انیم و غرض ان بزرگوار این است که اگر محمد ص پنجم بوده عیسی
 معترف به پیغمبری او بوده ما نیز نبوت عیسی را قایلیم چه محمد از ان
 خبر داده و خبر پیغمبر مطابق واقع می باشد و اگر عیسی قایل بر سالت
 محمد ص بوده و او پیغمبر نبوده ما هرگز قایل به نبوت عیسی نیستیم چه
 پسح و یسلی بر نبوت ان ندایم پس مراد حضرت ازین عبارت که ما
 عیسائی را پیغمبر میدانیم که معترف بر سالت محمد ص بوده این است که اگر
 ان عیسی مسمود که پسر مریم بود این اعتراف را داشت ما بر سالت او
 قایلیم چه اعتراف او مستلزم صدق محمد است و الا قایل نیستیم چه
 اعتراف او مستلزم عدم نبوت صدق محمد است و در بی مقام از برای
 بعضی از اجله فضلائی معاصرین از اصحاب مادر کتابی که در اصول^{نقده}
 نوشته غفلسنی عارض شده چه حکایت کرده است که بعضی از غفلسنی
 نصاری شبهه جاثلق را از برای بعضی از علما ایراد کرده و ان همان
 جواب حضرت را داده و ان نصرائی ایراد کرده که کلام در عیسی
 معین معلوم که پسر مریم است است و عیسی نبوده که یکی معترف

بر سالت محمد ص باشد و یکی نباشد تا توان این سخن را گفت بلکه عیسی
 شخص معینی است و شما که مسلمین هستید از ان بی میدانید و ان ^{ضلل}
 معاصرو نصرائی را قبول کرده و ان عالم را ملزم دانسته و در مقام جواب برد
 استصحاب نبوت عیسی براده غافل از اینکه این همان جواب حضرت
 و مراد او چیست و از اینکه این شبهه اصلا دخیلی استصحاب ندارد و حال
 اینکه بودی که بر استصحاب نموده نیز نامقام است چنانچه ما نیز در کتاب
 مناجح الاحکام بیان نموده ایم پس اگر خصمی در بی مقام متفطن بحجت
 استصحاب گردد و شبهه را چنین کند که با عترت شما قبل از بعثت
 محمد ص عیسی مثلا رول بوده پس باید بقیضای استصحاب ما رسالت
 از او درست داشته باشیم تا زوال و نسخ ان ثابت گردد پس بر شمات
 اثبات جواب کوئیم که آنچه مذکور شد از توقف تسلیم رسالت عیسی
 بر واقعیت رسالت سرور انبیا این شبهه را نیز مندرج می سازیم علاوه
 بر اینکه میدانیم بچه متمم خصم متمم بحجت استصحاب میشود فان
 ما کان جار ان یدوم و ان لا یدوم پس حکم بدوام ان را بی ندارد

اگر خصم گوید شما استصحاب را نیز حجت میدانید گوئیم قول با حجت
استصحاب بواسطه احادیث مصرحه بانه لا ینقض البتین بلكث ابدا و
باجماع علمای مات و حجت این هر دو دلیل فرع نبوت و اقیقت است
پس ما دایمکه و اقیقت ان فرض نشود استدلال بانها نتوان کرد
تا **تائید** و مضمی مانند که بود در بیان این دلیل بر خودم بگوشی در اجتماع شیخ
طبرسی که حضرت امام بهام علی ابن موسی الرضا بنزدیکت پان تقریر در مجمع
ماون عباسی اجتماع بر جاثیق نصرانی فرموده او را ملزم و ساکت فرمود
و حاصل ان آنکه فرمودند که ای جاثیق آیا تو بنبوت عیسی قایل هستی یا نه
گفت البته اگر نباشم کافرم گفت با دلیل یا بی دلیل گفت البته با دلیل
گفت دلیل تو چیست گفت آیات و معجزات ان جناب فرمود ای خود معجزه
او را دیده گفت نه بلکه باخبر متواتره بمن رسیده است فرمود از مسلمان تو
رسیده گفت نه فرمود از یهود گفت نه بلکه نصاری نقل کرده اند فرمود هرگاه
باخبر نصاری که امت عیسی هستند معجزه عیسی ثابت شود چرا جناب
مسلمین معجزه محمد ثابت نشود و چه چیز است که موجب تفاوت است و

مضمی مانند

مضمی مانند که اگر میگفت که بگفت آنکه معجزه این مجمع علیه است میان
مسلمین و نصاری و از محمد مختلف فیه است و مضمی توان مجمع علیه را
گذارد و مختلف فیه را اخذ کرد میگوئیم علاوه بر آنچه مذکور شد پس بر تو
لازم است دست از عیسی برداشته بوسی اکتفا کنی بلکه اگر بوسی
اکتفا میکرد میگوئیم بر تو لازم است دست از بوسی برداشته بیاوریم
اکتفا کنی و **بگذا** **بگذا** بدانکه می توانیم این دلیل را بدو نوع دیگر
تفسیر کنیم **تقریر اول** میگوئیم خالی از این بنت یا اطاعت غیر از محمد
از پیغمبرانی که دعوت ایشان ظاهر شده بر ما واجب است یا نه پس اگر اکتفا
غیر از او واجب نباشد البته اطاعت او واجب خواهد بود چه مفروض و
مسلم خصم است که ما را رسولی و واجب الاطاعه است پس هرگاه غیر
محمد نباشد البته او خواهد بود و اگر اطاعت غیر از او واجب باشد
یا بواسطه دلیل خواهد بود یا بی دلیل اگر بواسطه دلیل باشد یا بواسطه
دلیلی منقض بغیر محمد است یا بواسطه دلیل است که در گذشته نیز جاری است
اول باطل است زیرا که چنین دلیلی متحقق نیست چنانکه پان ان گذشت

تائید

۵۱ و سایر مایه من هذا القبیل با رسیده مثل ان از سایر پیغمبران
بنا رسیده و همچنین اگر ملاحظه دقیق علوم و تحقیق حکم و مصالح
و اصله از ان باشد این بدیهی است که هر مسئله از مسایل حکمیه و
کلامیه و امور متضمن مصالح و مفاسد را که دست زنی در ابیات قرآنی
و احادیث نبویه و آیه بیان ان بر وجه اتم و اکل شده و وقایع شرایع
و احکام آنحضرت بخوبی است که هر قومی که انرا ملازم و مراعی امر
معاش و معاد ایشان بر وجه اتقن منظم باشد **ارشاد** بدانکه
این دلیل بنوع مذکور که پروردگار رحیم باهام بان مت عظیم
بر این بی لافعت نهاد در مقابل خصمی که از اهل شرایع و ادیان
قابل بشر یعنی مودنی و ملتقی و آئینی باشد چاره پذیر نیست و خصم
از قبول و تسلیم ان کزیری نه آنگاه اگر خصم کسی باشد که اصلا قابل بشریتی
نباشد و منکر همه پیغمبران و رسل باشد یا از راه جدل یا عناد در مقام
انکار بر آید یا آدمی در مقام اثبات مطلب از برای خود باشد و با
تحصیل قطع و یقین بجات خود طلب یعنی از مواخذه عذاب الهی نایب

تکلیف بطلان

۵۲ تکلیف بطلان بعضی شقوق با اتفاق خصم چنانکه مذکور شد فایده بود
نی نباشد بلکه چنین شخصی باید اقامه دلیل و برهان را یکی از دو وجه دیگر
کند **وجه اول** آنچه در طی دلیل مذکور اشاره بان شد و مجمل ان این است
که فی الواقع یا خدا بر ما رسولی بخواست کرده یا کرده و غیر از این ادعای نیست
که دعوت آنها با رسیده درین دو صورت ما را تکلیفی نخواهد بود و هر گاه
تکلیفی نباشد محمل مواخذه نخواهیم بود و از اطاعت پیغمبر انرا ان کسب بر ما
وارد نخواهد بود بلکه حکم آنچه در مقامات گذشت مستحق احسان نیز خواهیم
بود و اگر رسولی با دستاورد یکی ازین پیغمبران محمود است لازم می آید که
اطاعت محمدیه واجب باشد به بیانی که گذشت و اما بیان ان بر وجه تفصیل
است که بسکونیم فالی ازین نیست یا نبی نوع انرا از جانب پروردگار
ایشان تکلیفی و حکمی و دو عهدی و پیغمبر و رسولی نیست یا هست پس
اگر اصلا ایشان را تکلیفی و حکمی نباشد و مانند سایر حیوانات بحر و بریا
از تکلیف و خود سر باشند معلوم و بدیهی است که تکلیفی بعدم اطاعت انجا
مقتضی مواخذه در اقیام احکام و اعتراف بنبوت ان ذات اقدس خواهد

۵۴ بود و مطیع او خلی از بیم عذاب بلکه چنانکه مذکور شد مستحق ثواب است
که غیر مطیعین نیز مورد سیادت و غذایی نباشند غایت امرت اوست
فریقین خواهد بود چنانکه امام ممام برگزیده ملک عظام ششم او حیای سید
انام جعفر بن محمد الصادق علیه الصلوٰه و السلام در منظره ابن ابی العرقا
زندقی فرمودند که اگر امر چنین باشد که تو مسکونی و حال اینکه چنین نیست
که شرفی و تکلیفی نباشد ما تو مسوی خواهیم بود و اگر چنین باشد که مسکونیم
و حال اینکه چنین است پس وای بر تو واکر از برای نوع این کلمی و تکلیفی
از جانب خدا باشد یا از ابایشان نرسانیده و پیغمبر و رسولی که مبین ان بکار
و احکام باشد فرستاده یا فرستاده است پس اگر رسولی ایشان فرستاده
باشد و ان احکام در پس پرده نفا بوده باشد پس باز مثل صورت اولی است
و بر نزدیکان تکلیف و حکمی نیست چه با وجود عدم پان ان احکام تکلیف بانها
تکلیف مالا یطاق است و بدیهه عقل حکیم را چنین تکلیفی محال است
اگر رسولی که پان احکام نماید فرستاده یا این است که ان پیغمبر اگر کسی
است که دعوت ان پیغمبر باز رسیده و با وجود این همه فحش و تتبع اسمی

ارزان نشینده ایم

۵۴ ارزان نشینده ایم و از شخص و جا و مکان و زمان ان ما را اطلاعی نیست
بازگ نیست که دعوت از ارشینده ایم و از احوال او مطلع شده ایم
پس اگر از قبیل اول باشد باز مثل صورت اولی موجب نفا تکلیف
و خود سر بودن این نوع است چه تکلیف با طاعت در صورت تکلیف مالا
یطاق است و اگر از قبیل ثانی باشد پس شکی نیست که منحصرا خواهد بود در صورت
لازم الاطاعه و رسول در مدعیان نبوت که دعوت ایشان ظاهر شده چون
ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و امثال ایشان چه داعی از جانب خدا و مبین
تکلیف که با وجود فحش تام و بذل غایت جدد دعوت ایشان باز رسیده
منحصراست در امثال اینها پس در صورت وجود تکلیف و بعثت نبی بر اطاعت
یکی از ایشان یا همه آنها قطعی لازم است و با طاعت انها از غمده تکلیف خود
یقینا بر اعداء ایم و از عذاب الهی رسته ایم پس مسکونیم تکلیف با طاعت
یکی از انها یا همه ایشان بدون مینه و برهان بحکم صریح عقل بدیهی مطبوعان
چه ارسال رسولی و امر با طاعت ان بدون علامت و نشان قبیح و تکلیف
غیر صریح است بلکه راجع بتکلیف مالا یطاق و ان باطل بالبدیهه و الا فحش

پس لامه باید مربع تعیین مطاع در رسول از این داعیان علامت و
 ثانی باشد که اکثر است بلکه همه ایشان درک آن توانند نمود و این
 نیت که مجزئه و خارق عادت پس لامه بر مکلفین اطاعت
 صاحبان معجزات ازین داعیان بسوی خالق ارضین و سماوات
 واجب و لازم خواهد بود و بواسطه حرمان اهل این زمان از فیض حدیث
 و حضور داعیان و ملاحظه و مشاهده معجزات ایشان بالبدیهه بمواد
 و علامت و برهان یقین معجزات ایشان بواسطه خبر مجزآن و نقل
 ناقلان خواهد بود چه بجز این درین جزو زمان از برای اکثر نبدگان خارج
 از جزئیتر و امکان و تکلیف معرفت نبی از میان ایشان بغیر این طریق
 معتذرت پس معین است که صاحب معجزات بحسب خبر و روایات
 از این داعیان نبوت مطاع در رسول نبی نوع ایشان و اطاعت ابودا
 بر ایشان است و چون معلوم شد که من ثبت عند المعجزه بواسطه معجزه
 الحکامیه متواتر او محفوفا بالقرینه من بولاء المدعیین للنبوة اطاعت او ایم
 و انقیاد او امر و نواهی او مستقیم است می گوینیم که چنانچه تفصیل مذکور شد

هرگاه ثبوت معجزات پیغمبر آخر الزمان بواسطه اخبار و نقل ناقلان
 انظر و انشد از ثبوت معجزات سایر ایشان نبوده باشد اخفی نخواهد بود
 و میدانیم که اگر باطوائف یهود مثلا معاشرت کنیم و از ایشان تقصص
 ندانیم از برای موسی پیش از آنچه از معجزات سید انبیاء معلوم کرده ایم
 معلوم ما نخواهد شد پس نسبت ثبوت معجزات همه علی التواتر خواهد بود
 پس اعتراف بنبوت جمیع لازم و اطاعت همه بترتیب چه باجماع و تفر
 اختراع است واجب خواهد بود پس محمد بن عبدالله پیغمبر واجب الطاعه
 خواهد بود و از آنچه بیان شد معلوم شد بعنوان قطع و ختم که هر که از
 مکلفین که جناب مقدس محمد بن عبدالله را رسول خود فرا گیرد و در
 احکام الهیه اطاعت او نماید و او امر و نواهی او را منقاد شود یقین
 از عنده تکلیف خود برآمده و در روز جزا و نشور در موقف حضور پروردگار
 غفور تام کج و معذور و از استحقاق مواخذه الهیه برکنار و دور است
 بزرگ که چون حضرت یحیی از او پرسد که چو اتوان جناب را اطاعت
 نمودی خواهد گفت که اگر مرا تکلیفی در سولی از جناب تو نیست باست و

۵۷ رسولی که پیمان آن نماید نفرستادی یا فرستادی و غیر از این انجیبی
 معروفه است که دعوت بسوی تو کردند و احکام و شرایع پیشد برین چه
 تقصیر بلکه مرا چه تکلیف و برین تکلیفی نخواهد بود و اعمال من مورد مواخذة نخواهد
 شد چه ان فرع تکلیف و ان موقوف ببلوغ دعوت است و اگر رسول تو
 انجیبی مودعین متلقین بدعوت و درین اساس شریعتی که بدون مناسط
 و سب اطاعت یکی از ایشان را بعنوان تعیین از من خواستی تکلیف بالاطاعت
 و ان از چون تو حکمی همسرانی جایز نیست و اگر با منط و باعث خواستی آنچه
 امروز از برای من از مناسط و سب معرفت واجب الاطاعة تیر و مقدر بود اگر
 نسبت نبوت و وضوح ان بجانب احدی امر اوضح و اظهر نبود الا قیل
 از همه آنها انحضرت و پست تر نبود پس اگر ان مناسط باشد بجز اعتراف به نبوت
 همه که تیری نداشتیم و متعقباتی اعتراف به نبوت و دیگران بزمان قبل از بعثت
 ان پس برین چه بحث دارد می آید و هر صاحب عقلی بلکه هر که را اندک شعوری
 باشد حکم مرجع میکند و یقین میداند که بعد از بعثت زارنده عاجز پایش انداز
 در موقوفه سؤال حضرت از دیگران از اطاعت سبب ابرار جای مواخذة و عتاب
 فی مانند

اینست که در این کتاب
 در بیان اینست که در این کتاب
 در بیان اینست که در این کتاب

۵۸ فی مانند و عذر او مقبول و حجت او تمام بلکه بعد از انضمام آنچه گذشت
 از حکم عقل باینکه هر که بجنس طلب رضا و ملاحظه اطاعت و فرمان
 برداری دیگری تحمل مشاق و زحمات کرده بلکه بذل مال و جان نماید
 البته مستحق احسان و ثواب او است استحقاق این بنده مشوبات الهیه
 ثابت و واضح می شود بلی از این دلیل مواخذة مخالف او یقین نمی
 شود چه می تواند بگوید برین نبوت تکلیف و بعثت رسل معلوم نیست و همین
 مرحله است که از ان نبوت تکلیفیه تعبیر میشود **و بعد از آن** و ان مثبت نبوت
 است مطلقا آنکه از آنچه در فایده چهارم مذکور شد بوضوح پست که عقل
 گذاردن این نوع از مخلوق که صاحبان آراء مختلفه و احوال مختلفه و مورد
 جهالات و منازعات و محل مناقشات و مقامات هستند از صاحب اختیار
 حکیم هر بان قبیح و مرجح و مرجح صریح است بلکه بر او نصیب واجب الاطاعة که
 دعوت او در میان نوع ظاهرا هر شود و احکام او فیما بین ایشان منتشر
 کرده متحتم و لازم است و شکی نیست که صاحبان دعوت ظاهره و احکام منتشره
 مخصوصند بانبیای معروفین در رسل مسمودین پس یقین ایشان کلا او بعضا

بیاید

۵۹
 پیغمبر خدا و واجب اطاعت این نوع مختلفه الایها استند پس بطریق که کمتر
 مذکور شد میگوئیم که فالی ازین نیت عیسی و موسی مثلا و با جمله غیر از محمد بن
 محمد استند ان پیغمبر مبعوث و واجب اطاعت از جانب خداستند و بر ما محقق است
 برسات و نبوت ایشان کلا و بعضا واجب است یا نه پس اگر ایشان پیغمبر بر ما
 نباشند و محقق و در اعتراف برسات ایشان بر ما لازم نباشد البته محمد بن عبد الله
 واجب اطاعت از برای ما و محقق و در اقرار نبوت او بر ما لازم خواهد بود زیرا که در
 اعتقاد و اعتراف بر پیغمبری و واجب اطاعت بعضی یا کل از این صیغان و نحو
 ظ هر که منحصر اند یا بنیادی مودعین چاره نیت پس هر گاه غیر از محمد و دیگری
 واجب اطاعت ما نباشد لامحاله منحصر خواهد و واجب اطاعت در او و اقرار برسات
 او ظاهر و واضح خواهد بود و اگر محقق و در اعتراف ما بر پیغمبری دیگران چون عیسی یا ابراهیم
 یا موسی مثلا لازم باشد باز البته و یقینا اعتراف و محقق و بر نبوت محمد بن عبد الله
 لازم خواهد بود و واجب اعتراف برسات ایشان مستلزم و واجب و اعتراف برسات ان
 در زمین خواهد بود زیرا که آنچه باعث و بوجوب و اعتراف بر نبوت ایشان میشود
 بیینه بکه بطریق اولی در حق حضرت متحقق و ثابت است چه بسبی که تواند شد

بالله و غیر

۶۰
 باعث و بوجوب این اعتقاد و در حق ما باشد نیت مگر نقل سحزات است
 صد و در حوارق عادات از ایشان و شکی نیت که اگر این بس در حق نیت
 عجم و عرب اقوی و انظر بر تب چه در نباشد انفعی و پست تر نخواهد بود
 چه خود می بینیم و بوجدان خود رجوع می کنیم و می دانیم که نقل سحزات از ان
 سرور بر تب شتی از نقل سحزات سایر نبی او فرود اکثر است چنانچه
 گذشت و میدانم که خصم لجاج چه امر را باعث و بوجوب اعتقاد
 ما برسات عیسی یا موسی میدانند که در حق محمد متحقق نیت اگر بس صد و
 سحزات است که ما خود معجزه بچوکت را شاهد کرده ایم و بگذشت بچوکت شرف
 گشته ایم و اگر نقل سحزات و حکایت آنهاست ملاحظ کن و بین نقل سحزات
 کدام یک بیشتر و رده حوارق عادات کدام اکثرند و جواب علی اعتراض مسلم
 بودن سحزات آنها فیما بین جمیع طوائف یا مقبول بودن نبوت آنها بین
 جمیع واضح و ظاهر شد و محض آنکه بعد از نبوت و بوجوب وجود نبی با آنچه در دنیا
 چهارم گذشت میگوئیم یا از برای ما رسولی یعنی کسی که باید اعتراف برسات
 او کنیم غیر از محمد نیت یا است و علی التقادیرین و بوجوب اطاعت و لزوم

اعتراف بر نبوت او چنانچه گذشت ثابت میشود اما بر تقدیر نبودن دیگری
پس واضح است و اما بر تقدیر بودن بجهت آنکه در جواب اعتراف بر نبوت پیغمبری
بدون دلیل تخلف مالا یطاق است پس البته باید این وجوب بجهت سبب
دلیلی باشد و هیچ سبب و دلیلی نیست مگر اینکه اقوی و اتم او در حق محمد ^{صلی الله علیه و آله}
ثابت و محقق است پس در جواب اعتراف بر نبوت ایشان مستلزم وجوب
اعتراف بر نبوت او خواهد بود و هو المطلوب **مسئله دوم** آنکه در فایده چهارم در
معلوم شد که بر خداوند حکیم مهربان غضب ریشی و واجب الاطاعه و رسولی
از برای نبی نوع انسان لازم و از برای ان رسولی بینة بر ثانی متمم است
و دانستی که ان بینة و بر ثانی عبارت از معجزات و خوارق عادت است پس هر که
ادعای رسالت از جانب حضرت رب العزت نماید و بر طبق ان معجزه و خوارق
عادت آورد تصدیق او لازم و اعتراف بر نبوت او واجب است و مستبدانیا
محمد ابن عبد الله ص ادعای رسالت نمود و بر طبق ادعای خود معجزات بسیار
خوارق عادت پشمار آورد پس اقرار و اعتراف بر رسالت ان حضرت بر کافران
واجب است اما ادعای او رسالت را پس امری است بر مقرر و منکر واضح و ظاهر

و احدی را در ان شبهه تشکیکی نیست و اما ایتان او معجزات پس امری است
متواتر بحدی که هر که در مقام فحص و تتبع بر آید و در مقام تحقیق در آید بر او واضح
و یاجح میگردد چه کافه مسلمین و قاطبه مؤمنین خلفا عن سلف اکثر آنها را نقل
نموده و در کتب و دفاتر جمیع و مرثیه نموده اند بحدی که انتشار و نقل آنها از نقل
بدون رسم و سکنه و وجود خط و کاشه بیشتر و اگر شکیست و میدانم اگر با وجود
این اخبار مکتوبه و حکایات متواتره و قراین منضمه علم معجزات انحضرت
حاصل نشود بجز غیر معجزات سایر این معلوم خواهد شد یا حکایت یهود
معجزات موسی را یا روایت نصاری معجزات عیسی را و نظیر یا اکثر از حکایت
او روایت مسلمین است معجزات خاتم انبیا را یا زبان انما اقرب یا عدد یا ان
یهود و نصاری اگر ثبوت قراین منضمه بانها بیشتر است پر وضاحت که بحدی که چنین نشیند
اگر کوئی مسلمین نیز معجزات موسی و عیسی را حکایت میکند بخلاف معجزات
محمد ص که کنیم جواب این گذشت و خلاصه آنکه یا شنیده که مسلمین خود خبر از
شاهده معجزات ایشان دهند و یا مسلمانی در عهد موسی و عیسی بوده بلکه نیست
قبول آنها و حکایت آنها مگر بواسطه اخبار غیر انرا زمان و اعتراف ایشان بر استی

۶۲ و صدق ان سید انس و جان پس اگر در این محقق و در معرفت محمد نفع
ثبت الله و اگر حق نیستند و فاطمی استند چه فایده از اخبار کثیره نفس کلام آنکه
نقل سلیمین بجزات انبیا سابقین را و قبول ایشان باین بسته بعد
پیغمبری پیغمبر ایشان است و الا مطلقا و اصلا قبول مجزه از عیسی موسی نازند
اگر قرآن که خبر از بجزات ایشان است کلام خدا نیست و دروغ است موسی و عیسی
نیز مجزه ثابت نیست و اگر قطع نظر از غیر حله شود و گوئیم حکایت سلیمین بجزات
ایشان را نه همین بعضی خبر پیغمبر ایشان است پر واضح است که دیگر چیزی نخواهد
مگر اینکه مشی شود باز نقل بود یا نصاری که بر تبت شتی از سلیمین گفته استند
و با اینکه اگر خبر کافه سلیمین که شرق و غرب و شمال و جنوب عالم را فرود گرفته اند
با وجود نهایت زهد و تقوی و دروغ بسیاری از ایشان و این همه در این نسخه
اشمال کتب متعدد و صحف متکثره موجب حصول علم بعد در مجزه از ان حضرت
نشود علم مجزه بهیچک از انیا حاصل نشود و قول اینکه سلیمین در میان استند
بعینه از نقل بجزات سایر انبیا جاری است چه مجزه عیسی را بجز نصاری احدی
نقل نکرده زیرا که بود و سایر مل فی نفعه ایشان غیر از سلیمین مجزه او را انکار نازند و سلیمین

۶۳ در عهد او نبوده و نقلی که میکنند باز یا از نصاری شنیده اند یا بواسطه اخبار
پیغمبر اخر الزمان است و از نصاری شنیدن اگر میفد است از سلیمین شنیدن
هم میفد خواهد بود و از پیغمبر شنیدن در وقتی میفد است که او صادق و قول
باشد بلکه ظاهر این است که اگر با این همه جنبه مجزه سید ابرار
ثابت نشود علم حاصل نخواهد شد بهیچک از وقایع سابقه چون طوفان
نوح و تسلط سلطین عجم و آمدن فرعون و نزود و حروب اسفندیار
در ستم و بلا و ناپیغمه چون خط و ایغور و چین و هند چه اخبار از انبیا
بعد عشری از عشا رواندگی از بسیار اخبار بجزات سید ابرار
میرسد و حال اینکه می بینیم علم بهر یک از انها از برای ما حاصل است
پس تشکیک در بجزات سید انبیا نیست مگر از راه بلجاج و غش و بی
همچنانکه کسیکه در صحافی نشود نا یافته باشد و از وقایع سابقه چیزی
نشیده باشد یا کاهی نامی بکوشش او خورده باشد علم از برای او با انها
حاصل نمی شود مگر اینکه داخل ارباب حکایات و تواریخ شود و از اخبار
و روایات انها اطلاع یابد همچنین اگر کسی از اسلام بعین نامی شنیده باشد

۶۵
و از کنار و دور سخنی شنیده باشد علم از برای او بجز آنست خاتم نبی
حاصل نمی شود مگر اینکه عصیت و عن در ابرکن رنهد و پادیده سلیمین
و از اطراف و جوانب نفس نماید و در دور ایستادن و انکار کردن ضرری
بجای مطلقین نیرساند و از این جهت است که از بدو اسلام تا این زمان
انقدر از فرق گفت راز هیو و لغاری و مجوس و منو و سلاطین مقول
و تا تاریخ بعد از طلوع و استعلام در زمره سلیمین داخل و بعد از آن
متصل گشته و تا حال نشنیدیم که مسلمانان از زمره سلیمین خارج و در حربه
کفار داخل کرده و علاوه بر این آنکه معجزات آن سر در بر دو قسم اند یک
قسم معجزاتی هستند که در زمان آنحضرت بودند و درین زمان باقی
چون رد شمس و شق قمر و تسبیح حصی و حجر در کف منور آن سرور و
اجابت شجر و تکلم اهو و سوسمار و شتر و نالیدن ستون از مغز قوت او
و زنده ساختن بزغاله مشویه و اشباع خلق کثیر بطعام قلیل و جاری
ساختن آب زلال از میان کشتان و بگردان از احوال غایبان و تقاضا
سایه از جبهه نور او و عارضت قطعه ابرقادات فرق منور او را در روشن ساختن

جهه پنجم

۶۶
جهه مطهر او راه را در شب تار و رام شدن حیوانات ناموار بپس بدین بزرگوار
الذی غیر کفایت و این قسم از معجزه است که تحت بیج نقل و حکایت و اخبار و روایت است
و قسم دیگر معجزه است که درین زمان باقی و در میان مردم بالفعل موجود و حجاج
باخبار و حکایت ندارد و آن قرآن مجید است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
فصاحتی آل عدنان و بلغای آن عصر را خواند و پیکت با وجود بلوغ آنها
بغایت مرتبه فصاحت و نهایت درجه بلاغت یک آیه مثل آن نتوانستند آورد و
راه و عجز قرآن بسیار و از همه ظاهر که بر خاص و عام ظهور تام دارد و احدی را مجال
انکار در آن نیست آنکه آنحضرت همین کلام را معجزه خود قرار داد و با جمیع طوائف
عرب از موجودین در آن زمان و لاحقین بایشان همین کلام فصاحت فرمود
پس در همان کلام فرمود که مان ای خصما منازمین اگر در قبول قول من تشکیک
دارید ده سوره مثل این قرآن پادیده و هر که را می تواند بخواند و از او یاری
بجویند بغیر از خدا پس اگر نتوانستند و اجابت شما نکردند بدانند که از نزد خدا
نازل شده چنانچه فرموده قل فاتوا بعشر سور مشد بقربانیت و ادعوا من استظتم
من دون الله ان کتم صدقین فان لم یستجبوا لکم فاعلموا اننا انزل بعلم الله پس امر را

۹۷
توسعه دادند و اسهل کرده فرمود یکسوره بیاید مثل قرآن و جمع شوند و بدو
بلکه یک کتیب پس اخبار جمع فرمودند که نخواهند توانست بیایند و فرمود قل
لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یا تو بشل هذا القرآن لیا تو بشل
و لو کان بعضهم بعضا لیکفر بعضی بکفر بعضی بگو که اگر انس و جن جمع شوند که مثل این
قرآن را بیایند و بگویند آورد اگر چه بعضی معاون بعضی دیگر شوند و همه پشت
بیکدیگر دهند و این غایت مرتبه اعجاز است خواه تو نهایت مرتبه فصاحت
و بلاغت و اشتغال بر حقایق و وفاتی حکمت از اسلم دارند زیرا که غالی ازین
بیت که یا فصاحت و بلاغت و اشتغال بر وفاتی حکمت او بین مرتبه است
که با وجود تکدی اعدی مقابله با آن نمیتواند کرد و آیه مثل ان فی تو اند آورده
همه جمع شوند و استظهار بیکدیگر کنند یا نه پس اگر این مرتبه باشد خود معجزه
بودن ان ظاهر چه نیستی که معجزه نیست غیر از چنین امری و اگر فی الواقع باین
مرتبه نباشد و ایتان باین بسوزد مکن باشد و با وجود این تکدی بان واقع
شود و همه فصیح و بلاغ از ایتان بشل ان عا بر شوند معجزه بودن ان ظاهر
و خارق عادت بودن ان اوضح خواهد بود زیرا که بدیهی است که محبت کند

۹۸
برگاه مرد ضعیفی ادعای نبوت کند و گوید معجزه من ان است که بقدر
هزار من سنگ را بیکدست بر میدارم و دیگر از این غیر نشود معجزه غایب
بود همچنین هرگاه گوید معجزه من ان است که بمشقال سنگ را بدو دست
بر میدارم و احدی دیگر نمی تواند و همه خصما جمع شوند و نتوانند یکت
مشقال را بردارند این نیز معجزه خواهد بود بلکه اعجاز این اکثر و معجزه
بودن ان افسوس و معجزه درین صورت نه برداشتن ان امری نبوت است
یکمشقال را بلکه هفت قدرت سایر است برداشتن یکمشقال و با همه معجزه
بودن قرآن ازین راه امری است بدیهی که احدی را دران راه تشکیک نمی
تواند بود بلکه همان خبر دادند دران کلام در نهایت خاطر جمعی و اطمینان
با مطلب که مثل این را نخواهند آورد اگر چه همه پشت بهم دریند با وجود
کثرت خصما فصیح و بلاغ و بیادرون ایشان مثل از خود معجزه است
روشن و خارق عادت و قیامت مبین و حال اینکه فی الحقیقه فصاحت و بلاغت
قرآن بشا بر است که اگر کسی در علم فصاحت و بلاغت مهارتی داشته باشد میداند
که این قسم از فصاحت و بلاغت و این اسلوب غریب و این نظم عجیب

۲۹ در قوه فصحاء عالم و در عمده بنی ادم بنت حنی ایکنه جمع فصحاء
 قطان و بنی عدنان را بسحر نسبت دادند چنانچه در قرآن عظیم از آن
 خبر داده که گفتند ان هذا الاصحسین در احادیث و تواریخ مطهرت که گفتار
 قریش و فصحاء ایشان چون خود از مقابله قرآن عاجز شدند بنزد ویسین بنی
 که از حکام و امراء فصحاء ایشان بود رفتند و گفتند ای امیر چاره کن در سخن
 محمد که ما را عاجز و زبون کرده و یسید آمد بخدمت آنحضرت و گفت ای محمد
 شعرهای خود را بخوان حضرت فرمود کلام من شریف است هر چه است
 بخوان پس حضرت سوره مبارکه حم سجده را خوانند چون باین آیه رسیدند
 که فان اعرضوا فقل انذرکم صاعقه مثل صاعقه عا و شوهد بدن و دید بزرگان
 آمد و میباریدش ریهت شد و برکت قریش چون آن حالت را از او
 دیدند بنرسیدند که مبادا مسلمان شده باشد ابو جهم که برادر زاده او بود
 بنزد او آمد و گفت ای عجم ما را بر سرکشته کردی در سوای ساختی و برین محمد
 در آمدی گفت نه و لیکن سخن صبی از او شنیدم که بدن من می لرزد گفت ش
 بود گفت نه گفت خطبه بود گفت نه اما حسن و علاوتی دارد که وصف نمیتوان کرد

گفتند

۷۰ گفت که نجات است گفت نه گفت پس از آنچه نام کنیم گفت بگذار تا در آن
 فکری کنیم روز دیگر بنزد او حاضر شدند گفت جادوت که دلمای بر باید و در
 روایت دیگر رسیده که چون حضرت آیه ان الله یامر بالعدل و الاصل
 را تا آخر بر او خواند غرض کرد که مگر کن حضرت مکرر فرمود گفت بگذار قسم
 که حسن و علاوت دارد و دشمنیهای سیه دهند و ساقش بر او است
 و نیز در احادیث و سیر وارد است که ابن ابی العوجاء و سه نفر دیگر از اصحاب
 با هم جمع شده و اتفاق کردند که تا یک سال از هم متفرق و در خانه خود
 نشسته تا سال دیگر بر یکت ریح مثل قارن آید و زنده در سال دیگر در کوه
 مغظمه مجتمع شده کلام خود را بر یکدیگر عرض نمایند چون سال دیگر هنگام
 میعاد رسید همگی در مقام ابراهیم جمع شدند یکی از آنها گفت من چون آیه
 یا ارض ابعی ما ک و یا سما اقلعی را دیدم دانستم که این کلام را معجز
 قرآن یا بوس و نا امید کردیم سیم گفت من هنوز در آیه ان الذین یخوفون
 من دون الله لئن یخلفوا و یا باولو یختموا له تفکرم چهارم گفت از آن
 تا حال من در مثل آیه قل لو کان فیهما الهة الا الله لقد فتننا ما تعلم در این

توان کرد و دیگر گفت من چون آیه یا ارض ابعی ما ک را دیدم دانستم که این کلام را معجز

ایشان حضرت امام جعفر صادق ع بر ایشان گذشت و این آیه را بر ایشان خواند که قل لمن اجتمعت الانس والجن علی ان یا تو اقبل هذا القرآن لایا بشده ولو کان بضم لبعص ظهرا و در حدیث دیگر است که در آن عهد جمایون که سخن فصیحی سکفت از ابرو لوجی ثبت کرده بخانه کعبه می اوخت چون آیه یا ارض ابعلی نازل شد همه فصحا از پیغمبر روانی آمدند و سخنان خود را از طاق کعبه فرود آوردند و با جمله اعجب ز قرآن هم از راه عجز از تقابل و هم از راه اشتغال بر اعلی مراتب فصاحت و بلاغت امری است که قابل انکار نیست و هر فقره یا آیه از آن در میان هر کلامی از نکات فصحا از اشعار و خطب و غیره یافت شود چون خورشید در میان ستارگان ممتاز است و هر آیه از آن که در وسط هر خطبه فصیحی یا غیر آن در آید چون یا قوت ربانی و لعل بخت فی درختان است و از جمله وجوه انجاء قرآن عدم اختلاف در آن است با وجود نزول آن در آن زمانه متطاوله بتدریج و حال اینکه هر کس بی که چنین باشد البته در فقره است آن یا در معنی یا در فصاحت یا در غرابت اسلوب اختلاف بسیار پیدا می کند چنانکه مصداقاً لو کان من عند غیر الله لوجدوا فيه اختلافاً کثیراً و نیز از جمله وجوه معجزات قرآن که

غرض را

خبر را بان اطلاع حاصل است اشتهال ان است بر اصول معارف و دقائق حکم که اگر کسی دیده او بنور معرفت روشن شده باشد میداند که با وجود غایت یکبانه و نهایت اختصار معنوی است بر جمیع اصول معارف و حقایق و منطوقی است بر همه فنون اسرار و دقائق نجومیکه حکما سابقین و عرفا ما برین با وجود سستی اهتمام در استخراج دقائق معارف حقیقه و جهد ماکلام در استخراج نتایج از مفهومات یقینیه بعشری از عرش روانگی از بسیار آن نتوانند رسید و هیچ مطلبی از طایفه بجزه یافت نشود که حکما و علماء در دفری مطول از شرح و بسط نایند که بیک مختصر آیه از آیات قرآنی همان مطلب واضح شود و بان اشتهال و بچونید چنانچه این مطلب از تب حکمای اسلام ظاهر میاید اسکرو در حال اینکه آنحضرت در ولایتی نشو و نما یافته بود که نه در اینجا حکیمی بود و نه عالمی و نه آنحضرت را سوت بولایتی دیگر اتفاق افتاده بود و از جمله وجوه موبده انجاء قرآن تاثیر استماع آن در نفوس است چه ان بکدی است که چنانچه کسی نفس آن فی جمله ارکله در است عالم طبیعت مصفی شده باشد و لغات انوار عالم حقیقت بر او جلوه کرده باشد بجز استماع آن کلام سخن نظام اثری از آن در نفس خود

۷۴ مشابه میکند که درای اثری است که از کلمات نبی نوع این باشد میشود
 و از آنجمله تیر اشتغال آن است بر قصص انبیاء سابقین و احوال متبرکه
 سابقین با وجود آنکه تواتر ثابت شده است که پیغمبر در نزد هیچ معلمی درس
 نخوانده بود و رجوع به صحیح کتابی از کتب مکرره بود و قصص ام سابقه را در
 هیچ موضعی نخوانده بود و مع ذلک قرآن شمل است بر قصص و حکایات
 ایشان بخوبی که جمع طایف با وجود شدت غناد توانستند سر سوزنی خلافت
 واقع پیدا کنند و ایضا از جمله آن وجه اشتغال آن است بر اخبار از نبوت
 بسیار چنانچه شمه از اینها در رد کلام پادری مذکور خواهد شد و همچنین اشتغال
 آن بر ادب قویله و شرایع مستقیمه و حسن صفات و مکارم اخلاق و
 مصالح عبودیت که موجب دانش و پیش یقین میکند که این تائیس و
 تقویم نمی تواند شد مگر از جانب حکیم دانا و نیز از جمله وجه اخبار قرآن که
 خصم از آن پنجه است خواص سوره آیات است در شفای امراض و جلب
 منافع و دفع مضار و امن از مخاوف چه بسیار از باب حاجات که بواسطه
 توسل بآیات قرآنیه بمطالب خود رسیدند و چه شمار از امید داران که مستحکم
 بکوز فایده

۷۴ بسوز فایده امید خورشید ده کرده اند چه قدر مرضی عمر العیاض که باقی
 حکایات مقدمه آن مرض ایشان بصحت تبدیل گردید و چه قدر فخرای تهر
 دست که با شتفاع بسوز مظهره آن از دل فقر ربانی یافتند بسبب رسانگان
 که تجصن بجن حصین قرآن در عهد امن و امان خوابیدند و انیمر حکایت
 که از برای غیر رسیدگان بان ظاهر نمیشود و ازین وجه مذکوره بعضی
 اگر چه مستقل از اثبات اعجاز نباشند ولیکن بعضی از آنها نام و بعضی
 دیگر تا بید تمام بنمایند بخوبی که از ضم بعضی بعضی از برای منصف طلب حق
 سنگت و شبهه باقی نمی ماند چنانچه از ضم این معجزه ظاهره با بهره باجکات
 سایر معجزات و تواتر بقیه خوارق عادات حدیث رسالت و نبوت رسید
 کاینات بر هر ذی شعوری تجوی و اوضح و یقین می شود که مسلمانان
 مجال تردید و تشکیک باقی نمی ماند و چون با این مرحله مراحل دیگر از امور
 و اله بر نبوت آن سرور و مویده آن که عمای اسلام و حکمای اسلام
 را در ایلی براسه و بر ربانی تام بر رسالت او قرار داده اند منضم کرده و
 اوضح و ابده میسکود و از جمله ان امور اوصاف و اخلاق ان بر کزیده خلافت

۷۰
چنانچه در دفاتر و کتب ثبت و اکثر آنها بنقل متواتر ثابت است و هر که
ملاحظه صفات و اعمال و افعال و اقوال و کردار و گفتار و سلوک آن
حضرت را نماید می بیند که آن سرور مستجمع جمیع صفات کمالیه و عبادی
جمع ادب حسنه و شیم مستحسنة و مستکمل جمیع مراتب عظیمه و عظیمه بوده
بنحویکه بچگونگی از انبیا سابقین باین مرتبه نبوده اند و یقین میکنند که اگر
پنجری از جانب خدا بر خلق مبعوث شده این شخص مقدس مغربت بلکه مطلقا
یقین بر پنجری او میکند و از آن جمله و قایق حکم و مراتب عظیمه است که
از کلمات آنحضرت و اولاد و اطهارین او با وجود عدم تلمذ بچگونگی در دست
و عدم تعلیم آن در پیش مسلی بنحویکه هیچ دقیقه از وقایق مراتب عظیمه
و حکیمه نیست که از کلمات مقدسه ایشان خارج باشد و از آن جمله احتواء
شریعت مقدسه آن سرور است بر مصالح عباد از معاش و معاد بنحویکه هر قافی
یقین میکنند که تا بیس آن شریعت و تا حیل این طریقت نیست که از جانب
انانی کامل و بیانی ماهر مطلع از خفایا امور و عالم با سرار و وقایق اشیا
با وجود عدم رجوع آنحضرت بکلی با استادی و از آن جمله آنکه نمک توتل

بان حضرت

۷۲
بان حضرت و اولاد مصومین او و استشفاع ایشان چه قدر حاجت مند آن را بجا
خود رسانیده و چه بسیار مرایفا از اخلاص صحت پوشانیده و چه بسیار
کرفاران مضایق و هماکت را که از مضیق و مهملک با حل نجات رسانیده
و چه بچند ترسانگان را که از خوف رسانیده و این مرحله با وجود اینکه
اینقدر در کتب و اساطیر مطور است و در آینه و افواه مذکور که از برای
تتبع علم قطعی حاصل میشود کم کسی است از خیر و صلاحی است که خود
او نیز مرحله را در اکت کرده باشد و بغور این سعادت نرسیده باشد و از آن
جمله آنکه ملازمت شرایع و احکام آن حضرت و مراقبت سکرام و ادب
او آدمی را بمنزله رفیعه و مراتب عظیمه رسانیده چه بسرا یقین رسانیده است
که بسیاری از امت آنحضرت بواسطه ملازمت احکام و ادب او متعبد
شرایع و عبادات او بر تبه استجابت دعوات و درجه صدور کرامات رسانیده است
و از این یقین حاصل میشود که اگر نه این شریعت از جانب رب العزت بودی
ملازمت آن آدمی را باین مراتب رسانیدنی و از آن جمله آنکه آن فخر حرم مطهر
و آن ماه طالع از افق کوه و منار در نکا میگذشتی بودی معین و بی یار و بی زور

۷۷ و شکر و مدد کار در وقتی که اقی بود و تادیب از معصی نذیده و از استیاری
درس شرایع و احکام نشنیده در میان عرب و عجم و ترک و دیلم برخواست
و علم نبوت برافراخت و کوس دعوت نمود بچیزی که مخالف طریقه ایشان بود
کرد و جمیع عالم را دعوت نمود بچیزی که مخالف طریقه ایشان بود
زیرا که ایشان را امر نمود به پرستیدن خداوند میان و زجر کرد از عبادت
اوئان و وضع کرد بر ایشان تحففات شاقه و منع کرد ایشان را
از اسواء و اراء باطله و ردع کرد از متابعت آباء و اجداد در زیاده
کفر و شقاوت جمیع عالم را فرود گرفته بود و کل فرق نبی ادم را جمود
وقوت احاطه کرده بود عرب مشغول بعبادت صنم و پرستیدن ایشان
شبهه عجم بود در ضلالت و نصاری در جهات اراک و دیلم در خویشی
وزنج و صفالیه در قنیه انگیزی هندوان بعضی در عبادت شمس و قمر و برخی
در پرستیدن کوساله و غیره و با همه در زیاده بلکه جمیع فرق انام از جمله
هدایت و ارشاد منحرف و همه خواص و عوام از طریق معرفت مبدع و معاد
منصرف ان برگزیده عالیمان علم مخالفت با همه برافراخت و در همه همه را

فاندر انکاش

۷۸ فاند انکاش و در مدد خوابی دولت های ایشان برآمده و در منصوص بطل
و اضلال عتق های ایشان و امن بر میان زده و جمیع عالیمان از برای محاربه
او علم برافراشتند و کل طوائف ایشان از برای الزام او بتدبیر و تسلیها
ساختند اجلاف عرب و عجم با او در صدد جنگ و جدال برآمدند و ابطال
ترک و دیلم در معرض خونریزی و قتال اهل قتل او کمر بستند اخبار بهبود
اینک مکالمه و بلجاج و قسین نصاری بنیاد باشته و احتجاج کردند و حکایت
در مقام استدلال و بران برآمدند و ملاحظه سوفسطائیه بنا بر قبیل و قال که انکاش
و با همه کرده مختلفه بر سر انحضرت و اهل قتل و شریعت او هجوم آوردند
و هر یک بنوعی بنای منازعه و جدال گذاشتند بلکه اقربا انحضرت نسبت با
در غایت بغض و عداوت و خویشان او در نهایت کینه و شامت و بی نیامی
بودند فقدان ایف و اجاب و با عدم معاشرت از باب علم و دانش و عدم
معاشرت با اصحاب بصیرت و پنش جمیع این طوائف مختلفه را هر یک
در حق خود فخر و ذول و منکوب و ذلیل و مغلوب نمود و بر همه غالب و فاتح آید
و در انکاش ان امم و سررنگان نبی ادم طوعا او کرده داخل دین او شدند

۷۹ و اطراف عالم از مشرق و مغرب با ایمان آوردند و حجت و دعوت او
شهر در کل مواضع و اعصاب را گردید و نور هدایت او قشر در جمیع ممالک و
اقطار شد ریشه کفر و عنف در از بلاد کند و غیرت شرک و فساد را از میان
عباد برانگندد ظلمت ان را نورانی و جسمانی را روحانی گردانید و با سایر معنی
در میان مردم استوار نمود که مشتمل است بر حکم و مصالحی چند که با ترازان متصور
نیست و آنچه طوایف انام محتاج باو بودند از شرایع و احکام و سایر جلال جوامع
همه را بر وفق حکمت و طبق مصلحت قرار داد و بجهت الله تعالی از زمان ان برود
الی زماننا هذا قوت دین و شریعت او در ترازید و میسار و آئین و طریقت او
در تمام بوده و هیچ عاقلی شک نمیکند که حدود امور مذکور از شخصی متصف
بصفات مسطوره می تواند شد مگر بتائید ربانی و قوت بزدانی و زورش خود
با وجود عدم معین و انصار و فقده مال و میناع و عقار و اتقی بودن مؤمنان این
می تواند شد و امریکه بنای او بر کذب و افترا باشد باین استکلام نمیتواند بود
و در آن جمله آنکه از ایام رحلت ان جناب و اوصیاء اطیاب امور اقدس مطهره
و قبایر مدافن مقدسه ایشان مهبط فیوضات و محل استجاب دعوت و ظهور

۸۰ خوارق عادات و کرامات بی نهایت است و کم سالی است که در جوار قبور
مقدسه ایشان کرامتی پیدا و خوارق عاداتی برپا نشود و آنچه در ان خصوص نقل
شده و در دفاتر ثبت شده چنانچه کسی جمع نماید کتب بی عظیم میشود و حقیقت
خود از جمعی از ثقات بسی کرامات و خوارق عادات که در ان امکان مقدسه
و شایسته مشرب شده کرده بودند بازر و واسطه ثقه شنیده بودند استماع نمودم
و بسی خود انرا مشاهده کردم که در انما موجب تطویل مقام می شود و بزرگ
دو امر که یکی از انما را حقیر خود مشاهده نمودم و دیگری را از ثقه که مشاهده
نموده بود شنیدم در این مقام اکتفا میکنم اول آنکه در ماه جمادی الاول
سنه یک هزار و دو صیبت و بازده بعد از رحلت از زیارت بیت الله الحرام
شب جمعه در مقابر قریش که امروز بجا طمیمین استهار دارد در روضه مقدسه
امامین همامین موسی ابن جعفر الکاظم و محمد بن علی ابی طالب علیهما السلام
ناز مغرب و عشا را گذارده بتعقیب مشول بودم تا تقریبا چهار عشت
از شب گذشته در آنوقت صدای بعضی زنان در روضه بلند
شد و صدای ایشان بسیار شد و غوغای بی می نمودند که مانع حضور

۸۱
قب در عیادت پیش من بعضی رفقا کفتم اعراب چه بی او بستند
که در چنین شبی در چنین موضعی اینقدر صدای بلند میکنند و چون غوغای
ایشان بسیار شد من بر خواسته بزد بگفتم در روزه زخم ناستفزاز
از آنکس دیدم شیخ محمد کلید دار روزه مقدسه در نزد در استاده چهار
نفر زن در نزد ضریح مقدس استاده اند و یکی از آنها گریه را سه نفر دیگر را
در داد و ادعای ایمان زری که از او مضبوط شده بر ایشان میکنند ایشان
انگاری نمایند از زن گفت ما و ای که این دو بزرگوار که در این مکان مقدس
مخوفند بر برات خود گواه بگیرد من از شما مطمئن نمی شوم و شمار را نمی گنم
یکی از آن زنان آمده دست بر ضریح مقدس گذارد و گفت ای پشیمان من
یا موسی بن جعفر و محمد بن علی شما میدانید که من از ایمان این زن مطلع
نیستم و شمارا بر این مطلب گواه آوردم بنزد این زن پس از آن مدعیه
گفت برو من از تو مطمئن شدم دیگری آمد و آن نیز چنین تکلم کرده و
گذشت آن زن تسمیه آمد و ضریح را گرفته بهمان کلام تکلم نمود و بجز
اینکه سخن او تمام شد که آن زن از زمین بلند شده بر زمین پهن شد

۸۲
و همان لحظه شیخ محمد اسر کرد تا او را کشیده در یکی از صفت های رواق خارج
روضه او را خوابانیدند حقه آمده ملاحظه کردم رنگ او چون خون بسته سیه
شده و چشمهای او چون دو پیاله خون در زبان او بسته شده پیش افتاده
بود خویشان او مطلع شده اجتماع نمودند و تا سحر زبان او بند بود در سحر
همین قدر زبان او گشوده شد که گفت همان این زن در فلان موضع است
بیایید و با او بدید از او آورده دادند و خویشان او چند کوفته آورده بجهت
او قربان کردند و از زن چنین بود تا آنجا که بپهن شد و در الوقت قبض روح
او شده وفات نمود و دویم آنکه حاجی جوادی نام که از معارف تجار بود و چندی
در سرمن رای سرکار تعمیر بود نقل کرد که سید علی نامی بود که حاکم سرمن رای
بود و حقیق خود او را دیده بودم و بسیار شرارت داشت و با زور آن بقعه
مقدسه بدر فحاشی سینو حاجی جوادی گفت روزی حاجتی از زور آن رفت
از او با ایمان آمده بودند و سید علی در در صحن مقدس بجهت گرفتن در حاکم
بر هر یک مقرر کرده بود نشسته از هر یک هر یک آن وجه را بگرفت و پای
ایشان را کشی می کرد که مشتبه نشوند در آن پن جوانی با زن خود آمده

۸۴ و انوجه را دادند و خواستند داخل سخن شوند سید علی خواست آن زن را
نشان کند آن جوان گفت هر وقت می آید باز این وجه را سید بدوشان
می خواهد سید علی متعاش شده گفت باید انرا نشان کنم حاجی جواب داد که
بگوئیم آنکه هر دفعه از وجه دادن مضایقه کند تو چرا لجاجت میکنی معنی
نشد آن جوان چون چنین دید بزین خود گفت داخل سخن شو زن خواست
شود آن شیر چوبی که در دست داشت بسینه او کوبید آن زن بغض افتاد
و لباس بدن او کثوف شد آن جوان که چنین دید کوبید بر او خاب شد
کوبید گمان رو بر وجه مقدسه کرده گفت ای بزرگواران ملاحظه کنید
که در در خانه شما با چه نوع سلوک میکنند اگر شما می پسندید ما نیز
راضی هستیم زن را برده داشته مراجعت نمود و من نیز بجان آدم نواز
تشنه بودم که از خانه سید علی بطلب من آمدند چون رفتم دیدم جمعی
بسیار در اینجا و مادر وزن او مرا طلبیده مرا کفشد بیا حال سید علی خطه
کن که ترا می طلبد چون دیدم مانند مرغ لیل بر زمین می غلطد و از
درد دل فسر مایه میکرد پس من گفت که برو آن جوان را رضی کن من آمدم

پایان

۸۴ و آنچه باید بگوئیم و آن جوان هم جوابی گفت چون وقت نماز نوبت داخل
شده بود من بروجه مقدسه آمدم دیدم مادر و دختر وزن سید علی آمدند
خود را برهنه کرده کیموهای خود را نصیج مقدس بسته شفا عت سید علی را
میکنند من شروع نماز کردم در نماز بودم که صدای شیون از خانه سید علی بلند
شد زنان او را از مردان او خراب کرده بجانند بردند و با بجه از ملاحظه همه
این امور که درین دیس مذکور شد هیچ عاقل ذی شعور بر اثرک و شبه
در رسالت و نبوت آنحضرت باقی نمی ماند بلکه بعضی از آنها هم متدین
منصف را کفایت میکند و ازین جهت بسیاری از علمای اسلام هر یک
ازین امور را در بسلی عجمه قرار داده اند **دیس سیم** و آن دیسی است که از
برای هر مشروع بشر یعنی دیندین بدین و مقلی کفایت میکند و آن است
که کشت درین نیست که در سال خدا مرسل را دعوت او این را بپذیرد
و کزاف و دعوت و لاف نیست و تفضیص او بعضی از ازمنه و اهم را دعوت
نبی در اول دران عهد دون عصری دیگر بدون داعی و سبب نه چنانچه
در ازمنه نقطه اوله بعد از نوح پیمبری که صاحب دین و شریعت شد بهوش کرده

۸۴

۸۶ تازمان ابراهیم و همچنین بعد از آن تازمان موسی و همچنین تازمان عیسی
 و البته این تخصیص نیست مگر بجهت از جهات و سببی از اسباب و آن نیست
 مگر اندر اسس شریعت سابقه و انظار احکام ملت سابقه و طغیان نوع
 انسان و شیوع معاصی و کفر در میان ایشان و سبکی نیست که شیوع کفر و
 فساد و مصیبت و عناد در زمان بعثت پیغمبر آخر الزمان از زمان بعثت موسی
 و عیسی اگر چه اکثر عرب باقره رفع بد از توحید خداوند نموده بتان و ضام
 را خدا یان خود قرار داده سجده آنها را میس کردند و جمیع طوائف عجم تش را
 بخدائی ذرا گرفته از پرستش می نمودند اهل هند عبادت شمس باقره
 باک و ذرا کتفا نموده یهود که در زمان بعثت عیسی راه کفر و مجوس
 گرفتند که بان بسبب خداوند عالم حضرت عیسی را بر آنخت و نصاری
 خدای واحد را تثلیث نموده به خدا قابل شدن و شریعت مت را یکی یکی
 از دست دادند چنانچه تا حال هم بان شیوه رفت میکنند و بدو سنی
 بقا بله بشون اوصاف که از او صیای حضرت عیسی بود بر نهت و اکثر نصاری
 مت بعثت او نمودند و بالبره دین و شریعت عیسی را غراب نمود و محرمات را

در این کتاب
 از این کتاب

حلال کرد

۸۷ حلال کرد و خفته که بنص توره و انجیل واجب بود از میان بر پشت بدل در روز
 هشتم مولود غلی قرار داد و عهدنا و قربانینما و شنبه را بر طرف کرد و شریعت موسی را
 بالبره از دست داد و حال اینکه در فصل هشتم انجیل متی مذکور است که حضرت
 عیسی فرمود که نه پذیرید که من آمده ام که دین و ناسوس انبیا را فحل رسانم
 و بر هم زدم بلکه آمده ام که از ان با تمام رسانم و در فصل نوزدهم همان انجیل
 منقول است که شخصی از حضرت عیسی پرسید که من چه عمل کنم تا آنکه بهشت اوم
 حضرت عیسی در جواب او فرمود که احکام دین توره را بعل آور که بهشت است
 و با وجود این بیوس که امروز آمده ان احکام را فایع و نابود ساخت چنانچه
 در فصل پنجم کتابی که بجای معنی از پیروان خود که ایشان را غاسس می نامند نوشته
 ثابت میشود چه در اینجا نشان میگوید ای پیروان من محکم باشید در آنچه من شما
 تعلیم نموده ام بار دیگر کرده نسی خود را بسینتی احکام شریعت کج مکنید زیرا که
 من که بیوسم شما میگویم که اگر خود را خفته کنید عیسی که خدایت بشنا و بسج
 نفعی نخواهد بخشید زیرا که من شما و ت میدهم که هر که خود را خفته کند از قیسل
 می شود که باید همه احکام شرع را بعل آورده و اگر آنها را بعل آورده از عیسی که خدایت

در این کتاب
 از این کتاب

۸۷ خالی خواهد بود یعنی عیسی از او میرزای شود و در فصل اول کتابی که بجهت
 کلمه نشین که طایفه از مردان او بوده اند نوشته است و میگوید ای مردان
 من با خبر باشید که بعد از کسی شما را فریب دهد از راه فریب پوچی که موافق
 حدیثهای مردان است تا اینکه میگوید و چون شما با درکنان و زبانی گوشت
 اگر خود مرده بودید او شما ان کنان و زبانیها را انعام کرده کشیده است
 زیرا که حق نموند احکامی که برای ضرورت و دشمنی مابعدت و خط نوشته شده بود
 او همه آنها را از میان برداشته با خود در آن داری که بران چارین کشیده شد
 نیز چارین کشید و بدین بس بچکس دیوان شما را بسبب خوردن و اش بدن
 هر چه میخواهید با بسبب نگاه داشتن عید و جشنه و روزهای اول بر ماه که در
 احکام دین موسی فسر بوده شده بودند نخواهد کرد و در فصل سیم کتابی که بجهت
 کلمه نشین که طایفه از مردان اویند نوشته است که هر کس که عامل دین احکام
 دین است در زیر لغت می باشد تا آنکه میگوید که هیچ خدا از او کرد ما را از لغت احکام
 دین بسبب لغتی کردن خود زیرا که در احکام دین نوشته شده است که لغتی است
 هر کس که بداند کشیده شود الا غیر لغت و با جمله اکثر طایفه نصاری تا بهت از ما

در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب

۸۸ و بعد از آن جوانیم نامی را که بعد از حضرت عیسی بسید و هشتاد سال
 در زمان دهمش پیا آمده ترویج طریقه بیلوس نموده کردند و ایشان
 با همه احکام شریعت را از میان ایشان برداشته زنان یکدیگر را
 بر هم مجامع نمودند و ختنه نکردن و شراب خوردن و گوشت خوشت
 خوردن و استنجا نکردن و غسل نکردن و دار و کشیدن و مانع و شراب
 کزفتن و بیخ چیز را حرام ندانستن و هر حرام گوشت را از قیل خوشت
 و وزغ و شب پره و لاک پشت و مارابی و کتک ابی و غیره را حلال
 دانستن و زنان یکدیگر را بوسیدن و مباشرت کردن و بهت پوچی
 و سنگی و طلا و نقره و غیر اینها بشکل صلیب یا خود داشتن و کعبه
 در برابر آنها سجده کردن و استغاثه نمودن و غیر اینها از استنباطی
 نموده ایشان قرار دادند چنانچه امروز همه اینها در میان نصاری
 خصوص اهل فرنگ و طایفه روس شایع و متداول است و با جمله
 در زمان قبل از بعثت پیغمبر ما اکثر طوایف نصاری از دین و
 شریعت خارج و از شریعت عیسویه در میان ایشان بجز نامی باقی مانده بود

۸۹ و از این تا همه معلوم میشود که قبل از بعثت پیغمبر از زمان کفر و
فساد و شرک و عنف و اکثر عالم را زود گرفته شرایع سابقه بلامرزش
و احکام الهیه با کلیت منظم گردیده بود پس بنا بر آنچه مذکور شد
که تخصیص بعضی از زمان بعثت رکن ظهور کفر و انطواء شریعت بود این
زمان از همه زمان بعثت رسل اولی و اخری و فرستادن پیغمبری
در آن الزم بود پس لامحاله باید در آن زمان پیغمبری مبعوث و دعوت
او در میان شایع گردد و بالعکس بجز آن بزرگوار اعلان بدعوت
و منع از کفر و معیت نمود پس لامحاله آن حضرت پیغمبر خدا خواهد بود
دلیل چهارم آنکه در جمیع کتب انبیاء سابقین از تورات و زبور و انجیل و
غیر ما خبر بعثت اثر بعثت آن سرور رسیده و مرثده آمدن او را داده اند
بعضی بنام مقدس او تصریح و بعضی اوصاف و علامات او را مذکور نموده
تسبیح و تهنیت را در آن شبهه و تشکیک باقی نمی ماند و تصریح جمعی از علما
و اخبار اهل ذمه را احضار و اکثر عبارات کتب انبیای سلف را با ایشان
در میان نهاده در مخصوص با آنها گفتگو نمود و بعضی از آنها را اگر چه در
تفسیر نمودند

۹۰ بعید می نمودند اما همه اتفاق بر صحت بعضی دیگر نموده بعضی از آنها
جواب گفتند که اینها هر چند و ما را مستحقی نیست ولیکن **محمد** بر غیر نبی اسرائیل
مبعوث است بلکه بر نبی اسمعیل که عرب باشد و بر عجم مبعوث است
همچنانکه مذکور بعضی از طوائف نصاری نیز قریب باین است چه معظم
ایشان سه فرقه اند ملکائی و نظوری و یعقوبی و بعضی لواتی را فرقه چهارم
گفته اند و او دویسه که فرقه از یعقوبیه هستند عیسی را پیغمبر میدانند نه خداوند
پسر خدا و بنوت محمد بن عبد الله قائلند و میگویند مبعوث بود بر یاب
نه بر عجم و اسرائیلیان و اینطایفه گویند مهدی ظهور خواهد نمود و عالم را خوا
گرفت و عیسویان را خواهد کشت و پادریان و مادریمان و کیشیان خلیفان را و
انانی را که روغن بر پیشانی می مالند خدای خواهد نمود و جزیه از نصاری
قبول کنند الا دین حق باکشتن و همه این طایفه انجیل را کتاب آسمانی
می دانند بخلاف سایر طوائف چنانکه مذکور خواهد شد و با جمله بشارت گفتگوی
با ذوات آن بعضی دیگر گفتند علی حسین است و این عبارت صریح است ولیکن
چون در مقابل آنها بعضی عبارات دیگر است که امر شده است در آنها

بنی اسرائیل که تمکنت بسبب بگوید تا آمدن شیخ و او هنوز نیامده است
 بین سبب ما اشعار ما شیخ را میکشیم تا از حیرت ابراهیم و حال نیکه شیخ
 بر حضرت عیسی و بر پنجه ما میخواند صادق باشد چنانچه وجود آن بعد از این
 مذکور خواهد شد و بعضی دیگر در خصوص بعضی اوصاف گفته که مانی هستیم
 وجود این وصف را در پنجه شما و در بعضی بسکوت و حیرت که زانیندند
 و با جمله معروف نبوت انبیای سلف را بعد از تتبع و ملاحظه آنها چاره از
 اعتراف بر سالت و نبوت محمد بن عبد الله صفت و اگر باز تمکنت بدین
 خود باشد یا از عین غف و دلی تدبیری است یا از طبع و تسلیم از امور
 خدا و امر دنیای خود می دانند چنانچه حقیر از فتوای کلام بعضی از اخبار بود
 استنباط نمودم بلکه هر عاقل صاحب الفانی را خواه از اهل شریعتی باشد
 یا نه بعد از تتبع درین کتب و محقق و تامل در مقدمه دیگر از تسلیم رسالت آن
 سرور چاره و گزینری نیست و آن مقدمه این است که اگر کسی را اندک عقلی
 باشد و تامل کند میسازد که امری را که اکثر بلکه همه عقلای عالم و عظامی
 نوع نبی آدم بران اتفاق کنند و عقل ایشان بان حکم کند البته موافق

واقع و مطابق حقیقت است چه بدیهی عقل را بان تمکید میکنند که عقول خالصه از شیخ
 غفلت و شبهه از اسلام و قبول دارند و شکی نیست که اکثر بلکه تمام دانیان و عقلایی
 نبی نوع ایشان و ایمان و قبول ایشان بوجوب متابعت دینی از او بان و
 لزوم اطاعت پیغمبری از پیغمبران اتفاق و اجتماع نموده اهدی از ایشان
 در آن تشکیک کرده بلکه اهدی خلاف از احتمال نداده بلکه هیچ فسردی
 از افراد ایشان و هیچ طایفه از طوائف ایشان نیست که متابعت طریقه را
 پیش نهاد خود کرده و طوق اطاعت مؤسس سستی را بکردن گرفته و
 چون با این مرحله فهم شود آنچه تشکیک در آن نیست که مثل تشکیک در
 وجود خورشید و ماه و آسمان و زمین از مجل صدور بحریت و ذائق عبادت
 و استجابت دعوت و حصول کرامات و تعذیب مالفین و تخریب بلاد مفسدین
 از این طایفه مدعیین نبوت و رسالت فی الجمله مطلب اوضح و واقعیت رسالت
 و نبوت بعضی از مدعیان نبوت ظاهر میگردد و با جمله از اخبار انبیای سلف
 بر پشت آن صاحب مجد و شرف و ذکر آن بزرگوار در کتب ایشان یقین نصیحت
 نبوت او و واقعیت رسالت او می شود و انظر اوله و اول بر این بر ذکر آن سید

اولین و آخرین در کتب انجیلی سابقین تصریح قرآن مجید است بر این مطلب
چنانکه میفرماید الذین اتینا هم الکتاب یعرفون انما هم یعنی اهل کتاب فی
شنا سنده محمد راصلی الله علیه و آله بواسطه ذکر او در کتب ایشان چنانکه
فرزندان خود را می شناسند و نیز میفرماید الذین یتبعون الرسول اللطیف الذی
یکذبه کتوبا عند هم فی التورته و الانجیل یعنی آنکس فی از اهل کتاب که
متابعیت و پیروی میکنند رسول اقی را که می یابند او را نوشته و ثبت شده
تزو ایشان در توره و انجیل و نیز میفرماید و اذ قال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل
انی رسول الله ایکم صدقا لما بین یدی من التورته و مبشرا برسول
باقی من بعدی اسمہ احد یعنی باید آوریده ای اهل کتاب آنچه را که فسر بود
عیسی بن مریم که ای بنی اسرائیل من پیغمبر خدا ام بسوی شما در حقیقت
تصدیق کننده ام آنچه پیش از من آمد از توره و بشارت برسولی که بعد از
من بیاید که نام او احد باشد و جد ولالت اینها بزرگان سرور در آن کتب
این است که هر ذی شعوری یقین میکنند که در وقتیکه همه کتب نبی سلف
حاضر و موجود در عالمان و دانیان با آنها مجتمع و همه بر خافت ارد و ابطال قول

بمراودا کلام

شخصی

شخصی متفق الکلمه و از هر گوشه و کنار در صد و انطباق رعیب و نقص و ابراز
کذب او باشند و غایت بذل جهد در لطفا نور او نمایند و نهایت سعی
در ابطال قول او نمایند و علاوه بر آن اکثر تابعین و صدیقین او نیز بر احوال
ان کتب مستخر و مطلع باشند ان شخص در غایت اطمینان و نهایت جرات
در کتب بی که بجهت صدق خود آورده و علی رؤس الاشهاد بر همه میخوانند و فرات
استفاده باو از چند کویه که نام من در فلان کتاب و فلان کتاب شما هست و غیر شما
بشارت بر آمدن من داده و همه مرا چون فرزندان خود می شناسند البته ذکر
او در آن کتب می باشد و سخن او در مخاطب صدق و مطابق واقع می باشد و الا
او در نزد مخالف و موافق رسوا و کذب او بر همه ظاهر می شد و طلب فی الضمین
ثابت و موافقین از حق بعت خود نادم می شدند و علاوه بر این آنکه اگر این
مطابق واقع نمی بود باید ایشان کذب او نمایند و گویند کجاست نام او
توره و این انجیل و در چه جای از آن اسم تو مکتوب است و اگر چنین
چیزی می بود البته نقل میشد و میرسید و اگر اهل اسلام نقل نمیکردند باید
طوائف دیگر نقل کنند و دست بدهند و از استمکان خود نمایند و محتاج بر خبر خرافی

چند که آنها را بر عسم باطل خود رو بر دین اسلام می دانند نباشند چنانچه
 ابن مردودیه در اثبات بجزات موسی و عیسی مستحکم بهین می شود
 که در کتب خود ایشان در مصداق ان ثبت است و اگر مطابق واقع نمی بود
 تکذیب ایشان را میسر کند و بهین قدر که هر طالب حق و صاحب انصاف را
 یقین بزرگ آنحضرت در ان کتب می شود و لیکن ما در اینجا عیب راتی که از
 کتب اجدای سلف چون توره و انجیل می یوخت و مرقس و اوقاف و زبور
 و او و نبوت بسبب که صحیفه نمان است و کتاب و انبال و کتاب زکریا و یحیی
 و ارمیا و جعفر و کتاب وحی از در پس نبی و سبب س نبی و کتاب دیگر
 یوحنا که از انجیلی نامند و صفیا و طحی و عانس و شیخ فحال و میخا
 و از کتب که از ایهود بخوبی گویند و ناموم و بونل و حکای و غیره که همه از جمله نبوتند
 یا از خوارترین ایشان فند و ذکر میکنیم و اگر چه ترجمه بعضی از آنها بفری یا فارسی در بعضی
 از کتب اسلامیان مذکور لیکن چون اصل کلام ان کتب بهمان عبارت اول
 در روایات و اول بر مطلب بود ما درین کتاب بسیاری از آنها را که بزبان
 عبری بود بهمان زبان نقل کردیم و اگر چه بعضی از علمای یهود که درین زمان شرف



اسلام شرف شده بود بعضی از ان عبارات را در کتب بی که برده یهود نوشته
 ذکر کرده بود و لیکن ذکر بسیاری از آنها را ترک نموده بود و برخی از آنها را
 هم که ذکر کرده بود به ترجمه گفت کرده بود و علاوه بر ان استخراج ان عبارات
 از نفس کتب ایشان اتم در اطمینان و اوجب در اطمینان و ایقان بود حقیر
 خود همه ان کتب را جمع نموده و کتب لغات معتبره ایشان را نیز جمع و صحیح
 از آنجا را اهل نامه را نیز احضار و در تصحیح و تفسیر آنها با ایشان گفتگو نموده
 آنچه همه بر ان اتفاق نموده بصمیمه آنچه از انانجیل ارجو و مبارکت نصاری
 استخراج کردیم درین کتاب ثبت نمودم و عبارات و الیه بر مطلب نصاری
 از کتب مذکوره بسیار است درین کتاب نزدیک بهشت موضع از آنها ذکر شود
 عبارتیست که در سفر اول توره در اخر پارش رخ لفا خدای تعالی
 در حکایت خطاب بحضرت خلیل الرحمن یغف ماید و ان این است که
اَوَّلُ اِیْمَانِ عِبْرَانَیِّمْ اَوَّلُ اِیْمَانِ عِبْرَانَیِّمْ اَوَّلُ اِیْمَانِ عِبْرَانَیِّمْ
اَوَّلُ اِیْمَانِ عِبْرَانَیِّمْ اَوَّلُ اِیْمَانِ عِبْرَانَیِّمْ اَوَّلُ اِیْمَانِ عِبْرَانَیِّمْ
 کما ذل و معنی این عبارت را از قراری که والد ماجد حقیر که کتاب توره را

بر جمعی از علمای یهود قرائت کرده بودند و در نزد ایشان گذرانیده
و غایت معرفت لغات ایشان در کتب انیس الموحیدین
ذکر فرموده اند این است که ای ابراهیم از بابت اسماعیل شنو اندیم
ترا تا آن ایئت افزین کردم او را و بروند و بزنگور و بسیار کردم او را
بسبب اود ماود یعنی احمد احمد و از آن احمد بهم رسند دوازده بزنگ و
امام که پیشوا باشند بر قوم غطی و والد ماجد فرموده اند که من در باب
این عبارت با علمای یهود بسیار گفتگو کردم و قدرت بر جوابی نشناختم
و بعضی دیگر از علما تصریح باین تفسیر نموده و گفته اسم ساقی حضرت در توره
بطریق صحیح مؤذ مؤذت و بطریق دیگر اود ماود و در توره لغت حبشی
رشد رشد و بنا بر این تفسیر دلالت این پاسوق بر مطلب واضح و صریح
در مدعا خواهد بود ولیکن آنچه در بعضی از کتب لغت عبری سطور علمای
بود که قهقر دیدم مذکور ساختند این است که بیم اود ماود یعنی عنایت
الغایت و عجب است و بنا بر این معنی این پاسوق این خواهد بود که بسیار
کردم او را بسیار بسیار و عجب و از او بهسم رسد دوازده بزنگ و سر کرده

و او را سر کرده است بزرگی خواهم نمود و در مصورت اگر چه بصیرت اول
نبا شد ولیکن باز در آن اشاره بمطلب خواهد بود بواسطه منت گذاردن
بتولد دوازده بزنگ از نسل او چه ظاهر است که مراد از ایشان انمه
اشنی عشر باشد زیرا که دوازده نفر دیگر که خصوصیت و جهت اجماعی داشته
باشند از اولاد او بهسم نرسیده است و همچنین منت گذاردن بخصوص
کردنیدن حضرت اسمعیل سر کرده است بزرگی چه ان متحقق نشد مگر در
حق امت پیغمبر آخر الزمان دویم پاسوق است که در پاره ششم و پنجم یعقوب
از توره است و ان حکایت است از آنچه حضرت یعقوب در هنگام حلت خود
بقبیله یهودا فرمود و ان این است که لویا صوز رشتت چی یهووا اودم حوز
چی بن رفلاؤ مئدیکی یا بو شپلو و لو یقتت عسسم یعنی تاج پوشی
و سلطنت از سر قبیله یهودا و با سلسله امت از روش ایشان نخواهد افتاد
تا بناید کنسی که خدای تعالی او را خواهد فرستاد و او کنسی است که همه آنها
اتفاق را دورا می کشند چه این عبارت دلالت میکند بر اینکه چون ان
پیغمبر موعود بیاید سلطنت و امامت از میان نبی یهودا بپردون خواهد رفت

۹۷



۹۹ و تا او نیامده است سلطت و امامت در میان نبی یهود خواهد بود حال
 اینکه امروز در پنج صقی سلطت و امامت در نبی یهودانیت پس معلوم است
 که ان پیغمبر موعود آمده است و می تواند شد که ان عیسی بوده باشد چه او را چه
 یهودا بود علاوه بر اینکه تصریح فرموده اند که همه آنها اشرف را می کشند و حال
 اینکه عیسی؟ بچنانکه در انجیل متی مذکور است میفرماید که من فرستاده شده ام
 مگر بنی اسرائیل و در فصل چهارم انجیل لوقا میفرماید بچنانکه نویس
 فرستاده شده بابل منوی! همچنین عیسی فرستاده شد بابل پت المقدس پس
 اشرف را همه است او را راه ندارد و نه ماشیح که یهود اشرف را میکشند چه او را
 نیز از نبی یهودا می دانند پس نسبت مگر محمد بن عبد الله چه درین بین
 با بدیهه پیغمبری دیگر نیاید و والد ماجد حقیق در این پاسوق بالبعضی از علمای
 یهود مباحثه کردند ان یهودی در جواب گفت که این پیغمبر موعود صاحب
 الزمان است که بعد ازین خواهد آمد والد فرمودند که پس باید حال سلطت
 و امامت در میان یهود باشد در جواب گفت که گاه است سلطت بعضی از
 عباد با اولاد یهودا باشد و یهود در انجا سلطت داشته باشند فرمودند

۱۰۰ با وجود اینکه این سخن محض کذب و اطراف ستوره عالم که در انجا با
 سلطتی می باشد معلوم است بر فرض تسلیم شما صاحب الزمان را از
 اولاد یهودا پس یعقوب می دانند و چون او بیاید او پادشاه خواهد بود
 پس هر که سلطت از میان یهود میرون نخواهد رفت چون کلام باین جا
 رسید ان یهودی دیگر جوابی نگفت و مرم شد **سیم** پاسوقی است که در
 اول پارش و دوت است **بهر** آقا از توره است یعنی پارش وقت رحلت
 وان پاراشی است که مہسی در وقت رحلت خود بر قوم خواند و ان این است
 که **و یومئذ اذونایمی پسنا با و ذارح پیسیر لاسو مور قیم مور**
پاران یعنی موسی گفت که خدا اشکارا شد از سینا و درخشید از کوه
 ساعیر و تجلی نمود و فیض بخشید از کوه پاران و مراد ازین پاسوق ظهور
 حضرت موسی و عیسی و محمد است صلی الله علیه و آله چه مثل ظهور
 احکام الهیه و نزول وحی بر موسی کوه سینا و حمل بعث حضرت عیسی
 ساعیر بود چه ان حضرت بعد از تولد در قریه پت اللهم و بطل خوف از
 ایزد و پس پادشاه یهودا با در خود نبردی پت المقدس بولایت اولاد عیسی

سیم

۱۰۱
 رفتند حوالی مصر و در آنجا مبعوث شده مراجعت نموده در قریه ناصره
 بنای دعوت کردند و محفل ظهور نور محمدی صلی الله علیه و اله پاران بود
 که مکه باشد چه پاران کوحیت در حوالی مکه بدو میل و نیم پیش از معدن
 و جمهور مغربین بود غیر پاران بلکه تعبیر نموده اند و در بعضی عبارات توراته
 نیز دلالت بر نبت چنانچه در سفر برایت توراته در پارش و ^{و بر لایحه}
 چند می نماید که ترجمه آنها این است که چون حضرت خلیل مأمور به پیروی ^{کردن}
 با جرش نانی و ظرف ابی برای باج و اسماعیل قیاس ساخت ایشان را
 روانه بیابان بترشح نمود و چون آب ایشان تمام شد اسمعیل در زیر
 درختی آرام گرفته با جوار از آنحضرت گناره گرفت بگوشه مشغول گریه شد
 که نمی توانست فسه زند حوذر با بحال بر بپند در آن حال فرشته از آسمان
 آمد و ند کرد بهاج که شوش مباش خدا شنید او از فرزند ترا برتر و مکبر
 دست از آنکه بزرگت میکردند خدا او را و خدا نمود بهاجر چاه ابی را و باجر
 رفته از آن چاه آب آورده با اسمعیل خورانید و بود خدا با آن حضرت بزرگ
 شد آنحضرت و بود نیز انداز پس مفسد باید و لیکون ^{بپند پاران} میسکن
 آفت یسمل

۱۰۲
 گرفت اسمعیل در بیابان پاران و واضح است که مسکن اسمعیل در مکه بود و
 در پاسوق کتاب حقوق نبی که در گران خواهد شد تصریح فرموده باینکه
 رحمت الهیه از جانب جنوب پت المقدس خاص از کوه پاران نازل خواهد شد
 و همیشه خواهد بود و از جنوب پت المقدس جاییکه کسی احتمال کوه پاران در آن
 بدید غیر از مکه مخطئه جاتی نیست و از آنجائی که دو بلاد است فلب پاری که یک
 از عملای انصاری بوده و سابق برین در فونک رساله در رد اسلام نوشته
 معلوم میشود چه در آن رساله گفته است که کوه پاران در بیابان تیه است
 و مراد از اشکاشما را شدن خدا در مواضع ثلثه فرستادن نعمتهای خود است در آنها
 بر نبی اسمعیل چه بیابان تیه مرکز مسکن اسمعیل نموده و در جنوب پت المقدس
 نیست علاوه بر اینکه تمه پاسوق مذکور و پاسوقی که بعد از نبت اصلا با این نبی
 سازد چه تمه پاسوق این است که وَأَنَا مَرْبُوبٌ لِقَوْلِ رَبِّي مِمَّنْ اسْتَأْذَنُ
دَتَ لَأَهْلِي و پاسوق بعد از آن این است که أَفْ حُوبٌ عَمِيمٌ كُلُّ قَدْوَشٍ
وَبِنَادِيٍّ وَهَيْمٌ لَوْ كَوَّهَ لَرَقَطْنِي بِئْسَانِي و نیز در تفسیر معنی مجموع آنکه با اوست
 چندین هزار فاصان یعنی در شکان در دست است او دینی است چون آتش

بیاوردن از غلظت می در آنجا

۱۰۴ یعنی روشن و نزه او عزیزند که همها و استهای بسیار و همه مقدسین پسرین
 در دست اوست و ارتفاع بردار تعلیم او هر که بیای او نزدیک شود یعنی
 بیایوس او برسد چنانچه بعضی از پادریان در کتب تفسیر کرده اند و در عهد او
 خواهد بود آن کسی که از همه عادل تر باشد و گویا اشاره بانوشده ان باشد چنانکه
 حضرت پیغمبر خود فرمود وَلِدْتُ فِي رَجْمِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ و بر داشته شود بِسْمِ
 ترا و گویا مراد ازین نسخ دین موسی باشد و این نصرت صریح در این است
 که ظهوران بعد ازین خواهد بود نه اینکه مراد دین موسی و میان تبه باشد و
 همچنین ازین ظاهر شود و آنچه بود عنود و عظمای نبی اسرائیل در جواب
 اول پاسوق اول گفته اند که مراد این است که اول خدا بر گوه پاران تجلی
 کرد بر نبی اسمعیل و ایشان ترا بگفت پس روشن توره کرده ایشان قبول کردند و
 بعد از آن بر سایر تجلی کرد بر فرزندان عیص برادر یعقوب و ایشان نیز قبول
 کردند و بعد ازین برده بر طور سینا بر نبی اسرائیل تجلی کرد و ایشان قبول
 کردند علاوه بر اینکه این مخالف ترتیب دیگری است و متبادر ازین ترتیب
 ان است که ابتدا تجلی سینا بود و بعد سیمری و بعد پاران و با وجودین که

ان نماند

۱۰۵ این منافات تمام دارد با آنچه عبارت کتاب حقوق که قریب هزار پانصد سال
 بعد از موسی بوده بران حال است در تجلی پاران چنانکه خواهد آمد حجیم چند
 پاسوق است که در اول پارس رخ رخا از توره است و انما این است
وَأَدْنَاهُ إِيمَانُ إِبْرَاهِيمَ إِخْرَ هَبْنَارُ لَوْطَ مَعْصُونَانَا غَنِيْنَا أَوْرَاهِمَ
بِمَا قَوْمَ إِسْرَائِيلَ أَنَا شَامَ صَافُونَا وَانْقِبَا وَاقْدَمَا وَأَيَا كِبْرِيَّتِ كَلِّتَا
أَرْضَ إِسْرَائِيلَ رَوَّهَ فِيَا أَنْعِنَا وَرَزَعْنَا عَدُوْلَامَ وَسَمِيْنَا رِثَ زَرْعَا
كَعَفْرَا أَرْضَ إِسْرَائِيلَ فَوْحَلُ إِسْرَائِيلَ رِثَ عَفْرَا أَرْضَ كَمَّ
 زَرْعَا چنانچه یعنی فرمود خدا بپراهمیم بعد از جدا شدن لوط از نزد او که کتب
 چشمان خود را در حمله کن اطراف این مکانرا که در ان مقام داری
 از اطراف جنوب و شمال و شرق و جنوب که جمله ان زمین را که تومی
 منی تو بدم انرا و بدیزه نو داد و لاد تو تا اخر عالم یعنی جاوید و بگذارم
 نسل ترا مانند خاک زمین چنانکه کسی خاک را تواند شمرد نسل ترا نیز تواند
 شمرد و بعد از این در همین پارس نصیر ماید وَيَوْمَ لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ أَنَّهَا مَثَلُ
مَنْعَجٍ وَلَا يَنْشُرُهُمْ رَبُّهُمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ يَوْمَ يَعْلَمُونَ أَدْنَاهُ إِيمَانُ إِبْرَاهِيمَ
رِثَ زَرْعَا و لا پیش فرمود و ویل لهم یوم یعلمون و ایامی بنماخ ما را و تولد است

بِنِ دَعَا رَاثِ شَمُوْءَ يَسْمِعُ لِي شَايِعِ اَذْنَابِي اِلَّا عَن رَجْحٍ وَهَوِيَّةٍ
 پرا دام ياد و بجل و يد كل فو و كل بن كل احواد يشكون و اين پاپوق
 حكايه از گفتگوي است كه با جبر شده بعد از آنكه شماره فرار كرد و در سر حسيه
 در بياباني نشست و فرشته بر او نازل شد يعني گفت باو يعني با جبر فرشته خدا كه
 بسيار كنم بسيار كردني نسل ترا كه شده نشود از بسياري و گفت باو فرشته
 خدا كه الحال تو ابستني و خواهي زانند پس چون نام او را اسميل كه شنيد
 خدا و پيشي ترا و ان فرزند خواهد بود پرا اودام يعني بپره مند دست او در همه
 دست همه در او و بر روي برادران خود مسكن گرفت و معني دست او در همه
 دست همه در او را تو گويم كه يكي از ترجمين توره است چنين ترجمه کرده كه
 او بر همه مسلط و همه باو محتاج خواهند بود و جبرانيم نصراني كه يكي از ترجمين توره
 است بزبان لاتيني پرا اودام را معني کرده است بخيزي كه ترجمه ان تواناست و
 همه را چنين تفسير کرده و دست او در باي همه كس خواهد بود و همه كس دشمنی
 باو خواهد و رزید و اما او ضيمه خود در همه ولايت برادران خود خواهد زد و آنچه
 از كتب لغت است اين ظاهر میشود و موافق آنچه ظاهر تفسير است پرا اودام معنی

دشمنی خواهد

دشمنی و صحرانشین است و معنی پاپوق این است كه این پسر تو دشمنی خواهد بود
 و دست او با لای بر دستي خواهد شد و زود باشد كه اجل و اشرف غلظم
 همه برادران شود بعد از ان ميفرماید و بسيار كنم ذريه او را تا زكشت و
 بسياري شمرده نشوند و بعد از اين با سو قها فقراتي چند و گذارش حسب
 كردن حضرت ابراهيم را با پادشاهان زمين كنگان و انجوالي مفسر
 و بعضي چيزهاي ديگر پس ميفرمايد بِوَيْتِمْ يَهُوْءُ كَارْتِ اَذْنَابِي اِتِ اَبْرَامَ
بِرَبِّتْ رَمُوْءُ رَزْرُ عَا نَاتِي اِتِ اَرْضِ مَرْوَتْ جِي نَهْرِ مِصْرِ تَم
مَدِينَا مَارِبْكَ دَوْلِ نَهْرِ اِتِ يعني در انروز شرط كرد خدا با ابراهيم
 ان زمين بجزيره توارز نهر مصر تا نهر فرات و معنی مانند كه در اين پاپوقها
 خدا حكايه فرموده است و عدنانی كه بگنيس خود و بهاجر مادر اسميل داده
 و از جمله و عدنان عطف فسر بدون تسلط و ملك همه اطرف ان زمين است از
 چهار جانب بلكه از رود نيل تا فرات بجزيره ابراهيم جاويدان و همیشه و اين
 ظاهر است كه همچك از فرزندان ابراهيم را را بغير از ذريه اسميل اين عطف
 متحقق نشد چه هرگز بنی اسميل را تسلط بر اطرف عالم مخصوص صلوات

۱۰۷
 حاصل نشد بلکه با بنی عبور کردند چه جای جا ویدان همیشه بودن پس معلوم
 است که این بشارت و منت و شرط در ذریه اسماعیل متحقق شده و نیز
 از جمله وعدها بسیار کردن نسل با جرات و مسکن دادن فرزندان او را در مقام
 همه فرزندان دیگر ابراهیم و محتاج کردن سایر فرزندان بفرزندان او و
 تسلط ساختن او را بر دیگران و این خود واضح است که حضرت اسماعیل خود
 چنین نشد پس مراد عطف فرمودن این عطایات بفرزندان اسماعیل
 و از برای سایر فرزندان اسماعیل تا ظهور پیغمبر آخر الزمان این عطا با متحقق
 نشد چه عرب را اصلا تسلطی بر ساحل فرات نبود بلکه انجا در تصرف
 سلاطین عجم بود از زمان تسلط سلیمان بر انجا پس همه این وعدهها در خصوص
 اولاد اسماعیل بوده و این بدیهی است که تسلط بقیل و عدوان حضرت عیسی
 پروردگار باد عای دروغ در بنوت و رسالت و غیره ثابت حقه الهیه از
 عطفی پروردگار معنی باشد و موجب بشارت بقبیل و ناجر و منت که از دادن
 بایشان میشود پس یقین است که تسلط اولاد اسماعیل بر این اطراف
 و تسلط شدن ایشان بر بنی اسرائیل و خیمه زدن آنها در ساکن ایشان

انفاتی است

۱۰۸
 شرافتی است و بزرگی است ایشان را که خدا بایشان عطا فرموده و از
 جانب حضرت افریدگار است و متضمن اطاعت خدایت و بهین مطلب مادر
 نهایت و ضوح ظاهر و ثابت است علی الخصوص اینکه میفرماید که زود باشد
 که اجل و عظم از همه برادران شود نظر کن بین تا عهد محمد ص از اولاد اسماعیل
 هیچکس بر اولاد اسمعیل و یعقوب برتری نیافته و این در نهایت مرحمت است
 در طلب عجب آنچه در سفر برایشان از توره است که بعد از آنکه حکایت میکند
 از مرتب عیسی خلیل خود را بدین فرزند خود و اطاعت او میفرماید چون تو
 این کار کردی و بر سر خودت بجهت خاطر من نه رسیدی برکت خواهم داد
 ترا و نسل تو را بسیار خواهم کرد مانند ستارگان آسمان و مثل ریگی که
 بر کنار دریاست و میدهم بدیزه تو خانههای دشمنان ترا و مبارک میکنم بدیزه
 تو همه قبایل روی زمین را حال تا مل کن بین اگر نه محمد بن عبدالله و پیغمبر
 برحق و مبعوث بر کافه خلق باشد چگونه صدق این خبر متحقق می شود حال
 اینکه موسی و عیسی نبص توره و بدین عیسی مبعوث نبوده مگر بر بنی اسرائیل
 آنچه در سفر پنجم توره در پاراش شریفیم بعد از ذکر وصایای حضرت موسی تعویب

ش

۱۰۹ خود میفرماید نابی پسر نجابانها کما موقی یا قتم نابی اذ نای الوفا اذ و
 تشا غون یعنی پسرهای از میان شما از برادران شما مثل من برانگیزانده خدای
 خالق شما بشنوید از او قول او را و بعد از آن میفرماید کقول اشرف من انعم
اذ نابی الوفا کما موقی یا قتم نابی اذ نای الوفا اذ و تشا غون
اذ نابی الوفا اذ و تشا غون یعنی خبر سبوت شدن آن معجز
 من رسید در روزی که در پای کوه سینا جمعیت نمودند و بدرگاه احدیت
 عرض کردند که ما را دیگر طاقت شنیدن این اوزر خدای خالق خود دیدن
 آتشها یعنی صاعقه و برق که در حین نزول کلام الهی می شنیدند چیست
 می ترسیم که از هیبت آن میریم زدند خدا که نیکو کفشد این قوم و گویا نابی
 اسرائیل چنین تصور کرده بودند که بر هر پسر نابی که وحی نازل شود باید مبرزول
 الواح با صاعقه و برق باشد لهذا استدعای رفع این حکم نموده خدا بر این
 جسم نموده و فرمود نابی اقمم لایم مقرب اقمم کما موقی یا قتم نابی اذ نای
 اذ نای الوفا اذ و تشا غون یعنی پسرهای سبوت میکردند نم

بایشان

بایشان از میان برادران ایشان مثل تو و بدینهم کلام خود را بدین
 او و سخن گوید بایشان آنچه را فرمان دهم او را محقق نماید که این با پوتها
 ولایت میکند بر موعود بودن پسرهای از غیر نابی اسرائیل بلکه از برادران
 ایشان در تبه او از رتبه موسی کمتر نیست و صاحب شرفیت تازه است و
 نزول وحی بر او نه بطریق نزول الواح با صاعقه و اوزر ذات و بیچک
 از این علامات بر پسر نابی که بعد از موسی بوده اند صادق می آید بیچک
 چون موسی بودند و همچنین ما شیخ که یهود قایلند چون موسی نخواهد بود
 بدلیل آنکه در آخر توره مذکور است لوقام عود نابی پسر اسرائیل گموشه
 یعنی برانگیزد پسرهای از نابی اسرائیل مثل موسی علاوه بر اینکه همدم معجزان
 حتی عیسی از نابی اسرائیل بودند پس بیچک از اینها نخواهد بود و این جواب
 تمام بر خاتم اینها صادق است هفتم ما سوچها نیست که در میان است و شتم
 کتب شعیبای پنجم مذکور است که میفرماید کی صولا صا و صولا صا و قولانا و قولانا
زعر شام کی معنی صا و ابلان ان ارجوت یدیر الیها عام یدیر اشرف امر الهم
زرت بمنوفا هینو لوالیف و زرت همر کینعا و لا ابو شموع و نایا لایم و بر اذ نابی

زعر شام

علاوه بر اینکه نصاری انجیل را کلام خدا میدانند **هشتم** پاسوتیانی است
 که در سیان چهل و دویم کتاب شیخ مذکور است و آنها این است که چن مجتهدی
اشاخ یوجهری راضی نقشی ناطی روچی علا و شپاط لگویم یوچی
ولایش اولای شیمع بکوح قلو فان راضوص لایشر و شتار کما لایقینا
لاشت یقنی شپاط لایکه و لا یروض عقبا یم با ارض شپاط و تورا توام
 میخوانند آنها نیز خبر است از علامات پیغمبر بود یعنی اینک بنده من اعانت کنم او را
 بر کزیده من پسندیده جان من بدهم و می خورد را بر او شریعت از برای تو چهارم چون
 آورد و فریاد کند و مرتبه بخود قرار نهد نشنوند به مپردن سخن خود را فی خورد شده را
 نشکند قیله کنان بنموسز را خاموش کند برستی مپردن آورد شریعت را ضعیف نشود
 و نکریزد تا بنهد بر زمین شریعت خود را و بکتب شریعتهای او جزیر تا همه میدار با باشند
 و وقتی نماند که معنی شریعت مپردن آوردن آن است که شریعت تازه برشته شد و نکریزد
 تا بنهد بر زمین شریعت خود را دلالت میکند که مامور بجهاد باشد و امیدوار بودن جزیر تا
 شریعت او دلالت بر عبودیت او بر تمام عالم میکند و صدق این همه بر غیر ما
 خاطر است چه حسب شریعت و می تازه بود بر همه عبودیت بود و با کف رجب کرد و گرفت

راضی

نایش را

تأیید ترا مسلمان کرد یا جزیره برایش نهاد و ضعیف نشد و در هیچ جنگ
 نگرخت و سلاطین حسب شوکت را منقاد و سخت و با اینهمه مرتبه بر خود قرار
 نداد برخاک می نشست و بر خیز بر نه ردیف سوار می شد با بندهکان و مسکین
 صحبت میداشت هرگز صدا بلند نکرد و شریعت او با طرف زمین و جزیر تا رسید
 و بر هیچ سعیری از سخنران سابق صدق نداد و حتی عیسی چه نبص انجیلی که
 حال دارند شریعت تازه ندانند و مامور بجهاد نبودند و مبعوث بر کل نبودند و
 همچنین برایش که یهود شرف را در میکشند چه او را بر شریعت موسی میدانند
 و شرف است بعضی از علمای یهود را این که چون دید بر سبک صدق نداد و حمل
 کرده است از ابرو کورش جووس که پادشاهی بت پرت بود که بعد از بت نصر
 بر زمین بایل تسلط شد و نبی اسرائیل را راضی بر زمین کفان داد و هیچ حق خود را
 باین راضی میکند که کسی را که خدا بر کزیده خود و پسندیده جان خود کوید بر کفان بتی
 حل نماید **نهم** آنچه در همان سیمان از همان کتاب است که میفرماید یاری شوند
پسندیده با تو و خدا شتوت اقی کلنته بمرم قسمنی اشیمع اوخم شتورده نای
شیر خارش تسلاتو مقصهارش یوردیم ام ایم لوییم و یوشس ویم شتورده

رجعت

نهم

پند بزرگوار و حصر تم رتو قدر یا تو نو تو شو سلع مروش بازم
یا شمو که و نای کاو او ت چی لا تو با پی اتم یکید و یعنی پیشین
 اذن و ایند کا زرا پیش از آمدن و ظا هر شدن بشما اعلام میکنم وی شونام مع
 کنند از برای خدا مع تو و تسبیح کند او را در اطراف زمین و دریا و جزیرها و
 بیابانها و شهرها و خانهها و مکانها که مسکن اولاد قیدار است که پنجه صا میاید عرب
 باشد و ساکنان سر کوهها و بلند بنا فریاد کنند و عزت از برای خدا قرار دهند
تسبیح خدا را در جزیرها معلوم کنند و بعد از چند فقره دیگر میفرماید الله به و ازم
عظیم و لو عز و عظیم ناموتی احرر یودشی بو شد هبوتیم نیا مثل ما اوم
پیم یفخا اتم الو مینو یعنی این سخن را که خبر داده ام البته خاتم کردی خواتم
 او در پس شتر منده و بر کنون و روی سیه شوند ان جماعت که پناه بدت می نهند و
 میگویند بر تان رکعت که شما خدایان مایید و این فقرت صیرج است در آنکه
 اساس مع و تسبیح نور با شدن و در بلند بنا فریاد کردن که اذان گفتن در بلند بنا
 باشد و شریعت شامله اهل همه عالم آوردن تا از عرب و اولاد قیدار خواهد بود و
 تنها را خواهند شکست و بت برستان روی سیه و سر کنون خواهند شد و قیدار پسر اسماعیل

اولی

بود چ پنجه در افر پارس می ساراه از سفر بر شیت توره مذکور است و در لغت
 بنی اسرائیل قیدار را یعنی عرب تفسیر میکنند و انطبق اینها بر مغربها هر دو
 بلکه دیسی است صرح بر بطوب بلکه طالب حق را از این دلیلی اوضح در کتاب نیست
مهم آنچه باز در جهان سیمان از جهان کتاب است و ان این است بحر شیم
شما عو و نا عیوریم هپی تو لپراوت می عیور کی اتم عیدی و حشرش
گلسا چی اشلح می عیوریم تو لام و عیور کجود اودنای را اوت رت
و لو چشمور یا قوح اذیم و لو اشمع یعنی ای جماعت ایمن و کور و کوشنویند
 بر پند که نیست امی و کور و کوی مثل منده من که غیرتم او را مسلم و فرمان بردار است
 بر جزیر اعی منده و می شوند نهایت منده دلشیده می بخار و دهنده این خواهد بسبب
 راستی او بزرگ کند کتاب را و بعد از ان میفرماید و هو عم با زوز و ش تو ما فریح کوریم
گو نام او یوات کلا اتم هجا او ما یو لا و ز و ان او مثر ما شو می با فریم نایزین
رئت یقشب و اشمع کنا عور یعنی این قوم می بر شیت تراج شده و عزت
 زده و بر ایشان احوال و بتله افاده یعنی ایسر شوند و جوانان ایشان در درز خانهها
 پنهان شوند و عمارت کرده شوند و خلاص کنند برای ایشان نباشد و نباشد کسیکه شاعت

پنجاه شش و ازان

ایش ترا بکند کیت در میان شما که این را بشنود و کوشش کند و اطاعت
 کند با خیرین و صدق این فقرت نیز بر پنجم احوال زمان در غایت وضوح و اقی
 بودن او و ایمان امین بیرون آمدن او در نهایت ظهور و تسلیم بودن او
 تسلیم کل آنچه در فقرت افریبا شده مصداق حال نبی اسرائیل است
 ظهور اسلام چه غارت و قتل شدن ایشان مشهور و شاعت کردن کسی ایشان
 در مقدمه قتل نبی قریصه در دست ظاهر شد چنانچه در توارنج و سیر مطهرت
 مراد از خیرین که میفرماید که کیت که بشنود و اطاعت کند با خیرین همین
 افرین است که در اول وحی مذکور شد که پیشینان آمدند و آیند کار پیش
 از آمدن شما اعلام میکنم **باز در سوم** آنچه در میان چهل و چهارم کتاب شیخ است و
 ترجمه ان این است که افرید کارشاره بنور خاتم الانبیا میفرماید که این است بنده
 من که من اورا خواهم گرفت و این است حبیب من که روح خود را در بالای او قرار
 داده ام این است آنکسی که خبر قیامت بجم خواهد داد و انطباق این اوصاف بر پنجم
 افرالزمان در کمال وضوح است **و در سوم** آنچه در میان پنجاه و نهم کتاب شیخ مذکور است
 در وصف پنجم موعود که **بِعَقْلِ شَيْءٍ نَفْسُو اسْبَاعٍ بِعَمُو لَيْدِيْقٍ صَدِيْقٍ عَجْدِي**

باز در سوم

چون حضرت که احوال قیامت را روشن نمودیم

در سوم

لا ربه اعلم

لا ربه اعلم و موعود نام هو اهل سبوان لا یم اخلق لوبار یم عصو یم کلین
 شانال یعنی بنفیدر جفا بشد و خودش به پند که سیر شود و در عقل و دانش خود
 ان مصوم و بنده من نیکو کار خواهد ساخت است بسیار را و کنان ایشان را
 بدوش خواهد گرفت و با بن جبت من اولاد بسیار با دو خواهم داد و غنیمتها را که روز
 خواهد گرفت رسد خواهد کرد و کنان بدوش گرفتن کنایه از شفیق بودن و ماصدق
 مجموع این بر پنجم افرالزمان و عدم انطباق انها بر دیگری واضح است **سیزدهم** آنچه
 در میان پست و پنجم کتاب شیخ که اکثر ان کتاب اخبار از امر آمده است مذکور است
 که خدای تعالی میفرماید **عَلَّ كُنْ كَيْدًا وَ خَائِمًا عَاذُ فِرْتُ كُوْنِيْمَ عَابِيْمَ مِرْوَ**
 یعنی ایسی که از برای همین خاطر قوم بزرگی ترا عزیز خواهند داشت و تعریف خواهند
 کرد و شهر جاعت قوی از تو خواهند رسید کنی **بِأَيْشَا مَا عُوذُ لَدَلْ مَا عُوذُ لَأُو يُوْن**
بِعَبْرُ كُوْنِيْمَ مِيْدَارْمَ صِلَ مُوْرُو كِي رُوْحَ عَابِيْمَ كُوْنِيْمَ قَبْرُ یعنی قوت خواهی
 بود از برای درویش و تقویت از برای مسکین در وقتی که پامال شده باشند پناه
 خواهی بود از کرد و باد و سایه خواهی بود در وقت شدت که ماکه کرد باد چون سیل
 خواهد بود که روز بر بار آور دس لند از چند با سوت دیگر میفرماید کنی تا نوح ید

و است ۱۱۸

باز در سوم

ادونای با ناز چه کونا دوشن موافق کپی دوشن متین بنموید
تین پندرس باواد بقبر کواشر بناش بسوخ بسوت و پیش
پیل کوا توعمیم او بو تیا دا او مده صر چکا و حومو شخا هاشم پیش
پیل بسکیم تا آرض یعنی این است قدرت خدای که در زیر او خورد
خواهد شد شهر تایت و شهر موآو را در کتاب کابو بین گفته شهر قدیمی است از
عراق عرب که در باب است بنا بر این مراد ما این تختگاه سلاطین عجم خواهد
بود و بعضی دیگر بولایات یهود خیر بیان تفسیر کرده اند و ان شهر از قبل کاه در
زیر گردان خورد خواهد شد و پهن خواهد کرد دستهای خود را در ان شهر باب چون
کسی که در وقت شناس کردن دست خود را پهن می کند و صاحب بزرگی ان شهر
را پست و خفیف خواهد کرد دستهای او را کوتاه خواهد نمود و انار بلند ایوان
استقامت ان شهر خواهد افتاد و سرنگون خواهد گردید در زمین تا آنکه بمال
شده از قسمل کرد و غی رزمین شوند حال ای منصف نظر کن بین این
اوصاف بنجر بر محمد ابن عبداللہ کسی صادق می آید چه قوم عرب که بزرگترین
اقوام اند و رستهایش کردند و شهرهای پر جمعیت چون شام و مداین از او رسیدند

بناش

و بعد از شایع پیغمبری که ترس او در دلها قرار گیرد و او ترسیده شد و ~~سقاو~~ بود که
فرمود لغت با رب وقت درویش و تقویت مسکین و پناه بودن و سایه بودن
انحضرت از برای بی پنا مان ظاهرت و تا حال پیغمبری چنین از بسایه
برگذاشته و اما تمه پس صبح است در انحضرت چه شهر مداین را امت او گرفتند
و پست و خوب کردند و دست خود را در انجا پهن نمودند و شرفات ایوان ان شهر
در شب سیلا و ان جناب افتاد چنانچه صاحبی کاشانی در وصف ان جناب گفته
شهر شد از انجا بود و در عالم شکفتن سبسی پیدا و باشد بکند از انجا نم رود
ساده خشکی در باجه ساده نمودن ان شهر که کفر فرقه کثیری **چپ روم** انچه در سیمان
پست و یکم کتاب شجاعت که میفرماید کپی کوا امر اپنی بجهت اشر بکند و از ان
آر بخت بجهت پارا شیم رجب محمود رجب کانا و پیش شب قشب ربت
قشب و یقرا ارپی عل صیف ادونای انو حنی عومر تاید یوما م عل
پشمرتی انو حنی بناب کل هلو ت شی میفرماید که امر عجمی من گفته شد
که برود کسی را نکامان کنن که هر چه پند بگوید بنمس دید عواده و دور او یکی به
اللاغ و دیگری بر شتر سوار و نیک نظر کرد شیری فریاد زد که منم پاسبان دین خدا

شهر

۱۲۱ که روز و شب بجز است ایستاده ام والاغ سوار شاره بجزت عیسی است و تبار
رسول حضرت و شیر اسد الله الغالب علی بن ابی طالب و در کتاب عیون اخبار الرضا
مردی است که حضرت امام رضا بشخصی از نصاری فرمود که بخشای پیغمبر است
خود گفته است که رایت را کین اضا، اما الارض احدی علی جواد الاخر علی یعنی
دیدم دو سوار یکی بزور و دیگری بشت در کب شتر محمد و حقیر در خصوص بعضی
از علمای یهود سخن گفته ام بعضی از ایشان گفته که راکب ها را شیخ است و راکب شتر را
بندانیم کاست پیغمبری از بنی اسرائیل بوده ولیکن دیگری از ایشان گفت ما
آنچه از اباکابر خود شنیده ایم اشاره بجد ابن عبدالله است که بر بنی اسمعیل عیوب
خواهد بود و علی ای حال این دلیل است واضح حضرت امام رضا بعد از حدیث مذکور
بان نصرائی فرمود که حضرت عیسی نیز خود این شهادت را داد که میگوید در این کس
تھا اقول لکم انه لا یصعد الی السماء الا من نزل منها الا راکب البعیر فاتم الاینها فانه
یصعد الی السماء و یترک یعنی حجت این است که با شما میگویم بالا نبرد و آسمان کمر کسیکه
پایین آید باشد از آسمان مگر شتر سوار که خاتم پیغمبران است بدرستی که او بالا رود
و پائین آید و حقیقانه که این عبارت بالفعل در تخیل یعنی مذکور است و حقیر در حلقه دوم
و لیکن

عربی است

۱۲۲ و لیکن فی الجمله تخیلی نموده اند چه در آن مذکور است که عیسی فرمود ما حال
از زمین بشما خبر میدهم و قبول نکنید خبرهای آسمانی را چون قبول میکنید
بدانند که هیچکس با آسمان بالا نبرد مگر کسی که از آسمان پائین آید که او این
آینست است که حالا بالفعل در آسمان است و این آینه شش ظاهران است که مراد
این آینه باشد چه در لغت ایشان در آخر هر اسم سین داخل میکند و اینست
ایشان یعنی مرد غیر است یعنی پسر مرد و محرقین انجیل این منی تفسیر کرده اند و
بعضی بر پسران تفسیر کرده پانزدهم آنچه در زبور جعل و نیم حضرت داود است که
یسفر یاید حکموز حرجنا ال یارض کئی نور هوود فاودهد از غایبی ای از همه کس
شیخ شجاع تر شتر خود را بر روی ران خود بند بعد از چند کلمه دیگر میگوید چنین است
عینم سکتھا ایلو یلو اوفو یلک یعنی در زیر دست تو جمعی خواهند افتاد و تیرهای
توتند و تیرت در دههای دشمنان پادشاه بعد از چند فقره دیگر میگوید بنوت
کلاخیم بقرو حقا نپوار شکل کینجا کیم اوفو یعنی نشینند دختر پادشاه در دست
راست تو و استقال او از آن است که دختر پادشاه است پس بعد از چند فقره دیگر
میگوید سکت ابوتخی بهیو بانجا شتمو ک کیم کلک اارض یعنی در موضع

زبور

پانزدهم

۱۲۳
 و ما در سفر زندان خواهی داشت و ایشان را ولی خواهی کرد در کل روی زمین تا
 اینکه بعد میفرماید یکی آنها بتوا قرار خواهند نمود و انطباق این فقرات بر همین سبب
 کاینات از اوضاع و احوالات است چه او شجاع ترین مردم بود و همیشه خود را بت
 جمعی بسیار در زیر دست او افتادند و قهرهای او بر دلهای دشمنان پادشاه که بت
 اخراج آنان باشد تند و تیز بود و دختران پادشاه در پهلوی او نشستند و فرزندان داشت
 که همه ولی و صاحب اختیار بودند در کل روی زمین و بواسطه وجود فرزندان او و
 نشر فایده و سخاوت او همه آنها با او قرار نمودند و نمایند در ظهور حضرت حبیب علیه السلام
ش نزوم آنچه در زمر مورخچه و پنجم زبور است که ابتدای آن این است که
بشارتی و انما لو مستثنی علی فی حدی و انما تره فممنون و انی انوش کفری
الوفی اوم لود علی اشریکدا و منشی سو بیت الو همیم نینج برایش
 یعنی آنکه بیاید خواهد گفت که هرگاه دشمن من بدی بمن می گفت البته کفر
 می نمودم و اگر بکنایه بمن اقرافی بت روی خود را از او می پوشیدم اما تو
 محرم منی و سرداری و خویش منی که همراه من خورشها خوردی و با یکدیگر در خانه
 خدا میکردیدیم بعد از آن فقراتی میفرماید که ترجمه آنها این است که ای خدا بشارت

خلاص کن

شانه

۱۲۴
 خلاص کن روح مرا از آنکه بمن نزدیکی میجویند زیرا که ایشان از من جمع گشته
 همراه من می باشند و از خدا ختم رسیده و کتاب او را باطل نموده و سخنان او را
 در باب اکی تغییر دادند اما تو که خدای منی او را در چاه غیب خواهی انخت
 زیرا که قاتلان و منافقان روزهای خود را نصف نخواهند نمود و من از حجاب آید
 درم و تغییر این فقرات را بنحو مذکور بعضی از مفسرین زبور ترجمه نموده و آلی را
 تفسیر فعلی نموده چه بسیار عین را بلام بدل میکنند چنانچه از عاموس باب موس
 از عامر تأیید و از کفان بکنان تغییر نموده اند و بنا بر این صریح در طلب میشود
 و مراد از محرم و سرداری یکی از خلفای ثب است که مدتی در مکه که خانه خداست
 در خدمت پیغمبر برده و محرم خانه او بودند چه بعضی پدر زن و بعضی داماد آنحضرت
 بودند و احکام کتاب خدا را تغییر دادند و وصایای رسول را در باب علی تغییر
 دادند و وصایای بعضی دیگر الی را بر دهن زیتون تغییر نموده اند و خود واضح است
 که این معنی مطلقا ربط بمقام ندارد و بعضی از علمای یهود این فقره که منضم
 این لفظ است اقطاع نموده اند و بنا بر این هم فی جمله اش ره خواهد
 بود **بقره** در زمر مورخچه و هفتم زبور میفرماید در شان پیغمبر

بقره

عَلَانًا وَ عَرَافًا سَوِيًّا وَ صِدْقٍ مِثْقَالَ حَبِّ خَمْنٍ كَيْفَ سَأَلَ أَوْ يَعْنِي مِي آید
 و ابراهیم در دور او خواهد بود و ما صدق این است که متواتر است
 که پیوسته ابری بر بالای سر حضرت رسول بود و بجای رابیعین
 علامات آنحضرت شناخت و متوید این مطلب است آنچه در منور صد و
 پست و یکم که میفرماید يَوْمًا هَمَّشَمَشٌ كَوْكَبًا وَ يَارِجٌ وَ لَا يَلَاغِي بَابًا
 در روز و ماه در شب ترا نخواهند سوزانید و نیز فی الجمله اشاره بخت
 است آنچه در منور صد و پستیم است که میفرماید آنچه ترجمه آن این
 است که پیغمبر موعود میفرماید و ای بر غریبی من که بطول انجام میدو کن
 با نامک در عربستان هَشْدَه بَعْدَ هَسْم در منور صد و پستیم
 میفرماید بَكْبَعٌ كَفَى كَيْتُو جَلَّ أَسْرَفًا وَ تَوَلَّاحٌ أَسْتَبْحَا كَلْبُفَنَ
تَوْرِيَا بِيْرَكْتِ تَبْحَا بَارِيَا كَيْتَبِيمَ زَيْتِيمَ سَاوُ كَوُ كَشَوْرِي نَحْيَا تَا
 اینکه میگوید أَوْرِيَا بِنِيمَ لِبَارِيَا شَا لَوْمَ این فقرت مطابق است
 با احوال حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب یعنی مزد کف
 دست خود را خواهی خورد وزن تو مثل درخت انکور میوه دهنده است از پنج خانه

یا عربیا

بیم

و فرزندان تو نوحه های درخت زیتونند در در سفره تو خواهی دید فرزندان
 فرزندان خود را عدالت گسسته در اسلام تا اینجا بعضی از تفسیرین تفسیر نموده اند
 و در نسخه زبور که قبقره دیدم بعد از لفظ ش لوم نوشته بود علی اسرئیل معنی
 چنین خواهد بود که خواهی دید فرزندان فسرزندان خود را که اسلام را بر
 بنی اسرئیل ظاهر کنند و الله سبحانه و عظیم و تعبیر از فرزندان فسرزندان
 او بنوع درخت زیتون دلیل قوی است بر مطلب چه در احادیث شجره زیتون
 که در آیه مبارکه نور است و در زیتون را بخت عالمه تفسیر نموده اند نور ایم
آنچه در منور دویم زبور حضرت داود که میفرماید لَمَّا رَأَيْتُم بُؤَيْتِمُ أَوْلَى
أَوْ تَيْتِمُ يَهْوُونَ بِيْتِ يَصْوَبِي مَلْجُ أَرْضِ دُرُوزِيمَ نُوَسَدِي بَابَتْ
عَلَّ أَدُونَا بِي دَعَلَ مَشِيحُو أَسْتَقَارَاتِ نُوَسْرُو تَمُو كَشْنِي بِي مَبْنُوَا
عُو وَ تَمُو بِي بِي جِرَا قِبَالِ وَ طَوَائِفِ خَوْشِيدِنْدِ وَ اَجْمَاعِ كَرْدِنْدِ وَ خِيَالَمَايِ
 پوچ کردند و پادشاهان زمین و سرکرد های آن اتفاق نمودند و مشورت
 کردند بخت دشمنی صاحب و یقین کرده شده از جانب او زیرا که گفته اند
 باید احکام ایشان را پاره کنیم و دین ایشان را از خود دور نماییم تا اینکه بعد از

فرزند

فقرات دیگر میسر ماید ششلی چی منشی و ارتنا کو نیم کجلا تنجا و اخرا شنی
 افسر آرض تر و عن بر شروت برزل کینچی بونر تقصیم یعنی طلب از من
 دمن تو خواهم داد همه آنها را در تصرف تو همه انتهای زمین خواهد بود پس
 ایشان را بکوب آهنی یعنی شمشیر حکومت خواهی کرد و از قسطنطین
 کوزه کری همه ایشان را خواهی شکست و بعد ازین فقراتی میگوید پس میگوید
 آنچه ترجمه اش اینست بنا بر دشمنی تو از راه حق مکراه شدند در باره تو
 حیلها بکار بردند و اجماعا خیال کردند و صدق این فقرات بر غیر افزان
 و قیمن کرده شده از جانب او که وصی او باشد در نهایت فصاحت **پنجم**
 در غرور صد و نهم زبور است که میفرماید آنچه ترجمه آن این است که بشوایی
 دیگر بیاید که از اولاد هرون نباشد و نمیتواند شد مگر پیغمبر افزان **چشم**
 و لغاری عیسی و شایع را از اولاد هرون میداند **سبت و یکم** آنچه در کتاب صفی
 پیغمبر مذکور است و آن پیغمبری است از آل داود در او آخر حیت المقدس اول
 مبعوث شد در سیاه اول انقباب میگوید فقراتی که ابتدای آنها این است
 که قاروب یوم اونیانی بکا و اقا و او جهز ما و یعنی نزدیک شد روز

پنجم

این

پنجم

خدای دوران روز تمج خواهد بود و دیر منظر بخواهد شد و در انروز دستکی
 و پریشانی احوال و کرد با و صدای عظیم خواهد در شهرهای معمور و کنکریهای
 بلند مردم چون نایبیا میان راه خواهند رفت جهت عصیان خدای و رنج
 میشود خون ایشان در زمین و بدنهای ایشان مثل سر کین پاپال خواهد
 شد و نقشه و طلای آنها را خلاص خواهد کرد پس در سیاه سیم ان کتاب
 فقره مذکور است که خلاصه ترجمه آن این است که بجهت جمع کردن همه قوما
 بر شریعت خود همه پادشاهان را بر طرف کتم بر ختن غضب خود بر ایشان و
 کرمی خشم من بسوزد همه را و بعد ازین فقره میفرماید کئی از ان پیغمبر **عکم**
 ساقا برور اقره کولام بستم اونیانی لعانید و ششم اعا و یعنی ان وقت
 میگردانم قوما را بپاکیزه برای خواندن جمله ایشان نیام خدا و عبادت کردن
 ایشان بیک روش و واضح است که در دولت و نبوت پیغمبر آخر الزمان مبعود
 که شهرهای معمور بجهت عصیان خدا خراب شد و خونها ریخته شد و همه پادشاهان
 بر طرف شدند چون پادشاهان عرب و عمان و عجم و روم و شام و مصر و هند و
 برای این بود که همه قوما بر شریعت خدا جمع شوند و بعد از ان برشته شد همه

تو همای بیشن بهمای پاکیزه بواسطه اسلام تا جلد خدا را بخوانند و عبادت
 همه بیک روش است **بست دوم** آنچه در سیمان دومیم کتاب طاعنی غیرت
 چه در اینجا قبل ازین فقره که بخیرت اَدُونایی لا ایش ایشر یَعینا عَدُوْنَه
 مَا نَالَه یَقْوَب و کَشش مَحَاهُ لَا وَ نَائِي صَبَاءت فَرَاقِي مِيفَا يَدِ كَرَجَمَش
 این است که ای نبی اسرائیل شاکراه شدید و از راه رت پسر و ن فتادید
 و کراه کردید بسیار برادر شریف و تباہ کردید **شرط هادی** را در من قرار دادم از برای
 شما خواری و مذلت را نسبت بجمع طایف زیرا که شما نگاه مندارید طریقه
 مراد چشم می پوشید در اجراء شریف من و بعضی را بر بعضی ترجیح می دید **بست دهم**
 آنچه در سیمان سیم کتاب طاعنی است که ابتدا میفرماید کئی من یوم با بوز غر
 کتور و ما یوکل رَدْم و غل عوشر ایشا یعنی زمانی خواهد آمد که چون نورانش
 گرم باشد و جمیع مستکران و متمکران مثل دانه خواهند بود پس مفسر باید
 در این روز ایشان خواهند سوخت بخوبی که خواهد ماند از ایشان ریشه و رگی
 طلوع خواهد نمود بشما که از من قید رسید اقب عدالت پشفا در زیر بال و خواهم
 بود پس بعد از کلمه چند میفرماید بین آنوقت شوح لایحتم است الی این حدیث
 بزورم

۲

ط

۳

بزورم ایکا اول و هنوز یعنی در انروز عظیم خواهیم فرستاد ای مبرار و مقلی فاکه مقل
 مطلب از اینکلام فرستادن ایات چه مراد از او علی ابن ابیطالب است چنانکه
 در احادیث ما تصریح شده و ایضا بعضی عیالت و همین ایات است که جمیع آنها
 در حفظ او بوده اند چنانچه در نجیل یوحنا مذکور است که چون یکی آمد بهود علمای
 خود را نزد او فرستاده که آیا تو ایمانی گفت من ایضا بنم در همان نجیل است
 که عیسی فرمود این آپنس با ایضا خواهند آمد و حال آنکه در آنوقت بحیسی آمده بود
 و آنچه بعضی دیگر میگویند که مراد الی اس است نیز غلط است چه الی اس در پرت
 بزمان دادد آمده بود و طاعنی در قریب زمان حضرت عیسی بوده است
 پس قرنها بوده است که الی اس آمده بوده است و با جمله بلا خطه آنها دانکه مکرر
 حضرت امیر المومنین فرموده که نم ایضا تشکیکی باقی نمی ماند که مراد حضرت
 است و می توان این فقرات را از اخبار از زمان ظهور حضرت جسد الا گرفت چه
 در انروز پیش از ظهور حاجت حضرت علی ما بدینا خواهد آمد چنانچه احادیث ما
 بران تصدیق است **بست چهارم** آنچه در سیمان سیم کتاب طاعنی غیرت مذکور است
 در اینجا که میفرماید خدا کئی لایقسه اَدُونایی را با بر کئی ایم کالاسد اول عباد او بنیسا

عالمی سخن می گوید که در پی
 اول نبی اسرائیل است
 شد

۳۲

۱۴۱ یعنی نمیکند خدا چیزی را مگر اینکه اشک را می کند سر از آرزوی بندگان خود بدارد
میفرماید آنچه ترجمه اش این است که من قرار دادم از برای شما ای نبی اسرائیل
بویه دولت را بقتضای یه نبی اسرائیل که دیگر برنجینند و او را نه شوند آن
زمین و دیگر بر پا دارند نه باشد از برای ایشان محقق مانند که آنچه بر این بنام خدا
درین کتاب و آنچه گذشت در سیمان دوم طاحی نازل شده از قرار دادن خداوند
عالم خاری دولت نبی اسرائیل را نسبت به کعبه طائف و اقدان ایشان نبوی
که مرکز برنجینند و او را نه شوند و او را طاهر بنام خدا از آن زمان صورت هرگز نشد که همه نبی
اسرائیل نسبت به کعبه طائف دلیل شوند و دیگر برنجینند و همان است که خدا
تعالی در قرآن عظیم از آن خبر داده چنانچه میفرماید و ضربت علیهم الله و المسلمین
اولی پس بنام خدا از آن زمان که موجب دولت و سکت ایشان شده بر آنچه شده از
جانب خدا و خبر قرآن موافق اخبار سایر کتب انبیاست و مصداق اینها می توانند
شد زان عیسی باشد و نه ما شیخ که هیود مشطر اویند چه هر دو از نبی اسرائیل اند
و دولت ایشان عین عزت نبی اسرائیل است **پست و پنجم** آنچه در سیمان ششم
کتاب عاموس است میفرماید بئس توبیانی اهل کذب بئس اهل نوحه و بئس اهل

ایرانی

۱۴۲ ایرانی بئس و طرف انکوبانی تین کفر قو قو پیتم نونا توبیانی اهل نوحه
یعنی می آیند هر دو همراه هم در آنوقت آنچه میخواستند می شود و نوحه است بجا آورد
می تواند بود شیر در میدان خدا کند بی آنکه فتح نماید و شیر کچه در خانه خود
کند و چیزی بدست نیآورد تا اینکه بوزار چند فستره میگوید فستره میآید خواهد بود
شیر و کیت که ترسان نشود و طایه بر آن است که مراد از دو همراه که می آیند **حقیقت**
و علی باشد و شیر شاره بعسل باشد که اسم او عارث و جدر و غضنفر است که هر سه
یعنی شیرند **پست و ششم** آنچه در اول سیمان دوم کتاب حقوق است که حق تعالی
میفرماید و یعزینی اذونانی و یؤمرکم کتوب حارون و یأمر علی بلوحت کفون
یا رؤس قور بوچی عد حارون لکعبه و یا قبح لفق و لا یحیبت اهل بیت
مکمه حلت نوکی بو یا بوها و لا یأخر بین غوطا لا یشر انفس و صدق با نونا
توبیانی یعنی نبویس و می را و واضح نبویس بر لوی از انجبت که اسان باشد
بر قاری خواندن آن که معجزی بوده است که گفت که کند از انجام و دروغ
نمود اگر دیر کند امید و از پیش ما بدن او که البته انبیاست و دیر نمی کند هر که سخت
رونی کند ما او شایسته نباشد جان او با او و مرد صالح بجهت ایمان آوردن با وزیر که

۱۴۴ کند و مخفی مانند که صدق این پاسو قوت بر غیر اخر الزمان ۳۰ نهایت وضوح دارد
چه او خبر از آنجاست که قیامت باشد و او زیرا که پیشتر از کتاب حضرت ذکر قیامت
و احکام اخرت است و تفصیل امور ان عالم و تمام مردم را دعوت به خیرت میفرمود
و فی الحقیقه گفت کوفی نفر از اینکه باید تبارک سفر اخرت را درست کرد بداشت
و بهنگام از انبیا نبی اسرائیل حتی عیسی خیر از کیفیت انجام ندانند و نفس فرود
که امر عالم و آدم یکی خواهد انجام میدونی تواند ما شیخ باشد چه فرموده و میرسد
ما شیخ بنا بر قول ایشان متصل بقیامت خواهد بود و با آنچه بر اجدی غیر از
پیغمبر اخر الزمان نمی تواند صادق باشد و از این جهت است که مفسرین و علمای
یهود بسیار حیران شده اند بعضی واکه داشته اند و هیچ گفته اند این گفته را
گفته در وقتی که مشیت الله قرار گیرد ان نبی ظاهر خواهد شد و متقدمین ایشان
در کتابی که انرا کارا میگویند در خصوص این پاسو قوتها بسیار گفتگو کرده اند
نمونه آنستند بر کسی منطبق کنند اخر زبان عبری عبارتی گفته اند که ترجمه اش
این است که این اید سوراخ میکند و فرود می رود تا قدر دریا بعد از ایشان میفرودد
که او را رشی گویند گفته آنچه ایشان گفته اند که سوراخ میکند و فرود می رود تا قدر دریا یعنی

۱۴۳ چنانچه قدر دریا پایان ندارد همچنین فهمیدن این ایه پایان ندارد و در دفع گفته
صاحبش را کم کرده اند پست هفتم پاسو قی است که در میان تسم که بر حقوق
است و ان این است که میفرماید الوجه فی تیمان یا بوءه و فاعوش مرشرا پاران تلا
کپاشا شیم جرد واپت پشلا تو ما آرض یعنی رحمت خدا و پیغمبر معصوم
از جانب جنوب خواهد آمد و خاص از کوه پاران همیشه خواهد بود و خواهد پوشاید
آسمان را شرفقت دستایش و صلوات او بر خواهد کرد زمین را و در جانب
جنوب بودن که موعظه که حمل نبوت پیغمبر اخر الزمان است نسبت به پست
المقدس که مکان نزول وحی بر حقوق است ظاهر است و دانستی که پاران
هم در کتب است و همیشه بودن عبارت است از دوام شریعت او و پوشیدن
آسمان را شرفقت کو یا اشاره بهراج بشد و پر کردن تسلیم صلوات او بر
یا اشاره به معجوت بودن او بر تمام خلق است یا خبر از ذکر نام او مکرر بر زبانها صلوات
بر او در اوقات و اقامه نمازها و خطبهها و در سایر اوقات در مبارک است و صلوات
و غیر اینها و بعد از این پاسو قیست که ترجمه ان این است که او از قیل نوبت و
شاه در دست است و نهان خواهد بود شبی غت او در پیش او مرکب خواهد

رفت و این است که بجا دیت چنانچه مرکب کفار در پیش او میرفت
پس فراقی چند میفرماید پس میفرماید یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا قیوم
یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا قیوم
یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا قیوم
یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا قیوم
 ترا به چند کوهها ترسانک شوند و دریاچه خشک و اقیاب و ماه و اطاعت
 کند و نور تیرهای تو و روشنی منزله تو براه خواهند رفت و چشم تو زمین را
 پایمال خواهد کرد و میرون انی بجلاصی است همراه وصی خود کوشی سر کرده
 خانه ستمکار را و خالی کرده پیمای ان را از پائین تا بالا و لعن کرده بتابعین
 او رسیدن کوهها بامراد پادشاهان است همچنانکه بعضی گفته اند یا اهل
 کوهها و خشک شدن دریاچه واضح است چه ببولد همایون ان حضرت ص
 دریاچه ساهه خشک شد و اطاعت اقیاب و ماه طهرت که شاه بود
 شمس است و شق قر که هر دو بامر جناب محمدی ص واقع شده و تیر و نیز
 او باعث ترویج دین و روشنی عالم شد و صدق تنه در غایت ظهور است

طالع

ط خطه کند این عبارت را و به پند که اول کسی که بان حضرت ایمان آورد وصی
 او بود پس همراه پیروان آمدند پست هشتم آنچه در سیمان چهارم از کتاب کربا
 علیه اسم است که ابتدا میفرماید او عمره الا و شستن میز نیمه با مال غل میم بنویسد
و غل میم لا و تو مرال شستن بن پشهارا عود میم با دونه کل با ارض
 یعنی حضرت زکریا در عرش نوری دید و در دو طرف ان نور دو شمع دید از جنات
 پرسید که این دو نور و دو زیتون چیست جبرئیل گفت اینها دو فستق زنده ای اند
 که ان الی و اما و جب الا طاعه کل روی زمین است و در خدمت او است و
 خدمت میکند و بعد از ان میفرماید آنچه ترجمه شش این است که زکریا بطرف بالا نگاه
 کرد کتابی را دید که پرور میکند از جنات پرسید که این چیست گفت که این کتابی
 است که طهر خواهد شد در تمام روی زمین بجهت آنکه دیوان هر فردی بخند
 انجا نوشته شود و دیوان هر کسی که قسم دروغ بخورد موافق ان شود و خدا
 ان کتاب را بخانه هر فردی و هر کسی که قسم دروغ بخورد خواهد فرستاد و ظهور
 این فقرات در مطلب و اثبات نبوت جد بزرگواران دو شمع و حقیقت قران که
 حاکم میان ذردان و دروغ گویند و غلب قسم بان میخورند مانند روز روشن است

عقل
عزیز

بلی در نسخ کتاب ذکر ما که حقیق دیدیم لفظ الی را ساقط کرده بود و همین لفظ
بصهارت چنانچه نوشته شد و بصهارت بعضی امانت پس منی ان بی
که گفت این دو فرزند امانت واجب الاطاعه کل لوی زمین است و بنابر این
هم کفایت میکند چه حسین و دو فرزند امانت محمد ابن عبد الله هر شده علاوه
ما صدق و در تبون چنانچه در قرآن و احادیث رسیده همان حسین اند و بعد از
ذکر یا بنجر حسین و دو فرزند امانت و بنجر قرآن حسین کتابی ظاهر شده
دو عده ظهور رسم داده شده و عیسی و شیخ که نصاری و یهود اهل انهار را میکنند
نه چنین دو فرزند می دارند و نه صاحب کتاب تازه در رجعت خواهند بود و در
حال هم مطلقا دیوان دروغ گویمان و در زمان نیست **پست** و **نهم** آنچه در میان
سیم کتاب ذکر کتابت که میفرماید کئی بی تخی موچی اوت جندی صحیح یعنی من
خواهم فرستاد بنده خود را که از سمت مشرق ظاهر شود در میان ششم بنو باید پس از
صحیح بنو اوچی تختی و اصرار ای بانا اوت بجمل اذونات منی همان بنده مشرق
من اسم او مشرق باشد و در زیر فرمان او پست الله بنا که نوشته شود نظر کن ای طالب
حق که بعد از ذکر یا بنجر عیسی نیاید و او در پست هم متولد شد که از قرای پست الله است

که عملی

۱۴۸ که عملی صحیحی بزرگتر بود و ظهور او در سید شد که غیبی پست الله است و محمد
مسلی الله علیه و آله از مکه طاهر شد که مشرق جنوبی پست الله است و خانه
کعبه در زیر فرمان او بنا شده و ما شیخی که میاید کسی نمفتد که خانه خدای بنا کند
پس با وجود چنین تصریحی طالب حق را چه شبهه باقی بماند **سیام** یا قرنها
که در میان نهم کتاب ذکر کتابت و ان این است که کسب می شود بت سیمون پستی
بت یا ششم بنو یا و و لاف صدق و نوشاع بنو غانی و در وقت عمل
محمود و یخترتی رکتب بی فرا نیم و نوشتن بی اروه شلیم و پنجر تا قشت
پنجاه ما و دیشتر لوم لگو نیم او مار شو بی یام عبد یام ای بی نامر عبد ای
آرض یعنی شاهش ای ولایت اسلام و شومالی کن ای ولایت پست الله است
که اینک می آید پادشاه تو از برای تو است که دشمنت کننده گناه کاران
فقیر باشد و سوار شود بر بلاغ و نیت کند اب سوار را از میان یهود و لشکر راز
پست الله است و بشکند کان جنگ را و طاهر کند اسلام را در میان عجمان و در سید
او از دریا و بدریا و درود خانها تا شهرهای زمین یعنی این فقرت بنوع مذکور
بنوعی است که موافق با معانی الفاظ آنهاست و یکی از علای نصاری و دیگر سیه

از بود آنها را تفسیر کرده اند بآنچه فی الجمله فی لفظی با آنچه ما تفسیر کردیم دارد و آن
 دو تفسیر نیز با هم اندک تغایری دارند ولیکن همچک مضر با استدلال بنشیند
 اما مفسر نصرانی چنین تفسیر کرده که یعنی غم باش ای دختر اسلام و خوش
 حالی کن ای دختر بیت المقدس آن که پادشاه تو بیاید تو بیا بدو که معصوم شغفت
 گشته باشد و فقیر خواهد بود و الاغ سوار شود و نیت کند لشکر از آنرا فرستد
 بود و بر طرف خواهد کرد آب را و خواهد شکستگان جنگ را و خبر زمان عدالت را
 بحسب بدیم و اختیار او را دریا و از همه رودخانهها تا آنتهای زمین خواهد بود و آما
 مفسر یهودی چنین تفسیر کرده که شاد باش ای طایفه و جماعت بیت المقدس و
 خوشحالی کن ای جماعت اسلامیان که پادشاه تو بیاید که برت کوفت فرج دهنده
 باشد تا آخر مگر اینکه بجای خبر زمان عدالت بجهان بدیم گفته و بیان کند اسلام را
 از برای همه کردها و بنا بر تفسیر هر چه است آنها در مطلب واضح است و تطبیق او بر
 پیغمبر ما نهایت وضوح دارد چه او تصریح فرموده که خدای تعالی مرتبه شفاعت
 کن بکاران است را با عطف فرموده و آید و لطف بطیقت رکبت قرضی نیز بر آن
 دال است و آن حضرت فقیه بود در مرتبه فقر او واضح است و بر الاغ سوار می شد

والاع ساری انحضرت بر یکسو مستی بود و ریاست لشکر کشی و جمع لشکر را
 از میان یهود بر طرف ساخت و آب را بر طرف کرد از میان یهود چه ایشان را
 منع نمود از سوار زین شدن و در طرف عالم یهود نمی توانند بر آب زنی یوار
 شد و بنا بر تفسیر دویم و سیم که مطلق گفته که بر طرف سازد آب را و مخصوص
 بیت المقدس گفته اند باز مطلب ظاهر است چه در کوه مدینه و میان عجمان
 و انصار او آب یافت نمی شد آلا نادرا و الا نادرا کالمعجم و لشکر یهود را نیت
 نابود گردانند و کان جنگ شکستن که کنایه است از بسیار جنگ کردن یا شکستن
 کا نادران مخصوص او بود و خط هر ساقین اسلام در میان عجمان یا در میان همه کردها
 واضح است و بنا بر تفسیر دویم نیز که بجای این گفته و خبر زمان عدالت را بجهان
 نیز ظاهر است زیرا که خبر زمان عدالت را او داده چه فرمود و ولدت فی زمن الملک لعماد
 که مراد او شیروان عادل است که از عظمای سلاطین عجم بود و اختیار و تسلط او بر همه
 اطراف زمین رسید و این صفات همه در آن سرور متحقق بود و نمی تواند شد
 از آن عیسی باشد چه او چنانچه در انجیل مذکور است میگوید که من مسوق بشکست نام
 مگر بر بنی اسرائیل علاوه بر اینکه عیسی هرگز کان جنگی نداشت و خبری

از زمان عدالت بجمعی با سایر مردم نداد و اسلام را ظاهر کرد بلکه پادشاه بود
 که تواند شد بفرماید پادشاه تو بیاید سیسی و یکم پاسوقت که در میان چهل و ششم
 کتاب اریاست که خریدید که کپی در پنج لیدونانی الو یومیم صوا و ووت
 با رض صافون ال نکر پرات یعنی ذبح و قربانی کرده می شود شخصی از برای
 خدای رب العالمین در زمین شمال در دم نهر فرات و نبطق این بر حضرت ابا عبد الله
 فرزند پیغمبر اعرابان واضح است و مرصع ان و وصف ان بقرانی خدا مستلزم حقیقت
 پیغمبر است چنانچه واضح و ظاهراست سیسی و دوم آنچه در میان تسم کتاب آغاز
 کتاب اریاست میفرماید که ما یشتقی ریحون لیل عی نقی تام کل یوم و یشتقی
عینی یوم یوم هر روزی لعن و یفرس لخاص شینی و یشتقی یا افر یعنی شوم
 مصلحت که قوم خود و استهزا همه امروز بر کرد مراد بر کردند از آنجی مراد کویا صبر طوی
 خورایند و شکسته از سنگ دندان مراد غلط نیندند مراد ز خاکستر کلاهی است که از
 از زمان پیغمبر موعود خبر میدهم و نبطق او بر پیغمبر اعرابان که قتل استهزا و سخریه
 قوم خودش و بسنگ دندانهای از شکسته بدیهی واضح است سیسی و سیم
 فقراتی است که در صحیفه نمان بن پنجاه است که از ان به نبوت میلند پیغمبر میکنند

کتاب

کتاب

کتاب

در ان تصریح بنام نامی و اسم کرامی و سایر اوصاف ان بزرگوار شده و
 باین جهت چنانکه صاحب کتاب محضر الشهود که از اعظم علمای یهود در آن
 زمان بود و بشرف اسلام شرف شد و ذکر نموده علمای یهود بقدر وسع وقت
 سعی در اخفاء کتاب مذکور نمودند و چنان کردند که بلکه کسی از ان خبر نداشته باشد
 ولیکن نظر ما پنجه باید حق ظا هر شود نتوانستند و در محضر الشهود میگوید که نسخه
 از ان در دار العباده نزد بنظره والد فقیر که اعلم از جمیع طایفه خود بود رسید و چون
 فهمیدن اکثر فقرات ان صعوبت تمام دارد و ابهام بسیار دارد و در معانی ان تامل
 کرد بسیار را تفسیر کرد و بعضی در پرده ابهام ماند پس میگوید که فقیر در انها تامل
 بسیار کرده بعضی دیگر از فقرات را فهمیده مؤلف گوید که با وجود این حسب محضر
 الشهود بسیاری از فقرات را گفته ابهام دارد و متعرض انها و بیان انها نشده و فقیر
 در همین تالیف این کتاب در صد و نهمین و تحفیل ان صحیفه بر آمده و در کتاب خانه
 علامه شوشه یهودی که درین عصر در میان یهود در رعایت اشتها و مرجع اکثر بود
 از ان باقیمه و با اتفاق جمعی از علمای یهود کتب معتبره لغت عبری را جمع آوری نموده
 در ان فقرات تامل شد تا اینکه بعضی فقرات دیگر ان حل شد و بعضی دیگر ابهام باقی

مانند آنچه تا بانی بجه تفسیر شده در اینجا ذکر می شود و آن فقرت این است
که میگوید در وحی اول از آن صحیفه آتیا آتیا آتیا مَنْ مَرَّ بِهَا تَابَ غَايَةً
بِهَا تَابَ تَابَ یعنی باینکه هر کسی و طایفه که از جا بکند و حرکت دهند
بر بره را یعنی تمام خلق را کرده شود خرابها یا هم رسد خاموشها یا ساخته شود دین تازه
بدت پسر کنیز از جا کردن تمام خلق اشاره است به بدت بر کل چه این بدت
مخصوص پیغمبر است و پیش از آن پیغمبری که بر تمام خلق مبعوث باشد فرستاده
نشده بود و کرده شود خرابها که معنی غایه بدت است بنا بر تفسیر حضرت شمساده
با پیغمبری است که در اسلام واقع شد چه مالک بسیار بدت ایشان مقرر شد و چرا
شد و ولایات نبی قریضه و بنی النضیر و بنی قحطاع ویران شد و خانههای پادشاهان
عجم در دم سرنگون گشت و آتش خانهها و تجمانهها و عبادت خانههای طوائف برکنده
شد و بنا بر تفسیر خاموشی که از بعضی از علمای بهبود نقل شده مراد رفع فتنه و
جدال خواهد بود که در جابیت در میان بود و هر طایفه را با هم نزاع و هر گروهی را
با یکدیگر جدال بود و بنام اسلام بر طرف شد و بنا بر تفسیر ساختن دین تازه که
بعضی از علمای بهبود این ولایان تفسیر نمود مطلب واضح است و پسر کنیز اشاره به حضرت

پیغمبر است

پیغمبر است چه آنحضرت از اولاد اسمعیل و او پسر باجر کنیز ساره بود که بخت
ابراہیم علیه السلام داد یعنی وَلَمَّا وَوَسَّوْا وَوَسَّوْا وَوَسَّوْا کبریا رین عَائِدٌ وَبَلْمِیْنِ قِیْسًا
یعنی ان پسر کنیز دنیا را فراموش کند یا بکند و خواب کند و حرکت دهد و از خود دور
کند و جبار از است کند و بشکند و خوار کند و ظهور این همه بدت آنحضرت
و واضح است و بعد از این فقراتی چند است که در معنی آنها ابهام است و معنی مختصی
بدت نمی آید و ظاهر است که بعضی از آنها اخبار از آوردن فیل بخت تخریب خانه
کعبه و عدم اقبال فیل بان و اخبار از بی رونق ماندن خانه کعبه و سایر بودن
ان چندی تا آمدن ان پسر کنیز باشد بعد میگوید مُحَمَّدًا كَايَا اَعْلَابًا وَاَطْمَعُ
هُنَا وَاِهْمِيَةً كَلْبِيَّتًا یعنی ان پسر کنیز محمد بزرگ است و حسب اقتدار چوب خورش کرده
شده که فروش ندوده را و باشد کل و جمله را و چوب کنیز از خوب و صالح است
چه این کنیز در لغت عبری معنی است چنانکه در توره مذکور است که وقتی موسی
جاسوسان کنعان نفرستاد و گزارش کرد که به چند دران زمین چوبی است با ^{عملی}
پهلو کشته اند یعنی به چند دران زمین مرد صالحی است یا نه و فروش ندن بوده کنیز
از نسخ ادیان و رسوم یا طغیان نایره فتنه و جدال و مراد از بودن کل و جمله را

بجرت
نشد
داود

بعث بر کل است و میتواند کلید از تاج و اکلید باشد یعنی بوده باشد اکلید و
 تاج اینها صاحب اکلید نبوت و تاج کرامت و صفوت نهره اگه مطا
 اول تاقص مطا مشعبه قطل ط و هوا حصف طنا و ملاط یعنی روشن کند چون
 برسد نشان قیامت برسد کننده جنگ باشد و باشد حصف طینا یعنی از خصال
 کل مپرون آمده و نشان قیامت رسیدن کویا اشاره بر تبه خایت است
 می شود اشاره بخبر دادن آنحضرت از تقامیل نشان قیامت باشد و بودن ان
 حصف طین اشاره بان است که ملکوت پنجم که حضرت دایمال از ان کفین
 یعنی خصال کل تعمیر کرده ملکوت آنحضرت باشد بایراد ان است که از عرب باشد
 عرب در عبارت دایمال بجمال کل تعمیر کرده است سکر پوپا و شجما و از پیش
 گنهافق نقشه پها یعنی محکم کند سخن را و مرص و تسبیحات او برود و برود بودن
 جان امیر و محکم کردن سخن اشاره بان است که بجزه ان حضرت سخن شد و سخن را
 بجانی رساند که اساس ان محکم باشد و از هم نریزد و محکم کردن مرص و تسبیح محکم
 کردن دنیا و عبادت و نماز است و مراد از رفتن و بریدن کویا فلیه او در جنگها
 باشد و مراد از مپرون آمدن جان امیر کویا کشته شدن سرداران سپاهی باشد

بجرت

که بجنگ آنحضرت آمدند و می توانند معنی این باشد که برود از دنیا و برود
 علاقه از اینجا و از رفتن او جان امیری که اولضی کرده و امیر نامیده که حضرت
 امیر المؤمنین باشد مپرون اید یعنی ضعیف شود و امارت او غصب شود و خانه نشین
 شود عفا غزا و ناقل عزرا و باطلا کوزا و پی شدت کشیا و کزانی میوشا
 سختی را و براندازد سختی را و باطل کند بت را و مسلط شود آسمان را و بگذرد پویشند
 و براندازد سخن اشاره بودن ملت اوست ملت سمح سهلیه بر طرف کردن نایره
 قتل و غارت و ناخوشیها که در زمان جاہلیت بود و تسلط شدن بر آسمان کنایه از
 سواج آنحضرت است فخر ادبی هوا ایلدیل بن که دوات قولاقا و هوا کلخو
 براه یعنی او از خصال باشد که عرب است بزرگ کند پسران بت پرستان را اوست
 قولاقا و همه او در شادی است بزرگ کردن اولاد بت پرستان ظاهر است چه حضرت
 پیغمبر بودار آنکه پسران ایشان را کشت و ایشان همگیان آوردند همه را بر آب
 عالیه رسانید و نشان قولاقا بودن اشاره است با پنجه شیخ در کتاب خود ذکر کرده
 چنانکه گذشت و فی الحقیقه چون این فصره بان فهم شود چون در اینجا متضمن اسم
 ساهی است از برای طالب حق کافی است و محتاج بخیر دیگر ندارد بعد از ان فقراتی دیگر

میگوید که چیزی که معنی محصی داشته باشد بدت نمی آید پس میگوید تا گوید
 لایا کرید التبت او یجمع کدرا یعنی شکر اولین مثل شیر کشیده شود بجا که حرکت
 دهد و نیز شود خوابه می تواند شد مراد از شکر اولین شکر اول حضرت باشد و شکر
 اول او مثل شیر بجا کشیده شدن کویا کنیا زار شکت نخوردن ان سرور باشد
 پاسخ جنکی و تمه فخره ظاهر است و می تواند شد این فقره در فقره بعد
 او اشاره بزمان ظهور حضرت صاحب باشد و مراد از شکر اولین کنی باشند که
 شده باشند از محاب پیغمبر و شهداء در حضرت او وحدت او میا او را هم
 تا کام نوشته گنگا مجتهد شفا فاه ایم چند شفا فاه یعنی بند شدن او در
 پوشش تاج لباس او خید باشد چون زلف و نیت کند غلط را و از پیش او نیگونی
 انطبق او واضح و خیدی لباس دلی لاج است شود و یا طوا بهی شفا تا او
 لارعا یثا و تا او دعا و او انشوا و بر حکم ابنا و اعلم بوج را بهی یعنی باز کردن
 برده را در ان ساعت یکت بزین مکتس برجت و نیگونی و بر کرد توبه و رحم کند
 پیر بخوبی فرزند عسیر را باز گردانیدن مرده می تواند شد اشاره جیا اموات
 که در معجزات آنحضرت منقول است باشد و می تواند شد کنایه از جیا انوس و توبه
 باشد مراد

باشد و مراد از برکتش توبه باز شدن در توبه باشد و در هم کردن پیر کنایه از رفت
 و جبرانی آنحضرت باشد بابت خود و اگر خبر از زمان ظهور حضرت صاحب باشد
 تطبیق ظاهر خواهد بود و کلمه آخر که اجیب باشد یعنی کی این اتفاق شود چندی شفا
 و تحقیق شفا و ایزب نو و اشات و یمل کل را غایبی باید نماند
 که پدیدار شود فرج بسیار شود و می دینت و میر کند و پیر کند جمله زمین را می توان
 شد این فقره خبر از زمان بعثت ان حضرت باشد و پدیدار شدن فرج اشاره به
 دین او و مرتبه غایت باشد و بسیار شدن توبت اشاره بکثرت نزول جبرئیل
 علیه بر زمین و تدریج فرود آمدن دین و احکام او یا کثرت و وفور الهامات و
 کرامات و علوم نامده او میا آنحضرت و پیر کردن جمله زمین بعثت او بر کل این صفت
 نبوت و دین او تمام زمین باشد و می تواند شد خبر از زمان ظهور حضرت مهدی
 باشد و مراد از کثرت نبوت در ان زمین رجعت انبیا باشد ز شکت تقا راه و
 ترتب کجورا و بیشتر و ایزب یعنی بسیار شود شرف و بسیار شود جبروت و خیریه شوند
 اسیر ان کاشوده شوند بستگان مقصود ازین فقرت واضح و تطبیق انبیا هر دو
 احتمال ظاهر است شفا شفا و شفا تا فاه و عفا عفا و دین شفا

ان بزرگوار و خانه آخرین اشاره بخانه کعبه است که بهتر از پست است **سی و پنجم**
 آنچه در بیان هفتم کتاب پنجاهمی باشد فتراتی چند است که ابتدای آنها این است
اَلْاَشْيَاءُ بِرِغِّ اَلْاَبْتِ كَطَحُوْا بَاوْفَ يَشُوْخُوْتِ حَقِّا شُوْرَ اَشْتِخِجِ بِجِنَا
 خدای تعالی میفرماید دوت مدان ان را که در خط هر دوت می نماید و استمداد کمن
 بران سردار که تور اسرار است و از ان زن که در فعل تو میخواهد بدین خود را کند از
 چه دشمن پیغمبر آینه عیال دوزن او باشد بعد از ان فتراتی میفرماید که ترجمه ان
 این می باشد که از زبان پیغمبر آینه می گوید که من بخدا نگاه میکنم و خدای
 من بفرماید من خواهد رسید ای زن من که دشمن منی خوشحال باش از افتادن
 من که بر خواهم خواست بعد از ان که در تاریکی نشینم و صاحب روشنی هست و در ان
 محل خواهد دید زن من که دشمن من است و بسیار شرمند خواهد شد جهت آنکه
 در دل خود گفت که خدای تو کجاست و چشم من باین خواهد افتاد و در ان وقت
 خواهم دید او را که پاهال شود مثل کل در کوه چاه محقق نماید که دشمنی زن کجاست
 که عایشه باشد و سرداری ان و جنگ کردنش با بعضی نجاب یعنی علی بن ابی
 طالب علیه السلام ظاهر و واضح است **سی و هشتم** فتراتی که در دوم کتاب یونس

ببخیر که

پیغمبر که از پیغمبران نبی اسرار است مذکور است و اول ان این است **و اَبْرَیجِی**
رَبِّرُ قُدْسِی اَبْرَیجِی اَبْرَیجِی کُلُّ یُوْثُوْیَا اَرْضِ کِبَا یَوْمِ اَدُوْنَا ی کِبَقَارُ و یَوْمِ
خَوْشِجِ و اَبْرَیجِی لایَوْمِ عَمَانِ و عَرَا قِلِ یعنی صدا بلند کند در کوه مقدس و
 برساند بکل زمین که روز صاحب می آید و نزدیک شد روز تاریکی و تاریکی هوا
 و خلاصه معنی سایر فقرات آنکه در ان روز امت بسیار و شیخ عاتی که امتی از
 اول مثل ایشان نیامده و بعد از ان نیز خواهد بود در کوهها پهن خواهند شد
 در پیش ان آتش سوزان و در عقب ان شعله فسروران خواهد بود و زمین
 در ان وقت چون باغ با صفا و مانند آسمان می روند در برابر ان آسمان
 عذاب خواهند بود تا اینکه در اخر می گوید که ان نور خدا او را خواهد داد
 پیشش لشکر خود زیرا که لشکر او بسیار است و بسیار شجاع و اهل عت کنند
 صاحب خود و انطبق بسیاری از اینها بر پیغمبر اخر الزمان و لشکر ان و پیروان
 آمدن از کوهستان مکه و پهن شدن آنها بر کوهها و اطراف عالم ظاهر است **والله**
 اعلم **سی و نهم** آنچه در فصل اول کتاب نهم است که پیغمبران نبی اسرار
 است که پیغمبر موعود می دهد آنچه فتره اول ان این است که **کُوْرَ یَا مَدِیْنِ**

عجم

هو دخل بيتا رود بحر پت او عمل یعنی در پارا سخت خواهند نمود که بهار
 بکرت خواهد آورد در زمین را متزلزل می سازد و دشمنان او بتاریکی گرفتار
 می شوند خشکی دریا اشاره است بآنچه سبب بقی مذکور شد از خشکی دریا چه سده
 و حرکت کوهها می تواند شد اشاره بمنزل شدن پادشاهان باشد و میتواند
 اشاره باشد بآنچه در احادیث وارد شده است که در شب تولد ان جناب کوه
 ابو قیس و عرفات متزلزل شدند **سی و هشتم** آنچه در کتاب خرقیل که ان را
 یهودان بخرقیل دفن کنان زکیال دانزکیال خوانند که فقره اول ان این است
در ایشی قی او نام لغوی فی احواد ما ارض بنا را بر ایش او ریح احوادیه
 ریح لأم یعنی که من اهل اسلام را جمع خواهم نمود و از هر جا که پراکنده شده
 باشند بزمنشان خواهم بکشد پادشاه فرمان فرمای همگی ایشان خواهد بود
 و دیگر ایشان محکوم حکم دوشاه خواهند شد و خود را بسبب پستی کارایی
 کنان زشت منسوب خواهند ساخت و من ایشان را از اینها پاک خواهم ساخت
 و من خدای ایشانم و بنده من داود پادشاه ایشان خواهد بود و چو پان
 منفرد می شود بهمگی ایشان و در جمعی من راه خواهند رفت و حکمهای مرا
 خواهند نمود

خواهند نمود نظایر است که مراد از اینک پادشاه فرمان فرمای همگی مردم است
 شخصی است که وجب الاطاعه کل مردم باشد و بسوخت بر همه آنها باشد و ظاهرا
 که این نمیتواند شد بنا بر اعتراف یهود و نصاری مگر خاتم انبیا محمد بن عبدالله
 و چون خرقیل طاقی مدید بوزار داود بود لهندانی تواند شد مراد از این داود پسر
 سیمان باشد پس باید جعل کرد بر کسی که حکم ان مثل حکم داود باشد پس اشاره
 خواهد بود بانفصل او صیحا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمودند حکم مسک مثل
 حکم داود ما جتواند شد که از مواضعی باشد که تحریف در ان شده که بجای داود
 ماود یا مثل ان از اسما پیغمبر اخر الزمان ص باشد و می تواند شد که ان اشاره
 باشد بزمن حضرت صاحب ما و با بعضی فقرت این این **سی و نهم** آنچه در
 فصل چهاردهم کتاب عزیز مذکور است که چون خاتم الانبیا و بیاید همه آنها را
 بشکند وظایر است که صدق و نطق این نیست مگر بر محمد بن عبدالله صلوات الله
چهارم آنچه در فصل نهم کتاب دانیال مذکور است و ان این است و انمیش
کبرئیل اشیر را پستی را داود بن جبرئیل اول با وی صدق عولانیم در لغتوم
خا دون و نوایی و پیم شوح خود شس تراشیم و تدع و سکل و عن موسی و اور لهما

شیب و لب نوط رو سلم عد ماشیح ما قید یعنی جبرئیل کبفرت دانیال خبر داد
 که بعد از چندین سال پیغمبر پمبران بعوث خواهد شد و مرتبه دیگر اسلام بنا
 گذاشته خواهد شد و وصی سردار شهید خواهد شد و ازت او نیت هر که منکر او
 باشد و انبیاق این ایضا بر طلب واضح است و الله اعلم **چهل و یکم** ^{فصل} آنچه در
 دویم کتاب دانیال است از خواب منم که بخت انصر دیده بود و قهران به پنج
 دولت شده که از ان به پنج ملکوت تغییر میکنند که سه ملکوت ان با اتفاق
 ملکوت بخت انصر و جوسس و اسکندر رومی است و در دو ملکوت دیگر میان
 طوایف خلاف است و آنچه در فصل هشتم کتاب دانیال است از خواب چهار
 حیوان که خود دانیال در سال اول پادشاهی بشتقر دید و آنچه در فصل نهم
 کتاب دانیال است از مشاهده غوج و بز در سال تیم پادشاهی بشتقر و آنچه
 در فصل نهم کتاب دانیال است از مقدمه مهفاد و مهفته چه در اینها اشارت
 قریه است بطور پیغمبر اخر الزمان و همچنین در کتاب شیخ صالح طویج بلکه تصریح
 بطور ان حضرت است و وقتی حضرت ان در ان کتاب ملاحظه میکنید این
 وقت ان کتاب حاضر نبود و حضرت ان در نظر نبود و درینو لا اسم ان نسخه

موجود نبود و لاماری نام از ملائی یهود درین اوقات وارد اینو لا شد و
 ان کتاب را داشت کتاب از او طبع شده و عدده داد و باورد و در شب ازین
 شهر رفت و وقتی فاند که جماعت یهود بعضی از آنچه را که مذکور شد حل بر ماشیح
 که منتظر او هستند میکنند بواسطه ذکر ماشیح در بعضی از فقرات کتب ایشان
 و نصاری آنچه را در خصوص ماشیح رسیده حل عیسی میکنند چه ماشیح بمعنی مسیح است
 و مسیح اسم عیسی است و بر ایشان وارد است که با وجود اینکه حمل بسیاری بر ماشیح
 منتظر بود با عیسی ابن مریم ممکن نیست آنچه را که اسم مخصوص لفظ ماشیح رسیده
 باشد دلالت بر مطلوب بچگت ندارد چه همچنانکه بعضی از متبعین کلام عربی
 تصریح کرده ماشیح اسم کسی مخصوص نیست بلکه هر بزرگ صاحب شایسته
 می گویند چنانچه در توره در پارسش و یقر که اول نفر تیم توره است از برای
 اولاد هرون در دو سه ای گفته کوهن ماشیح کوهن اسم اولاد حضرت هرون
 است یعنی ان کوهن بزرگ و در زمره صد و چهارم زبور داود خدا میفرماید است
 گذارید میسمان من و با پیغمبران من بد کنید و در زبور شتاد و ششم میفرماید که
 من پیدا کردم داود بنده خود را و او را بر عن مهندس خود مسیح نموده ام و در فصل

اول کتاب پاوشان دوم در نقل طلوت میفرماید و نجران حضرت
 داود از آن جوان پرسید تو مردم کجائی جواب داد من مردی غیر بخت
 داود فسر بود چو ایندیشیدی دوست دراز میکردی میکشتی مسیح خدا را
چهل و دوم آنچه در فصل هفت و چهارم بحکم تبت است که میگوید استثنائی
تو بیکت ایتر مارا کم از سپس مارا کپاره استغفار قلیطه یوا نیار استولش
تو بترس یوا نیوسان اس بانا پی صکت یو پی فاج بانا صکت یو بال
 صحت کا عا که باوا واکت اپنی اسواش یعنی از برای آن خاطر می آید از
 برای شما بگری که فار قلیطه نام دارد و او ایها و خلیفها و بنشینان بعد از او دانا و پیش
 نماز بسته از آنها پاک شوید و بجزیه آفید و در کشیده شوید و از آنها بگریزید
 شهر شهر اگر قبول دین او نمید آتفت و دارید که گیت خدا چهل و سیم آنچه در فصل
 شانزدهم بحکم یوحناست که عیسی میفرماید آنچه ترجمه آن این است که
 صلح شما در آن است که من بروم زیرا که اگر من بروم فار قلیطه خواهد آمد و در
 وقتی که او بدینا بیالزام خواهد داد دنیا را از من بجز آنکه در جهت که بشان
 خواهد گرفت و از قیامت زیرا که من بروم نمرد پدر و بعد ازین شما را نخواهد دید

بخارا

آنچه را بعضی از مفسرین بحکمیل در ترجمه این فقره نقل کرده اند که مراد حضرت
 عیسی است که بعد از سه روز از قتل خود مراجعت نمود سخن پوچی است چه ظاهر می شود
 که فار قلیطه غیر از عیسی است و نیز گفته که دیگر مرا نخواهد دید و فار قلیطه در زبان
 بعضی اهل بیت چهل و چهارم آنچه باز در همان فصل بعد از آن فقرت حضرت
 عیسی میفرماید که من بحال از میان میروم و چیزی ای بسیار دشوار است که با شما بگویم
 ای شما حالاً نمیتوانید آنها را حفظ کنید در آن وقت که آن روح است که آن فار قلیطه
 که من از او در اینجا بشما تقدیم خواهد کرد بشما خبر داده ام همه حق و راستی را از آنکه
 آنچه خواهد گفت از جانب خود نخواهد گفت بلکه هر چه از جانب پروردگار فرود آید
 بهما را خواهد گفت و او است که هر چه آید است تا قیامت بشما خبر خواهد داد و آن
 روح است مرا جلیل خواهد ساخت مراد از هر چه آید است تا قیامت یعنی از
 احکام امور آید تا قیامت و مراد از حبیل ساخن عیسی مردن آوردن او است
 از آتشی که بهودنست با حضرت گفته چهل و پنجم و فصل هفدهم از همان
 کتاب است که حضرت عیسی بجا این منت گذاشته فرمود که من التماس خواهم کرد
 از پدر که فار قلیطه روح است دیگر را بشما بفرستد و قفی فاند که نصاری چون

عیسی را ابدی می دانند و بدیگری معترف نیستند لازم می آید همه نهیها
 کذب باشد غایت آنچه میگویند این است که این روح را بروح القدس
 تاویل میکنند و می فهمند که این ممکن نیست چه ایشان عقیده دارند که ذات
 ان روح القدس با ذات عیسی کیمیت و الا لازم می آید وجود و خداوان
 نزد ایشان کفر است بنا بر این چگونه میگوید تا من نزوم او نمی آید روح را
 دیگر چه لفظ دیگر صریح در تباین است و همچنین سایر آنچه گفته پس معلوم است
 پیغمبری دیگر می آید و بهین قول ایشان باطل و ناطق آنچه درین فقرات
 است از بیان احکام تا قیامت و الزام کردن از قیامت و مردن آوردن عیسی
 بر غیر احوال زمان واضح است **جمله ششم** آنچه در فصل سیم نخبیل می مذکور است
 که در وقتی که عیسی خبر آمدن رسول عربی را بابت خود میداد میفرمود من شما را
 غسل تو به باب میدهم و بنسب که بعد از من خواهد آمد از من پروردگارت و من را بر
 نمازم که کفشیهای از او بردارم او ان است که شما را بروح القدس غسل خواهد داد
جمله هفتم آنچه در فصل اول انجیل بوجیه مذکور است که از زبان حضرت کبھی
 میگوید که این است آنسی که بعد از من خواهد آمد و پیش از من آفریده شده و نصاری

می دانند

نی توانند بگویند که این حضرت عیسی است چه در فصل سیم نخبیل لوقاء
 نوشته دارند که در وقتیکه مریم بعضی حامله بود آمد بخانه زکریا بیدان البصابت
 مادر کبھی در هنگامیکه البصابت غیر جمعی حامله بود و چون بهم رسیدند و مریم
 سلام کرد کبھی در شکم مادر از خوشحالی حرکت آمد و البصابت از روح القدس
 متعلق شد و مریم گفت تو مبارک هستی در وقتیکه صدای سلام تو بلند شد
 چنین در شکم من حرکت کرد و نسئیل نمود پس معلوم می شود که کبھی وقتی بن
 خبر رسیداد عیسی بدینا آمده بود بلکه بعوث هم شده بود دیگر چگونه میگوید
 بعد از من خواهد آمد و مخفی نماند که آنچه در اینجا از نسبت و نجیب نامی ام که در انا
 نقل شده اما پست و پنجم را که اصل عبارت انجیل نقل شد حاصل شد
 مرحوم علامه باقر مجلسی علیه الرحمه در بعضی از مؤلفات خود نقل کرده و
 حقیر هر چند در احوال اناجیل اربعه نقل کردم از انیا ششم و اما ان پنج دیگر
 را بنوعیکه نقل شد از قرآنیست که در ترجمه انجیل که بعضی از علمای تغایری
 که مسلمان شده بود ذکر کرده و آنچه خود ملاحظه نمودم هم در موضع دسام
 در بیان فی الجمله تفاوتی دارند لهذا آنچه خود در انجیل یا ششم نیست نقل

میکنم اما آنچه در پرت و ششم و هفتم از ش نزد هفتم نخل یعنی
 نقل شده پس در فصل سی و پنجم ان انجیل است و اول ان این است
 که عیسی میفرماید که هرگاه بیاید ان فار قیطلی را که خدا بشما خواهد فرستاد
 ان روح مقدس است که از جانب خداست و او بجهت من شهادت خواهد داد
 و شامش به خواهد کرد چرا که همیشه با من سخن را کفتم تا بشکون نکشید
 پس بعد از چند فقره میفرماید حق را بشما بگویم بهتر است از برای شما که من
 بروم چرا که اگر من نروم فار قیطلی خواهد آمد اما هرگاه که من رقص اومی آید
 و او الزام خواهد داد عالم را بر سر چند گناه و من کوفی و حکم پس بعد از فراقی
 دیگر میفرماید من سخن بسیار دارم که نمیخواهم بگویم ولیکن شما حال طقت
 از اندازید چون از روح رست بیاید پس ان جمیع حق را بشما تسلیم خواهد کرد چه
 او پیش خود سخن نمیکوید بلکه هر چه شنید میگوید و شما را از اینده خبر
 میدهد و مجد مرا ط هر میکند و قفلی نماید که آنچه شنیده که آنچه شنید
 میگوید مصداق و ما یطق عن الهوی ان هو الا وحی است و مراد از این
 احوال قیامت است و تجید کردن عیسی ظاهر است چنانکه

گذشت و اما آنچه در پرت و هشتم از فصل چپ رد هم ان کتاب شکر کرده در
 فصل سی و بیستم ان کتاب است پان نوح که بعد از سوال فیل طس که یکی
 از حواریین است در حینکه بود اراده کردن عیسی را داشتند عیسی میفرماید
 اگر هستید که اذوت دارید حفظ کنید و صیای مرا من از خدا می طلبم که
 از برای شما فار قیطلی دیگر نفرستد تا روح رست را تا ابد در شما ثابت کند
 اما آنچه در پرت و نهم از فصل سیم نخل استی ذکر کرده در فصل پنجم ان نخل
 است و در فصل نهم نخل لوقا نیز هست و ان پان نوح است که در وقتی که کجی
 اید به پرت یورشیم گفت توبه کنید که نزدیک شده است ملکوت سماوات
 این است که شیخا خبر داده می آید پس میگوید که همه اهل یورشیم و کل
 یهودیه بر او جمع شدند در کوه اکردن و او تعید می کرد ایندیش نزد ایزد
 و غسل توبه میداد و در عرف بکن مان خود میگردند بعد از ان کجی میگوید که
 خود را بزرگ نشمارید و نگویند ما فرزندان ابراهیمیم من میگویم که خدا قادر است
 که از این که همه پسران از برای ابراهیم و پسران آورد مان نیست که داس در
 پنج درخت که آشته خواهد شد و هر درختی که میوه صالح داشته باشد بریده خواهد

شد و با تش انداخته خواهد شد پس من شمارا غل توبه باب سیدم و
 انکسی که بعد از من خواهد آمد از من پروردتر است و من ربه انرا ندانم که
 کفشیهای انرا بردارم او است که شمارا بروج القدس غسل خواهد داد و تشی که
 در دست او خواهد بود چون آلتی است که بان خرم را پاک کنند و کشند او را
 نگاه میدارد و نگاه او را می نوزاند با تشی که هرگز خاموش نمی شود و تپو
 شد که مراد او عیسی باشد چه عیسی بشار یکی نیاید چنانکه گذشت علاوه بر آنکه
 در دست عیسی خیزی نبود و گاه را نوزانند بلکه ان در دست پخیر اخر الزمان
 بود چه خرم را پاک کرد و بجز ان همیشه در دست باشی که خاموش نمی شود بلکه
 آنچه از اول فرمود که این است که داس برنج درخت که از ده می شود و هر درختی
 که میوه صالح ندارد قطع خواهد کرد و با تش خواهد خفت صریح است در آنکه عیسی نیست
 او درختی قطع نکرد و آنچه درسی ام در فصل اول تو بخا نقل شده باین نحو است که
 این است انکسی که بعد از من خواهد آمد و پیش از من بوده است **چهل و ششم** در فصل
 سی و چهارم انجیل یوحنا میگوید عیسی که فارطیط ان بروج رستی را که خدای
 بوی شما تعلیم خواهد نمود شمارا هر خیزی دیبا و شما خواهد آورد هر چه من کفتم سلام

من بر شما باد و در اع میکنم شمارا **چهل و هفتم** در فصل ششم انجیل می مذکور است
 که یسوع یعنی عیسی از ناصره بیرون آمد و رفت کبفرناحون در لب دریا ماکن شد
 تا اینکه میگوید در از ان زمان عیسی ابتدا کرد به بشارت او ان و فرمود توبه کنید که
 نزدیک شد ظهور ملکوت الهی و همچنین در فصل سبت و ششم این انجیل است که
 بکار این فرمود برودید و بگوئید که نزدیک شد ملکوت سموات و همچنین در فصل
 سی و هشتم انجیل لوقا مذکور است که بکار این فرمود گفت که بر دم بگوئید نزدیک
 شد ملکوت خدا و نظر هر است که مراد خود عیسی نیست چه او معشوت شده بود دیگر
 نزدیک شد یعنی ندارد پس با پخیر باشد از پخیری دیگر که بگذار او باندک هاضمه
 فخره ان نیست مگر پخیر اخر الزمان **چهارم** در فصل چهل و دوم انجیل فرمود
 است که دنیا منقضی نشود مگر اینکه قائم و بر نشوند تپی و مالک شوند ملک را **پنجاه و یکم**
 در فصل نفا و ششم انجیل لوقا است که عیسی میفرماید هر گاه به پند کشد با یوسلیم
 احاطه کرده بدانید که خواب یوسلیم نزدیک شده و در انوقت بهودان بگویند خواهند
 که بخت انانی که داخل شهرند به بیرون بسکرتوبه و انانی که در خارجند داخل نمی شوند
 چه این ایام اتفاق تم تا برسد وقت آنچه خدا فرستاده است دای بر زبان استین و کرده این

در کتاب

در کتاب

روز تا چه در زمین شدت و سختی بسیار خواهد نمود و این قوم بود بسخط کفر شار
 خواسته و با سیری خواهند رفت و برو شلیم جای آمد شد هر امتی خواهد شد تا کامل
 شود روز کار و زمان سایر آنها برسد و علاماتی در خورشید و ماه و ستارگان
 حاصل شود و زمین را سختی برسد و چون اینها شود سر تا برت کشید که خلائی شما
 نزدیک شده و نگاه کشید بدرفت انجیر و هر درختی چون سگوفه کرد میداند
 تا بستان نزدیک شده همچنین چون شما اینها را بر پسندید بدانید حکومت الله
 نزدیک شده و حق سیکویم این کوه از جا نخواهد جنبید تا این همه واقع
 شود و ممکن است آسمان و زمین زایل شوند و سخن من زایل نخواهد شد **نجاه و دوم**
 در فصل ششم و نهم انجیل متی است که عیسی فرمود که سیکویم شما که حکومت
 خدا از شما انتزاع خواهد شد و کوفه خواهد شد و با تپی دیگر داده خواهد شد **نجاه و سوم**
 در فصل هفتم و هشتم انجیل متی عیسی میفرماید که هر که استخفاف کند که
 اعتراف کند بگلام من از این گروه فتق خطاکا ریس خواهد آمد پس آئینس
 با عهد خدا و ملائکه متقدس او را در اروا خواهد کرد و مرد از پس آئینس پس آئینس است
 چه در زبان انجیل سین داخل اخر اسمایکتند و کویا تعبیر به اسم مادر حضرت بخت
 ان بود

این بود که چون پدر او عبد الله نام داشت و بر همه کس عبد الله صادق بود
 و محل اشتباه میشد و حضرات نصاری چون کلوبین که حبیب کتاب لغت است
 و پادری انجیلو که صاحب کتاب کرده فیلاس است دست و پانی کرده اند
 و آئینس را بر د تغییر کرده اند و گفته اند پس مرد در انجیل عربی گفته این انسان
 و حال اینکه آئینس یعنی ان نیت با وجود اینکه بر این تقدیر است هم مطلب
 ثابت می شود چه باید پس مرد بیاید و فالهین عیسی را بر او کند و نصاری بخبر معاد
 عیسی قابل نیستند و او پس مرد و در چندین مکان از انجا میل خبر آمدن این
 آئینس داده در فصل سی و هشتم همین انجیل سیکوید این آئینس الیا میزند
 و این آئینس زخمها کشد و درد نامیدند معلوم است عیسی که بعد خواهد آمد
 زخمی خواهد کشید و الیا مراد علی است چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد که در
 ترجمه عین را بدل بالف کرده اند **نجاه و چهارم** آنچه در فصل هفتم و نهم در کتاب
 دیگر یونانی که ان را انجیلیستی نام کرده اند و ان فصل اخر ان کتاب است مذکور است
 و ان کتاب است که یونانی گفته اند نوز روحانی که انرا در جزیره که با دوسوس گویند
 دیده و با او سخن گفته نوشته است در انجا سیکوید که این سخنان که من بتو گفته ام

نجاه و سوم

در نهایت راستی اند و حق می باشند زیرا که صاحب و پیغمبر ارواح ملک خود را
 پیغمبران فرستاد که اعلام نماید بر امتان خود آنچه را که باید درین زودی
 بعمل آید و میفرماید که **اعلام** نماید این است که من بزودی می آیم و پیغمبران
 کسی نیامده و دیگر بر این هم نصاری قایل نیستند و بر فرض آمدن در آخر الزمان
 متقل بغیات انرا درین زودی بگویند **چهارم پنجم** آنچه در فصل سیم از بیان
 کتاب ایتلیسی همان روح با یونجا میگوید که اینها را که درین کتاب نوشته
 شده است بشما میگوید کسی که اسم او امین است و خودش گواه امین است
 و اول از مخلوقات خدای تعالی است و بدستیکه این است که بزودی خواهد
 آمد و شکی نیست که یکی از اسما پیغمبر آخر الزمان امین است که گفتار هم او را محمد
 امین می نامیدند و گواه بودن او واضح است چه بنص قرآن او شاه بر پیغمبر است
 و اول از مخلوقات بودن او مصدق اول مامق الله نوری است و زود آمدن او
 هم ظاهر است و یقینا با عتقاد نصاری نمی تواند مسیح باشد چه این عیسی را
 مخلوق میدانند و میگویند افریده نشده بلکه متولد شده تعیین شده و نیز در
 فصل پنجم همین کتاب میگوید من کتابی دیدم در دست شخصی که بلایی نبری از

از زنده

نوشته بود و آن کتاب از اندرون و پیرون نوشته بود و هفت مهر بر آن
 زده بودند و کسی نبود تواند آن کتاب را باز کند در آنوقت یکی گفت که اینک
 شیر فتح کرد آنکه این کتاب را هفت مهر او را باز خواهد کرد و گویا آن کتاب **بطون**
 هفت مهر هفت بطون قرآن و شیر فتح کننده اسد الله علی ابن ابی طالب است
 که دانا بهمه بطون قرآن است **پنجاه هشتم** آنچه در فصل سیم کتاب یکساعت
 که نصاری بد نبوت او قایلند و از پیغمبران بزرگ نصاری است خدای تعالی میفرماید
 من خواهم فرستاد ملک خود را که میآید راه را و همین که راه میآید خواهد
 آمد به بیت الله فرمان فرمای او که شما در تقص او بید و خواهد آمد آن ملک
 که شما خواستند او هستید و مراد از ملک اول عیسی است و دوم فاروق که محمد
 باشد و طلاق ملک بر پیغمبر در وقت ایشان ثابت است چه کالوین که صاحب لغت
 یونانی و عبرانی و شش لغت دیگر است و در نزد نصاری کمال اعتبار دارد و در وقت
 که یعنی الف است میگوید آنجلس یعنی ملک و ملک یعنی پنجاهم او زنده است از جانب
 خدا **پنجاه و نهم** آنچه در فصل چهارم از کتاب می آید از اس نبی که او نیز از پیغمبران
 مقبره در نزد نصاری است هرگز است که در خطاب بنی اسرائیل میفرماید بعد از طهار

کتاب

کتاب

۱۶۹
 منت برانها و اینکه آب رودخانه انور و نوس که نخل بود در وقتیکه در میان تبه
 بودید من بخت شام شیرین کردم پس دیگر چکنم ای اولاد یعقوب زیرا که از
 شما اولاد یهودا هم خوانند فسرمان بر داری کنند پس شما را بجماعت پسندای
 دیگر تغیر خواهم داد و با آنها اسم عظم خود را خواهم بخشید از برای آنکه احکام مرا
 نگاه دارند پس بعد از خطابی دیگر مشتمل بر تهدید و تهدید کنان و ذکر اینکه فرزندی
 عید و اول ماهها که در آن روز تا من تقرب می جنبید و سینههای شما را طلق و اوم
 بفسر ماید بدانید ای بنی اسرائیل که من خانهای شما را بابت آینده تسلیم خواهم
 نمود و آن است چنان امتی هستند که با وجود آنکه کلام مرا در طرور سینه شنیده
 نشنیده اند هر چه من توسط پیغمبر و کتاب خود بایشان بگویم بان ایمان خواهند آورد
 و با وصف آنکه سجزاتی که من بشما نمودم بایشان نخواهم نمود بعل خواهند آورد چه
 رامن بایشان بغیر ایم و پیغمبران گذشته مرا ندیده فسرمان آنها را نگاه آورده آنها
 عمل خواهند نمود و گوید که من آنها را تخلف نکرده ام باز برود و نشستی
 احکام من حکم خواهند نمود هر چند که مرا بچشم جسمانی ندیده اند اما بقیین قلب
 هر چه بایشان بغیر ایم قبول میکنند پس در این اثنا آنکه از جانب خدا این پیغام را

باز در سن

۱۷۰
 باز در سن نبی میداد که بر بنی اسرائیل برساند بوی گفت ای برادر نگاه کن پس
 جلال را و از دور نظر کن بان امت که از سمت شرق می آیند و حق تعالی بفرماید
 من بان امت خواهم داد حکومت و پادشاهی با پزوه نفر را و قرضی مانند که آن
 پزوه نفر هاشم است و عبدالمطلب و پیغمبر و دوازده وصی او و بعضی کبابی هاشم
 عبدالمطلب ابراهیم و اسماعیل گفته اند و بعید است چرا که محمد از در پس مغرب عهد
 عیسی است و خواهم داد دولات برانیده میکند و از اینجی معلوم میشود و قول بود نصی
 که نوشته اند انکار کتاب را کنند گفته اند این پزوه نفر بان ترتیب است ابراهیم
 اسمعیل یعقوب ادریا اناس یک جزائل و نوس ناموم حقوق سینه ای زکریا
 علی عیسی برانیکه عیسی و پیغمبر دیده آنها را پوشیده که ازین غافل شده اند که
 تصریح شده که این امت و حکومت آنها از غیر نبی اسرائیل خواهد بود و دین
 آنها غیر از دین نبی اسرائیل خواهد بود و از شرق بلاد از در پس خواهند بود و
 انبیا همه از نبی اسرائیل اند طرور ترا که انبیا نبی اسرائیل چندین هزار بودند چه صفتی
 بان پزوه نفر داشت و ایشان هم عمده ترین انبیا نبی اسرائیل بودند زیرا
 که از تورات و کتب نصاری ثابت می شود با اتفاق بود و نصاری که برین

باز در سن نبی میداد
 گفت ای برادر نگاه کن
 من بایشان بفرماید
 ای کاتبان این کتاب را
 این کتب را بکار
 این کتب را بکار

و ذالکفل که اورا زکیل نامند و اشموئیل و شیوا و اریسا و دانیال و داود
 و سلیمان و یحیی عمده تر بودند و آنچه مذکور شد معلوم شد که نبی تواند شد
 حضرت عیسی باشد چه آنحضرت خود در انجیل می میفرماید که من فرستاده نشدم
 مگر بنی اسرائیل و غیر در فصل پنجم همین انجیل میفرماید که نه پذیرید من آمده ام
 دین موسی را بر هم زخم بلکه آمده ام اورا تا تمام رسانم **بخش هشتم** آنچه در فصل
 دوم کتاب زرد ارس نبی است دان این است که میگوید من که زرد ارس حکم از
 جانب خلایقی امی در کوه اورب رسیده بود که بنزد بنی اسرائیل روم و چون نبرد ایشان
 رفتم قول مرا در کرده رسالت مرا قبول کردند برین جهت بنا میگویم ای است
 که می شنوید آنچه من درین کتاب بفرمان الهی نوشته ام و از اعی باید باید
 که در شرف رچو پان یعنی پیغمبر خود باشید زیرا که او است حق ابدی را بشما خواهد
 بخشید زیرا که نزدیک است که باید کسی که در آخر زمان خواهد آمد **بخش نهم**
 آنچه فاضل محدث مرحوم علامه باقر مجلسی راجع در بعضی از توفیقات خود نقل کرده
 از کتاب زند و پانزده که استخراج جساب حکیم است نزد بعضی و شرح است است که
 از استماع غیر گویند و از تصانیف زردشت است نزد جموس نقل کرده و تدابیر ان

ان است

این است پیام ایند پیام بنوا فریدون و خلاصه معنی تمام ان این است که سلام
 خدا و سلام بزرگ فرخ باد بر جان پشوش بر برد عظیم ایشان بزرگ مثل
 اقیاب و نور که پیغمبری است سخن کوی دانا خواننده مردم بخدا که پادشاه چهار
 پس از آنها خبر کند دوزخ و بهشت برین و بل حراط سخن کور از دل او با
 خدمت اخر دنیا پیدا شود باین حق همه شما بر جاده امید واری او بروید که
 نیک پیش او نام او سین است مثل نور است پیش او بگذارید اگر پادشاه
 باشد و اگر خزانة دار اگر مرد بد و اگر خوب اوست اخر بولان دولت او پدید است
شصتم آنچه یکی از علمای مشهور و معتبر از متقدمین بنی اسرائیل گفته و این نقل را
 در چندین کتابهای معتبر نوشته اند و معتقد هستند و ان این است که گفته زوری
 بخدمت حضرت الیاس که در غیبت است رسیدم از ان حضرت طول مدت این
 عالم را سنوا ل کردم آنحضرت فرمود ششتا الفین بوده علماء و خدمت نبی
 هزار سال عمر این عالم است و بعد غریب می شود ششتی الافین خوشی افین
 نورانی افین ماشیح یعنی هزار سال تاریکی خواهد بود و در هزار سال نورانی
 بود و در هزار سال هم ماشیح و سابق بر این مذکور شد که ماشیح اسم شخصی خوب نیست بلکه

شست

هر کس بزرگ صاحب شانرا مایشیح گویند و مبدء و دهنر رسال می تواند شد از
 زمان عیسی باشد چه از زمان موسی تا زمان عیسی تقریباً یک هزار و پانصد سال
 بوده و علاوه بر این مکرر نقل شد از انجیل و این نصرتی نیز اعتراف خواهد
 کرد که عیسی فرمود من نیامده ام توره را برهم زخم و نمی تواند ان مایشیح
 باشد که یهود میگویند چه حال از زمان توره زیاده از سه هزار سال گذشته
 و مایشیح نیامده با وجود اینکه یهود مایشیح را مروج توره میدانند پس نیست مگر
 پیغمبر اخر الزمان که از موسی تا ان حضرت تقریباً دو هزار سال بود پس بنا بر این
 باید انحضرت پیغمبر حق باشد **اشف و حکیم** آنچه در کتاب جامات نامه که ان
 اسرار مجسم نیز گویند و جاماب در ان کتاب بحوال حوادث آئینه را نوشته
 مذکور است و ان کتاب با جموس قفلی دارند و لیکن فاضل محدث علامه قاسم
 مجلسی طب سزاه در یکی از توفات خود نقل میکند که وزیر کرمان نه جزوان را
 برای من دستاورد بود که بهوت نوشته بودند و اکثر خطوط ان شبیه خط
 یونانی و عقلی و قلم داودی بود و بعضی خط فارسی و نسخ ان بعضی سبک
 شده بود میگوید در ان کتاب از زبان زردشت نقل میکند در فصل

کتاب جامات نامه
 در باب اسرار مجسم
 و در باب جاماب
 و در باب قفلی

کاپبارنا و کار هیزار تا نیز گویند بجای فارسی و با مصطلح ایشان کاپباره
 ان شش روزی است که خدای تعالی عالم را آفرید می گویند در روز اخر ان شش
 آدم که بزعم ایشان کیورث باشد و در اخر ان فصل احوال پادشاهان و ان بسیار
 می گوید که چند نفرند و در چه زمان بهم رسیدند و دین ایشان چیست و کجایی
 باشند و چه بر سر ایشان می آید تا پیغمبر اخر الزمان و گوید این پیغمبر عرب
 پیغمبر ان است که در میان کوههای مکه پیدا شود و بر شتر سوار شود و قوم ایشان
 شتر سواران باشند و با بنیان خرد و با روش نبدکان نشینند و او را با نیش
 و از پشت سر شل پیش رو پسندند و دین او اشرف دینها باشد و کتاب او باطل
 گرداند هر کس با سمانی را و دولت نزدیک را برباید و ده دین جموسی بپوشی را
 بر طرف کند و نار سده و دانش گذار اخبار کند و تمام شود روز کاپبارش و او بان
 و یکن و اشکانیان و مسانیان و قفقی نماند که همچنانکه در کتاب انبیای سلف و
 غیر هم ترویج و تصریح بذکر سماعی پیغمبر اخر الزمان شده همچنین بذکر او صفا خلفا
 ان جناب نیز کلا او بعض اشاره شده است و ان نیز از جمله نوید است بلکه
 محبت مطلوب است چه ولایت امامت اینها موقوف است به نبوت جناب است

بخت آنکه در زمینی که بقدرت خلق و است علمای قبیح بجا آورد پس
 نور خدا بلند شود است و قدرت قوت تو دانه پند اما به چسند و دست ببرند
 حاسدان تو و آتش غضب تو دشمنان ترا بخورد ای نور خدا ان زمان که باقی تو
 بوده ایم همه کس ما را در تصرف خود گرفته بود و پان جهت کسی ما همین با بود
 پس انانی که اهل جهنمند رجعت نخواهند نمود و ازین راه ای نور خدا خورد و
 خواهند شد انانی که ما را در تصرف خود گرفته بودند بنحویکه با و آنها از روی زمین
 کم شود ای نور خدا تازه جلالت بهم نرسانیده بلکه جلالت تو از ابتدا بود
 اینها که تابع تواند در وقت تنگی جستجوی ترا کرده اند در وقت شدت چسند
 تو دین ایشان بوده و این است که در وقت خوشی خواهند گفت مادر غیبت تو
 از قبل زن حمله بودیم که نزدیکت زانیدن او شده باشد و در دمنده باشد و
 با وجود این اقرار داریم که بسبب نیفتادن جباران که در زمین بودند ان
 بود که ما در زمین عدالت بجای آوردیم و اگر آنچه تو بواسطه کلام خدا فرموده
 بودی بعمل می آوردیم متقی بود که جباران را از روی زمین محو کرده بودی و
 زمان خوشی آمده بود پس آنچه ما کشیدیم از ظلمان بسبب اعمال خودمان بود
 انرا که

زیرا که علمای خود را خالص کرده زمان ظهور ترا تا خبر می انداختیم پس منفر باید
يَكُونُ شَيْخًا نَبِيًّا لَا يَلْبَسُ ثِيَابًا مِثْلَ ثِيَابِ الْكَافِرِينَ
 شکیلا و اراض را فایم پیل یعنی زنده شوند مرده های تو و اموات تو بر خیزند
 و ستایش تو کنند مسکن کیران خاک که شنیم تو شنیم روشنائی تو نور است
 پس در میان پست و مقسم در باسوق پست و دویم میگوید رنج عظیم بود خدا
رَجْحًا اِنْ كُنَّا نَدْرُسُ لَكَ بِعَدْلٍ شَيْخًا يَكْفِي كَيْفَتَ رَيْفَعُ عَدُوَّ رِزَامِ كَيْ اَسْتَبْرَ
اَدُوْنَا يَبِي يَوْصَ مَمْقُودًا لَيْفَعُ عَدُوَّ يَوْصُ اَرْضَ عَالَمَاتٍ وَ قَسَمَاتٍ
 آرض است او ایها و تو تحت عود عمل هر و قیما این خطاب شیخات بقوم
 خود یعنی بقوم من داخل حال سکنای خود شوید و در بر روی خود به بنید
 سهل متقی تا زمان خشم مگذرد زیرا که این است که نور خدا پیردن خواهد آمد از
 برای آنکه دیوان کن بکاران ساکنان زمین را بکنند و رد کند انکن مان را از
 برای ایشان و در ان زمان اشکار خواهد کرد زمین خون خود را و خواهد پوشانید
كشكان خود را بیوم اهو لفقود اذونای ربحر بوخفاش و بکدولا درخ
خدا قائل لپو یاشان ناخاش ایا رخ و عمل لپو یاشان ناخاش عقلمون و ابارق

است پنجم اشتر بیام بیوم همو کز هم حتم غنولا یعنی در نزد مقام خوار
 کشید نور خدا بشیر قوی بزرگ و سخت خود لیویاتان و لیویاتان از قرار یک جراتیم
 نصرانی در حضرت اسمعیلی نوشته دو معنی دارد یکی اجب ع و اتفاق و
 دیگری دست برادری دادن و نفر بیکدیگر از برای غنم و مکر و حیل بهر حال
 میفرماید اتفاق کشید از لیویاتان که چون التی بود که دست بگردن هم کرده
 چیزها را از طرف بالا بزرگ میگردانند و این لیویاتان که در کره و کج و پر
 پنج بود پس در آن زمان نور خدا خواهد طلبد باغ خود را و حلقه مهر و صدق
 خود را پس در باوق بعد میفرماید خواهد گفت که منم که انرا می گفت میکنم
 عوض میدهم از برای آنکه بخورد هر چه ان لویاتان بدگیری خوراند پس اگر
 منصف تامل نماید در این فقرات می بیند که همه ان احوال ان خیر است که
 پنجم در حق فسر زنده خود فسر داده و مقدمه لویاتان که بعینه مصداق ان
 اتفاق و عهد و پیمان و برادری غاصبین حقوق ابا و حسب الزمان است
 و خصوص ان حوزه شناسا چنانچه حضرت امیرالمؤمنین در خطبه شقیه فرموده
 که مصداق کره در کره و پر پیچ و تاب است و طبعیدن باغ مهر که اش ره باغ

فکر این

فک است که لیویاتان بد بیکران خوراند صریح در مطلب می شود مخصوص
 چون با آنها ضم شود آنچه را که حضرت شیخا در سیان سی و دوم کتاب خود میفرماید
 که اول پاسوتها این است که بین یصدق ایلح منلح اول صا ریم
 همیشه باذ یا سوریم تا اخر پاسوتها که خلاصه معانی آنها این است که مان
 این است که بعد از پادشاهی خواهد کرد ان پادشاه در زمان شاه زادگان
 در دیوان مقدم خواهند بود و در ان روز چنان خواهد شد که ان مردد کوپا شاه
 بیویاتان باشد چون کسی میشود که از لطف ان بگیرد و خود را از رعد و برق و
 باد و پنهان سازد و ان پادشاه از قیل رود خانه در وقت تشکی شدید و سیاه
 سنگ عظیم در میان بیابان خواهد بود و در ان زمان چشمها خیره خواهد شد
 گوشها زود خواهد شنید و دلها ادراک خواهند نمود و زبان لالان فصیح تکلم خواهد
 کرد و جاهل و نادان بشوا گفته خواهد شد و منافق بزرگ نامیده خواهد شد
 تا اینکه میفسر نماید در ان زمان از برای منافق بدترین وقتها خواهد بود زیرا
 که خیالها با اتفاق رفیق خود کرده است از برای آنکه ضایع کند مظلومان را
 بسنخ مردم فریاد نه نظر کن ای منصف با آنچه تصریح فرموده در این مقام

۱۸۱
مقدم بودن شاهزادگان در دیوان چه در آن روزنامه شنی عشر بر جمع خوانند
فرموده و از کجنگن لیویمان دو وصف ضایق و اینکه فرموده با اتفاق رفیق خود
از برای ضایع کردن مظلومان سخن مردم فریب گفته چه همه اینها مصدق
انها ظاهر بود است و بر احوال شینین منطبق و همچنین مصداق آنچه در سماں
بازدم که ابتدا آن در او حرکت بفرموده میشود و اخوان این است در وصف آن نور
خدا بعد از آنکه خبر میدهد از اضرالزمان میگوید آن نور خدا اجوات دیوان ساکنین را
خواهد کرد و برستی انتقام مظلومان را خواهد کشید ایمان مکنند او خواهد بود و عدالت
میان بند او در زمان او کرک و بره در یکجا ساکن خواهند شد و پلنگ و بزغاله
در یک مکان خواهند چرید و کوساله و شیر میش با هم خواهند بود کوساله
و خرس با هم خواهند چرید و شیر با کاه و پیش هم کاه خواهند خورد و طفل شیر
خواره دست در روغن مار خواهد کرد و چون با اینها ضمیمه شود آنچه در سماں چهل و
دویم و چهل و نهم فرموده اظهار صرح میشود چه حضرت شیخا علیه السلام در سماں
چهل و دویم همین کتاب مفسر مایه که ابتدا نامی آن سابق بر این مذکور شده
در آخر میگوید من از چهرهای تازه خبر میدهم پیش از آنکه وقوع بهم بر بند شما را

۱۸۲
اعلام میکنم بخوانید از برای نور خدا تعریف و ستایش تازه که ستایش او
در انتهای زمین در دریای جزایر در نزد ساکنان آن جزایر است و در سماں
نهم مفسر مایه در آنجا که خدای تعالی خطاب بان نور کرده مفسر مایه آنچه
آن این است پروردگار شنید دعای تو را و در روز شفاعت ملک و حق فقط
نمودم تو را و ترا میساق قرار دادم از برای امت تازه سازی زمین را دور آوری
بصرف خود بر اثنای راه که تبارج زفته بود تا جموعین را پرورد آوری از بند
و باستانی که بطغات غنث کفرانند بگویند که ظمور کنند تا اینکه مفسر مایه که از
که رحم کنند ایشان حکومت ایشان را خواهد کرد و عاده های من عزیز خواهند
بود و این است اینها که از دور خواهند آمد از سمت دریای مغرب و آنچه در اینجا
فرموده که از سمت دریای مغرب خواهند آمد و در فصل چهل و دویم فرموده
ستایش او در انتهای زمین در دریای جزایر است مطابق با آنچه شیعه
میگویند که آنحضرت در انتهای زمین در دریای مغرب در جزیره حضرت
و جزایر بسیار است بلکه اهل فرنگ نیز جمعی از آن جزایر خبر داده اند حکایات
جمعی در خصوص آن جزایر شایع است و اگر نه خوف تطویل بود حکایت شیخان

۱۸۴
و فرنگیان را در خصوص قتل سیکردم و لیکن کلام بسیار طول کشیده است و الله اعلم
تمام کتاب جزوی در آخر متضمن این حکایات ملحق میکنم و از آن جمله در آخر
این فصل در واقعه حضرت سیدالشهدا امام حسین که سابق برین هم از بخت
هیلند و چهل و ششم کتاب اریما نقل شد تصریح بان در اینجا نیز در کتاب شیخان کور
خدا میفرماید ای فرزند حبیب من خاطر نرسانی که درین زحمت و مصیبت که بکجهت
بسیار گرفتار شده من ترا فراموش کرده خلاص نخواهم نمود خواهستم که بواسطه توجهت
بر این مفسد غفوات تمام کنم یا پن جهت ترا خلاص نگردم اما چنان ندانی که
من ترا فراموش کردم اگر مادر فرزند را فراموش کند من ترا فراموش خواهم کرد
بلکه اگر مادر فرزند را فراموش کند من ترا فراموش نمیکنم پس این است که
من بید قدرت خود ترا در دران شهر علم امانت بودم باده نفر دیگر که از آن
در شهر علم بوجود می آیند دیوارها و حصارهای آن شهر خواهند بود و آنان که
می خواهند نسل شما را منقطع کنند ممکن نیست که اراده خود را با تمام رسانند
بلکه بفاق و اعمال خود گرفتار از دنیا خواهند رفت تا اینکه میفرماید بعد از کوفی
که آن زمیننی که تعلق بتو داشت که بسبب منافقین خراب و بیا میان شده

۱۸۴
بود در آنوقت از دو فور جمعیتی که بتو خواهیم داد از برای سنگی ایشان
سنگت خواهد بود با وجود آنکه انانی که در آن روز ترا از قبیل اب می شناسند
از روی زمین محو خواهیم نمود که در آن زمان از آن فرزنداننی که در وقتیکه
خود را بی اولاد می پنداشتی از تو بوجود آمده اند بکوش خود خواهی شنید
که بتو خواهند گفت که دست همه زمین کم است از برای آنکه در آن ساکن
شویم پس وسیع ساز او را پس در دل خود خواهی گفت اینها را از برای من که
تولد کردند و حال آنکه من خود را بی اولاد می پنداشتم زیرا که در وقتی
که دل از دنیا برکندم و اولاد خود را کشته عمیل خود را اسیر و سرگردان دیدم
کمان میگردم که از من کسی در دنیا نخواهد ماند زیرا که همه کس دست از امانت
من برداشته مرا تنها و اگداشته پس اینها که حال می بینم کجا بودند
پس من که خداوند توام میفرمایم تو بدان پس بدانکه هنوز مانده است
که جایب از زمانی ای بنده من که دست قدرت خود را بسوی عجمان دراز خواهم نمود
و در میان آنها لوای خود را بلند خواهم ساخت تا پسران ترا در نعلبای خود
دختران ترا در بالای دوشهای خود براه ببرند پادشاهان عربی و زنان ایشان

دایگان اولاد تو خواهند بود و روی خود را بزخاک گذاشته تعظیم تو خواهند نمود و خاک قدم ترا بزبان خود از راه اخلاص خواهند خورد و خواهند رسید و خواهی دانت که نم خداوند هربان که ممکن نیست بگذارم شسته شده شوند آن مانی که امید خود را در من گذاشته اند تا اینکه میفرساید که همه زمان دیوان ترا کرده اند من بعدالت دیوان ایشان را خواهم کرده همه اولاد ترا مستخلص خواهم کرد ایند و بدشمن کن کوشتهای خود را خواهم خورایند و خون ایشان را از قیل شرب مرف نه بشان خواهم نوشانید و این تنهی است که در دنیا بجهت ایشان مقرر خواهم فرمود و صراحت این مرتب را در حق سید الشهدا ملاحظه کن و بین چه نوع ظهور دارد از خطاب بفرزند حبیب من و خوار کوفی زهت و بصیت و بودن او باده نفر دیگر از برادر و فرزندان او در شهر علم که پنجه نصیح نمود که انا جنة العلم و علی بابها و خبر دادن از راه قطع نسل ایشان که در کتب بعد تواریخ طاهر است و خواب و بیابان شدن کوفه که زمینی است که باو تعلق داشت چه حضرت امیر مفسر نمود که شهر حداد و مدینه شهر پنجه و کوفه شهر من است و بسیار شدن اولاد آنحضرت و ظهور قدرت

الی درق

الی درق او در میان عجمان که همه ایشان از شیعیان خاص او شدند و پادشاهان عجم کبکی در تعظیم و تعریج کعبت او میگوشتند که در بلده طایفه قسم دختر شش هفت ساله از نسل آنحضرت مدفون است سلاطین ذوالاقدار چون بان استان رسیدند ابتدا استان را می بوسند و بعد در استان تعظیم حضرت امام حسین سر خضوع بزخاک میکنند و خاک تربت آنحضرت را خالی شفا در آن قرار داد تا صدق آنچه بشی فرموده که خاک قدم ترا خواهند رسید بطور رسد و دشمنان آنحضرت چنان بجان هم افتادند که آنچه از چاک تقار تعلق فرار کردند همه گوشت و خون یکدیگر را خوردند چنانچه از حکایات صحیح بن یوسف و شیب بن ربیع معون که در کربلا حاضر بود و عبد الله بن زبیر و غیره حاضر است و در رحمت نیز حاضر خواهد شد و در خصوص آنچه در مقام مذکور شد باید سه نفر از علمای اهل ذمه بصیت داشته شد و از تفسیر این پاسو چهارشان استغفار شد بعضی موافقت نمودند در همه آنچه تفسیر شد و با بعضی دیگر در مقام اختلاف شد اول در آنجا که خطاب شده ای فرزند حبیب من بعضی از ایشان تفسیر نور من کردند و بعضی گفته ای فرزند من چنانچه خدا بسیار میجان را بفرزند

از آنکه خدای تعالی بفرستد
از آنکه خدای تعالی بفرستد

خطاب میفرماید و در تیم در اینجا که میفرمود که ترا در پادشاهان شهر علم خود با ده نفر
 یکرانداخته بودم ایشان گفته که معنی این است که ترا در شهر علم شهرت
 خود بکار کردم و حصار بر حصا بر بسا رکردان کشیدم و بعضی تفسیر کردند که ترا
حصار کردم و ده تها کشیدم و تیم لفظی را که همچنان تفسیر شد بعضی با تیم
و ده تفسیر کردند و در نسخه از کتاب شیخ درین مقام که لاخه شد
این الفاظ اندک اختلافی داشته بخت غشش خط کتاب از آن جمله
 نیز در واقع سید الشهدا در فصل چهارم کتاب ارباب میگوید آنچه فلاصه ان
 این است که چه شد و چه حادثه روی داد که رنگ بهترین طلا تا رشد و سنگی
 بنای عرش الهی پراکنده شدند و فرزند ان پت المهور که باولین طلا
زینت شده بودند و از جمع مخلوقات نجیب تر بودند چون غزال کوزه کران
پنداشته شدند در وقتی که حیوانات پستانهای خود را برهنه کرده بچپایی
خود را شیر میدادند عسیر زمین در میان است بی رحم دل سخت چون چوب
شده در میان گرفتار مانده است و از شکلی زبان طفل شیر خواره بکاشش
چسپیده در چاشتهای که همه کودکان نان می طلبند چون برنگان ان

کودکان

که کودکان کشته بودند کسی نبود که نان ایشان دهد انانی که در غره غرت
تغتم می کردند در سراها هلاک شدند انانی که در بهترین بستر پرورش
 یافته بودند فضلات اسبان را در بغل گرفته میخلطند پس وای بزغی
 ایشان بر طرف شدند عسیر از ان من نجو یک بر طرف شدن ایشان از طرف
 شدن قوم مدوم عظیم تر شد زیرا که انها هر چند بر طرف شدند آه کسی دست
 ایشان نکند است اما انها با وجود آنکه از راه پاکی و عصمت مقدس بودند و از
 برف میخند تر و از شیر مغشش تر و از یاقوت درخشان تر و وای ایشان از بند
 مصیبتهای دوران تغیر کشته بود که در کوچه شناخته نشدند زیرا که پوت
 ایشان باستخوانها چسپیده بود و بعضی از علمای بود عنوان این تعزیه داری
 اریا را بر اهل شهر پت المقدس در خرابی ان حل میکرد مچاره ازین فعل
 مانده بود که هر دو خرابی پت المقدس سب کثرت مصیبت ایشان و قتل انبیا
 و بت پرستی و سایر این انوار بجدیکه مداوند عالم بر ایشان خشم گرفت و نصفتها
 کرد چنانچه ششم از ان از کتب ایشان در بعد ازین در جانی که تو آمدن تورته
 را نقل میکنیم ذکر خواهد شد و این منافات دارد با او صافی که در این مقام مکور

اول عدالت نام

شد و شنیدی دمی تواند شد حل برشان شود از آن جمله چیزی است در خواب
از حضرت صاب الزمان علیه الصلوه والسلام که در کتاب جاباب که تالی برین
شماره از احوال حضرت رسول از آن نقل شده نوشته چه بعد از آنچه از او نقل شد
نوشته که از فرزند دختر آن پیغمبر که خورشید جهان و شاه زنان نام دارد کسی
پادشاه شود در دنیا بکرم نزدان که جانشین آن پیغمبر باشد در میان دنیا و دولت او
تا قیامت متصل باشد و بعد از پادشاهی او دنیا بر طرف شود و آسمان جفت شود
در زمین باب فرود و دو کوهها بر طرفش و او هر من کلان که ضد نزدان و بنده عالمی
اوست که قاشر شود و او را جس کند و سمنع و قنح و جامل و قنقه که برسان باشند
بگیرد و خلایق را بیزدان خوانند و نام و مذہب او بر مان قاطع باشد و در قدرت
او حاضر شوند شتر و سر و شش و آسمان که عبادت از یکایک و جبرئیل و عسیر را
باشند و نازل شود با دهرام فرشته موکل مضافان و فرخ زاد موکل بر زمین
و همین ملک کاوان و کوه خندان و آرز ملک زفر اول بر ماه و آذر کتب ملک
موکل بر آتش و روان بخش که روح القدس باشد و زنده گرداند بسیاری از
خلق بدان و بیکان را و زنده گرداند پیغمبران بسیار را چون ملک ان پد رخصر

دقیق

و هر اس پد را ایس و تقویس پد را طایس و اصف بن برنج و وزیر
جست ب که سیماست و ارسطوی ماقه و فی و سام بن یوسف بدون که نوح است
و شمسون و سولان و شاه دول و شموئیل و مینا و یحیی و یسایا و شیخ و خوالیا
و حو قحوق و زو خویا پیغمبران اسر سلیان و زنده شود عابرین شلم و حاضر
شود نزد او سیموع و از نبدان زنده گرداند سور یوس که نمرد است و او را بوزان
و برع و قرح که فرعون و قارون است و زنده گرداند تا مان و وزیر فرعون
را و زنده برادر کند و از چاه دماند بر آورد ضحاک علو را و او را دیوان
مظالم کند و بوزانند و بخت انصر را که در آفت که بیت المقدس است خواب
چی کند و زنده کند شما مورا که دین پهلوی را بر هم میزند و زنده کند سدوم قاضی
شهر لوط را و اسقف قاضی ترسیان را و ذوبان امر من را که بانی عمل قوم لوط
شد و زردون را که از اراکاب فرست است و شد ریگ را و صاحب باغی را که ستاره سستی
را وضع کرد و زنده گرداند کیوز او همه را بوزانند و دیگر زنده گرداند و شبه از پادشاه
اقوام خودش که فتنها در دین خدا کرده باشند و خوبان نزدان را که باشند
در ستم بن زالی را و کینه و را و نام آن پادشاه بهرام شبه از پیغمبر جهان و

۱۹۱ که دختر سین است و سین نام مبارک محمد است به بخت پهلوی خواجه در زمان
میفرماید یا سین و ظهور او در آخر دنیا باشد و عمر هفت گز ششده باشد و چون
خروج کند سی قرن باشد که تازیان بر فارس میان غلبه کند و شهرهای ایشان را بگیرد
روز او را یعنی دجال را بکشد و آن گوی باشد خود را که دعوی خدائی کند با او خواهد
صاحب خدائی که عیسی است و اسکندر بن دارا و سبطین را بگیرد و هندوستان را بگیرد
علمای مسلمانی در اینجا بر پا کند و عصای سرخ شبان با هو در که موسی باشد با او باشد
و انکسرت و دیهم سیمان با او باشد و این بهرام نبی او از فرزندان در زمان
بزرگ که ابراهیم است خواهد بود و او است این دکتب یعنی خدا پرست و امانت
و کند و شیرویه یعنی سگوه مسند و کیهان خدیو و شمشه و از دختر سین است و در
مدت آنکه که پانصد قرن باشد او یارش پادشاهی کند و برود تا مقدونیه که در ^{فلسطین} ^{الملک}
است و در حال بحر اقصا بوس که افر دنیا است خیمه زند دهم چهار یکدین کند
و کیش گبری دوز دشتی نماند و از سوز برگردد و داخل غلغات شود و جزیره سنس
را خواب کند و صعب بوق نزد او آید که اسرافیل است تا اینجا است کلام جابا
حکیم و حقیر خود تقریر است پنج سال قبل از این جزوی از جابا نامیده ایم

که در این

۱۹۲ که در اینجا بطریق استخراج از احوال نجوم نه بقاعده معروفه منجین میل بلکه
بقاعده دیگر که از برای هر کوبی دستی و پانی اثبات کرده بود و از آن
حکم می نمود بعضی احوال آینده را خبر داده بود که حال تفصیل آن در نظرم
نیست اینقدر در خاطر مانده است که موسی سرخ شبان با هو در تقریر کرده بود
در رقی پنجمه آخر الزمان نوشته بود که از تخمه هاشم دو آل پشت پیغمبری آید
بعضی اوصاف آنحضرت را نوشته بود از جمله آنکه او را اولاد نرینه نباشد و
دو صی او را از حق خود منع کند و بعد از آن وقایع بسیار استخراج کرده گفته بود
که در آخر دنیا فرزندان پنجمه بر آید و دنیا را چون کلمت آن کند و فاضل نجوم
مذکور احوال حضرت را از بعضی دیگر آنکت بر اجمعه و هندوان نیز نقل نموده
از آن جمله در کتاب پاشکل که از کتاب غلظم کفره هند است در مدت عالم
گوید که عمر دنیا چهار طوره است و هر طوری چهار کور است و هر کدی چهار
دور است و هر دوری چهار هزار سال است و چون دوره تمام شود صاحب ملک
تازه پیدا شود از فرزنده دو پشوا می جهان که یکی ناموس آخر الزمان است و یکی
وصی بزرگتر که بشن نام دارد بحق پادشاه شود و خلیفه رام باشد یعنی

خداوان پادشاه بجای پیغمبران چون ابراهیم و خواجه خضر زنده حکم براند
 و از آنجمله بسیار باشد هر که پناه ببرد و دین پران او را اختیار کند
 سرخ او باشد در نزد مردم و دولت او بسیار کشد و عمرش از سایر فرزندان
 ناموس اکبر زیاده باشد و اخرد نیا با تمام شود و از ساحل دریای محیط
 و قبر بیا آدم و جبال القدر و شمال میکل انزهره تا سیف البحر است
 کند و از آن جمله است کسوفی که با جغقا و کفره هند پیغمبر صاحب کتاب است
 و گویند بر اهل خط و سخن بسوخت بوده است و مولد او شهر کیلوس بوده گویند
 که دولت دنیا و حکومت آن بفرزند سید خلائق دو جهان کشش نزدیکوار تمام
 شود و او باشد که بر سر کوههای مشرق و مغرب دنیا حکم براند و بر اینها نازل
 شود و فرشتگان کارکنان او باشند و از نوادان که زیر خط است و تراض
 تعیین که زیر قطب شمالی است و ماورای اقلیم هفتم و هجدهم و کلستان ارم را صاحب
 شود و دین خدا بگذرد شود و از آن جمله در کتاب ناسک که نام یکی از صاحب شرفی
 کفره هند است و جغقا و ناسک و اتباع او ان است که ادعی همچون کیه میسیر
 و جنگ میشود و از هم میسیر نزد گویند که دنیا تمام شود. پادشاهی در آخر الزمان

که پنهانی

که پنهانی مکنه و ادیان باشد و از فرزندان پیغمبر آخر الزمان باشد و حق
 راستی با او باشد و آنچه در دنیا با او کوهها و زمینها پنهان باشد همه را در آورد
 و از آن جمله ماهی شور که نام یکی از صاحب شرفیت آن کفره هند است در کتاب
 وید که با جغقا و هندوان اسمانی است در باب خرابی دنیا گویند پادشاهی در
 آخر الزمان پیدا شود که امام خلائق باشد و عالم را تمام بگیرد و بدین خود را
 آورد و به کس راز نرسد و کافر بشناسد و همه کس او را بشناسد پس بر هر از خدا
 طلب کند با برسد و از آن جمله صاحب کتاب و شن که نام او چون است گویند در
 آخر دنیا کسی مگردد که خدا را دوست دارد و از بندگان خاص او باشد و راه غایب
 باشد بحق خلق رازنده کند حکم جاتین یعنی خدا و تبه کاران رازنده گرداند
 که در زمینها اختراع کرده باشند و حق خدا و پیغمبر را پامال کرده باشند همه را بوزار
 دنیا را نون کند و لکت کرد و دولت او باشد خود و اقوامش پادشاهی کند این است
 عبارتی که از کتب انبیای سلف و غیر انبیا حال عجاظه نوشته شد و همین قدر
 طالب حق را کفایت میکند و الا چنانچه کسی را وقت تفحص و فرصت متبوع باشد
 از همین کتب سماویه آنقدر عبارت الله بر طلب می باید که از نوشتن آنها کتابی

و سایر کتب

بر آن حاصل میشود با وجود اینکه چنانچه مذکور خواهد شد تحریفات بسیار نادر است
 پشمارا بکثران مارا یافته و ارباب غنا و حسان اهوآ و ارا، در آنها دخل و
 تصرفات نموده اند علاوه بر تغییراتی که بواسطه تغییر لغات دریافت نشدن بعضی
 حروف در بعضی لغات چنانچه شمه از آن مذکور خواهد شد حاصل می شود همین اسم
 جناب مقدس عیسوی را ملاحظه کن که در عربی بعیسی تعبیر میشود و در جمیع امایلی
 اربعه بلکه سایر کتب نصاری از آن بیسوع تعبیر می شود و در نزد یهود میشیح و میشود
 بعضی شیون نیز گویند و گاه است بعضی الفاظ دوسه معنی دارد و هر کس بهوای خود
 از معنی میکند ملاحظه کن کتب فرسی را که قدما نوشته اند امروز اکثر لغات
 ایشان غیر مفهوم و بسیاری از اسماء و ولایات مذکور که کسی نمیداند کجاست و
 چه جا بوده و بعد از تقص معلوم میشود که اسم فلان ولایت است که امروز زمان
 تغییر یافته و معنی نماند که عبارات متقدمه بعضی از آنها چنانچه دانستی صریح در دعا
 و بعضی دیگر که چه صریح نباشند ولیکن دلالت ظاهره بر مطلب دارند بلکه
 با وجود اجتماع همه ان بعض نیز صریح می شوند چه همه آنچه در همه آنها مذکور است
 مجتمعاً تخصیص به پیغمبر آخر الزمان محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله دارد و

بسیار است که در این کتاب مذکور است و در بعضی کتب دیگر نیز آمده است

غیر از این

غیر از این باب یافت نمی شود پس نظر کن در همه آنچه ما ذکر کردیم از تصرفات
 و اشارات و بشارت کتب سماویه و مآمل کن در آنچه از مخرجت ان سرور شرق
 و غرب عالم انشا یافته و در آنچه از اوصاف و اخلاق و اعمال و اقوال ان
 بر کنیده این در متعال بسره حد و ضوح رسیده و در آنچه از علوم و حکم و تقاض
 شریعت مقدسه او که ملاحظه می شود پس مین ایام ساندی از دور آمده
 نه ایشانرا در کتب سماویه مآملی و نه از اخبار و اشارت متبعی و نه در نزد او از
 علوم و حکم آنحضرت و آل او اثری و نه او را از اقوال و امثال ایشان خبری
 و نه در کتب خدا و احادیث نبویه و آئینه و کیفیت شریعت اول نظری پاره
 پیوده بر رسم می باشد و انکار نبوت او را میکند در پیش خدا معذور و از عقاب
 الهی دور خواهد بود معاذ الله خدا در نصب علامات و امارت آنچه مقتضای
 طریقه تحلیف است اجمال نفرموده قد جا، کم لبا من ربکم فن البصر فلفقه و من
 غمی فلعیها لا اکرهه فی الدین قد تبین الرشد من الغی تفسیر از جانب معاند است
 شمر آنچه است از قامت نامازی اندام است و نه تشریف تو را بای کسی گناه است
 اگر خواهی بد بینی که با وجود چه قدر جمیل و نادانی و تقصیر و کوتاهی در حد و ا

در روزی که در این کتاب مذکور است

برخی ایند رجوع کن بر ساله که چندین قبل ازین یکی از پادریان نصاری از
 فرکت که نام او پادری قلیب بوده در رد اسلام نوشته که همین شخص نصاری نیز
 تتبع او نموده و بعضی چیزها از او اتفاقا و باقی آنچه گفته اکثر از ساله قلیب است
 تتبع ان چاره از احوال پیغمبر چنین بوده که میکوید پدر او عبدلی و مادر او شایه
 در موضعه اولیا بوده و ان حضرت قبل از نبوت اسپابانی میکرده و از احوال
 اصحاب آنحضرت چنین بوده که میکوید الی یعنی علی کففته غایفه یعنی عایشه
 عثمان را کشت پس مویه الی را بخت خون عثمان کشت پس حسین پسر الی را کشت
 را کشت پس یکی از خویشان مویه حسین را کشت و از شریعت مقدسه آنچه چنین
 بوده که میکوید از جمله شایع محمد ان است که در نظر هر روز جمعیه باید زن
 و مردان همه در عبادتخانه که انرا مسجد می نامند جمع شوند و مجموع از سر تا پا در
 حضور یکدیگر عریان شوند و رقاصی کنند و در فهمیدن معانی قرآن چنین بوده
 که میکوید محمد خدا را جسم میدانسته بدلیل اینه نکان قابیستون او ادنی
 و ندیده که در انجیل متی عیسی میفرماید بر پت اقدس قسم خونیه که انجا جایی
 قدمهای پروردگار است و بعد از انکه بقدم در حق او توهم توان کرد و ولایت بر
 جبرئیل

جبرئیل کند قاب تو سین نیز ولایت خواهد کرد و در همه انجا جبرئیل است که عیسی
 باسمان زفته در دوت است خدا و از گرفت آنچه در توجیه این فقرت میکوید
 میدانم چو ادایات قرائنه میکوید و مرتبه نهم او در عزبت این بوده
 که میکوید محمد مشرک بوده و خود را خدای دانسته بدلیل امر کردن او است
 حوزرا که بگویند لا اله الا الله محمد رسول الله و محمد بدل الله است سبحان الله
 با این تتبع درت و فهم صحیح و سلیقه مستقیم رساله نوشتن تماشا دارد
شرف قدخم و موی غنچه اشک و موی کبکی تو باین هیئت اگر عشق نبازی چه شود **باب**
سیم در ذکر معناتی که با داری نصیرانی گفته در ان **نصیری گفته** بنوعی است
 که خارق عادت باشد زیرا که غرض از آوردن معجزه است که ظاهر کرد که این
 شخص از جانب هدایت و این ظاهر می شود خبر بعملی که فوق قوت و عادت
 ان فی باشد و عادت ان فی خصوص بیکه یافه نیست بلکه باید مسیح فرد
 ان فی زان پروردن باشد زیرا که اگر چیزی باشد که کینفر مان ایمان نماید
 هر چند جمیع مردم نتوانند کرد فوق قوت ان فی خواهد بود **جواب** بدان
 که ظاهر از ذکر قوت و عادت با هم ان است که این شخص خارق عادت

نصیری گفته بنوعی است

و خارج قوت را بیک چیز دانسته و تفرقه میان امر خارج از قوه ان فی و
 خارج از عادت نکرده و این اشتباه است زیرا که وقوع نا در ضافات با عادت
 ندارد و با قوه دارد چنانچه اگر کسی نبوی باشد که ده هزار پرت را بیک دفعه
 خواندن حفظ کند بی زیاد و کم امر خارج عادت ان فی بجا آورده اما خارج
 از قوه ان فی نیست و از این جهت است که اموریکه عادت الله بران جاری
 نشده و عاده الله با آنها تعلق نکرده قدرة الله می تواند بان تعلق گیرد پس
 میان خارج قوه و خارج عاده عموم و خصوص مطلق است و هر خارج قوه خارج عادت
 است و بالعکس و بدون فلان امر فوق عادت ان فی و خارج عادت خارج
 عادت ان فی امر است که اکثر مردم می توانند دانست و فهمید چه عاده جاریه
 میان نبی نوع را می دانند بخلاف خارج از قوه و قدرت چه نسبت ان قوه
 بر احاطه تامه بر غایت مرتبه ان فی و غایت آنچه می تواند از برای او حاصل
 شود در مراتب علم و عمل و قدرت بلکه احاطه بجهت مقدرت نیز در این احاطه
 حاصل نمی شود مگر از برای ان کامل و از این جهت است که همه کس می توانند
 بفهمند که با اشاره شکافتن اب دریا خارج عادت است اما آیا خارج

از قوه ان فی نیست یا نه نمیتوان دانست و ایضا فهمیدن اینکه فلان امر
 خارج از قوه نبی نوع ان فی است ممکن نیست مگر بعلم با اینکه جمیع افراد
 ان فی از بند و یکدانشان تا اخر انور کار دنیا همه قوه و استعداد و عادت
 خود را بفضیلت آورده اند و فعلیت از برای همه حاصل شده و عا جز از ان
 بان امر بوده اند و این موقوف است با احاطه بجمیع افراد ان فی و بدین
 اینکه قوه خود را همه بفصل آورده اند و این امری است متمنع الوقوع
 به خلاف فهمیدن اینکه فلان امر خارج عادت است چه اکثر مردم بیک
 همه کس میدانند که شق القمر با شق البحر یا تحریک شجره بمجرد اشاره
 یا راده فوق عادت ان فی است هر گاه این دانسته شد میگویم که آنچه
 این شخص گفته که باید هیچ فسدی از ان از ان خارج نباشد که اگر
 یک نفر بان اتیان نماید خارج از قوه ان فی نخواهد بود اگر مراد او این
 است که خارج از قوه ان فی باید چنین باشد است گفته است چنین است
 و اگر مرادش این است که خارج از عادت ان فی این است صحیح گفته
 چه با تیان یک نفر از نام نبی نوع در وقتی بیک امری از خارج عادت بود

نی شود نشینده که صاحب چاه نخب از چاهی ماهی برآورد که چهار فرسخ
 اطراف چاه را پرتو نکلند و با وجود این اگر حال کسی یکنه هم که مسکویه
 خارج از عادت را کرده دوازده شیخ ابوعلی منقول است والله علی الراوی
 که نفاس که آمد کتاب قانون او را که قریب ثبوت هزار پست است از او خوا
 بهمس راه نداشت در حفظ برایشان اطلاق کرد بعد از حصول نسخه در یک
 مقام لفظ داوی تفاوت داشت این امر با وجود تحقق بر فرض تحقق موجب مرون
 روشن این عمل از خارج عادت نمی شود و همچنین در حدیث است که شخصی
 در عهد حضرت صادق بدرینه آمد و از حقیقت خبر میداد آن حضرت بعد از
 ولایت تخم کبوتری از کنار بجر محیط برداشته در کف مقدس نهان نمود و
 بنزد آن شخص رفته از مانی ایله خود استغفر فرمودند آن شخص سری
 بگوید زود برده بعد از ساعتی سر برداشته گفته همه چیز را در مقام خود دیدم
 کرد و تخم کبوتری از کنار بجر محیط بود یکی از آنها نیست و همانا او کف شام
 و سگی نیست که با وجود صد و این خبر از آن شخص از خارق عادت بودن
 بیرون نبرد و از این قبیل امور بسیار است اگر گوید که سلم داریم که خارج عادت

ببین بر

چنین است و لیکن مراد من این است که معجزه باید خارج از قوه انسان
 با هوایان و من حیث هوایان باشد و بعضی خارج از عادت بودن کافی
 نیست گوئیم بنا بر این چگونه بدانیم که فلان عمل معجزه است چه فهمیدن این
 که فلان امر خارج از قوه انسانی بوده یا با این نوع می شود که هم افراد انسان
 موجودین از ابتدای عالم تا انتهای آن در جمیع زوایای عالم از شرق و غرب
 بمه قوه خود را بفضیلت آورده پسند و ما هم با این مطلع باشیم پس نفهمیم که فلان
 عمل خارج از قوه است یا با این نوع که خود را بر تبه برسانیم که احاطه نماید
 قوه و مرتبه انسانیست و مقدر است هم برسانیم و بدانیم که ممکن نیست قدرت
 انسانیه بفلان مقدر تعلق گیرد و این نیست که ان کامل در مرتبه علم
 و عمل و بر فرض اینکه یک چنین شخصی در عهدی یافت شود نمی توان دانست
 که او چنین شخصی است مگر با با عجزی پس معجزه از برای غیر این کنیز میانه
 می شود بلکه از برای او نیز چه مثل چنین شخصی با خود پیغمبر است یا در شان
 پیغمبر محتاج معجزه او نیست بلکه او را می شناسد بی عجز اگر گوید که شناسان
 انسان من حیث هوایان امری سهل است و بعد از شناسن او به این قدر

۲۰۴ یافت که قوه او، چه شایسته و چه قدر از قدرت اقصا میکند گوئیم صلا
و مطلق نمی توان یافت چه قوه و قدرت این غالب از آثار صفات
نفیست و قوای روحانیه مجرده است که فهم جنس فصل این در استن
انسان با برون در استن ان فایده نمی بخشد پس اینم که فهمیدن
این که این حیوان ناطق است یا قابل علم و صنعت کتابت است یا نه
بر این هم چه گوئیم اقصای فهمیدن این میکند که بفهمی که قوه رسیدن بر تبه
نزول وحی الهی بر او را هم دارد یا نه یا اینکه میتواند ماه گذانی از چاه نجش
بر آورد یا نه و بر فرض توانستن فهمیدن نیدانم چه گوئیم می تواند فهمید که
بر آوردن ماه از چاه یا اخبار از غیقات یا تحریک و بر آه انداختن برسانها
چنانکه سحر و فرعون کردند یا محالیه سکه خارج از قوه نیست و شق الحجر
یا نمودن بد و پرها یا بر آه انداختن عصا یا احیاء اموات فوق قوه است
اگر گوئیم که هرگاه چنین نباشد و در مجزوه خارق عادت کافی باشد خرق
قوه جمیع افراد است فی شرط نباشد و در مجزوه خارق قدرت کافی حکمونه
نبوت معنی ان ثابت خواهد گوئیم دستی در باب اول که در مجزوه مجرد خارق عادت

بودن کافی

بودن کافی نیست و بعضی ان اعجاز لازم نمی آید مادامیکه ادعای نبوت و مقابله
خصم و تطابق با مطلوب خصم در صورت طلب و عدم حصر در امر خاصی با ان
ضمیم نشود **نصراقی گفته** و اگر گوئیم طایفه که اهل فن نیستند چون عاجز باشند
از تیان مثل ان طوایف دیگر بطریق اولی نتوانند اورا گویند که غیر طوایف غیر فن
بافعل است نه بالقوه چه شاید که اگر دیگران از طوایف که استعدادشان پیشتر باشد
با فن عمل نمایند نتوانند مثل آن آورد پس معلوم شد که معجزه خلاف عادت کلی نه غری
جواب اول این شخص پیش ازین پیش ازین گفت که معجزه باید فوق عادت کلی
باشد و هیچ فردی نتواند مثل انرا بسازد و این ایرادی که تقدیر کرده نمیدانیم
بر چه مقدمه ان می تواند شد چه ان پیش ازین نیست که غیر اهل فن ایراد
بمثل ان عجزند دیگر انرا نیز می فهمیم و میدانیم که این امر خرق عادت
کلی است و این چه ایرادی بر ماست می تواند شد بلکه تقدیراتی از ان می شود
و شاینا میدانم که آنچه در جواب گفته که در عجز اهل فن نمیتواند است غیر
اهل غیر فن را چگونه بران متفرع می شود آنچه بود از ان گفته که پس معلوم
شد آنچه و شاک از اینها قطع نظر کرده و قبول کردیم که شرط معجزه عجز جمیع افراد

نصراقی

جواب

۱۰۵
این فی است و خرق قوه و بقول تو خرق عادت کلی اگر چه عبرت پنی
معنی است و قبول هم کردیم که غیر اهل فن موجب علم بعجز دیگران نمی شود
تو بیان کن به پنجم از کجا عجز تمام افراد این از وجودین از زمان آدم
ابو البشر تا ز محمد از اهل هفت کشور و سکنه بحر و بر و جمیع بلاد و قری و صحرا
نشینان می فهمی و میدانی و یقین میکنی که از شوق البحر و دیدن پناه نمودن
و شغای آنکه و ابرص بلکه اجزاء موتی عاجزند و استعداد قابلیت قوه خود
با جمیع مردم در خصوص بقیعت آورده اند و چه معجزه است که این مطلب را
در ان اثبات می نمائی و چگونه اثبات میکنی و از چه راه علم بهم میرسد
و اگر مرد نبی است و نبی بوسی می گفت از کجا بفهمم که در قوه اسپر فردی
از افراد این فی نیت اگر چه تمام استعداد خود را بقیعت آورد که نمی تواند هم
بسخت در آورد باید پضا نماید یا بعضی میگفت که چگونه این مطلب را در حق
معالجه آنکه و ابرص یا اجزاء اموات بفهم چگونه او را جواب میدادند و
متقاعی نمودند **نفس درانی** و معجزه اختصاص بقیعتی دون فی نیت را در
نه مطلقا زیرا که اگر امر غریبی که فی حقیقت از جانب خدا باشد در فی واقع شود

کلیتاً

۱۰۶
که این را در ان عادتی نیت خرق عادت نخواهد بود چون علم کیمیا بکلیتاً
از قوتی باشد که کل این را در انها عادتی باشد و با آنها کار داشته باشند زیرا
چونیکه کار داشته باشند سعی نیت و چنانکه سعی نیت قوه پنهان فی
و از عجز این از اتیان بمثل ان معلوم نمی شود که این عمل معجزه باشد
چه شاید داخل سحر باشد بخلاف آنکه هر کس در ان سعی نموده باشد یا سعی
نمودن را پی فایده دانسته باشد یقین است که ان عمل فوق قوه
این فی است **جواب** اولاً آنچه گفته امر غریبی که این را در ان عادتی
نیت خرق عادت نیت نمیدانم اگر کسی صعود کند تا حوالی آسمان یا کوه
عظیمی را از مکان خود متحرک کند آیا این مردانرا خرق عادت نخواهد
داشت یا خواهد داشت که نداند انکار بردهی کرده بدانند نمیدانم این را در
دو عمل چه عادتی است که در عملی دیگر که نخواهد این مردانرا پرورد کند
و ثانیاً آنچه گفته که باید از قوتی باشد که کل این را در ان عادتی باشد
و با آنها کار داشته باشند نمیدانم دیدن پضا و بسخت آوردن عشا و شوق
البحر که معجزه بود تمام افراد این را در انها چه عادتی است که در عملی دیگر

جواب

۲۰۷ نیست و برعکس را با آنها چه کار بوده که با یکدیگر نیست و مثال چه اراده
 کرده از اینکه کل این را در آن عادت باشد و بان کار شسته باشند اگر مراد
 او این است که کل این غایت سعی خود را در آن نموده باشد و تمام قوه خود را
 بفعلیت آورده باشد چنان کند به بنیم چه امر است که از این قبل است و علم
 داریم که تمام افراد این سعی خود را در آن کرده اند و کدام معجزه است که این
 در آن جاری است و بعضی موسی یا اجیاء اموات جسی یا از کج
 دانستی که همه افراد این قوه خود را در اینرا حل بجا آورده و سعی
 خود را کردند و همه کس را دانستی که قوه خود را در اینرا حل بجا آورده و
 سعی خود را کردند بفعلیت آورده و حال آنکه یقین داریم که از همه برتر از هر یکی
 مگر با نیت و اگر کوفی اجیاء اموات از فن طبابت است و برعکس را در آن عادت است
 و بان کار است کونیم از کجا که این نتیجه فن طبابت باشد شاید عملی باشد و در این
 در فرض تسلیم از کجا همه کس سعی خود را در طبابت بجا آورده و غایت قوه خود را بفعلیت
 رسانیده بلکه یقین داریم که از همه برتر از هر کس بیشتر سعی در این فن نکرد و بسی اهل
 استعداد و قابلیت که اصلا قدم در اینر حله ننهادند و بسی قدم نهادند و چندان
 کردند

کردند اگر کوفی همه کس را بطبابت احتیاج است کونیم محتاج باین که خود
 طبیب شود نیست بلکه کاهی محتاج بشخص طیبی و معالجه می شوند و اینقدر
 فایده برای مطلب تواند بود و لا همه کس را هم با درم و دینار کار است پس باید
 یکبارگی هم ازین مقوله باشد و اگر مراد او این است که همه کس را بان رجوعی
 باشد و احتیاجی بان داشته باشد بند نام مجرب بدین سعی و بذل تمام مجرب بود
 چه فایده در دردمع ذلک چنانچه گذشت نقص کیمیای کوفی و مثال آن نیز
 واردی آید و را با آنچه گفته که در جایکه سعی نیست قوه پنهان می ماند
 است گفته است اما چنین نیست که هر جا که سعی باشد قوه پنهان مانند زیر که سعی
 یا سعی تمام افراد است یا بعضی افراد و علی التقديرین یا میدانیم سعی غایت سعی
 خود را بجا آورده یا میدانیم در صورت سعی بعضی یا ندانستن بذل غایت سعی
 قوه آن بعضی دیگر یا آنکه تمام سعی کرده پنهان است بی در جایکه معلوم باشد
 تمام افراد اینان و بذل غایت سعی هم که مافوق آن ممکن نباشد قوه پنهان
 نخواهد بود اما آیا این کدام فعل است و چه معجزه است که چنین چیزی در آن
 معلوم شد بلکه چگونه میتواند شد بذل تمام افراد این تمام سعی خود را

۲۰۹ در یک امر و بر فرض امکان چگونه غیر علام الغیوب را علم پان مرحله می توان
حاصل شد و خاص آنچه گفته که امری که هر کس در آن سعی نموده یا سعی نمودن
را پنهان کرده دانسته یقین است که فوق قوه انبیا نیست بل چنین است و لیکن
کدام عمل است که ازین قیل است و همکس در آن سعی کرده یا دانسته که سعی
در آن پنهان است مرد صحرا نشین یا عامی دیگر چگونه می فهمد که آن را
بصورت کوفته کردن چنانکه بعضی از سخوه کردند سعی در آن پنهان نیست
و در اجزاء اموات یا شق الفهر پنهان است **نصرتی گفته** و اگر گویند عقیدت
بر اعمار موسی و عیسی و تصدیق سحره است که اهل فن بوزند و آلا از کیا
در نیم که اعمال ایشان طب و سحریت خوب گوینم که معجزات عیسی
اکثر از آن مقوله بود که هیچ کس احتمال نمیداد که طب باشد زیرا که
ششیده و نوشته نشده است که طیبی بمحض تحکم یا اراده صداعی را رفع
نموده باشد چه حای آنکه احتمال دهیم که مرده را زنده تواند کرد و چه کس
احتمال نداده و نمیدهد که هر گاه این مرده نزد طبیبی حادق بریم کاست
که زنده تواند نمود و بالبدیهه همه کس میدانند که طب تدبیر در بدن است غذا

بو اسطه

۲۱۰ و دو آنه بجز تحکم یا اراده پس احتمال طب مطلق در اعمال عیسی نمیرود
جواب در این کلام نفی احتمال طب بودن را از اکثر معجزات حضرت
عیسی نموده و این مطلب اگر چه از برای ما ضرری ندارد و ما را در آن بخاری
نیست و از برای او هم فایده تمامی ندارد زیرا که نفی احتمال طب نفی احتمال
دیگر را نمیکند چنانکه مذکور میشود و لیکن میگوینم که آنچه از کلام او مستفاد
میشود نفی احتمال طب بودن از او بدو وجه نموده یکی آنکه طب تدبیر و تصرف
در بدن است بواسطه غذا و دو آنه بجز تحکم و اراده و اجزاء اموات از عیسی
بتحکم و اراده بوده دوم آنکه هیچ طیبی نشنیده ایم که مرده زنده تواند کرد و صدی
این احتمال را در حق طبیبی حادق نمیدهد و بر وجه اول و از روی آید که بل
طب تدبیر و تصرف در بدن است و لیکن مخصوص غذا و دو نیست بلکه معالجه
بفصد و ججات و قطع و صمیمه و نغمه چنانچه در بعضی از انواع دق تغییر هوا و کلت
و حرکت و ضرب و شد و مثال از این نیز طبابت گویند و با جمله طبابت تدبیر
حسی است در بدن پس اگر فرض او این است که طب همین تدبیر بواسطه غذا و دو
است که خورده و پاشیده شود مطلقا مسلم نیست و اگر فرض او از دو مطلق تدبیر

جواب

حسیه است تا مثل جمیع آنچه مذکور شد باشد مسلم است و لیکن شخصی را در تمام
 مجادله میرسد که بگوید قدر معلوم یقینی این است که عیسی مرده را زنده کرد یا
 با علاوه اینکه از اکل و شرب غذا و دوایم نبود اما اینکه اصلا تدابیر بیهوشی را
 در آن مضمیتی نبوده از کجا چه می تواند شد که قدری معین از رضع صوت یا زدن
 پایا یا عصا یا دست بر موضع خاصی که بجز عیسی از آن مطلع نبود موجب زنده
 شدن باشد و بر وجه دوم و آرد می آید که بنا بر آنچه این شخص سابقا مذکور است
 زنده کردن پس طبعی مرده را در وقتی می شد که بدانیم جمیع افراد انسانی تمام
 قوه خود را در فن طب بقیعت آورده اند و نتوانسته اند و این از کجا بر ما معلوم شود
 و لیکن که از همه افراد همین عیسی همه قوه خود را بجا آورده و ما این مرتبه از طبابت
 رسیده باشد و اینکه گفته که احدی در قس الطبای صادق این احتمال را نیندازد
 اگر غرض این است که در قس این الطبانی که بوده اند بلی چنین است و لیکن تکمیل
 اینها تمام قوه خود را صرف کرده باشند یا قوه آنها بجز صدمه پس ازین نبوده و اگر
 غرض اینست که احتمال نمیدهند که طبیعی یافت شود که این عمل را توانند کرد ممنوع است
 چه شاید در افراد انسانی کسی باشد که اگر تمام قوه خود را صرف کند غایت محمود خود را

بنا نماند

بنا نماند در طبابت بچنین مرتبه توانند رسید **نصرتی گفته** و بعد از رضع احتمال
 طب هر چند کسی احتمال نداده اما احتمال میرود که چنانچه در اعمال موسی احتمال
 سحر میرود اما عمل عیسی را نیز عمل بر سحر نمایند پس در جواب از هر دو کوئیم اما اول
 تصدیق سحره اگر در هر معجزه ضرور باشد در معجزه محمد نیز ضرورت است که این
 تصدیق کنند که این سحر نیست و اما ثانیاً اینکه معجزات موسی و عیسی احتمال
 ندارد که از فن سحر باشد زیرا که دیده و شنیده و نوشته شده است که هیچ سحری
 را زنده کرده باشد یا آب دریا را شگافتد باشد که اینها ثانی آنها باشد پس چنانچه
 اینها خارق عادت غیر سحر می باشند خارق سحر نیز می باشد زیرا که از فن
 سحر هم هنوز مرده زنده نشده است و شخصی آب دریا را شگافت است پس
 ما و اینکه دیگری این عمل را نکرده است حد معجزه که خارق عادت کلی است بر
 او صادق است و همین بس است ما را بخلاف ضایع جزئی است که حد معجزه که خارق
 عادت کلی باشد بران صادق نیست زیرا که تمامی را در آن عادت نیست که خلاف
 عادت باشد **جواب** اولاً اینکه آنچه گفته که کسی احتمال سحر نداده ممنوع است چه
 غیر از طریف سلیمان و نصاری از یهود و هند و مجوس غیر اینها را که اینکه بر نبوت

نصرتی

جواب

عیسی قابل نیست و ک نیکه در عهد او بوده و معجزه او را دیده و بیهوشی او
 قابل شده اند عمل او را عمل بر سحر می نمایند و تا این یکدیگر آنچه گفته که اما اولاً
 میدانم آن چگونه جواب از احتمال سحر در حال عیسی می شود چه منفی
 این احتمال دارد و خصم را میرسد که بگوید تصدیق سحر در معجزه ضرورت است
 نفی احتمال سحر از معجزه عیسی می شود یا بگوید در معجزه محمد صلی الله علیه و آله هم
 ضرورت و باین هم اتفاق احتمال مکرر لازم نمی آید و ثالث آنچه گفته که دیده و
 شنیده شده که هیچ سحری آنچه خود این شخص سابق بر این مذکور کرد که شرط است
 در معجزه که خارق قوه انسانی باشد و گفت که باید بدانی که در قوه هیچ انسانی نیست
 بنا بر این میگویم که دیده و شنیده نشدن دلیل بر سحر نبود نمی شود چه میتواند شد
 که همه سحره با هم کس غایت قوه خود را صرف کرده باشند و چه مانع از اینکه اگر همه
 تمام قوه خود را بفقیت می آوردند بعضی این عمل را می توانستند کرد و را با
 ستم داشتیم که هیچ سحری مرده زنده نموده اما بسبب از سحران و اهل سحر جن را
 این نوده و انرا بسحر در آورده بلکه جن را داخل حید مرده نموده و او را بر آه خسته
 دستکلم کرده همچنانکه در عصر ما در مختصر قریب این اتفاق افتاد پس شاید خصم گوید

که از کجا

که از کجا که عمل عیسی از این قبیل نبوده و همچنین چشم بندی و نبوده را بگوید
 نمودن و شنیده و شنیده نمودن یکی از فنون سحر است از کجا که بعضی از آن
 اعمال از این قبیل نباشند و خاصاً اینکه کجا دیده و شنیده و نوشته شده است
 که غیر از حجاب چاه تختب ماه که ذاتی از چاه بر آورده یا غیر از زمانی که شش عمل
 او را کرده یا بسوای زردشت مجوس آنچه او کرده کرده باشد پس همه اینها معجزه
 خواهد بود بلکه بسی از اعمال سحر اتفاق افتاده که همان یک سحر کرده دیگری
 کرده پس سحرینه خوانند بود اگر کوئی همان کردن آنها کافی است در معجزه نمودن
 گوئیم اگر بگردان مینفس هم از معجزه بودن خارج میشود چه در کردن عیسی میشود
 اگر کوئی دیگران هم اگر سحر می کردند می توانستند بکنند گوئیم بگذارم دلیل این تجویز
 را در عمل آنها میسکنی و در عمل موسی و عیسی میسکنی و تا ما اینکه بعینه آنچه گفته
 در معجزه محمد صلی الله علیه و آله جاری است چه دیده و شنیده و نوشته شده
 است که سحری شق القمر نماید با جلاقی تخم کند و بهر فصاحت و لغت از اهل ان لبان
 که در مقام فصاحت و جلاله با او باشند بگوید که یک فقره و یکت ایستل این را
 بیاورید و اگر همه جمع شوید نخواهید توانست و با وجود این توانند آورد اگر کوئی

۲۱۵ از کجی بدانیم که مثل از اینها در زنده و مگردند گوئیم از آنجا که دستی که دیگری مرده
زنده نکرد و بدو میضا نمود و دریا شکافت اگر کوئی کسی چنین نقل کرده و نوشته
و نوشته گوئیم کجا نقل شده یا شنیده شده یا نوشته شده که کسی این مثل را
آورد و اگر شنیده بگویم پنجم کدام است و حال آنکه مرده زنده کردن بخدا عیسی
از محمد و اوصیای او شنیده شده و در کتب نوشته شده و نشیندن توارز بنی تبتی
و تقصیر است بیاتمان کنی که این در آن نوشته شده متعدد بتونش نام
و تا با آنچه گفته که مادامیکه دیگری کرده حد معجزه بران صادق است بران وارد
می آید که خابریین ماه از چاه و نقش مانی ساحر و عمل زردشت کا فر باید معجزه
باشد که هنوز دیگری کرده بلکه آنچه از تفتنه شنیده شد که یکی از سحره در مسقط
شخصی را بصورت کوفندی کرد باید معجزه باشد چه تا بحال بجز از او این عمل را از
دیگری شنیده ایم پس باید معجزه باشد و تا آنجا که چنین از بعضی سحره بعضی اعمال کرده
شده که هنوز از غیر او شنیده ایم پس باید معجزه باشد و تا آنجا که گفته که زیرا که تا جی را در آن
عادی نیت کاش می دانستیم که چگونه تا جی را در شکافتن دریا عادت است و در بعضی
از اعمال سحره عادی نیت **نفسه** **نفسه** و اینکه گفته شده که معجزه هر سحره باید از

فردینام

۲۱۴ فن شایع در آنوقت باشد چون طب و سحر در زمان موسی عیسی که حضرت ایشان
ازین دو نوع بود که با خدا این از شتابه موزین است زیرا که نیت در اسلام بخوبی
که از عهد سلف نوشته شده باشد و حجت باشد و در تاریخ اهل یورب که از اوان
سلف نوشته شده است مطلقا مذکور نیت که در عهد موسی عیسی طب و سحر
شایع بوده زیرا که از آیام موسی که مطلقا کتب در میان نیت بخوانند حضرت
موسی خود در توره نوشته است و او بخراین نیت نوشته است که در بارگاه فرعون
ساحران می بودند که عصای خود را انداخته مار شد و بعضی کارهای دیگر که او
کردینگر کردند از اعلام موسی کاری کرد که نتوانشده کرد و نیت که از جانب
خداست و در آیام عیسی آنچه نوشته اند این است که فن سحر در میان یهود
فصاحت در میان یونانیان متداول بود و مطلقا نوشته اند که فن طب در
اوشیم یا یهودیه بوده یا در آنها شایع بوده **باب** اولاما نیکویم بلکه سحر که
باید معجزه هر سحره از فن شایع در آن عصر باشد و غیر از آن نمی تواند باشد چگونه
و حال آنکه مثنی القهر و تحکم حیوانات و سحر زهره و اهل درخت و غیر اینها از معجزه
تخصصی بدانیم و ازین فن پشم شایع در آن عصر بوده علی می گوئیم که اگر فن در عصر آن

عمره

شایع باشد اولی آن است که معجزه از آن فن داشته باشد و همین مطلب از کلام
 سابق این شخص نیز استنباط می شود چه گفت که باید معجزه از فنی باشد که کسی را
 در آن سعی باشد و شکی نیست که چون فنی شایع باشد سعی جمعی از اهل آن عصر در آن
 پیشتر و همچنین اهل آن فن بقبول آن معجزه اقبال چند نفر در این شخص گفته که
 چون سحره فرعون دیدند که نتوانستند دانستند که از جانب خداست بلکه مضائقه نیست
 که بگوئیم هر گاه فنی شایع باشد و در آن فن همه و صاحبان تسلطی باشند باید
 از آن فن هم معجزه داشته باشند تا با صاحبان آن فن اعمال خود را در
 مقابل معجزه او در آورند و باعث ترلز و دیگران یا خود ایشان هم شود
 و ثانیاً آنچه گفته که گویا نشاء این از اشتباه مورخین است زیرا که نیست در
 اسلام آنچه چرا در اسلام چنین تاریخی نیست اگر فرض او این است که تاریخی که در
 سلف نوشته شده باشد و زالیغات مورخین زمان موسی عیسی باشد امروز
 در میان ایشان نیست چه ضرر دارد چه شکی نیست که چنین تاریخی در صدر اسلام
 بوده و مسلمین سیر و حکایات را از آنها بزبان عربی و فارسی نقل کرده و نوشته اند آنچه
 حکمت یونانیان و هندسه و ریاضی و مجلی را کردند و اکثر کتب فلاطون و ارسطو را

شرح نموده

شرح نموده و اگر غرض این است که هیچ از احوال سلف در یونان و اسکین نیست
 غلط گفته چه احوال انبیا سلف و همان ایشان و سلاطین عجم و غیرت ایشان
 حکما یونانیین و کله آیین و با یونان در زمین و غیر هم همه در یونان اسکین
 و مضبوط است و در اواخر عهد سلاطین فرس که شمشید با وایل عهد اسلام بسیار
 از کتب را از روم و هند و چین جمع نموده و بزبان فارسی نقل نموده و تصدیق
 فارسی کردن ترجمه آنها هر س با بی و دوزیوس سترانی و قدر و س یونانی
 و بطلمیوس اسکندرانی و فرماب هندی بودند و بسیار را در عهد کسری انوشیروان
 ترجمه کردند و بسیاری از کتب تواریخ و سیر و سایر علوم متقدمین در بی صفهان
 در رقاعی مضبوط بود که در عهد نبی العباس نقل هر شد و بسیاری از کتب رویین
 یونانیین و سیر یونانیین را در عهد خالد بن یزید و حجاج غلبت عربی نقل کردند
 و منصور بن سرعان با هر شام بن عبد الملک بسیاری را بر بی ترجمه نمود و
 مامون نزد پادشاه فرنگ و روم فرستاده هر نسخه از کتب ایشان را طلب
 نموده جمعی را ترجمه آنها مامور که از جمله ایشان حسین بن اسحاق ترجمه بود
 که ابتدا انفراتی بود و در اواخر اسلام آورد و بسیاری از کتب افلاطون و ارسطو را

او تفسیر نمود و بعد از ایشان نیز جمعی مقصدی این امر شدند مانند ابوالمختار حسن بن
 بابویه بن بهنام که بسیاری از کتب را از سریانی بعبری نقل کرد و یعقوب بن
 اسحاق کندی که ابتدا یهودی بود و حکیم بن یونس ترجمه که حکیم نصرانی بود و اکثر
 احوال سلف و تواریخ ایشان در میان مسلمین شایع شد علاوه بر اینها که مسلمین
 و ادویا، قاتم البین بر همه احوال سلف اگاه و مطلع و نزدیکان طاهر و واضح
 و قول ایشان حجت قاطع است و اکثر این احوال بواسطه احادیث ایشان با
 رسیده است و ثانی آنچه گفته که در فلان کتاب نیست که سحر و طیب در زمان
 موسی و عیسی شایع بوده ضرری باندازد زیرا که نبودن در کتب کتبی نفی بودن را
 نمیکند و حال اینکه خود این شخص گفت که در بارگاه فرعون سحره بود و این دلالت
 میکند بر رواج این علم در آنوقت که جمعی از ایشان در بارگاه سلطان حاضر
 بوده اند و سحره مصر که بعد از زمان ابراهیم علیه السلام تا زمان موسی بوده اند
 شهرت و جمعی از حکمای یونان که از آنجمله فیثاغورس بوده بجهت افتد این
 علم از ایشان چون فنی از حکمت است مهاجرت بصر نمودند و در چند جمله از
 مصحفیت ایشان بوده از آنجمله در ماطر تولیون و دیوسکورس و هرینه شمس و

از برای ایشان رؤسا و استادان بوده حتی اینکه یکی از حکما را که از ملک ان
 عهد مامور بحکیم او بودند ده نفر از روسا را از یک جمله با تاجان او فرستادند
 و عجب ازین مردمان که از کتب خود نیز متبع نموده و پیغمبر بوده چه در سه پارس
 قورنه که پارس شموث و پارس واپرا و پارس بوباشد تصریح شده که در عهد
 موسی مجموع مصر ساحر بودند در هر سه پارس مذکور است که کل مصر هم قوت و قیام
 یعنی کل مصرین جادوگر بودند و چهار نفر عظیم رؤسای ایشان بودند و پیوسته
 در درگاه فرعون حاضر بودند و این چهار رئیس یعنی دیمتر و دیونوس و زوس و
 اند و سلحلام را نیز بعضی خیم آنها شمرده و اما شیوع طب و وجود جوره
 درین فن در عهد عیسی و حوالی ان بر متبع بسی ظاهر در ایشان است چه ملک
 از زمان رافایت تا مابین علم بوده و از برای هر کدام در هر شهری جمعی بوده اند که
 دو عالم را تحصیل می نموده اند بلکه اصل شیوع طب و بروردن در ان عمود بوده چه
 ابقلیوس اول که بقهرنهای بسیار قبل از عیسی بوده و مبدع و فاش علم طب بوده قرار داد
 او این بوده که طب را تدوین کند و بفرمانیا مورد و مغبی که همگی بفرمان در ان علم کویید
 تا آن علم از میان اولاد او پیروان نرود و نیز بفرمانی بپوشانسی زینستهم و مانند کیمیا عیسی نیز

۲۲۱ بوده تا قریب به صد تولد عیسی یکی از اولاد او که غیرت چهارت درین فن
داشت این را می نماند پسندید و نشر و تدوین و تعلیم از اصوب نسبت به ابرار
ان علم نمود و بتعلیم ان مشغول شد و جماعتی پیشمار بتلمذ نزد او و عمل درین علم
و تفکر در ان مشغول شدند و با طرف نشر کردند و خود واضح است که در مبادی نشر
علمی عسینز چه قدر طالب میدارد و بودن رؤسای حکما که در همه فنون طوسی که
از ان جمله طب است و هر یک رئیس استاد و ما هر بوده اند در زمان متقدم
عیسی و مقارب ان در ان عیسی واضح و لایح است چنانچه در تاریخ فروریس
مطور و از برای هر یک تلازمه پیشمار بوده و همچنین تلازمه و مکتب ان
افلاطون و ارسطو طابیس و اودیپوس و استخوانوس و نامیطوس و دیوجانس
و نامیطوس و کزوتو طابیس و زیتون و سقراط و بعضی دیگر که در سفر کوسی
که از تواریخ معتبره است نمایان است مذکور است چون یوت ریشین و پاپاش
و امگستین و دنیسی و میلان و انتونیا و غیر انها که هر یک از اینها را اگر
تعلیم بوده و در هر فنی طایفه از ان اشسته اند و هر یک را در فن طب
عجیبه و معالجات غیریه بوده است بغیر از رؤسای اهل که مفسطه فن ایشان

طیاده

۲۲۲ طب بوده و در ان عمود بوده اند از ان جمله شمس نقر از استادان بوده اند
که ایشان را اهلای سته گویند که طب است بر این چون نبوت بزخام انیا
ختم بوده ایشان عورس و عیس و بریا کیدس و اسقلینوس ثانی و قراط
و جالینوس پسند و این شمس نقر را با اسقلینوس اول و افلاطون طبای
ثانیه گویند که محور دایره طب است اند و همه در ان عمود بوده اند و هر یک را
متعلقین بی حد و کثرت کرد ان بسیار بوده بغیر از اهلای که از ایشان در بر تبه
فرد تر بوده اند چون نیتوما حس طب پدرا ارسطو و نیتوس طب و بریا کیدس
طب و اقرن طب و دیوقیس طب و ثاسالیس طب و نیای اقرن در طب
ببر تجربه تنها بوده و رای دیوقیس برقیاس بوده و عمل ثاسالیس بر تدمیر و نظر
بوده و همچنین ثاسالیس بن بقراط و راقن بن بقراط و بقراط بن ثاسالیس و
بقراط بن راقن و پنج نفر از اهلای بودند که هر یک در فن از طب است سر آمد
اهلی روزگار بوده اند یکی میروس در تدمیر ابدان و یکی فوارس در نقد و
واقع و سیم بافزون در جراحات و در غنما و چهارم خس در معالجه چشم و پنجم
فابوقورس در جبر عظم م کسور و و اینها همه رؤس استادان طبای ان عصر

بوده اند که نام ایشان تا این زمان باقی مانده و آنچه نام ایشان مانده و
 همچنین شاکردان و شاکردان ایشان که عدد ایشان را خداوند عالم دانست
 از حد متجسس و زنده و خود امری است ظاهر که در روزگاری که در آن عصر پیش
 آن انقدر طبع بوده که تا قریب بدو هزار سال انقدر از ایشان مشهور و مذکور
 بوده اند چه نوع این فن را شیوع بوده و این شخص بی تسبیح بجز آنست که
 میگوید در فلان تاریخ نیست یا تاریخ از ایام عیسی و موسی نیست بگفتند
 و حال اینکه نباید اصل تاریخ از تالیف از زمان مانده باشد بلکه نقل از آنها
 بتاریخ دیگر و همچنین تا مطالب آنها داخل کتب مسلمین شود کفایت میکند
نفسه زنی گفته و اینکه گفته شده است که بر غیر عرب ثابت میشود معجزه بودن
 قرآن با قریب عرب بجز از ایمان بشل ان پس کوئیم که اعتراف عرب
 بجز معجزه قطع نظر از آنچه پیش مذکور شد لفظی کجاست ماند از زیرا که درین
 مقدمه تمامی مدعی ما میباشند و مشهور است که خصم را قاضی قسار نباید داد
جواب اگر این شخص را اطلاع بر معاطه عرب با محمد صلی الله علیه و آله نبود
 ازین بر متبع او و اگر مطلع بوده و با وجود این گفته عربی مدعی ما میباشند

کفر مع

السنه ادرک

احسن بر مدبرک یا انصاف او و علی ای تقدیر با چنین حال در میان
 دو ملت هم که کردن و رساله نوشتن تا شاد دارد کسی ازین مرد نه پرسد که
 در مدت پست و سه سال که فیما بین بعثت و رحلت سید انبیا بود آیا پوزار
 عرب کسی شمشیر بر روی او کشید و قریب بسی غزوه که از آن حضرت و صحبا
 او جدا در شد یا غیر عرب بود آیا از که بجز از انبیا، عرب هم در آن رفت و
 مهاجرت نمود اعدای عدو انحضرت که ابولهب ابو جهل و عتبہ و شیبہ و
 ابوسفیان و حکم بن العاص و مروان بن الحکم و امثال اینها بودند از غیر صحبا
 عرب بودند قریش و بنی قریظه و بنی النضیر و بنی قریظہ و خیبریان و غیر آنها
 از طوایف ان حالی که لشکر با بر سر انحضرت کشیدند از عرب نبودند پس کجا
 با توابع و صحبا که پس در مقابل پس انحضرت می چند غیر عرب بودند
 آیا در ظرف سیزده سال که انحضرت در مکه تریف و شستند از قبایل شام عرب
 غیر از محدودی باو ایمان آوردند و با بجز روزی که ان حضرت مسوحت
 شد تمام عرب بعضی بیهود بودند و بر بنی انصاری و جمعی بت پرست
 بودند و همه آنها مدعی انحضرت بودند و کمر عداوت انحضرت را بر میان بستند

و آنچه در قوه ایشان بود از مجی دله و فی صمه کردند و چون از مجی دله بمان
 و بر مان عاجز شدند بنای فحاصه بر تیغ و سنان گذاشته و مینداغم کرد
 کسی این شخص گوید در صورتیکه توان گفت که عرب جانب محمد را داشته اگر کسی
 گوید از کجی سحر و فرعون جانب موسی را داشته چه جواب خواهد گفت
 علاوه بر اینکه بالفعل می پسیم که در شام و بیت المقدس و مصر و غیره
 و بصره یهود و نصاری از عرب بسیارند و شکی نیست که آنها مدعی
 شمانیستند بلکه در فی صمه با شما شرکیند باید در عرض مدت زیاده از هزار
 سال یکی از ایشان اید مثل قمران بیاورد و اگر بوی بطه تسلط اسلام برین
 بلاد می ترسید می بایست ان اید را ببرد چون قوی از اهل فرنگت یا غیر
 ان بفرستد و او با بسم خود بر فرد دهد یا بی اسم نقل کند **نصرتی گفته**
 و اگر گویند که برای علم بر اعجاب قران باید تصدیق عرب را قبول کنیم زیرا
 که ما عالم لغت عرب نیستیم و درین دعوی میان ما و شما حکمی لازم است
 جواب گوئیم که در هر مقدمه که قاضی یافت نشود ان مقدمه فیصل خواهد
 یافت **جواب** این سخن از آنچه پیش مذکور معلوم می شود در استیکه

باید تصدیق

باید تصدیق عرب را قبول کرد و مدعی نیستند علاوه بر اینکه عرب
 نبودن ما موجب این نمی شود که نتوانیم عالم لغت عرب شویم و بلاغت
 و فصاحت و عجز از انرا بفهمیم و با آنکه اعجاب ان منحصرت بر اهل فصاحت و
 بلاغت بلکه بعضی جهات دیگر از ان عجز دارد که غیر عرب هم متوانند دانست
 چنانکه شمه از ان گذشت و خواهد آمد **نصرتی گفته** اگر گویند که نشینان
 تصدیق عرب بر نبوت ان حضرت محض بلجاج و عناد است زیرا که معنی
 ندارد که طایفه عرب تمامی تعصب نموده در دفع گویند جواب گوئیم اولاً آنکه
 چرنت که احتمال میدهند که تمامی مجوس و یهود و نصاری که چندین قهار عرب
 می باشند همگی باشند که محمد صلی الله علیه و الله پیغمبر است و محمد از بلجاج
 ایمان نیافرند و کتا بهای خود را تحریف نموندند و همچنین عرب قبل از اسلام
 بلجاج می نمودند و مجوزه را میدیدند و اسلام نمی آوردند تا اینکه کارشتر رسید
 چنانکه در کتا بهای اسلام ازین مقوله نوشته شده است و میگویند که
 احتمال ندارد که قوم عرب حال بلجاج نمایند و ثانیا اینکه اگر با عت قوی
 از برای ان قبولند داشته چنین بود لیکن حال با عت قوی برای ان قبول است

نصرتی گفته

۲۳۷ که ان تبدیل دین و معرفت است بناحق بودن ابا و اجداد خود و مکتب
آنچه خود ابا و اجدادشان پیش ازین گفته اند پس شاید بجهت همین معنی
تمامی انصاف ننمایند و بطلان دین محمد را ازین جهت برزند مانند
و اگر احوالنا هم بعضی از ایشان هم انصاف دهد و بیاورد مثل قرآن کسیت که
انصاف دهد که این چون قرآن است **جواب** اولابلی مایکونیم نشین
عرب برعجزه بودن قرآن نفس لجاج و عناد است و لیکن نه بان جهت که او گفته که
معنی ندارد طایفه عرب تمامی تعصب نمایند بلکه بجهت آنچه مذکور شد که همه عرب
در ابتدا و اکثر ایشان بعد از آن در مقام معاند و مخالفی و در حضرت
بودند و آن حضرت با ایشان بقرآن تکدی کرد و می نمود و نبوت خود را بان
نمود و پیغمبر بود اگر در نبوت من سخی دارید یک ای مثل این قرآن بیاورید بگوئید
از آن طوائف بی حد و کرده خارج از خیر صمد و عدل با وجود سعی در طفا و تیر او نشسته
ای مثل آن پادیده و بجز اعتراف نمودند و از این امر گذشته نبای هر چه بشیر و ضمه
بترتیب و تیر که از زنده و بدیهی است که اگر می توانستند و ممکن می بود در طرف این
مدت دیده که می ربه قایم و می صمد حکم بود بکنفر ازین طوائف عده یک آیه

آورده بود

۲۳۸ آورده بود اگر کوئی چه جواب کوئی از کسی که گوید شاید مثل قرآن را آورده باشند
و بنا نرسیده باشد و بجهت شیوع اسلام و تسلط مسلمین از میان رفته شد گوئیم
آنچه تو جواب کوئی از کسی که گوید شاید مثل بدینضا یا ثقیل البحر موسی یا احیاء
اموات عیسی آورده باشند و بنا نرسیده شد و بجهت تسلط یهود و بنی اسرائیل و فساد
یا شیوع نصرانیت و غلبه نصاری بشما نرسیده باشد و ثانیاً آنچه گفته که چون است که
احتمال میدهند که تمامی مجوس آنجا هرگز چنین احتمالی نمیدیم چنین نامربوطی
نمیکونیم بلکه میگوئیم مجوس و یهود و نصاری قسم بودند یک قسم است
همیشه که در نشسته محمد پیغمبر است و تصدیق او را کردند و با و ایمان آوردند و این
قسم اکثر مجوس ایران و یهود یثرب و حجاز و عمان و نصاری و مشق و میت
المقدس و مصر و آن حدود بودند و قسم دوم ایشان همیشه که نبوت او را
تصدیق نکردند و با و ایمان نیاوردند و حقیقت آن هم بر ایشان معلوم شد بسبب
ضعف عقول ایشان یا بواسطه تقصیر و کوتاهی در فرض و تفحص یا بجهت عدم ممکن
از فرض بجهت بعد صافت یا مانع دیگر و این قسم اکثر عوام ایشان و توانا
و ساکنین بلاد بجزیه از خطه اسلام چون و کنگ و خط و مثال آنها قسم تیم است

هستند که دانش نبوت آنحضرت را نیاوردند و این
 قسم نیز در دو نوع اند یک نوع کفنی بودند که اسلام را مانی که در آن محال
 خودی دیدند و چندان قوت دین ندانستند که دین را بر دنیا اختیار نمایند و نوع
 دیگر آنها بودند که از عناد و لجاج و عصیت استکفاف از اسلام کردند و این معبودی
 که نسبت به تمام قبایل عرب قدر محوسی نداشتند پس قیاس این قبایل را تمام قبایل
 عرب که بصریح توره چنانچه گذشت امتی میباشند نسبت مکر از بی انصافی با بی
 مدرکی و ناگنا آنچه گفته که میگویند که احتمال ندارد که قوم عرب لجاج نمایند
 ما چنین سخنی نمیگوئیم بلکه میگوئیم احتمال ندارد که قوم عرب که در طرف پست
 سال اکثر آنها با محمد لجاج و عناد و ورزیدند و فحی صمد و جادله میکردند و غیر
 آنها از آنچه از آن زمان تا حال مسلمان شده اند توانند مثل قرآن بیادند و یاد
 باشند و ازین فساد آنچه بجز ازین فتنه ذکر کرده نیز واضح می شود و در اینجا آنچه
 گفته که شاید بجهت همین معنی انصاف نمایند و بطلان دین محمد را برزورند
 گوئیم شاید که در زمان عیسی و موسی نیز مثل معجزه ایشان را آورده باشند و چون
 بگفته تو تاریخی از زمان سلف میان مسلمین نسبت ایشان مطلع نشده و نصاری

یهود که مطلع شده اند بجهت مثل این معنی انصاف ندانند و بطلان دین
 ایشان را برزورند و غافلاً آنچه گفته که و اگر اجابا هم بعضی از ایشان
 انصاف دهند گوئیم اگر کسی بگوید که اگر اجابا صاحب تسخیری بر سر قبری رود و گوید
 من صاحب از زنده میکنم پس خبری را بصورت صاحب قبر اجابا حاضر کند گیت از شما که انصاف
 دهد که شاید معجزه عیسی ازین قبیل بوده و حقیقه زنده کردن ان میت نبوده
 را تو جواب ازین سخن کوفی ما نیز از همان مقوله جواب تو خواهیم گفت و حال
 اینکه اگر مسلمین عرب انصاف ندانند یهود و نصاری در میان عرب ^{بالفعل}
 بسیارست در آنوقت برود انصاف از ایشان بطلب **نفسانی گفته** و اگر گویند که
 قواعد معانی و بیان معلوم نمانیم که چون قرآن است یا نیست جواب گوئیم که
 این خلاف قول شماست که میگویند معجزه بودن قرآن معلوم نیست از راه ^{فصاحت}
 و بلاغت باشد و آنچه از معانی و بیان معلوم میشود فصاحت و بلاغت است و
 حال آنکه چون مسلم شامت که قرآن فصیح و بلیغ است پس هر کلامی که نزد شما طور
 قرآن نباشد از این غیر فصیح میگویند و مثل قرآن نمیدانند تا دیگری بیادند
 مدعی کند **جواب** اولاً هرگز نمیگوئیم معجزه بودن قرآن از راه فصاحت معلوم

عربی

ج

نیت بلکه کنهای اسلامیان مشهور است پان مطلب علی میگوینم منحصراً
 نیت راه انجمن افضاحت و نایان آنچه گفته پس هر کلامی که طور قرآن نباشد
 از غیر فصیح میگوید چنین نیت که فصیح نزد ما منحصراً بسبب قرآنی باشد بلکه
 فصاحت در غیر آن اسلوب هم میشود علی این اسلوب خاص را حسن اسلوب میدانیم
 و انرا هم من جث انه بود خیل از معجزه بودن میدانیم سلف که فصاحت را منحصراً
 در این طور میدانیم و هر کلامی که غیر این طور باشد ان را غیر فصیح میدانیم ختم
 اگر است میگوید و میتوان مثل قرآن بیاد در همین طور کلامی بیاد **نفسانی**
 و اگر گویند که در زمان محمد فصیح بسیار بودند و خوانند که ایتان مثل ان
 نایند و نتوانند پس گوینم که اولاً مسلم ندانیم که در عصر محمد فصیح بسیار
 زیرا که در چند جای قرآن مذکور است که ترا از میان امیین برانگیختیم و باحق
 و غیرتین قوم عرب را بصفت عدم سواد و کن بت اعی میگذشت و چنانچه گویند که
 اعی بودن منافات با فصاحت ندارد چه تواند شد که شخص اعی باشد فصیح باشد
 گوینم چون است که علای اسلام از قرآن کتب خود اعی بودن محمد را صدیقی از
 انجا از قرآن میدانند و اگر یک دوش و فصیح در ان عصر ندرت نیت می شد

سودی تو از بخشید زیرا که ان در کالمعده **جواب** اولاً انکار وجود فصیح و لغیا
 در ان عصر میمون و عهد همایون ناشی است از عدم تنوع و تصور اطلاع از احوال
 سلف و جواب ان نیت مگر اینکه برو تفحص کنی تا بیابی چه امر عقلی نیت که
 به برهان بر تو اثبات شود و ظهور ان امر صلح از برای تنوع و وجود مصاحف خطبا از
 عرب عربانه و کثرت فصیح و قحطان و بغضای عدنان در ان عصر در شتبار کجایی
 رسیده که تشکیک در ان چون تشکیک در بلاد عظیمه چون هند و خطب در ان
 زمان درین فن چند ان سعی داشته اند که افضاحت و بلاغت بر یکدیگر افتخار
 میکردند و هر یک از فصیح که خطبه یا قصیده یا رساله است میکردند در خانه کعبه می
 او بخندند و قبل از بعثت پیغمبر چند ان فصیح بودند که آثار ایشان تا این زمان
 مانده و بسیاری از کلمات ایشان ترا صدوق علیه الرحمه در کتاب کمال الدین آورده
 و با جمله این امری است واضح و ظاهراً هر کثرت فصیح و بغضای ان عصر و مقارب ان
 در ظهورش به است که انکار ان تصور نیت مگر از جاهل بسیار قاصر و بسیار بی
 از ایشان در کتب سیر مذکور است چون اوس بن کعب بن اسبه و عمر بن حاجب
 عمر بن عبدالعزی و عوام بن منذر بن زید بن قیس بن جابر بن لام و سیف

بن وهب بن عذبه الطائي ووليد بن المغيرة واطاة بن وشبة المرزبان
بن سباع و مستور بن بريحه بن كعب وشرة بن عبد الله الجعفي وليد بن عبد
الجعفي ومحمد بن عثمان الرندي وعوف بن كنانة الكلبي وضعي بن رباح
الاسدي واكرم بن صفى وقيس بن ساعدة ابادي وحنان ابن ثابت كعب
بن اشرف يهودي وابوطالب عثم بن مهران وغيرهم که تعداد آنها تيسر نيست و
 هر يك در فضاحت بنى بديل و در بلاغت بنى عدیل و خلب رايقه و شاعران و شاعران
 مذکور است و همگی در ان عهد ميمون مجتمع بودند و ما بنا آنچه گفته که در ان مذکور است
 که ترا از میان اميين برانگيخته ام شخص اين عبارت را در قرآن ديديد که
 در قرآن از مکه نام القرى بغير شده و باين بس اهل مکه را اميين ميگویند و مراد
 از برانگيختن از میان اميين بعثت از میان اهل مکه است و بسياری از لغويين
 اعني را بجز اين معنی نگزده اند در محاج که از کتب معتبره لغت عرب است چندین معنی
 بجهت امی ذکر کرده و از ان جمله گفته است مکه ام القرى و از ان به بنى هواذ
 و بنچين بعضی کتب ديگر در روایات بسيار بيان بعثت از اميين شده که اين شخص اصلا
 خبر از آنها ندارد از ان جمله در کتاب لغت الدرر از تاليف شيخ بزرگوار

فيلان

محمد بن الحسن انصاري سنا و متقل از جعفر بن محمد صوفی روايت کرده است
گفت سالت ابا جعفر محمد بن علي الرضا عليه السلام و قلت يا ابن رسول الله سلم
سمى النبي الامي قال يقول انك تسقوت برعمون انما سمي الامي لانه لم يكتب
فقال كذبوا عليه لعنهم الله اني يكون ذلك و الله تبارك تعالي يقول في الحكم
كتابه هو الذي بعثت في الالسين رسولاً منهم تليو عليهم اياته ويزكويهم و يعلمهم
الحكمة خليف تليم مالم يحسن و الله لقد كان رسول الله صلى الله عليه و آله
وكتب يا ثنين و سبعين لسانا و انما سمي الامي لانه كان من مکه و مکه من اجتهات
القرى و ذلك قول الله في كتابه لتذرام القرى من حولها و بعينه عين روايت
راحدوق در کتاب علل الشرايع نقل فرموده در روایاتی ديگر تيز در مصلح کتاب از
عبد الرحمن بن اجماع روايت کرده است ميگويد که قال ابو عبد الله عليه السلام ان
ابنني كان يقرء و يكتب و يقرء مالم يكتب و در کتاب مجمع البيان از حضرت امام
بهنام امام محمد باقر عليه السلام و بنچين در تفسير عیاشی از ان بزرگزيده امام مروی است
که انه سئل لم سمي النبي الامي قال نسب الي مکه و ذلك من قول الله سبحانه
ام القرى و من حولها و ام القرى مکه فقيل امي لذلك و در کتاب مجمع بحير بن

بصيرت

که از کتب معتبره نقل است میگوید ام القری که سمیت بهالان الارض من کنهها
 و ثانی آنچه گفته که با تفاق روایت و مفسرین قوم عرب را بعلم عدم
 و کتب اعمی میکشند این کلام را از روایت و مفسرین معتبره کتفست چه
 جای آنکه اتفاق بران کرده باشند چگونه این کلام را می توان گفت که قوم
 عرب همه بی سواد بودند و حال اینکه جمعی از جبار در میان ایشان بوده از
 یهود و غیره و از جمله ایشان عبدالله بن سلام حنی یهودی و سواد بن قاریب
 که بوفور علم در میان عرب مشهور بود و در مکه بود و در روز ولادت پیغمبر خورشید
 دیدن او کرد و پای مبارک او را بوسید و در قمر بن نوفل و عمرو بن اسد علم
 خدیجه که از جمله قریب و علما و عظیم ایشان بود و از ان جمله کعب الاحبار است
 که بعضی معلم العلماء است که از عرب بود و یهودی بود در زمان امیر المومنین
 اسلام آورد و قیس بن ساعده الایادی که در اوایل بعثت وفات نمود
 بخدمت حضرت رسول ص مشرف نشد و صاحب علم و حکمت و خطب جلیله و اشعار
 جمیله بود و اول کسی بود در جاهلیت که ایمان ببعثت در زور قیامت آورد و از ان
 جمله یوسف یهودی که در مکه بود و همه کتب سماوی را خوانده بود و در شب ولادت

بصاوات سینه انبیا انجا رفتند که امشب پیغمبر آخر الزمان متولد می شود و زید بن عمرو
 بن نفیل و سفیان بن جاشع و عرف بن کنانه و سعد بن قطور از انجا رهبر بود و از
 ربیع بن وعلما و نصاری چون بکر ابوالمویب شامی و فلیق بن یونان بن عبد
 الصیب عقب با بوجیر و غیره انبیا از علما و انجا رو کفایت میکنند و جو علی ابن ابی
 طالب علیه السلام در میان ایشان که جمیع علوم بان فنی و هر علمی را که دست زنی
 علیای او در نزد ان سرور بوده چنانچه کسیکه در خطب نهج البلاغه تتبع نماید ملاحظه
 کند آنچه از ذوق علم و تحقیق حکم که از حضرت ان کتاب تهریجا و توحی کستفاده
 از علوم حکمت و فلسفه و طب و تشریح و هیئت و شرایع و ادیان بچگونگی از ان ظاهر بنام
 و علما و اطبا و فقه سنین و سپهرین بان رسیده با وجود آنکه هیچ مدعی بجهت تحصیل علم
 مسافرت نکرده پس اگر این علوم را بخودی خود استفاده نموده یعنی است که
 شخصی نپاشد مگر نبی بولی و اگر از علما تقسم نموده معلوم می شود که در مکه و مدینه
فخول و حکمای ذوی العقول بوده اند و نیز مکاتبات بسیار از کاتبین از ان
 است و کوبا توهم این شخص ناشی شده است از آنچه در بعضی از کتب لغویین است
 از آنجمله مجمع البحرین که گفته است و الا می فی کلام العرب هو الادی لاکتاب لمن

شکر کی العرب لان اکثرهم امیون و الکتابه فیهم عزیزه و این پیش ازین ولایت
 نمکنند که در بت پرستان عرب کتابت نادر بودند و در اهل کتاب ان از تابعین ملت
 ابراهیم موسی و عیسی علی نبینا و علیهم السلام و حال اینکه در تفسیر شیخ ثقفی جلیل
 علی ابن ابراهیم قمی زو این قول شده است و تصریح شده که امین گفتن بحجت
 کتاب نهشتن ایشان بود نه کتابت نکردن چه از حضرت امام محمد باقر حضرت صادق
 روایت نموده افی الایمین قال انهم كانوا یکتبون و لکن لم یکن معهم کتاب من
 عند الله و لا یبحث فیهم رسول فنبیهم الله الی الایمین چه که با برودین مادر خود مانده است
 و را بجا آنچه گفته که چون است که علمای اسلام از قرآن کتب خود را اگر کسی اعی بود
 محمد را اصلی الله علیه و اله یکی از آنجا قرآن گرفته باشد نه بحجت نفس فصاحت
 و بلاغت است بلکه بحجت اشتغال ان است بر اخبار سلف و حکایات امم سابقه
 و در فایق حکم و تحقیق علوم و بیان صفات نفس و احوال بده و معاد و اساس شرایع
 و در بیان نوعیکه علمای اسلام و حکمای افهام نمی توانند با این طریق بیان نمود
 پس خفا آنچه شخص اعی این اساس را چیده باشد بی آنکه معنی بر سپند و از کتب بی
 افند کند معلوم میشود که از جانب حدیث **شهر** بخارن که کتب نرفت و خط نوشت

بفرموده

بفرموده سنله امروزه مدرسه شد و آنچه مذکور شد و بعد ازین هم مذکور خواهد شد
 معلوم می شود که این شخصک بسیار بی خبر بوده و بعضی آنچه از کتب غیر شنیده یا در
 کاغذی دیده گفته نموده و در ردین و مذابح مباحه افکار نموده تو با این نیست
 اگر عشق نبازی چه شود **نفسه را گفته** و اگر هم ستم داریم که بسیار روز ستم نداریم
 که مثل ان نیار و زند زرا که محتاج به ثبوت است بدلیل قطعی و اگر هم ستم داریم که
 نیار و زند مسلم نداریم که اگر منجر آسند چا و زیندی تو آسند بعفت آنکه ما و آنکه
 در که بود چون نمیدانند که انجام کار او بجا خواهد انجا میدانشانی نمودند خصما
 صاحبان قسم زیرا که چون میدیدند که خلق را از بت پرستی بگردا پرستی میخوانند
 پس کر ان نبود ایشان را دعوت او و اینکه تا او در که بود جهال قدرت
 نیافشید باتبیان بمثل ان فایده مترتب نمی شود و بعد از آمدن بدین تامل نمود
 بهکس را از عرب ان قدرت ممکن نشد که اغلب روانند نموده که قرآن معجزه
 نیست و محمد صلی الله علیه و اله پیغمبر نیست و من می توانم مثل انرا بیاورم یا
 آورده ام **جواب** اما از آنچه گفته که مثل قرآن نیار و دن محتاج به ثبوت است
 بدلیل قطعی می چنین است و ما دلیل قطعی بر نیار و دن داریم و ان بعینه همان

کتابت

جواب

و بیسی است که تو بر زنده کردن اهدی غیر از عیسی ^{از زبد و خلقت عالم تا این}
 زمان مرده را و نشاندن آنکه او بر من را و نشانستن غیر از موسی ^{آب رود را و ظاهر}
 ف مشن بد و مفسد را و آری به پهن آنچه دلیل است بعینه دلیل است اگر کوفی
 مرده زنده کردن و آب رود نشانستن امر است غیب و تو فر دوا می بر نفس است
 و عادت حکم قطعی میکند که چنین امری اگر واقع شده می بود متواتر ثابت
 شده بود لا اقل بطریق احاد نقل شده بود و چون نقل نشده بعین داریم که واقع
 نشده گوئیم با وجود اینکه بنقل مکتور ثبت در کتب و دفاتر نقل حیا است
 از محمد و او صیای او شده و تو بدون تتبع در اقصی بلاد فرنگ در پیش مثل
 خود اشخاصی می کوفی من چنین چیزی نشنیده ام بعینه همین سخن در بیان
 مثل قرآن جاری است چه عادت حکم قطعی میکند که کسیکه از میان بر خیزد
 ادعای پیغمبری کند و خود را خاتم پیغمبران گوید و افضل از همه اینها اند و دین
 و شریعت همه را نسخ کند و خود را خاتم پیغمبران و خدایان بطنی چون بت پرستان
 آتش پرستان دشنام دهد و ابا و اجداد ایشان را لعنت کند و دین خود را
 بجزو عالم قرار دهد و اهل سایر ادیان را کافر خواند و حکم نجات کند و ایشان را بکنار عالم

بگردد

بگردد و همه آنها در صدد فساد و فتنه اند و با وجود این در کتب
 و قول و نهیب او همین قدر شود که چند فقره مثل کتاب او بیاورند اگر چنین
 چیزی را کسی آورده می بود البته در میان مردمان لا اقل هیود و نصاری مشهور
 معروف هیود مسیله کند که معاصر آنجا بود نامر بوطی در مقابل قسرا نهم
 بافت که انیسل انیسل و ما اوراک ما انیسل له ذنب و ثیل و خرطوم طویل و بکری
 گفت الطخات طینی و الی جنات عینا و الطخات طینی و خود را مصحح مردم کردند
 در کتابها نوشتند و این زمان دست بدست آوردند و بعضی از نظر فابران می برت
 اخیر ضم کرد و دو لاکلات خرد پس خنچه عبادتی که مثل قرآن یا نزدیک بان بود
 آیا ذکر نیکو کند اگر کوفی بجهت قوت اسلامیان کاهت از میان زنده شد گوئیم
 ای سچاره در آنوقت که هیود و نصاری و مجوس عالم را فسد کرده بودند
 و کاهی بشیر مجادله میکردند و زمانی بزبان مبطله می نمودند و طایفه
 جزیه بر گردن میکردند می بایست از آنها منشر شده باشد و در نزد شما
 باقی باشد و شما را رسیده باشد و انرا امر در جهت خود کنید و چگونه شد که
 احتمال نمیدید که بجهت قوه نصرانیان بعد از عیسی بیاورد و یان بعد از موسی بیاورد

مشکل ایشان شده باشد و در حق مجزه محمد این احتمال را می دهد و اما
 خوب از آنچه گفته که مسلم نداریم که اگر بنویسند نمی توانستند آورد بلکه نوشته
 ولیکن در صادی امر که در کتب بود یعنی کردند و در وقتی که بدین آمد جرات کردند
 پس این است که فی البیت در آنوقت که علماء و اعیان بر آن مجادله میکردند و
 روسا اطراف لشکر بر آنحضرت میکشیدند و شمشیر از خون یکدیگر رنگین میکردند
 و در زمین واحد و بدر و عینه کرده با تنهایی آنچه حمله میکردند مثل قرآن را
 بیازند و انهایی که جرات این امور را میکردند سهل بود یک فقره هم مثل قرآن
 بیازند معلوم نیست این عمل قدرت و جرات زیادتر از آن اعمال خواهد
 و اگر انهایی توانستند و یک اینکه در شهر عینه بودند و محکوم حکم حضرت بودند
 می توانستند کلام چربی نمود که نتوان صاحب انرا پنهان کرد و از جانی کجایی
 نقل کرد می باید در پیش خود بزند و از برای جنگ کنندگان بفرستند که رحمت
 جنگ کشید و همین کلام دین او را باطل کند عیناً این مردک بی مردک چه
 قدر بلاوت داشته و در اکثر مدت اقامه حضرت در مدینه طایف عرب جنگ و حرب
 آنحضرت مشغول و نزدیک بسی غرزه میان ایشان اتفاق افتاد و جرات این را

داشتند و جرات یک آب آوردن نداشتند و حال اینکه در وقتی هم که آنحضرت در
 مکه بودند با همه در مجادله بودند می دانم چگونه عقاب میکردند از برای یک آب آوردن
 و عقاب میکردند با بندگان آنحضرت کردن و شبها در کین نوشتن و خار و خاک بر
 راه او ریختن و چندین نفر از روسا را تا جبهه بنزد نجاشی پادشاه حبشه تعقیب
 معهودی از سلیمان فرستادن و صاحب آنحضرت تیرتا کردن را از زدن و قتل و جاسوس
 بجهت اوقات آنحضرت بر پا کردن الی غیر ذلك از سیاهی که اهل مکه و حال آن
 اطفا نوران حضرت و دفع او کردند تا چنان امر بر او نماند که در نیم شب فرار
 بدین هجرت نمود و اما آنچه گفته که صاحبان فهم بجیت دعوت او بندگان پرستی بر ایشان
 کران نبود تا بر او رو کنند سبحان الله دعوت او بندگان پرستی اگر کران نبود حکم او منسخ
 شریعت ایشان و ترک کتاب ایشان و نهادن اسس عبادت جدیده و احکام
 مخالفه با شریعت آنها و امر بعدم اطاعت پیغمبر ایشان و پشت سر انداختن او امر
 و نواهی او بر ایشان کران نبود اگر بجیت خدا خاطر میکشیدند چون در خدا پرستی
 شریک بودند می بایست بجیت خاطر پیغمبرشان بکنند و اگر دعوت بخدا پرستی
 رفع ثقل ادعای نبوت را میکنند باید بعد ازین هم ارب فهم نبی محب له

۲۶۴ و مغزعه کند زنده و بر تو همس آنقدر که ان نباشد که این همه بی لسانی را ترک شوی
 مسلم داشتیم که ابتدا اقیق میزدند و از آنها جرات میزدند آخر پسیح وقت بود که پسیح
 الا برین باشد و دفعه از مرتبه ذلتی که میگذشت باقی میسر کرد و بر جت و رسید بر تبه
 که تمام حجاز و ثرب و عمان در فغانهای خود هم جرات یکت ایده ساختن نشدند
 خدا انصاف و مدد کرد بد **نفسه زانی گفته** و اگر مسلم داریم که خواستند مثل
 از ما بیادند و نتوانستند باز ثابت نمی شود که معجزه باشد زیرا که عادت جاری شده
 که در هرسانی کتابیت از سلف که هنوز مثل ان نیادند اند مثل کتابت بر سوس
 در یونانی در حل در لیتی و همچنین در سایر استند و در بسیاری از ضایع که در زمان
 سابق احوال شده است که مثل از ما با وجود پسیح بسیار از مردم نیادند و اندک کثرت
 قرآن که نسبت بان ضایع کم کسی سبب اعتقاد یا ترس در حد و ایمان مثل ان
 بر آمده و چون این ثابت شد که هرگاه نتوانستند مثل از ما آورد باز معجزه نیست
 پس معلوم میشود که آنچه در قرآن مکرر واقع شده است که اگر قرآن معجزه نیست سواد
 مثل از ما چگونه است **جواب** آنچه گفته که در هرسانی کتابیت از سلف آنچه
 اگر اراده کرده که کتابیت که خواستند مثل ان را بیادند و پسیح کردند و نتوانستند نیادند

نفسه زانی

مسلم نداریم

۲۶۵ مسلم نداریم و چون چنین کتابی را در سلف چه جای جریان عادت بران اگر
 اراده کرده که نیادند و کجاست عدم تفغات یا عدم اراده یا عدم پسیح است
 و لیکن معلوم است که قرآن چنین نیست مسلم داشتیم که خواستند و پسیح کردند و
 نتوانستند ایام کندی بان کتب واقع شد و از آن معجزه نبوت خود قرار دادند یا دیگر حق
 اول کتی مسلم نداریم بلکه کاذب پیش و اگر اختیار ثانی کنی فرق میان ان با
 و قرآن حاصل می شود و اگر کندی فارق نباشد بنا بر آنچه تو تفسیر کردی کلام یکت از
 معجزات انبیای سلف معجزه بودن ان ثابت می شود چه در شکاشن دریا و حیوانات
 نیز میگویم مسلم داریم خواستند مثل از ما بیادند و نتوانستند لیکن ثابت نمی شود که
 معجزه باشد زیرا که هم چنانکه بنا بر گفته تو عادت جاری شد که در هرسانی کتابی باشد که
 مثل از ما نیادند پسند همچنین عادت نیز جاری شد که در هرسانی از نفون علمی
 از بعضی صادر شده که دیگر ان هنوز نکرده اند چون عمل مانی در فن نقاشی و حکم این
 برین در تعمیر رویا و آثار رستم در شجاعت و عمل مانی خورق در عمارت و بطلموس
 در محطی و اقلیدس در هندسه و اعمال بعضی اطبا در بعضی اعمال طب و اعمال بعضی
 از سحره در بعضی از سحره بلکه خود نیز تصریح کرده که در بسیاری از ضایع با وجود

۲۶۵
سعی بسیار نیاورده اند بنا بر این میگوئیم از کجا معجزه موسی و عیسی ازین
قبیل نباشد و اما آنچه گفته که قرآن بسبب اعتقاد یا ترس در صد ایمان مثل
ان بنا مند پس با وجود آنکه مثل این کلام را در اکثر معجزات سایر انبیا
نیز میتوان جاری کرد جواب ان معلوم شد و میدانم ان کرده بسیار و طوا
پشمار که در مدتهای متعددیه معجزه و منازعه با ان جناب بودند عقدا با
حضرت پیشتره یا ترس از ان و کفار اطراف حال میدانم عقدا و ازین یا ترس
و حال بیکه فروزیت که مقدی ایمان مثل قرآن معروف معلوم شد چه شدی
که خائفین اید مثل ان در خلوت خود میاورند و بگفت کفار بفرستند **نصرتی گفته**
و اگر گویند در صورتیکه محمد صلی الله علیه و آله پیغمبری بود بایست خدا نگذارد که
او قرآن آورد و تکدی کند یا بعد از تکدی بایست بت دیگری مثل ان را
و کذب او را ظاهر سازد زیرا که اجزای معجزه برید کاذب حال است گوئیم که این
مسئله منوط است بر آنکه بر خدا واجب است که خلق را بهر قسم باشد نگذارد فضلا
باشند و این مقدمه مسلم نیست اولاجبت اینکه می بینیم که دین پیغمبر کاذب چون
رزقش و دیگران رواج دارد و همچنین بت پرستی و ثانیاً در خصوص محمد صلی الله علیه و آله

نصرتی گفته

۲۶۴
معجزه برید کاذب هم نشده است که اگر چه قسم ان کجرا حد معجزه که تکدی
باشد بران صادق است لیکن جزا دیگر که خارق عادت کلی باشد بران صادق
نیست پس تکدی بر غیر خرق عادت شده است و حجت خدا بر شما تمام است
که معجزه برید کاذب جاری نشد **جواب** در مقام لازم است از تقدیم
به مطلب اول بدانکه متکلمین لطف را بر خدا واجب می دانند و این مقدمه را
در کتب خود بیان کرده و ان را مقدمه اثبات تکلیف و واجب بحث اینها
و نصب خلفا و استعماله جریان معجزه برید کاذب قرار داده اند و ما را در رعایت
این مقدمه و ثبوت تکلیف و حجت استعماله جریان معجزه برید کاذب بواسطه
این مقدمه نظر است و از ان تمام نمیدانیم چه اولاً بسکونیم که معنی لطفی که بر خدا
واجب میدانند و اثبات میکنند یا بیان ما یقرب العبد الی الله و بعد از آن
یا بیان مصالح و مفاسد که مراد اول است و وجود لطفی موقوف بر ثبوت تکلیف است
چه ما و اینکه تکلیفی ثابت نشود مسلم نیست و وجود مقرب بمعنی چه ما و اینکه تکلیف
ثابت نشده مسلم نداریم که علی ادعی را بخدا نزدیک یا زرا و دور میکند چنانچه
در سایر حیوانات چه نزدیک شدن بخدا و دور شدن با تیان تکالیف می شود و اگر مراد

۳۴۷ ثانی است اگر مراد مصالح و مفاسد بدنیست و واضح است که بیان آنها بر خدا لازم
 نیست و بیان آنها و تخیف شارع نه و باین جهت در تراجم و ادبایان غالباً بیان آنها
 و اگر مصالح و مفاسد نفسیست وجود و ثبوت آنها نیز فرع وجود تخیف است
 مادامیکه تخیفی ثابت نشود نسبت همه اعمال را بنفس یکی خواهیم نسبت و از برای
 نفس مصلحه و مفاسد مسلم نخواهیم داشت چنانچه از برای حیوانات مصالح و مفاسدی غی
 جسمانی نیست و ثانیاً میگوئیم که شکی نیست که از افرادی نوع انسان جماعتی مشا در
 اطراف عالم هستند که هیچ دعوتی بایشان نرسیده و میت متقی بکوشش این
 و جماعتی دیگرین هستند که شنیده اند و ممکن از نفس و تقیض حجت و عدم حجت
 ان نیشند و جماعتی دیگرین هستند که شنیده اند و ممکن بوده اند و نفس بقدر قوه
 نموده اند و لیکن بحسب تصور قسمی نرسیده اند و موافق قواعد عدلیه همه ان
 طریف معذور و از راحت مؤاخذه دور اند پس میگوئیم که ایالطفی که در حاکم خدا
 نسبت بعضی ایشان است یا همه ایشان معلوم است که توانای گفت و نبض و اگر آن
 کدام دلیل است که وجوب لطف بر بعضی را میرساند و بس مگر اگر ثابت شود این
 بی فایده خواهد بود چه از برای هر کسیکه خواهی بمقدوره وجوب لطف امری است کنی او را
 رسیدگی خواهد

رسیدگی بگوید از کجا که من از ان نبض هستم که لطف بر من واجب شد یا بگوید لطف
 نسبت بعضی لا محاله تحقق شده و بیک وجه حاجت و اگر کوئی نسبت در حجت گوئیم
 چگونه نسبت بطولیف مذکوره تکلف نمود اگر کوئی تکلف در آنها بجهت مانعی است
 گوئیم که گاه تواند بجهت مانع تکلف کند پیش بد در مقامی که خواهی بمقدوره است کنی
 مانعی باشد بلکه شاید در جمیع افراد ان مانع از لطف باشد اگر کوئی مانع احتمالی
 کافی نیست بلکه مانع معلوم در کار است گوئیم معلوم بر خدا یا بر تو اگر معلوم بر خدا خواهی
 شاید در همه جا باشد و اگر معلوم بر تو خواهی بگو بدینم چه مانعی از لطف معلوم بر تو است
 جماعتی از اهل جاهلیت که شلا پست سال قبل از نبوت پیغمبر از زمان بودند بود یا
 اهل خرابی و بودایی که پیغمبری در میان آنها مبعوث نشد و دعوتی بکوشش ان
 نرسید اگر کوئی برضع مؤاخذه از آنها لطف نسبت با آنها نیز عمل می آید گوئیم باید این
 لطف را نسبت به ان افراد ان کند و هیچ تخیفی بهمین گنند تا مؤاخذه نباشد
 و مثال میگوئیم که شکی نیست که بعد از وقوع تکلیف و بوسه سبب نماید که طایفه در زمره سعادت
 داخل و همچنین جمعی بواسطه سرکشی و عصیت و سرکشتگی شقیقا مندرج و عذاب ابدی را
 مستحق میگردند پس چنانکه بوجوب تکلیف در بعضی لطف است عدم در بعضی دیگر لطف است
 مستحق میگردند پس چنانکه بوجوب تکلیف در بعضی لطف است عدم در بعضی دیگر لطف است

نیت که اگر بعث و تخفیف خودی ایشان را لعن و مواخذه و غذای خودی پس اگر
 لطف بر خدا واجب بودی چگونه در حق این کرده تکلف نمود و را بجا میگوئیم که
 ای لطف را که واجب میدانی میگوئی واجب است خواه مانعی از برای آن باشد
 یا نه یا تخصیص میدهی و خوب بصورت عدم مانع اول که محال است بجهت اینکه
 عدم مانع در وجود ممکن شرط است علاوه بر اینکه نسبت میدهند همه تکلیف تکلف بعضی
 از لطف را بوجود مانع و از آن جهت تحقق لطفی در تجرید مفسر مایه وجود لطف و تصرف
 لطف آخره عدم متعالی محال تخصیص میدهی از آن بصورت عدم مانع پس گوئیم این شرط
 عدم مانع واقعی است خواه کسی بداند یا نه یا عدم مانع معلوم اگر عدم مانع واقعی
 همچنانکه فی الواقع هم چنین است گوئیم بنا بر این این مقدمه مفید می شود چه در
 خواهی بان امری شایسته کنی خصم را میرسد که گوید شاید در اینجا مانعی باشد از برای لطف
 و اگر شرط عدم مانع معلوم باشد با وجود اینکه سخن فاسدی است چه در بعضی چنین عقیده را
 ثابت میکنند گوئیم معلوم بر همه کس مابریضی و علی التقدرین در ردی آید بسیاری از
 مواقع که تخفیف لطف در آنها تکلف نموده و مانع بر کسی معلوم نیست و خاص میگوئیم
 که ای لطفی را که واجب میدانی آن چیزی است که فی الواقع نفس الامر لطف باشد خواه

ما لطف بودن

ما لطف بودن از آنرا درک کند یا نه یا چیزی است که بحسب تعقل لطف باشد اگر مراد
 اول است باز آن مقدمه بی فایده می شود چه در هر مقام که بان استدلال شود از برای
 اثبات امری خصم میتواند گفت که از آنجا که این امر فی الواقع لطف باشد حکم ما
 بطبیقت آن اثبات لطف واقع را میکنند و اگر مراد ثانی باشد گوئیم ایام را چه نیست
 که تمام تعقل حکم کند بلفظ بودن آن یا حکم بعضی تعقل کافی است اگر مراد اول است
 بیان کن به چشم کدام چیز است از اموریکه ان مقدمه را در آن بکار میبری که یقین دانی
 همه تعقل حکم لطیف آن میکند بلکه یقین بخلاف در آن نداری اگر مراد ثانی است
 بیان کن به چشم کدام دلیل ان مقدمه را بن قیود اثبات میکنند اگر کوئی مراد چیزی است
 که لطف بودن آن بدیهی و ظاهرا باشد گوئیم بدیهی و ظاهرا نزد همه کس باشد یا نزد بعضی
 کافی است اگر مراد نزد همه کس است کدام موضع است که مواضعی که با مقدمه در اینجا
 مما جده که لطف بودن آن مختلف فیه نیست و در نزد همه کس بدیهی است و اگر مراد
 نزد بعضی است با وجود آنکه بدیهی بودن هیچ موضعی از مواضع مذکوره نزد احدی
 مستقیم است کدام دلیل است که وجوب لطف بدیهی در نزد بعضی را بر خدا اثبات
 می نماید مطلب دوم آنکه اگر چه با مقدمه وجوب مطلق لطف بر خدا را تمام عقیده ایم

و بدت او برزی ان مطلبی اثبات میکنم اما خصوصاً در جوب بحث رسول با آنچه در
 فایده چهارم از باب اول گذشت ثابت میکنیم و بوجوب ان بر خدا امتناع ظهور منجز برسد
 کاذب ثابت می شود چه بحث بدون نشان و برهان امری است بی فایده و از حکیم
 ان قبح است و تکلیف با طاعت رسول بی نشان تکلیف بقیح است و نشانی که از برای
 اکثر مردم مفید باشد بخیر منتهی و اگر ان هم تواند برید کاذب جاری شود نشان نخواهد بود
 و تدبیر معرفت رسول از برای غالب مردم خواهد شد و بحث رسول مفید خواهد بود و بطلب
 سیم بدانکه بر حکیمی که امری بر کسی لازم میکند و تکلیف بان می نماید لازم است چهار
 و فتح باب و اصول بان در رفع موانعی که رفع آنها در دست تکلیف نباشد تا یاد چه بدون آنها
 تکلیف با لایق لازم می آید و قبح ان و عدم جواز ان بر حکیم مطلق بدیهی است و اما
 رفع موانعی که از جانب تکلیف باشد و رفع آنها در قوه او باشد پس ان بر تکلیف کننده لازم
 نیست و همچنین لازم نیست داشتن تکلیف را بر فعل تکلیف به و سلب قدرت او بر ترک آن
 صورت تکلیف نخواهد بود و هرگاه رفع مانعی از جاز آوردن تکلیف با و مصل تکلیف به که در
 قوه تکلیف رفع ان نباشد نشود لایق له تکلیف بان تکلیف به ساطع و تکلیف از مورد
 عذاب و مواخذة در ترک ان برکنار خواهد بود پس هرگاه خداوند تعالی اراده می خواهد

واجب بر خدا اظهار ان شریعت و قرار دادن ان است و تسبیل و وصول بر تکلیف
 از ان است با حکام ان شریعت و فهمیدن ان و فتح باب حقیقت و بوجوب طاعت ان در رفع
 موانع غیر مقدره و رفع از برای تکلیف را از وصول بفهم حقیقت و با حکام ان شریعت در رفع
 و تکلیف از کسی از ان است که مانع غیر مقدره در رفع داشته باشد اما بعد از چهار و فتح دو
 باب مذکور رفع موانعی که از جانب خود تکلیف است مثل مانعی که از تقصیر یا عدم تقصیر
 یا عدم اراده باشد بر او لازم نیست و بعد از بیان این مطالب شمه میکنیم اما آنچه
 این لغزانی گفته که این مسئله یعنی استحاله اجزاء و منجزه برید کاذب منوط است بر آنکه
 بر خدا واجب است که خلق را بر قسم باشد مگر در اقبالات باشند و این مقدمه مسلم
 بران دارد می آید که اگر از هر قسم باشد عموم را اراده کرده نمی تواند که ظاهر لفظ است حتی
 رفع موانعی را که از جانب تکلیف باشد و حتی سلب قدرت ان بر ترک و رفع عدم اراده ان
 مطلقاً این مسئله بان منوط نیست چه در این اقبالی نشده و چنین نمی گفته چه در رفع موانع
 الرفع از برای تکلیف خود لا اتفاق بر خدا واجب نیست و اگر از هر قسم رفع موانعی که در دست
 خود تکلیف نیست و قدرت بر رفع ان ندارد خواسته می این مسئله منوط بان مقدمه است
 نه این مقدمه منع بر است و منوط بودن این مسئله بان بلکه هر دو جمله در باب است بر تبه باشند

که انکار را در آن راه نیست اما واجب زلف موافقی که زلف ان در قوه عینیت زیرا
 که چنانچه بان اشاره شد تکلیف با وجود چنین موافقی تخفیف با لایطی است و از قبیل
 کردن اعمی است بدیدن و این مبدیه عقل و اتفاق عقلا باطل است و اما منوط بود
 احتمال اجرای مجزیه برید کاذب این مقدمه پس بکتب آنکه اگر جریان مجزیه برید کاذب
 جایز باشد در هر مجزیه احتمال کاذب بودن حسب از احواجم داد پس از مجزیه علم بصدق
 بیخ پیغمبری هم نخواهد رسید و این واسطه شناختن پیغمبر از برای اکثر مردم ممکن نخواهد بود
 و چون وصول تکلیف به موقوف بقبول قول پیغمبر است و ان موقوف بر علم بصدق است
 پس وصول تکلیف به از برای اکثر مردم مستح نخواهد بود پس اگر جریان مجزیه برید کاذب
 جایز باشد تکلیف اکثر مردم باطل است پیغمبران تکلیف با لایطی خواهد بود و پیغمبران
 بر ایشان عیب خواهد بود و نمیدانم اگر قائل بودن اجرای مجزیه برید کاذب مسلم است
 نیست و جایز میدانند بجهت دلیل پیغمبری موسی عیسی را ثابت میکنند چه در این راه
 که نفی سحر و طب از معجزات ایشان کند چه مسلم میدانم که نه سحر بوده و نه طب و لیکن
 ایجاد با تلبه از کجا صادق بوده اند و اما آنچه گفته شد می بینیم درین پیغمبر کاذب چون زود
 رواج دارد و چنین بت پرستی بران دارد می آید که علی اگر تکفیر بر خدا لازم است بهتر است

نقضات

زلف ضلالت از مردم نماید این بحث وارد بود و لیکن ما چنین نمیگوئیم بلکه میگوئیم
 بر او لازم است فتح باب فهم هدایت از ضلالت بکند و تسهیل درک فسق نماید
 بعد از تکلیف سبب تقصیر خود در نقص با فهم زود بر خدا گنجی نیست و در ادیان باطله
 چون دین زردشت و بت پرستی و اشغال آنها فتح باشد و اگر نه تو از کجا دانستید که
 اینها ادیان باطله هستند و هر دین باطلی را که نقص ماوری باطلان ان را
 فهمیده و واضح است یا نه اگر واضح است پس معلوم است خدا فتح باب فهم باطلان ان
 حتی اینکه مثل توفی از فهمیده و اگر واضح نیست از کجا حکم باطلان ان میکنند
 تا موجب نقص شود و با جمله خداوند مسربان راه حق و صواب را نود و پاره
 از کار ناراستان برداشت اگر کسی نفهمید خود تقصیر کرده چنانچه در حق زردشت
 که چنان نمود که آتش با او سخن میگوید خدای تعالی انوشیروان را کاشت
 تا فدا و امر او را با هرخت و معلوم کرد که نقی در زیر آتش کشته و شفقی را در
 انجا پنهان نمود تا سخن گوید لا اکره فی الدین قد تبین الرشید من العی
 بر این آنکه در حق زردشتی که این مرد مثال زده در حقیقت و باطلان ان
 خلاف است چه بعضی میگویند زردشت عفت سزانی نام ابراهیم خلیل الله است

۲۵۵
و بعضی دیگر گویند زردشت در زین دونه بود از پیشوایان ملت ابراهیم
چون بنی اسرائیل که بعد از موسی بود و کتاب ایشان حق بوده لیکن است
ایشان ان کتاب را نوشته و پیغمبر خود را کشید و زنده و پازند شد ان
کتاب است و در بعضی از روایات ما ولات بر من طلب است و بعضی گویند که ان کتاب
خود را محرف نموده زنده و پازند نوشتند و بعضی کتاب زنده را صحف ابراهیم
میدانند و بعضی زنده و پازند را دونه گان از صحف میدانند و بعضی زردشت را از
نسل فریدون گفته اند و گویند پسر او پورشت و مادر او دونه نام است و حکمی بود
شاکر د افلاکس داد عای پیغمبری کرد و حیلله کنخت و کتابی سخت زنده نام
و در عهد کتتاب بود و کتتاب و پیغمبر یار بدین او در آمدند و ان بنیاد است پس
هناد و بعضی گویند از اهل فلسطین بود و بعضی از اهل اذربایجان گفته اند و بعضی
او را شاکر در میانی پیغمبر میدانند گویند بمصر و شام و روم و هند رفت و سلماس
و تبرکات بجا نوشت کتابی زنده نام از تفسیری که پازند نام پس سلف
و کتتاب را بدین خود دعوت نمود و اما آنچه گفته که بر قرآن کج و حدیثه که
خارق عادت کلی باشد صادق نیست پس بران وارد می آید که حالی ازین نیست

مثل قرآن را

۲۵۶
مثل قرآن را در قوه بکس سبانی یا میدانی پس برابر اول بقول تو خارق
عادت کلی خواهد بود اگر چه عبارت نامر بوطی است و بنا بر ثانی که در قوه انسانی
باشد پس ما بخرق عادت کلی خواهد بود زیرا که بر ظاهر است که هر گاه چیزی در
قوه انسان باشد خصوص هر گاه از جنس سخن گفتن باشد که سبب ان را چند
صورت نیست و همه اهل ان فن و ما برین دران در مدت مدیده غایت سعی
خود را دران میکنند بلکه در طرف مدت زنده از هزار سال جمع کثیر در صد آیتان
بان باشند و ابقای دین ابا و اجداد خود را بلکه عدم ابطال دین پیغمبر ان خود را
که غالب حجت و غیرت دران زنده از همه چیز می باشد موقوف بران بینند
و بایان مثل ان زن و فرزند و عیال و مال خود را توانند می فطت کنند و
محتاج بشمشیر کشیدن و خود را در معرض هلاکت در آوردن نشوند و غیره که
مذلات است بر کردن نمیکنند و نسبت نجس بودن و حیثت ال ذن و ذن ایشان
نمهند البته اگر چه بیگ فقره باشد مثل ان می آورند خصوصاً در صورتی که حسب
کلام خود بگوید این معجزه من است و در همان کلام بگوید اگر مثل ان می آورند است
میکنید و طلبان دین من و بگوید که اگر همه این جن جمع شوند نمی آورند و نخواهند

۲۵۶

واهل ان فن را انقدر عصیت و عداوت با او باشد که زن و فرزند و جان خود را
 در معرض تلف در آورند و دین او را قبول نکنند و بیارودن مثل ان با وجود این
 همه امری است که خلاف عادت کلی است و عادت نبی نوع ان بر چنین چیزی
 جاری شده است و یقین دارم بلکه قسم با بسم عظیم پروردگار بر طبق ان
 میکنم که اگر نه این بود که ایمان بشل ان در قوه نبی نوع ان نبود یا
 منع الهی بر ایمان بشل ان نبود با وجود مراتب مسطور و فریاد مسلمان در
 محافل و منبر که این معجزه پیغمبر است و اشتهال قران بر اینکه اگر جن و انس مع
 شود یک ایه بشل ان نمی اورد و اگر بابت از روم و قنق و چین و خطا مقبلم
 لغت عرب در آید و مثل ان بیاورند یا سلاطین این خاکت و علمای ایشان
 جمعی را بتعلیم ان لغت و آوردن مثل ان بکارند و خوانند تا خارج کنند که بود
 وکت به مثل ان ساخته بودند و با طرف عالم قشر کرده بودند چه جای کیت
 ایتا اینکه حقیقت او میان خود را ثابت کند و لا اقل هم در میان خود را که در کجوه
 عالم در ذلت و خواری هستند و از ضا شرت باطلوبت ممنوع و از آنچه اندک
 غرق در ان است دور و نجات شهونند و طوق خیر بر گردن هفت ده بند خلاص

کنند و لا

کنند و لا اقل اگر خلاصی نشود تخلفی کنند و تشفی قلب حاصل نمایند و عالم را از شل
 ان محکوم کرده بودند و این کار را در دیگران میکردند چه جای کفایت که قیج بتعظیم نبودند
نفسه ان و اینکه گفته شده است که معجزه قران اقوی است از سایر معجزات بجهت
 این همیشه باقی است بخلاف معجزات سایر انبیا که بطول مدت ضعف انها پشتر می شود
 کونیم کاین درست است هر گاه معجزات ایشان ازین قیل بود که خودشان نوشته
 بودند یا در عهد ایشان در کتب متعده ثبت شده بود و شهون شده بود بلکه تا مدتی
 بطرف نقل و حکایت بود و بعد از مدتی در کتب با بدلان محبت نوشته شده بود
 چون چنین نیست هر قدر از ضعف و قوت که انها در عهد سلف بوده است حال
 نیز بر همان قرار است و اگر از طول مدت ضعف در یقین حاصل شود پس باید اگر
 کسی را در پست ساکنی یقینی حاصل شود در ایام شفت ساکنی نقصان پذیرد
 یا آنکه تفرقه یافت شود میان معجزات موسی و عیسی **جواب** بدانکه آنچه گفته شده
 از اقوی بودن معجزه قران بجهت بقا، ان همیشه چنین است و از برای ان دو وجه است
 وجه اول آنکه از عهد برتیمات است که علم بخیرنی دورکن ان بواسطه حس مجرب است
 شتی اقوی است از علم بان بواسطه اخبار جهاس ان پس در کت مریات بواسطه

کشف

جواب

رویت ان چیز و سموعات بواسطه استماع ان و مومات بواسطه لمس ان و هكذا
 اقوی است از درک ان بواسطه اخبار دیگری که از او دیده یا شنیده یا لمس نموده
 زیرا که خود قوه حاسه را اثری دیگر است از نفس و از این جهت است که مثل
 شهور شده شنیدن کی بود مانند دیدن و نیز در درک بقوه حاسه تفصیلی است
 مجوس که غالباً در اخبار بان خصوصاً بنحوی که علم جمیع تفصیل ان حاصل شود نمی
 شود و علم باخبار از نوع اجمالی که غالباً موجب تردید در واقعیه می باشد خالی
 نمی باشد مثلاً در اخبار با حیاء اموات اغلب است که بعد از مدت متعاریه هرگاه قوه
 بتواتر خبر محضوف بقرینه ثابت شود زیاده از اینکه فلان کس مرده زنده گردیده
 مرده را زنده گردنی باشد اما اینکه ایا بکرتیه این غسل از ان صادر شد یا بکرتیا
 ان مرده زیاده از سه روز از فوت او گذرشته بود یا اینکه احتمال سکته در ان بود
 یا آنچه منقول از بعضی از اطباء است که گفته مرده پیش از تمام سه روز را زنده
 نمودن بعید نیست یا نه و ایا بداد او بود یا بتکلم یا باراده و ایا دلکی یا صیحه است
 بموضع خاصی از ان رسانیدن بود که احتمال تاثیر ان عمل در حیاء ان برود یا نه
 و ایا زنده شدن ان بعضی حرکتی بود که در احتمال حرکت قسری بواسطه بعضی خصوصیات یا

اعمال

۲۶۰ اعمال دیگر برود یا اینکه حقیقه زنده شد و تکلم کرد و راه رفت و تکلم ان بکلام مثل
 کلام ادعی بود یا نه و ایا این میت را حاضرین قبل از موت دیده بودند که بدانند
 همان شخص است یا نه و ایا ان میت بعینه همان شخص بود که احتمال یکی از خصایص
 بودن ان برود یا مثل ان بود مجمل در افعال و اعضا گاه بود تفاوتی داشت و ایا
 حاضرینی که خبر دادند مردمان فطن زیرکی بودند که امر بر ایشان مشتبه نمیشد یا نه
 ایشان از موافقین و دوستان و همداستان او بودند تا احتمال خلاف واقع بود
 یا نه ای غیر ذلک من الاحتمالات بخلاف اینکه ادعی خود ملاحظه مرده زنده کردن بکنند
 چه در مصورت علم تفصیلی جمیع جزئیات ان دارد و بعد دویم آنکه از جمله اوضاع
 و ضحیات است که هرگاه علم بمعجزه جاسان نباشد و با خبری است در کتب است
 بعد از طول مدت و تادی ان و تبدل طبقه مخبرین بعضی احتمالات حاصل می شود
 که در مبادی امر نبود چه ظاهر است که هرگاه جمعی بسیار خبر دهند ما را که ملاحظه کردیم که
 فلان کس فلان مرده را زنده ساخت بنحوی که علم از برای ما هر سه تفاوت بسیار
 تا اینکه هزار بار و هزار سال این واقعیت بدست سیدیه شد چه خبر از مخبرین
 طبقه سی سیدیه هم چه احتمال می رود آنها جاتی اند که بشنیدیم که این شخص خود در حق

بعضی از معجزات پیغمبر آخر الزمان میگوید و چهل و نهم از معجزات است که بعد از این
 بیست نفر باید و نفری شود چنانچه در حدیث آمده که اعمال اینها گفته شده و با هم
 طول است و تعدد طبقات لایق در هر طبقه یک احتمالی زیاد می شود که در طبقه متعدده
 بران نیست و اگر ان احتمالات بعیده باشد که موجب رفع علم نشود لایق آن تفاوت
 و وضوح و ظهور و مرتبه علم میکند و انکار اینکه علم حاصل از اخبار در طبقه اولی تفاوت دارد
 با علم حاصل از اخبار بعد از آنکه شوق زمر رسال مثلا و هر سیدان حد طبقه انکار بر اینهاست
 است و همچنین مثبت درکت چه بود از طول مدت و تعدد نسخ در علم اینکه اینها در این کتاب
 چگونه شخصی بوده و تحریف در ان راه نیافته و مراد از این نقطه چه بوده اما اصطلاح در این لغت
 تفاوت کرده یا به الی غیر ذلک تفاوت حاصل میشود هرگاه این معلوم شد میگویم که
 آنچه لغزانی گفته که ضعف علم بواسطه طول مدت در وقتی درست بود که معجزات ایشان
 خود ایشان نوشته بودند یا در عهد ایشان درکت متعدده مثبت شده بود آنچه از
 غراب سخنهاست که کسیکه اندک شوری داشته باشد میگوید اما اولاجبت آنکه غیبیایم نوشتن
 خود حسب معجزه چه فایده بران ترتیب میشود چه ثبوت صدق ان موقوف به ثبوت
 معجزه اوست و بنا بر این ثبوت معجزه اوست موقوف بر ثبوت صدق او خواهد بود و این

واضح است و ازین قبل خواهد بود که بگویم فلان شخص میگوید من معجزه دارم پس
 البته پیغمبر است بعین آنکه خود تصریح میکند که من معجزه دارم اگر کوئی چون معجزه ام
 محسوس است پس هرگاه در کتاب خود نوشت یقین بصدق او میکنیم زیرا که اگر دروغ
 می بود از خوف کذب در بران نمی نوشت کونیم چگونه شد که این سخن در حق موسی
 و عیسی درست است در حق محمد ص که در کتاب او است که نام مراد درکت خود می باشد
 نام من در توره و انجیل است درست نیست و حال اینکه علمای یهود و نصاری در ان
 عهد بسیار نسخ توره و انجیل میپار بود چگونه خوف کذب هر دو را دلیل بر صدق او نمی
 شمارند سبحان الله العالی عجب و اما تا نبی کجست آنکه اگر مراد ان از کتب متعدده است
 که یک کتاب نسخه های متعدده داشته باشد که همه منتهی بیک نفر شود و نماند این
 چه باعث علم می شود و قول کنیز و ان هم نوشتن چه افاده علم میکند و اگر مراد او
 از کتب متعدده مؤلفات متعدده است اگر مراد از تعدد دو کتاب سه کتاب و مثال
 از تعدادی است که یکدیگر را ترسیده نماند چرا افاده علم میکند و احتمال دروغ و خفگی
 در ان نمیرود و چگونه خبر انها مفید علم است و نوشتن انها مفید علم است و در عهد ان
 پیغمبر بودن انها چه فایده میکند مگر در عهد او دروغ نمیتوان گفت و نمیتوان گفت

۲۴۲ من چنان و چنان دیدم با ما جماعتی دیدیم ضرورت بگوید فلان و فلان هرگز
مخالفین بودند که تو بگویی اگر دروغ بود بر او رد میکردند و اگر مراد از تعدد صد کتاب
و پنجاه کتاب است و مثال آن اعدادی که بعد تو اثر رسیده میدانم در کدام مذهب
کتاب از نویسندگان متعدده که همه بعد تو اثر رسیده باشد تا این زمان باقی مانده یا
زمان عیسی مانده یا موسی یا ابراهیم یا نوح خود تو سابق بر این گفتی از ایام موسی
کتابی در میان نیست و معلوم است نوشتن خود موسی هم فایده ندارد و شخصی هم
از عهد موسی تا حال مانده و شهرت ببرد ابراهیم تو مفید فایده نمیدانی چنانکه گفته بودی
گفت پس میدانم از کجا معجزات موسی را دانستی و اما آنچه گفته که بلکه تا مدتی
بطریق نقل و حکایت بود آنچه و غرض او اینجاست که از کلام بعد او مستفاد می شود طبعی
بر مسلمین است که بزعم فاسد خود چنان میدانند که اگر معجزات پیغمبر ما بطریق است
کسی ازین مرد بپرسد که هر گاه چه بگوید بطریق نقل و حکایت بشدنی فایده باشد
و حجت نباشد و اگر باطله نوشته شود نوشته بدون حجت خواهد بود آنچه را تو
کان میکنی خودان پیغمبران نوشته اند یا در عهد ایشان در کتب متعدده نوشته
اند از کجا دانستی که خودان پیغمبران نوشته اند یا در عهد ایشان

انرا ندانند

۲۴۴ نوشته شده ای نویسندگان ایشان تو گفته که ما در آن عصر نوشتیم یا وحی توانا شد
اگر کوئی در کتابهای دیگر نوشته شده که این کتابها در عهد ایشان نوشته شده
نقل کلام در این کتب میکنیم پس لابد بطریق نقل و حکایت خواهد بود و تو بدون
حجت این کتابها را از ایشان خواهی داشت و حال اینکه خواهد آمد که نقل معجزات
از برای مسلمین منحصر به همین طریق نیست و اما آنچه گفته که اگر از طول مدت ضعف
حاصل شود آنچه که این شخص چنین یافته که مجرد طول مدت باعث تفاوت علم
دانسته شده و تفهیمه که مراد این است که بطول مدت و تعدد طبقات مخبرین و
قراین و نحو اینها یقین ضعیف میشود و اما آنچه گفته که یا تفرقه یافت شود میان
معجزات موسی و عیسی گوئیم اگر مراد عدم تفرقه میان مجمل معجزه ایشان این
پیغمبر است این بواسطه علم حریان عادت است باینکه هر پیغمبری را معجزه است
و نقل برکت در کتب و نقل و خبر ندارد و اگر در تفاسیل معجزات ایشان است پس
اگر عدم تفرقه را مسلم داریم گوئیم باین جهت است که عیسی نیز خراز معجزات
موسی داده چنانچه پیغمبر ما هم خراز معجزات هر دو داده و نظر بقین اصدق
قول پیغمبر آنچه ضعف که در طرف مانی که فیما بین موسی و عیسی بحجت طوائف حاصل

بسم الله الرحمن الرحيم

شده بود بر طرف میشود و مثل عهد زمان موسی شود بخلاف اینکه طبقات غیرین
 بخوار میگردان باشد **نفسه** **کلمه** و اگر گویند که معجزه قرآن چون از غفلت است
 است از سایر معجزات که از نقطه حسیات است گوئیم که اقوی بودن هر چه کسب غایت
 پس اقوی بودن معجزه ان است که انفع باشد و در اعجاز قسم ان اکثر عوام را
 فهم نیت که درک معجزه بودن انرا نماید و خاص را چشم است که سایر معجزات را
 بدینند و نفهمیدن عوام معجزه قرآن را از نقص ادست زیرا که هر معجزه که اکثر مردم
 ندانند که ایا این معجزه است یا نیت ناقص است **جواب** اکثر عوام را فهم نیت که
 درک معجزه بودن قرآن را از راه فصاحت و معانی کنند این را درک میکنند که معجزه
 انرا معجزه خود قسم را داد و احدی از فصاحت مثل ان نتوانست بیاورد و این یا از راه
 قوه بشریه است از ایمان چنین کلامی باینکه با وجود سهولت آوردن ممنوع شدند
 و علی تقدیرین معجزه است خلاصه آنکه هر عامی می فهمد که این کلام باین فصاحت
 برتر است که فوق طاقت بشری است ایمان مثل ان باینه و علی تقدیرین معجزه است
 عامی در نفهمیدن اینکه کلامی که طوائف پیش از تو نوشته بیکت ایتمش ان برای
 تا محتمل ج ببدل جان و مال و عیال شدند معجزه است اقرب است ما فهم

قرآن

معجزه بودن مثل شق البحر و اجاء الاموات پس قرآن از حیث نفهمیدن عوام
 و خاص بسیار معجزات شرکت خواهد بود و محتاج بودن عامی نقل در خصوص اینکه
 کسی مثل ان نیارد مثل محتاج بودن غیر از چند نفر قلیلی است که در حین
 زنده کردن عیسی علیه السلام حاضر بوده اند و زیاد خواهد بود نفع قرآن از این حیث که
 خاص بر عصری تا روز قیامت خود این معجزه را بشود بد میکنند ضعیف نمی شود
 بخلاف سایر معجزات که بجز یک نیکه در حین حدود معجزه حاضر بوده اند از شاهده ان
 در فهم ان محتاج نقل هستند پس از این حیث نفع قرآن اکثر خواهد بود علاوه بر
 منافع دیگر چون استشفای بایات ان و دفع اعدای بوطله توسل بانها و براندان
 باینکه بانها چه در هر عصری چه در چهارمبتلا که توسط توسل بایات قرآنی
 شفا پوشیدند و چه بسیار ترسناک که بوسیله تک بانها در جهنم امن و امان خواهند
 و چه بسیار حاجتمند که بسبب تشریف بانها مقضی المرام گردیدند و چون وصول
 بحقایق معارف و دقائق حکم که در عهدی بسی از عارفان که از سبب قرآن
 جوده های معارف را بنیاد نوشیدند و بسی از علما که لطایف حکمیه را بوطله ان فهمیدند
 چه انهای مرده که باستماع آیت قرآنی زنده گشتند کافی ابد رسیده بلی نصرتی بپاره از معجزه

پنجب سری از کفرستان فریخت میکشد و در پیش خود عرفی **نیزند** که کوشش معنی
 دوت از تریج بشناسی روا بود که طاعت کنی زینجا را پس معلوم شد که قرآن
 اقوامی مجزیت و انفع انهاست **نصرتی گفته** و اگر گویند باید می نماید مجزه بودن
 قرار از استمالش بر بیغبات و معلوم مذکور و حکم مذکور و شریعت مینه ان گوئیم
 اما استمالش بر بیغبات آنچه شهور است در کتب شش مفت موضع شش است از قبل
 ام مفت الروم و دیگر و محمد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات یستجاب لهم و چند جای دیگر در متبع
 واضح است که ان قدر معین در طور قرائت انها و شان نزول و مقصد انها **مختلف** نموده است
 که حال از انها معنی معنی دستگیر می شود و این اختلاف نفی اعجاز از ان میکند **جواب**
 اولاً مسلم می داریم که شش مفت موضع شش است اگر کجیت اعجاز است یک خبر از
 هم کافیت چه جای شش مفت موضع نمیدانم از عیسی زیاده از دوسه زنده کردن
 بر حد بعین رسیده یا از موسی زیاده از یکبار بجز را نشان که شش مفت خبر از
 بنظر این شخص کم می و نشان میدانم اختلاف در نحو قرائت با شان نزول بر فرض
 تحقق چه ضرر با خبر از غیب بودن میرساند و اما **مختلف** در مقصد انها پس اگر **مختلف**
 در جزئیات تفصیل را اراده کرده وجود ان در بعضی مواضع **مختلف** نیست و لیکن ان

مختلف

نصرتی

جواب

اختلاف اصلاً موجب **مختلف** و **مطلب** نمی شود چنانچه **مختلف** و **تفصیل** مرده زنده
 کردن می غیر شده که در کدام وقت بود و که را زنده کرد و بچه نوع زنده کرده اگر **مختلف** در
 اصل **مطلب** را خواسته مطلقاً چنین اختلافی در ابیات اخبار از بیغبات نیست و بر فرض
 اینکه در یک موضع باید و موضع باشد در مواضع دیگر نیست چه وقوع اخبار از بیغبات در قرآن
 منحصر در سه موضع نیست بلکه بسیار است و کلیه انها بر دو قسم است **قسم اول** ان است که
 در بسیاری از ابیات کریمه حق سبحانه و تعالی اخبار فرموده است با آنچه تاوان و منافقان
 در خاتهای خود میکشند یا با یکدیگر مذکور می خشد یا در خاطر خود میکشند زانیند و بعد از
 خبر دادن تکذیب انکفرت میکشند و انها را توبه و ندامت میکشند و ازین باب در قرآن
 بسیار است از آنجمله در باب جمعی از منافقان یهود که می آمدند و بان حضرت میکشیدند
 ایمان آورده ایم و وصف ترا در توره خوانده ایم و چون کفایت میفرشد میکشید بعضی
 بعضی که چرا آنچه خدا باب علم انرا بشما مفتوح نموده در توره از وصف انکفرت نزد
 مسلمانان اظهار میکنند پس حق تعالی ان بهمان ایشان را بشکار فرموده و گفت **اولاً**
 خدا نبصهر الم بعضی را او انکد تو نسیم ما فتح الله علیکم یعنی چون بعضی از ایشان با بعضی
 دیگر ضلوت کنند گویند چرا مسلمانان را خبر دادید از علمی که خدا بشما کشف کرده است و از ان

۲۹۹ جمله چون در اول بر مردم حرام کرد جماع کردن را در شبهای ماه رمضان و بعضی
از ایشان پنهانی در شب جماع میکردند فرمود علم الله انکم کتمتم تحت نون نفسکم
یعنی خدا دانست که در شبهای ماه مبارک رمضان جنابت میکنید با خود و از آنجمله
بازده نفر از یهود خیر مسمد شدند که نزد حضرت آمده در اول روز ایمان آوردند
آخر روز کافر شوند و بگویند ما اوصاف او را موافق با آنچه در توره است نباشیم شاید
این باعث شود که مسلمانان بشکاک افتند حق تعالی خبر داده فرمود و نوات طافقه
من اهل الکتاب امنوا بالذی انزل علی الذین امنوا و جاهدوا کفره و اخره کلیم چون
یعنی جماعتی از اهل کتاب کفشد که ایمان میآورید آنچه بر زمین نازل شده در اول روز
و در آخر روز آنرا کیند شاید این در طه مؤمنین برگردد و از آنجمله چون در خلوت نکشتان
خود را از چشم منجی نیندند خدا از آن خبر داده فرمود و اذا خلوا غصوا علیکم الانامل من
الغیظ یعنی چون خلوت میکنند نکشتان خود را از غیظ بگردانان جمله مغسبه
و تقویون طافه فاذا برزوا من عندک بیت طافه منم غیر الذی تقول و الله یکتب
ما یتویون یعنی در حضور تو میگویند که از ماست فرمان برداری و چون از نزد تو میروند
روند و در شب با یکدیگر میگویند طافه از آنها چیزی میگویند غیر از آنچه در حضور تو میگویند

انکار

و از آنجمله

۱۷۰ و از آنجمله در قصه طعمه ابن اسرق و کفر منافقان یهود که تدریجی کرده بودند کسی
بر آن مطلع نشد مغسبه بدست مخفون من نهاس و استخفون من الله و هو یستخفون
ما یرضی من لقول یعنی شرم میدارند و جنابت خود را پنهان میکنند از مردمان و شرم
نیکند از خدا و حال اینکه خدا با ایشان است در هنگامیکه شب تدریس میکنند و جز با
حق گویند که خدایم پسندد و از آن جمله مغسبه باید بگفتن با الله ما قالوا و لقد قالوا
کلمه الکفر و کفر اولی اسلامهم و هموا با لم یبالوا یعنی قسم ما و کردند بخدا که کفشد و تحقیق
که کفشد کلمه کفر او کافر شدند بعد از مسلمان شدن و قصد کردند امیر را که بان خواهند رسید
و از آن جمله است قوله سبحانه قل لا تعجزوا و ان نؤمن لکم قد تبنا الله من غیر کرم یعنی کلمه
عذر نیارید که ما عذر شما را قبول نمیکنیم تحقیق که خبر داده است ما را خدا از چیزی باری
شما و نیز میفرماید و یخلفن ان اردنا الا الحسنى و الله یشهد انکم لکان و غیر نقول است که زنی
خوش روی بنهار حاضر میشد بعضی از ریحکان صحابه پیش می ایستادند که در نماز نظر ایشان بر او
نیفتد و جمعی از آنها بعضی قسم میبندیدند که ما از او نگردیم مگر تنگی را و خدا آگاهی میدهد هر که
ایشان از او بگویند پس می ایستادند که او را به چند حق تعالی از سر ایشان خبر داده و فرمود
است و لقد علم المستقین منکم و لقد علمت خیرین و از آن جمله در حق یهود مغسبه باید

و از آنجمله در قصه طعمه ابن اسرق و کفر منافقان یهود که تدریجی کرده بودند کسی بر آن مطلع نشد مغسبه بدست مخفون من نهاس و استخفون من الله و هو یستخفون ما یرضی من لقول یعنی شرم میدارند و جنابت خود را پنهان میکنند از مردمان و شرم نیکند از خدا و حال اینکه خدا با ایشان است در هنگامیکه شب تدریس میکنند و جز با حق گویند که خدایم پسندد و از آن جمله مغسبه باید بگفتن با الله ما قالوا و لقد قالوا کلمه الکفر و کفر اولی اسلامهم و هموا با لم یبالوا یعنی قسم ما و کردند بخدا که کفشد و تحقیق که کفشد کلمه کفر او کافر شدند بعد از مسلمان شدن و قصد کردند امیر را که بان خواهند رسید و از آن جمله است قوله سبحانه قل لا تعجزوا و ان نؤمن لکم قد تبنا الله من غیر کرم یعنی کلمه عذر نیارید که ما عذر شما را قبول نمیکنیم تحقیق که خبر داده است ما را خدا از چیزی باری شما و نیز میفرماید و یخلفن ان اردنا الا الحسنى و الله یشهد انکم لکان و غیر نقول است که زنی خوش روی بنهار حاضر میشد بعضی از ریحکان صحابه پیش می ایستادند که در نماز نظر ایشان بر او نیفتد و جمعی از آنها بعضی قسم میبندیدند که ما از او نگردیم مگر تنگی را و خدا آگاهی میدهد هر که ایشان از او بگویند پس می ایستادند که او را به چند حق تعالی از سر ایشان خبر داده و فرمود است و لقد علم المستقین منکم و لقد علمت خیرین و از آن جمله در حق یهود مغسبه باید

بسیار است اما از شما پرسیده اند و چنان پنداری که ایشان متفق اند و لیکن
 دلیلی ایشان بر آنکه است و از آن جمله در حق دو طایفه که نبوسند و بنویسند
 حاربه با طایفه از شما چنین در اقصی رک که در جنگ اهلیت بر شستن کردند و لیکن
 برکشید این آیه نازل شد از جهت طایفه آن متکم ان تفتلا و الله و لیسما یعنی
 چون قصد کردند و طایفه از شما که بدلی کنند و بر کردند و خدا بایر و کند ایشان بود
 الی غیر ذلک و ایت ازین قسم بسیار است قسم دوم است که حق سبحانه و تعالی از
 از آیات قرآنی خبر داده است از امور آینده که غیر خدا را به آنها اطلاع خبر نیست
 و حق و الهام پیش از وقوع آنها و بعد از آن مطابق آن واقع شده است و آن خبر بسیار
 است اول اینکه در حق ابولهب فرمود سبب صلی را ذات اله یعنی زود باشد
 که ابولهب بر سرش را که حب شراره و شکله است چو این آیه صریح است در اخبار از
 ایمان نیادردن او چه اگر ایمان می آورد بجهنم نرفت و کذب این آیه نادره است
دویم آنکه در جاتی دیگر در حق جماعتی از کفار را خبر فرموده که سوا علیهم السلام
 ام لم تنذروهم لئلا یؤمنون یعنی یکسان است خواه متبرسانی ایشان را یا متبرسانی ایمان بخواهند

قسم دوم

نخوانند آورد

نخوانند آورد و با وجود این اخبار از را عجز از قرآن بجهت آنها که کذب بجهت اظهار
 ایمان نمیکردند تیم آنچه سابق بر این مذکور شد که در آیات بسیار خبر فرموده که خوانند
 این قرآن و سوره ازین قسم آن معنی تو انید آورد نخواهید آورد چنانچه فرموده است فان
لم تفعلا و ان تفعلا یعنی پس اگر نیاورید مثل این قرآن و حال آنکه هرگز نخواهید آورد
 و اگر انصرت تبیقن نبود بر حقیقت خود چگونه بر سپیل قطع و ناکید این را میفرمود بلکه
 میفرمود که بگو که اگر جن و انس جمع شوند که مثل این قرآن بیاورند نخواهند توانست
 بیاورند چه روم خبر دادند از مذلت یهودان تا اخر الزمان و واقع شدن آن که تا حال
 در میان ایشان پادشاهی بهم نرسیده و در هر مکی همیشه از همه خلق ذلیل ترند بلکه در
 مملکت نصاری پیدا نمی توانند شد و در ملک اسلام دلیل است همیشه و خدا از آن
 خبر داده و فرموده که نمی توانند مسلمین ضرر برسانند مگر اندیای زبانی چنانچه میفرماید
و لن یضرکم الا اذی و ان یقاتلکم بولکم ثم لا یضرون ضربت علیهم الذلک انما
تفتقروا الا بحسب من الله و جل من اناس و با و ان یضرب من الله ضربت علیهم
 یعنی هرگز یهودان ضرر شما نمیخواهند رسانند مگر اندک از آری که بزبان خود رسانند
 و اگر شما با کارزار کنید بپشتها شما بر گردانند و بگریزند و پس از آنکه خفتن یاری کرده نشوند

شده بر ایشان مذلت و خاری هر جا که یافت شوند مگر بعدی از خدا و عهدی از نونان
که قبول جزیه نکنند و بارکشند بود بعضی از خدا ورزده شده است بر ایشان
سکت در ایشان فی که اگر مالدار هم باشند اظهار نکنند و اینها همه واضح است
چو ایشان بدترین دشمنان آنحضرت بودند و دشمنان فاطمی بودند و در مدینه را
فرو گرفته بودند و منطقه غلبه ایشان زیاده از دیگران بود حق تعالی همه را دلیل گردانید
و ضرری بسنمان نتوانست رسانند و اما حال مذلت گرفت زنده و بخواری ایشان
مثل نرینند چنگم خبر دادن از عداوت یهود و نصاری تا زور قیامت و عدم اجتماع
ایشان با هم در حرب مسلمین چنانچه میفرماید والقیض فیهم العداوة والبغضاء الی یوم
القیمة کما اودعوا نار الحرب انها ظا الله یعنی انداختیم میان یهود و نصاری دشمنی
و کینه تا زور قیامت هر وقت که برافروزند آشی برای جنگ همزه خدا را خاموش
ششم خبر دادن از مغلوب شدن کفار و غلبه آنحضرت بر ایشان با وجود آنکه کفار عالم
را فرو گرفته بودند و در آنوقت حال آنحضرت عالی نبود که کسی تواند از ان استنباط غلبه
نمود بکلیه آنحضرت با وجود عادی قویته حتی از اقربا و خویشان نزدیک و عدم
ناصر از جمله خواری عادات بود چنانچه فرموده است قل للذین کفروا استغفبون

دختران

دختران الی جنتهم و غیر المهاد یعنی گویای محمد کتب فی را که کافر شدند از یهودان
و کفار قریش که زود باشد که مغلوب نمونین شوند در دنیا و مشور شود در جنتهم
و بدارام گاهی است انهم خبر دادن از اینکه یهودان مرکز ارزوی مرکب گوارند
کرد با وجود اینکه در ان عهد شتاقان برکت و لغای پروردگار بسیار بودند چنانچه
بیدار آنکه یهودان کفشد که بغیر از کسی داخل بهشت نمیشود حق تعالی فرمود قل ان کانت
کم الدار الاخرة عند الله خالصة من دون الناس نعمت الموت ان کنتم صادقين ولین
تیمنوه ابا با قدرت ایدیم و الله عظیم الظالمین یعنی گویای محمد ص با یهودان که اگر
رست مسکینند که آخرت نزد خدا از برای شماست پس و دیگران را از ان بهره
بود پس ارزوی مرکب کینه اگر ستم رست گویان و از زود نخواهند کرد مرکب را هرگز
بجست اعمالی که کرده اید و چنین است که آنحضرت خبر داده که ایشان مرکز ارزوی
مرکب نگرند و بکشند و حضرت رسول ص فرمود که اگر آرزو میکردند هر یک در جای خود
میرودند و یک یهودی باقی نمی ماند هشتم آنکه بعد از آنکه در فتح مکه با جنگ خندق
حضرت رسول خبر داد که خدا بمن و امت من داد ملک روم و عجم و بمن را منفقان
گفتند که تا بکوه مدینه نمیکند و طمع در ملک پادشاهان میکنند خداوند عالم این ای را فرستاد

که قل اللهم الملك توفی الملك من تش، و تفرع الملك من تش، و
 تعز من تش، و تدل من تش، و سیدک ایخیر انک علی کل شیء قدیر یعنی بگوای محمد
 که خداوند مالک پادشاهی میدهی پادشاهی را بهر که میخواهی و می گیری پادشاهی را از هر که
 میخواهی و عزیزتر سیکردانی هر که را میخواهی و غوار میگردانی هر که را میخواهی بدست
 تست نیکی تا تو بر هر چیز توانا می تنم قول خدای تعالی که میفرماید صوفیاتی اللهم
بجهم و بحبونه اذک علی المؤمنین اغرة علی الکافین یکا بدون فی سبیل الله
 یخافون لوتة لانهم یعنی زود باشند که خدا میآورد در دمی را که خدا ایشان را دوست دارد
 و ایشان خدا را دوست دارند و تدلل و فروتنی نمایند نزد مؤمنان و عزیز و غالب
 باشند بر کافران و جهاد کنند در راه خدا و مترسند از عذاب است کنندگان و
 چنان شد که فرمود چنانکه در حق حضرت امیر المؤمنین و صاحب حضرت علی هر است ایم
 خبر دادن آنحضرت از تسلط مؤمنین بر زمین و خلافت ایشان چنانچه فرموده عنه
الذین امنوا منکم و عملوا بها فی الارض الایه یعنی خدا وعده فرموده است
 مؤمنین را که ایشان را در زمین پادشاهی دهد و قومی گرداند دینی را که پسندیده اند
 یازدهم خبر دادن از نظر ما شین حضرت بر قافله قریش و اموال ایشان را ببرد ایشان

در جنگ چنانکه فرموده و اذ یعدکم الله احدی الطائفتین انما کم یعنی یاد آورید
 آنوقت را که خدا وعده بشما یکی از دو طایفه را که از شما خواهد بود و عاقبت چنان شد
 چه آنحضرت بر شکر غفر عجبی یافتید و در آنهم خبر دادن از آنیکه بزودی کفار زرتشت
 فرج خواهند کرد برای جنگ کردن با محمد در برابر احد و مخلوب خواهند شد و این فرج کردن
 حضرت و هدایت از برای ایشان خواهد بود چنانچه میفرماید فسیفقونهم کمون
 حسرة علیهم ثم یغلبون سیزدهم خبر دادن از غلبه دین آنحضرت بر سایر ادیان
 میفرماید یریدون ان یطفوا نور الله با فوا همس و یا بی الله الا ان یم نوره
 و لو که الکافرون و هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق یطهره علی الدین
 کله و لو که ایشان کمون یعنی میخواهند کفار که فروغ نند و خاموش کنند نور خدا را
 که پیغمبری حضرت رسول باشد بدست پیغمبر خود و خدا ابایی نماید مگر آنیکه تمام عالم نور
 و دین روشن خود را و اگر چه کفار نخواهند اوست خدای که فرستاد رسول خود را با اوست
 و دین حق تا غالب کند دین انرا بر همه دینها و اگر چه مشرکین کرده دارند ان را
 چهاردهم خبر دادن خدای تعالی از آنیکه خدا ترا نگاه داری میکند از شر دشمنان
 و سایر قوم چنانچه فرموده والله یحصک من ان کس یعنی خدا ترا از شر مردم نگاه

داری میکند و حقیقت این خبر ظاهر شده و دشمنان هر چند سعی در ابطال و خرابی آن کردند نتوانستند منقول است که پیش از نزول این آیه جمعی از صحابه چون سعد و خدیجه در شبها پاسبانی آنحضرت میکردند و چون این آیه نازل شد آنحضرت ایشان را عداوت خواست و فرمود احتجاج با مسبانی شما ندارم چه خداوند عالم ضامن من است و خط من شده است باز هم خبر دادن خدای تعالی که قوم ترا اذیت نخواهند رسانید چنانکه فرمود و ایضا و گفت من شکی یعنی هیچ اذیتی بتو نخواهند رسانید شایسته هم آنکه در مراجعت حضرت از فرزند بتو که وحی شد بانحضرت که قل من خیر مما سمی ابد اولین تقاضا تو ای محمد بگو بنفان که بجز این مبرون نخواهد آمد با من بفری هرگز و جنگ نخواهد کرد همراه من با دشمنی و چنان شد که فرموده بود همدم آنکه خدای تعالی او را خبر داد بجزار همانجا که که البته ترا بکفر خواهد گردانید چنانکه فرموده ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی محاد یعنی آنکسی که واجب گردانید بر تو قرآن را البته بر گردانیده است ترا بجل بزرگت تو هیچم آنکه چون حضرت رسول نامه مباد شاه نوشت و نامه مباد شاه عجم نام آنحضرت را درید و میان جهت محبت رسول در دل مسلمان جامی گیر شد و از کبر آن متعجب شدند و وجود این رویان از اهل شریعت و کتاب

و در آنکه در روز ۱۱ غزوات

بودند و کبران را کتاب و شریعتی نبود و این سبب مسلمین را با روی زمین سیلی وارز کبران هر آسبی بود و در جنگی که میان این دو گروه واقع شد روی زمین مغلوب شدند و این جهت مسلمین اندوختند که درینند خدای تعالی جهت تسلی خاطر ایشان خبر داد که قلیل مرتی که میکند رو میان غالب خواهند شد و نوزین فرزند خواهند چنانکه فرمود اطم غلبت الروم فی اونی الارض و هم من بعد غلبهم مسلمین فی بضع سنین و الله الامر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله یومئذ یبصر من شاء هو الغر الرحیم و عدا الله لا یتکلف الله و عده و کلن اکثر اناس لا یعلمون و این معنی با بر تفسیر است که در کتب تفسیر هرگز در در ذنسی شیعه شهور است و این آیه را معنی دیگر است که در آن اخبار از سر امر آمده شده که یکی از آن بوجود آمده و دیگر خواهد شد و آن معنی این است که مغلوب شد یعنی خواهد شد و جهت شده تحقق گویا شده است روی زمین که نصاری باشند یعنی مغلوب مسلمین خواهند شد و شهرهای منظمه عبادت فتنه خود و محل مغربان خود را ترک خواهند کرد و مسلمین آنها تصرف خواهد کرد و بعد از مغلوب شدن غالب خواهند شد در آنک سال یعنی دوسه سال از آن غلبه ایشان خواهد بود و ولایات و الله الامر من قبل و من بعد ازین غلبه و بعد ازین غلبه امر برای خدا

و قتل

خواهد بود و مسلمین که اهل دین خدا هستند غالب خواهند بود اما قبل و
اما بعد پس مراد آن است که بعد از آن صاحب الامر ظهور خواهد نمود و از روز نوین
شاد خواهند شد بیماری کردن خدا و این وعده خداست و کلف در وعده خداست
ولیکن اکثر مردم علم و اعتقاد باین وعده ندارند و این معنی الهی است چه بعضی فرج
بنویسند که کرده شیعه شده و نسبت از بیماری کردن خدا دادن و این را وعده خود
و نمودن و نفی اعتقاد اکثر را بان کردن چنانکه سنیان که اکثر مسلمین اند علم باین
ندارند باین تفسیر نسبت است و غلبه بعضی آنها بر بعضی کویب فی کلمه شادی مسلمین
چندان قشاقی بان نیست که باین تاکید است چنان شود و ازین سه چیز یکی که مخلوق
شدن رومیان باشد واقع شده و دوام دیگر که غالب شدن ایشان در سال
و ظهور صاحب الامر بعد از آن اما مختص خدا شود در آخر زمان و آیه خواهد شد نور دوم
خبر دادن حق سبحانه و تعالی از هر غایت شکر کفار در جنگ بدر پشت کردن ایشان
رسیدن خبر اجتماع ایشان چنانکه فرمود سیدم حجج و بولون اللبریتیم خبر دادن از آنکه
پنجاه صباب در نهایت امت است و جل سبب کرام خواهند شد با سه نامی بر تشبیه و موافق
و نامهای کوتاه کرده و از کسی نخواهند رسید چنانکه فرموده لیسون لیسید کرام است و الله

آمین

آمین مخلصین روکم و مقصیرین لا تخفون و لفظ نش الله بجهت تاکید و سبب
است چنانکه میگویند نش الله چنین و چنان خواهیم کرد نه بجهت تعلق است و کم آنکه بعد از آن
فرزند حضرت رسول صوفات نمود و شمنان کفشد او ابر است حق تا روزی حضرت و جل
عمر و بن العاص و حکم بن العاص در مسجد بودند چون حضرت را دیدند کفشد با ابابکر
و عمر و عاص گفت انا اشقی محمد من دشمن دارم محمد را در اوقات حق تعالی سوره را
فرستاد که انا اعطيت الک اکثر ما لیساری را بر عطا فرمودیم ما قوله سبحانه ان شاکت
ابوالبقره امیر و مطلق نسل آن است که ترا دشمن دارد و چنان شد که فرموده پس ای شاکت
نسل انصرت با وجود شهادت اکثر ذریه او بدت دشمنان بر تبه رسید که نزدیک نصف
مردم ساداتند و از عمر و عاص صهلانسی و اثری باقی نماند است دوم قوله سبحانه الم الی
الذین نافقوا یقولون لا جرمهم الذین کفروا من اهل الکتاب لمن اخرجتم لیسیر جن معکم
ولا تطیع فیکم احد ابدا و ان تو تمتم لتصرفکم و الله لیشهد انهم لکان ذلین لمن خرجوا
لا یخرجون معکم و ان یفروهم لیسولن الا و بارهم لا یضر و ان این اید میار که در حق عبد الله
و صحابش نازل شد یعنی ای نبی منی من فقیهین را که بکفار را از اهل کتاب میکویند که اگر شما را
از دین شما پیروان کنند ما هم با شما پیروان می آیم و فرمان اهد برادران شما نمی بریم و

۲۸۱ اگر باشا جنگ کند ما یاری شما میکنیم و خدا کواهی میدهد که ایشان دروغ گویند
اگر گفتار مردون کرده شوند من نصیحتن بایشان مردون نینورند و اگر یاری ایشان کند
روگردانند پس یاری کرده نمی شوند و چنان شد که فرمودند و این اخباری است
مروج از امرانیده که بعنوان شهادت فرمودند پست و سیم قوله قالی لایقاً لکرم جمیعاً الا فی
قری محصه اومن وراء جدر یعنی باشا جنگ نخواهند کرد مگر در قلعها یا در پس دیوارها
و چنین واقع شد پست و چهارم آنکه در حین اراده جنگ بدر این ایام نازل شد سالی
فی قلوب الذین کفرو الرعب فخر بر افوق الاغواق یعنی زود باشد جنداریم رعب
و ترس شاد در دلهای کافران پس نبرند شما کردنهای ایشان را و چنان شد و هر
مادانی حکم میکند که مدعی نبوت که ما دامیکه مطمئن نباشد چنین اخبار نرسد بد چه
شاید نشود و کذب او ظاهر شود پست پنجم آنکه در هنگامیکه در حین روانه شدن جنگ
بدر کبری خبر بسیاری لشکر قریش باصحاب سیدانجا رسید جرسیدند و تفرغ و
استغاثه بوی پروردگار کردند پس در آن وقت جبرئیل نازل شد و این آیه آورد
و اد تستنثون ربکم فاتجاب لکم فی حکم بالفسق من لکم که مردین یعنی چون شما
پروردگار را میکنند پس او استغاثه شمارا اجابت کرد و من هرگز نفرستم که فی

۲۸۲ در پی با دوشما میفرستم پست و ششم قوله غاسمه لقد رضی الله عن المؤمنین
یا بولکتم تحت الشجرة فسلم ما فی قلوبهم فانزل اسکینه علیهم و انا بهم قحاجربا و فاقم کثرة
ماخذونها چه در این ایام خبر داد بونینی که در زیر شجره حجت مابول کردند که ثواب و جزایا
خواهد داد فتح نزدیک را و غنیمتهای بسیار خواهند گرفت و چنان شد که خبر داده بود
چنانچه واضح و ظاهراًست الی غیر ذلک من الایات و همین قدر طالب حق را کفایت
میکند بلکه انجا از غیبت همین در قرآن نیست بلکه در کلمات ائمه طایب
الی غیر الی باب یافت میشود و ما در نیتقام چند فقره از خطب نهج البلاغه را که در کلام صحیح
نظام سرور اولیا و خاتم صغیب علی ابن ابی طالب وصی خاتم انبیاء است ایراد میکنم
در مقبل آنچه اینمرد خواهد گفت که از بعضی حواریین غیر نصیبی امور که خارق عادت است
سرزد و در کتابها نوشته شده و آنچه از آنحضرت در آن کتاب مستطاب مذکور است بسیار
است و در اینجا بنه فقره گفته میشود اول آنچه باصحاب خود فرمود اما انما سیطر
علیکم عبودی رجل رجب البعوم من ذق البطن یا کل یا یکد و الطیب مالای یکد فاقم
من تقنوه الا وانه سناکم بسبب البرائة منی یعنی آگاه باشید که زود باشد که عتاب
شود بر شما بعد از من مردی صلحوم کشده شکم در آمده که هر چه میخواورد در هر چه یافت

میطلب پس بکشید و بخوابید گشت او را و بدرستی که او امر خواهد کرد شما را بدو
 و تب بر من و پنهان سازی از من و چنان شد که حضرت فرموده چه بعد از آن
 مویه بران قوم غالب شد و امر لب و برت آنحضرت کرد شکم او بوجی بود که گاه
 نشستی شکم او بر زانوهای او افتادی و هرگز سیر نشد بلکه میخورد تا اینکه تنگ می
 پس کفایت بردارید بخدا قسم که سیر نشدم و لیکن طول ندوم و کثرت اکل او بوجی بود که شاعری
 از شوای عرب رفیق بر خور خود را بگو کرده میگوید در حبس لطیفه کاها بود که آن
 فی ایش و معایبه دویم در وقتیکه بحرب خوارج نمودن از ثقیف می بردند از برای حضرت
خراوردند که خوارج از جسر نهدوان عبور کردند و با این طرف آب آمدند فرمود معایم
دون اطفه و الله لا یغفلت منهم عشره و لا یملک منکم عشره یعنی چنین نیت و لدا
عبور کرده اند و کشتن گاه ایشان اطرف آب بخدا قسم که ده نفر ایشان نکند
نخواهد یافت و از شام ده نفر کشته خواهد شد و چون بجا رسیدند دیدند هنوز آب عبور
نکرده بودند و در آن جنگ نه نفر از خوارج فرار کردند و نه نفر از صحاب حضرت شنید
شد تیمم آنکه در همان جنگ بعد از شکست خوارج با آنحضرت عرض کردند که همه خوارج
کشته شدند یکی از ایشان از زلف حضرت فرمود کلا و الله انهم لطف فی صلاب حال خوارج را

ان کما

ان کما بنجم نهم قرق قطع حتی کون اخرهم لغوصا بلبین یعنی عا شاکلا که چنین
 باشد بلکه نظر ما ایشان در صلب مردان و در حم زناشان است و طلوع خواهند
 و هر طایفه از ایشان ^{کنند قطع} طلوع خواهند شد و دعوت ایشان بجائی نخواهد رسید تا آن
 در ذاتی شوند را هر آن و چنان شد که فرموده بودند چه بعد از آنحضرت طلوع کردند و هر وقت
 طلوع میکردند خلیفه زمان میفرستاد و آنها را مستاصل میکرد تا آخر امر ایشان بیزدی
 در از برای منجر شد چه دید بن طرفیستانی که در ایام هرون الرشید از ایشان طلوع کرده
 با جمعی بنای قطع طریق گذاردند هرون دست او ایشان را گرفته گشت و بعد از آن در ایام
 متوکل ابن عمر و ختی از ایشان طلوع نموده در ولایت خواری بنای از برای گذارده
 ماه نمود ابو سعید طائی بر سر او آمد و جمعی از رفقای او را کشته او خود بدر رفت و بعد از
 اینها جمعی از ایشان در ولایت عمان و کرمان بنای را هر آنی گذارند چهارم چون
 انجانب در بصره بیل جل قاریه فرمود ایشان را نهم کرد مردان بن حکم که از آن حکم بود
 اعیس که آنحضرت شد پس جمعی شفاعت او را کردند و حضرت از آنجا کرد پس کفشد صحبت
 کند تا بفرموده او با یعنی بیده لقا در بسته کحل را به ضلالت بعد از شیت صدغاه آن
 امره کلفه الکلیف لقه و هو ابوالکثیر السمرقندی و علی الله من الله و هو انعمی اگر است

خود باین بیعت کند بدین خود غدر خواهد کرد و این را از راه تخفیف با خود می فرمود
علم کرامی را بر خواهد داشت در هنگامیکه موی عارضه سفید شده باشد و زبیرای او ایاری
و پادشاهی خواهد بود بقدر آنیکه کسی سری بطرفی کند یعنی زمان بسیار کمی او پیر
چهار کیست که چهار نفر مانند غوج نزار اولاد او همسر دین است راز او و اولاد
او در شیدی خواهد رسید و چنان شد که آنحضرت فرموده بود چه آن ملعون غدر با آنحضرت
کرده بگوید مٹی شد در سن شصت و پنج سالگی رایت خلافت را برداشت و
سند خلافت نشت و نه ماه خلافت کرد و چهار پسر از او بهم رسید عبد الملک بود
و بشر و محمد و هر چهار شیعیان بودند و عبد الملک خلیفه شد و بشر والی عراق شد و محمد
والی ولایت جزیره شد و عبد العزیز در مصر ولایت و امارت نمود و می تواند شد که پسر
چهار پسر عبد الملک باشند که هر چهار بر سر سند خلافت نشسته که ولید و سلیمان و زبیر
و هشام باشد و آنچه از اولاد بد بنیاد آن ملعون با این است رسید مشهور و معروف در
سیر تواریخ مطهرت چیم در خطبه می فرماید فوالله الذی خلق الجنة و الجنة ان الذی خلق
الجنة لا یالی ما لولب المسبح و لا یالی ما لولب المسبح فی نظر الی ضلیل قد نطق باسم و نفس رات به فی خواصی
کونان الی ان قال فاذ انبغز عهده تمام علی بنی عده درت شانه درت بوارت عهده رایت

الفتن المعصنه و اقبلن کالیس لظلم و الجور لظلم خدا و کفر حریق الکوفه من قاصف و غیر
عقبها من عاصف و عن قیل قفت القرون بالقرن و یحصه القام و یحکم المصم و یعنی بان
عدائی که دانه را شکافت و پند نزار فرید که خبر میدهم شما را از آنچه می بینم خبر داد و نزار
در ذوق گفت و نه در شنیدن اشتباه کردم کویا می بینم که کرامی از شام صدای خود را بلند
کرده و علمهای خود را بنواحی کوفه داخل نموده پس چون امرش کامل شد و او رفت
رایات کرامی بسته شود و مانند شب تار رویا و زنده و چه قدر قطع کننده که کوفه را قطع
کند و با دمای قویه که بر اینجا بوزد و بشکند از او چندان نگذرد که شتابان همانجا بود
یا کرده می بگردی دیگر سجده شود یعنی دولتی دیگر ظاهر شود و بعد العاصم یعنی آن دولت
باقی را در کوشند و بر طرف کرده بود و هر که را دور کردند و اسیر کردند پامال کنند و همه
چنان شد که فرموده چه بود از آن حضرت عبد الملک در شام صدای خلافت بلند کرد
در ایات خود را در نواحی کوفه زد و چه فتنها شد تا که روی داد چنانچه از وقایع
جمیع ثقیفی که در تواریخ مطهرت و قلمهای سجد ان ظاهر است و چه رایتهای کرامی
که بسته شد و پسران عبد الملک جنگها که با زبیر بن علی و بنی لهیب و غیر اینها
کردند و چه بلاه که با یحیی اسلمها کوفه رسید پس سجده شد کرده بنی الیوس بنی مروان

و دولت نبی مردان نایل شد و امراء ایشان کشته شدند و می توانند شاره مجوسیه
 و پسر او یزید و فرستادن او شکر کوفه و آنچه روی داد از فتنه یزید علیه و عبید الله
 بن زیاد ملعون باشد و مراد از قائم امام عصر باشد که امام حسین است علیه السلام ^{او را}
 مانند نزع درویند و اسرای آنحضرت را پامال کردند ششم در خطبه میفرماید اما و الله
 لیسطن علیکم غلام ثقیف الذی الالمیال یا کل حضرت محمد و شتمک اید ابا جریض یعنی اگاه
 باشید بخدا قسم که مسلط خواهد شد بر شما جوانی از بنی ثقیف میگردد و ظلم کند بخورد همه
 مالهای شما را و بگذارد همه شمارا پس گویا آن جوان نزد او حاضر بوده میفرماید سی قوی قرین
 خنفسه و این خبر است از تسلط حجاج ثقفی که بعد از سی سال تقریباً از وفات آنحضرت
 گذشته بامر عبدالملک مروان بر کوفه و سایر عراقین مسلط شد و بکراوی بود که در کرب
 باوشل زندگی و ظلم او مشهور افاق بجدی که تا حال که نزدیک هزار و دویست سال از
 عهد آن ملعون گذشته ظلم او ضرب امثل است بنحیث که آنکه کعبه است و خرابی که زیاد
 از سیصد هزار نفر مقتولین او بقلم آمد چنانچه بعضی نقل کرده اند و در روز وفات او نگاه
 هزار نفر در زندان او بودند سی هزار مرد و پست هزار زن و زندان او سقف نبود و همه ^{اموال}
 مردم را بظلم و ستم تاراج کرد بعد از آن گویا آن ملعون نزد آنجناب حاضر بود خطاب با آنحضرت

لایبی ای

که لایبی ای ابو مخنف چه آن ملعون مبتلا برض حمله بود و ساقی آرام بدشت و این صفت
 بقیه نموده بود و خنفتی در مقعد خود نشاند بود که در آنجا حرکت میکرد و او آرام میگرفت
 و حاجت هم خنفتی او را گرفته و رم کرد و مرد بختم در وقتیکه آنحضرت در بصره بود
 آنخف را که یکی از اصحاب آنحضرت بود فی طب فرموده میفرماید یا خنفت کانی بر وقت ^{کاف}
 یا حبیبی الذی لا یكون له غبار ولا نجس ولا تقصه لحم ولا جمته خیل یسرون الارض بقدم ^{کاف}
 النعام و بل لکنم العامره الدور المرغوبه التي لها خیمه کا خیمه السنو و خرافه کفر الخیمه من
 اولک الدین لا ینذب قیلمه ولا ینقذ فانهم یعنی ای خنفت کویا من حاضرم و می بینم
 ای شهرا که گردیده است مغلوب لشکری که نه ایشانست غبار پای بر اربک و نه صدای
 سبیل سببان و نه او از تقصه حاجی و نه جلان بسی راه میزند زمین را بقدمهای خود
 یعنی میاید که گویا قدمهای ایشان قدمهای انعام است و ای بر منزل عبور شما و فانی
 طلا کاری شما که از برای آنها شبکهای مخربه نداد و آنها می نصیب کرده شده باشد از این
 گروهی که هر که از ایشان کشته شود فوهر کشته نماند و هر که از ایشان پنهان شود جوینده
 نماند و یا از کثرت بظرفی آید پنهان شدن او و این اخبار است از مقدمه حبس آنکه
 بعد از دویست و چند سال از عهد آنحضرت ظاهر شد در حوالی بصره گفت جمیع مذکبان این

قوم از او پس جمع بود ان یعنی غلامهای سیاه که در ولایت عثمان و عراق بودند
 بر او جمع شده جمعی شپار از ایشان فراموش آورد و همه پایداران بودند و بجز یک سب
 بلام که بعد از مدتی از برای خود او قیام کردند دیگر هیچ سبسی نماندند و چون شکر او را ازین
 جماعت بودند نه اولادی داشتند و نه خویشی چون کشته شدند نوچه کننده نماندند و
 اگر کسی از ایشان کم شد جوینده شدت یا از بسیاری بقدری که پنهان شدن
 او نمایان نمی شد و در ان حوالی قتل با بر پا کردند و جمیع اطراف بصره را قتل
 غارت نمودند و بر احدی بقاعنی نمودند حتی ایران و امان دادگان خود را و عا
 بر بصره مستولی شده جمیع خانهای بصره را آتش زدند و سوزانیدند و قتل با بر پا کردند
 و چند نفری که مانده بود بجا بهای خانها کشیدند و اکثر در انجا از کسبکی مرزدند
 آنچه آنحضرت خبر داده بود محقق شد و نیز درین فقرات اخبار فرستاده بودند
 اهل بصره از فزاده اهل اخوت سخر خوانند شد و خانهای خود را مرزوف و طلا
 خوانند نمود و از خارج روشن و نصب میازب بر طرق خوانند کرد هشتم آنچه در ان آ
 از امدان ترکان و لشکر چنگیز خان فرموده بفسر ماید کافی را هم قومان چو بهم
 الجان المطرفه بیسون السرق والیاساح و یفقدون الجبل العاق و یکون بنات سحر از قتل

حقین شیشی المجر و ح علی المقبول و یکون لغت اقل من الماسور فقال له بعض اصحابه
 اعطیت یا امیر المؤمنین علم الغیب فحکمت قال لیس یوم علم غیب انما هو قسم من فی
 علم یعنی کویا می بینم ایشان را که روئی ایشان مانند پسرهای مطبق است حاجهای
 حیرت دیا بپوشند و در انجا واقع خواهد شد قتل مجد شدیدی بخو که زخم خوردگان بر روی
 کشتگان راه روند و اگر کشتگان کمتر باشند از امیر شکان و در انجا و بعضی فقرات دیگر
 حضرت خبر میدهند از آنچه تقریباً ششده سال بعد از ان جناب واقع شد از خروج لشکر
 تار که روئی ایشان بخنده مانند پسر است پنجاه تن که در بقیه انجا که امروز رهند که طوا
 او در کینه باشند بالفعل شده است و این ابی حمید که در حدود کشته شد و پنجاه مجسبی بود
 در شرح کتاب نهج البلاغه در شرح این خطبه میگوید که این غیبی را که حضرت درین
 خطبه خبر فرموده از اول اسلام تا زمان مردم نظیر بفسر موده حضرت تخط از انرا
 یکشیدند تا اینکه در زمان مقدس شده بود واقع شود و بواسطه اخبار انجناب شهر حله
 و حوالی ان از نهب قتل طایفه تارا امین مانند چه بعد از انکه ملا کوخان بر سر
 بغداد آمد و انجا راهی مره کرد و غلامی حمله که بکشتگان آنحضرت بودند چون شیخ ابوالقاسم
 نجم الدین حسن بن یوسف بن مطهر اشیر بلایه و دیگران چون بواسطه اخبار حضرت علم

بنقلبه تبار و اشد قبل از فتح ایشان نزد ایشان آمده امان طلبیدند و ملاکوهان
 بسبب مبارت ایشان را پرسیده گفته ما بواسطه فرموده امام خود میدایم تو غالب
 خواهی شد او امان نامه نوشته ایشان داد و بعد از غلبه طایفه شیعه اگر اشیاء و اهل بیابان
 طایفه در حدود نرسیده و شانزده هجریه از قصبی بلاد مشرق و حدود خط ایغور بسبب
 ولایت اسلام میل نموده و پیش قتل و غارت و اسیر و نهب تمام بلاد مسلمین از قصبه
 از سر قذالی حدود شام با بخوبی قتل نمودند که از بدو ایجاب عالم تا این زمان کسی مثل
 آن حکایت نکرده و اگر چه ابتدا از ایشان جبل نبود و نرسیده اما عاقبت ملاکوهان
 انجا را نیز چون سایر بلاد نمودند و در مشرخت و جل ولایت اسلام از دست ایشان قاعا
 مصففا کردند تا هم انجا را تحت است از نهادت خود چنانچه در موضعی از نرسیده
 حکایت مکالمه خود با حضرت رسول امین فرماید و میگوید نفقت یاربول الله و بس نفقت
 لی یوم احد حجت است شهید من المسلمین و حضرت عتیقه شهاده قتل و نفقت علی نفقت لی انشرا
 انشاده من در آنک فقال لی ان ذلک لذلک خلیف مبرک او نفقت یاربول الله
 بسبب خواص من موطن لشیری و لشکر یعنی بخت رسول ص عرض کردم که آیا تو نظر فرمودی
 بمن در روز جنگ حدود قتی جمعی از مسلمین شهید شدند و من شهید نشدم من این من

الطبرانی عن معاویه بن ابراهیم

کران آه که بشارت باد ترا که شهادت در عقب تو نیز است حضرت رسول ص فرمود
 بی چنین گفته پس در آن روز صبر تو چگونه خواهد بود من عرض کردم که یاربول الله
 این مقام صبریت چه صبر در صحت می باشد بلکه این مقام بشارت و شکر است **نقلی گفته**
 و اما اشماش معلوم مذکور و حکم فرموده و سایر خبرها بر متع و واضح است که بسیاری
 از کتب که در غیر ایشان می باشد که مشتمل بر این فوائد است پس اینها علامتی بر اینست که
 قرآن از جانب خداست نمی باشد **باب** بی بسیاری از کتب حکما متضمن بعضی از **نقلی**
 حکم میباشد و لیکن میان ماه من تا ماه که در آن تفاوت از زمین تا آسمان است چون
 بیدت میان آنکه شخصی که نشو و نما می او شود میان قوم جاهلیت که در شرفت میان
 خبری نباشد و هیچ ولایتی مسافت نکرده باشد و در پیش هیچ معصی تعمی نکرده باشد و در
 هیچ استادی نلمذ ننموده باشد تا گاه چون خورشید در شان از افق کمال طلوع شود و کنای
 از خود آورد که مشتمل باشد بر کس شرفیت و دین تمیید و این ملت و این نمونگی که بالاتر
 از آن تصور نباشد و حال زاید هزار سال باشد که احدی را نکته در آن شرفیت نرسد
 معاینین بی حد و عصمت بان شرفیت را امور معاش و معاد مضبط و منقش باشد و بر بیان
 احوال مبدی و صفات الیه و نفوس جلالیه و جلاله و عالم عالیه و مادی تعالیه و غیر اینهاست

نقلی

نقلی

تفصیل احوال معاد و بهشت و دوزخ و ما یعلق بها بطریقیکه سخن اولوالعزم و ائمه
 مرسل و حکما، کل ازان بالاتر بیان نموده و پی نبرده اند و بر بیان احوال نفس انصافیت
 و اوصاف زینت و صحت و مرض آن و دقیقه از دقائق آنرا فرموده اند و نکته ازان خارج
 نشده بخوبیکه گفتند خود را بان روش نادیدنیاید از جمیع امراض و مقام نفس نیه
 عالی بلکه عکس پذیر نفس غیبیه و غلای مطهر لایرینه و معدر کرامات با بهره
 و برقص اخبار و حکایات این و اولیا و ائم سابقه از آدم تا خاتم نبوی که مطابق است
 سلف و موافق تواریخ و سیرت با نهایت اختصار و غایت ایجا در بر دقائق حکم
 علوم و لطایف تحقیق و معارف نبوی که آنچه را علمای اولوالعزم در سالیان سال
 تتبع شمار و کفرهای بسیار در سبیل مظلوم ثبت نموده اند در کفیه ان استخراج
 می شود و با بجهت بیح طلبی از مطالب حکیمه و دقیقه از دقائق عرفانیه نیست که
 ازان کتاب جمیع استخراج می شود و چه حاصل می باشد که چنین کتابی در چنین
 شخصی را کسی قیاس نماید و به فقره از عکس با چند مطلب از فلسفه که شخصی در کتاب
 خود بنویسد بعد از آنکه سالان در از زحمتهای کشیده باشد و خوابیده یا خورده باشد و سر کعب
 نکر زور برده باشد و جسمه بر زانوی تدبر نهاده باشد و مبلد بسیار مسافت کرده باشد

در نزد استادان و حکمین ما هر زانو دو تنه کرده باشد و بلند نموده باشد **نهرانی گفته**
 و اگر گویند فرقت میان معجزات محمد صلی الله علیه و اله و معجزات سایر انبیاء
 بجهت آنکه آنها نرسیده است تجد تو اتر گوئیم که معجزات موسی آنچه واقع شده است
 تمامی در توره مذکور است و چنانچه توره نزد تمامی فرق متواتر است ان معجزات نیز
 متواتر است و در کتاب دیگر این هم انقدر نوشته شده است که مجال سخن در ان
 نیست **جواب** اگر چه ما با جبار رسول فقار و ائمه اطهار صلوات الله علیهم معجزات موسی
 علی نبیا و علیه السلام را تعریفیم و بان اعتقاد داریم و لیکن این بواسطه اخبار است
 چون ما ایشان را پیغمبر و امام درستی کو می داریم و اگر از اخبار ایشان نبودی یا از
 باقی در صدق ایشان شک بودی مطلقا بر ما معجزات سایر انبیاء ثابت نبودی
 و قبول نمی نمودیم و اما آنچه این نهرانی گفته معجزات موسی تمامی در توره مذکور است
 و چنانچه توره متواتر است ان معجزات نیز متواتر است سخن سهوده است اما اولاً کتب
 اینکه فرض میکنی ما متواتر بودن اصل توره را مسلم داریم از کجا هر نفس تو ان سواد
 باشد چه شاید بعضی فقرات در ان زیاد کرده باشند و اما ثانیاً بجهت اینکه مسلم داریم
 متواتر بودن جمیع اخبار از ان موسی و لیکن هر گاه شخصی کتابی تهف کند و در انجا

نهرانی

جواب

۲۹۶ چیزی نقل کند و آن کتاب از آن شخص متواتر شود آن خبر متواتر مطلق نخواهد شد
بلکه از آن شخص متواتر خواهد شد و مشی بهمان کیفیت خواهد شد پس متواتر بودن تواتر
پیش ازین فایده نخواهد داشت که متواتر خواهد شد که موسی اخبار از حضرت خود
منوده و هرگاه با تصدیق پیغمبر از زمان و اولاد اطلب او نبوت و معجزه موسی را
ثابت کنیم تسکین در نبوت او داشته باشیم چگونه خبر دادن او را قبول خواهیم کرد
بقول طلبه ثبت العرش ثم نقش تاول ثابت کن پیغمبری موسی را بعد از آن خبر
او را در تواتر قبول کن تو میخوای نبوت او را بپذیرد ثابت کنی پس چگونه معجزه را
بجز اثبات میکنی اگر کوئی که چنانچه دروغ می گوید بر او رد میکردند گوئیم تو خود
مگر موسی کوئی اخبار مسلمین فایده میدهد از برای اثبات معجزات محمد صلی الله علیه و آله
صاحب غرض بودند موسی شاید مثل قرآن آورده باشند و با ما رسیده باشد
پس ما را نیز میرسد که بگوئیم رد نکردن نبی اسرائیل فایده میدهد چه ایشان از
اتباع موسی بودند و بگوئیم که شاید رد کرده باشند و بواسطه طول زمان با ما رسیده باشد
و اما مثال پس حکایت آنکه آنچه گفته که در کتب دیگر ایشان هم انقدر نوشته شده
که مجال سخن در آن نیست اگر کتبی را میخواند که بعد از عهد موسی نوشته شده این شخص

۲۹۷ خود میگوید که کتابی که در عهد پیغمبر نباشد و بعد بواسطه اشتها را نقل نوشته شده باشد
حجت نیست و بهین بس معجزات پیغمبر ما را قبول میکند پس چگونه حال حجت شد اگر
کتابی را میخواند که در عهد موسی نوشته شده خود پیش ازین گفت که زرا یا موسی مطلقا
کتابی بغیر از تواتر در میان نیست و علاوه بر این گفته در کتب ایشان یعنی نبوت
شده و خود میگوید کتب مسلمین و اخبار ایشان حجت نیست بر دیگران چون معلن
چگونه کتب ایشان بر دیگران حجت می شود بی رست گفته اند که دروغ کوفایه فیدار
و باطن شریعت اسلام این شخص را بر کفین سخنان منقض شده تا روا شود **نصرتی گفته**
و اگر گویند در زمان نبوت نصر خبری باقی ماند بر تبیع واضح است که در زمان نبوت
النصر خبر او تسلیم و بعضی از لغای از او پیش قتل نموده اند و نیز از مردم اخبار
بایسری بردند بعد از مدتی مرخص نمودند و مطاها بدین وقت ب آنها تصرف نمودند
بکه درین حد هم برینا دهند و باقی مملکت یهودان و کتب ایشان بر سر او بود
دیگر آنکه بعد از زمان نبوت نصر چندین پیغمبر در میان نبی اسرائیل بوجود آمد و
اگر چیزی از میان برفت ایشان درست می نمودند و اگر علمای نبی اسرائیل می گفتند
دقیقی که نبی اسرائیل از سیری بابل نجات یافتند و بر زمین کف آن آمد خط

سویب شمره اند و بعضی گویند از اولاد کوزر سپه لایحه شمره بوده در فقه اول بر سر
 پت المهدس سکن بنی اسرائیل بود آمد و شهر را محاصره کرده گرفت قتل پنجاه
 کرده فرمان لغارت داد در آن اثنا بخت کثرت تصرف وزاری و نجات و توبه بی آن
 از غیب تیری بر پیشانی اب اوامه اب سر صحرانها بنگر او مضطرب گشته از غیب او
 پراکنده شدند و فقه دوم بر پت المهدس امه مجموع نواحی انبار اقل و اسیر و بر تنفسی
 الا که نجات ان بقا کرده پس شهر را گرفت و با ایشان نیز این معامله نموده ارباب را
 بنی اسرائیل حبس نموده بودند بنوخت او را مرخص نمود و با اسرای بنی اسرائیل میرا
 نمود و بقیه سیف بنی اسرائیل بمصر فرستاد و پناه پادشاه مصر بزند و از راه چند
 مخالفت نمود میفند زینقا و بخت نصر از آن واقعه مطلع پادشاه مصر نوشت که جمعی ندگان
 من گرفته پناه با بنی آورده اند ایشانرا بفرست پادشاه مصر قبول نکرد بخت نصر لشکر
 بمصر کشیده تمامه اسرائیلی را کذا قتل و اسیر نمود و از علماء و جبار ایشان اگر مانده بود نایدی
 با سیری رفتند و مدت صد سال بیخفا و سال علی ختلاف قبولین در پناه ختلاف متفرق
 و اسیر بودند تا بعد از آن همه و پسر بخت نصر با کوشش محبس علی الاختلاف در زاری ایشان
 که مانده بودند رخصت داده به مکان پت المهدس آمدند و آنچه از کتب بود مستفاد میشود

ان است که بخت نصر خود پادشاه بوده و بخودی خود این اعمال نموده و در بعضی تواریخ
 مذکور است که فقه اول بفرمان لهر اب شاه لشکر به پت المهدس کشید و در فقه دوم بفرمان
 بهن شاه ابن اغنیا پادشاه فرمان فرمای عجم و از بعضی تواریخ مستفاد می شود که معاصر ارد
 شیرین با بجان و شاه پورین ارد شیر بوده و الله سبحانه اعلم و توبتی دیگر فردوس نام ملک عمان
 و فارس قبل پت المهدس اقدام نموده فیر نام غلام خود را فرستاد و خود در منزلی توقف
 نموده امر کرد تا نهی حاضر نمودند از آنجا بیعت المهدس و فیر و زام کرد که باید چندان قتل کنی
 که خون از پت المهدس مانجا جاری شود و او قتل کرد چند آنکه خون یکی از جوش سباده در دست
 بهود این قتل را نیز نسبت به بخت نصر میدهند باقی جمله خستانی در کیفیت مسکن در بعضی
 بخت خون یکی نمی تواند باشد چه میان قتل یکی که در زمان عیسی بود و میان بخت نصر
 زاده از چهار سال فاصله بود و لیکن بعضی از یہود چون چندان طلاع از احوال یکی ندانند ترا
 پیش از بخت نصر خبردار میکنند و توبتی دیگر پادشاه روم لشکر به پت المهدس کشید و انبار
 محاصره نمود و یوسف بن کویون یہودی در بار خ خود اقل کرده که در آن محاصره فرزندان خود را
 کشتند و خوردند و در بعضی تواریخ منظر رسیده که قاذورت و غایط فضلات را نیز خوردند
 و یوسف نوشته که در آن محاصره در شهر کوهایی آنچه بدست دشمن کشته شدند و گرفتار شدند

هزار هزار نفر بودند و در آن هنگام پادشاهی از میان ایشان بیرون رفت و
خود معلوم است که طایفه که در اینجا مجتمع باشند اینهمه قتل و اسیر شوند از ایشان چه
باقی می ماند تا آنکه علماء و انبیا ان ایشان بعد و تواتر باقی مانده باشند بلکه در قتل
دویم تخت نصر احدی باقی نماند مگر آنکه صد سال در ولایت کفر متفرق سپری بودند
و تا هرست که اینها جمال و عوام ان اس بوده اند و اگر عالمی هم در میان ایشان بوده
بگدی بوده که بعد و تواتر رسیده باشند و از این صد سال بعد عدد و تواتر در میان ایشان
عقباً بعد عقب در ولایت مخالف هم رسیده که توره متواتر شده نظر کن ای مرد پنهان
که خود میگوئی در مدت اسیری چنان گرفتار بودند که خط خود را و اموش کردند و بعد از
مراجعت بهم کسی نمانده بود که خط ایشان را دانسته باشد بجز اهل زمین بابل
نوشتن افغان کردند و خود معلوم است که توره بجز بابل نبوده پس تورتی که
است همان که مضمون انرا در حفظ داشته اند چنانچه عبارت ان مرد گفته
ند اینک مضمون توره از نظر زفته باشد بران دال است و اگر قبول کنیم که تورتی
توره در نظر بوده طایفه است که ک نیکه صد سال در ولایت مخالف متفرق بوده
چه قدر از مضمون را یاد داشته اند و چند نفر بوده اند و در تعبیر از مضمون خسته است

غالباً هم

غالباً هم میرسد و ایضا چه نوع کفی بوده اند از ایشان بوده اند یا بدان فساق
یا ثقات است که میان ما دروغ گوینان و حال آنکه آنچه از کتب معتبره اینها
معلوم میشود دروغ گوئی و فسق و معاصی و لهو و لعب بر بقیه نبی است پس از
زمان شیخ و ارمیا و بعد غالب شده اما این مطلب پس از کتب انبیا و این
مانده از ان جمله در اول کتاب حضرت شیخ نجیب امانی چند کتورت که حاصل
ترجمه ان این است که ای اسماها بشنوید و ای زینبها گوش کنید چنین میفرماید
خدا که پسران برکت کردم و بلند کردم ایشان ما فرمائی کردند می شناسید که
صاحب خود را و خواهر صاحب خود را و بنی اسیرشیل که قوم منند فرستادند و فهم
نکردند و ای بر قوم خط کار قوم سکین کنان نسل بدکاران و آنکه آتش خدا را
بغضب آوردند خدای اسیرشیل را تا اینکه سخن کبابی رسیده که بفرماید ایها ویدی
شمار دشمن میدارم و در هنگام بر داشتن شما دستهای خود را بدرگاه من و توپانم
چشمهای خود را از شما هر چند بسیار تضرع کنید من نیستم شنوا از دستهای
شما بوده است بخون و غیر درشان ششم همان کتاب کتورت ابانی که حاصل مضمون
این است که این قوم که شنیدن بشنوید و فهم کنید بدل دیدن بر منید و ندانید

۴۶

یعنی از برای شما در خط هر چشم و گوش خواهد بود خدا بر آنها مهر خواهد نهاد که فهم و
تفعل چیزی نمیند و در شان پنجاه و نهم ان کتاب مذکور است که گمان شما جلی
شده میان شما و خدا و خطای شما پوشانیده است رحمت خدا را از شما ریزا که
دستان شما بخون الوده است و کشتن شما در مصیبت زور قه است بهای شما دروغ
گفته اند زبانهای شما باطل و ناقص گفتگوی کند نیست کس را نت کوئی در میان
شما نیست بعد است حکم کننده میل کند کاند بهیچ دل و لوح سخن گویند باطل و لایق و لایق
در شان شصت و پنجم ان کتاب مذکور است که شما ای نبی هر شیل بی سبب است
پرستی کنید و از برای بت ها پنجه و سفره ترتیب دیدگشته شوید بتلخ خانه برده و
بریده شوید زیرا که خواندم و اجابت نکردید و کلام فرمودم و شما نشنیدید و بدی کردید
در نظر من و آنچه من خواستم شما نکردید و آنچه خواستم شما کردید باین سبب چنین امر کرد
خدای رب العالمین که بگوزند بندگان من و شما کرسنه بشید و بندگان من بیانشند
شما نشسته بشید و بندگان من شادی کنند و شما شرمند و بشید و بندگان من خوشالی کنند
از خوشی دل و شما ناله کنید از درد دل و از کشتن علی خاطر مویه کنید و یاد کرده شود اسم شما
بنیز در شان هفتم کتاب ارمیای نبی خطاب باریا میفرماید حق تعالی که تضرع

و التماس در

و التماس در باره آنقوم کن که من از تو نخواهم شنید ای ایمنی که چه میکنند ان
در شهر تو و کوچهای پست التماس که همه جمع میکنند طفلان ایشان و آتش میکنند
مردان ایشان و غیره میکنند زنان ایشان و ترتیب میکنند هر یک را پیشها بجهت
خدایان پیکانه و غرض ایشان خشم آوردن منت و در شان هشتم میفرماید مگر
زنان ایشان را بیکران و صحراهای ایشان را بمریث بران زیرا که تمام ایشان را بکشد
و بزرگ طمانند و دروغ گویند و در شان نهم میفرماید که باطل کردند نبی
ایریشل شکر کرده بودم با پدر ان ایشان باین سبب امر کرد خدا که من می آورم ای
ایشان بدی را که نتوانند بیرون آمدن از ان تضرع کنند بدرگاه من من نشوم از
ایشان عیبی را که نتوانند بیرون آمدن از ان تضرع کنند بدرگاه برید بان شهر تو و کوچهای
بجهت تنها میخوشند و بنزد ان تنها تضرع کنید که فرج از برای آنها خواهد بود زیرا که بعد
ایشان ای ارمیا تو التماس کن از برای آنقوم که من شادمانی که من غمگینم اجابت کننده
در اول شان باینکه میفرماید که اگر بستانید پیش من موسی شو عیسی کجبت التماس
نبی ایریشل من قبول نخواهم کرد التماس ایشان دور کن این جاعت را از پیش من
اگر گویند تو که کجی رویم بگو ایشان که چنین امر کرد خدا که هر گاه مرگن خواهیم موسی

نبی ایریشل از کوچهای پست التماس از بندهدی

و اگر شمشیر خواهد بود شمشیر و اگر قلع خواهد بود قلعی و اگر اسیر خواهد بود اسیری
 و در آن شازدهم اریا میفرماید که چنین امر شد بمن که بر ششم سلامتی خود را ازین
 قوم و فضل و رحمت خود را بگزیدم برزگان و کوجکان و بزین بفرمود که برای ایشان
 تمام کنم و در آخر آن بیت و چهارم میفرماید که بدیم ایشان ترس و اضطراب بدی
 همه ملکتهای آن بزرگش نموی که غریب مثل شبنم بنفین و در همه ملکتهای آن را پراکنده
 خواهم کرد و بدینم برایشان شمشیر و قلعی و مرکب تمام کنم ایشان را از زمین که در اوم باشند
 و پدران ایشان و خود بر حسب بصیرت و محنت که شتی جمال نادان از بغیبه سیف فتنه
 الاسرار قوی که خدا در چندین جا ایشان را ناپست و دروغ کوفزوده و خسر داده محال
 در است که در میان ایشان نیست و غدا ب و غضب من بر ایشان وارد است و عید و ماه
 ایشان را دشمن دارم و همیشه کفر و غضب من خواهند بود و بت پرستی کردند و چندین
 پنج خلیل القدر را چون شیطان و دیگر با و کجی کشند و بندهای عالمی در میان ایشان مانده
 مانند درها لیکه خطوط خود را فراموش کرده و اگر چیزی از توره گفته اند از خط از
 چنین خاطر های ناپاک بیرون آمده چگونه افاده منطه میکند چه جای علم و توار علاه
 بر اینها همه آنچه انیز گفته که بدین و کتاب آنها و قلع و قرف نمودند بکدران صدوم

کریه که ما نمیشد از برای ما در روزی که ما را از برای این است

برینا زدی تبتی کتب نبی اسرائیل است و زیدیه آنچه در بعضی از تواریخ است این است
 قتل نخت نصر پرت المقدس را و کرموده اند چه در اینجا مذکور است که نخت نصر را وزیر
 بود صدیقها نام که از جمله انبیا یا اوصیا و خلفاست و باو نیت اتمام داشت زوری
 مانگاه صدیقها بر خلوت او وارد و بر سرش از سر او که غایت جهد در خفا آن دو
 نخت النصر ازین مقدمه بسیار دلگیر و چون تین صدیقها را می دانست و قرار
 داد که او را قسم بدید این سر را جانی مذکور است صدیقها قسم دادند و بعد از آن
 بر تبه صدیقها افزود و دورانیب خود کرد و بعد چندی از برای نخت نصر غریب اتفاق
 افتاد و در آن پن صدیقها بپرت المقدس آمد و نبی اسرائیل گفت اگر نه قسم خورده بودم
 بعضی از احوال نخت نصر را میگویم و سینه من هم تنگی میکند از تحمل این سر و
 نزدیک است که مرا خسته سازد عملای نبی اسرائیل گفتند در توره که هزاره قسم معین
 پس از اصدیقها نموده او کفاره داد و آن سر را با بعضی از آنها در میان و با بعضی در خفا
 آن کرد و بمضمون کل سر جا و را لبتین ش ع اندکی برینا که آن را از شش شده رفته
 کوش زدی نخت نصر شد و میدانست که بغیر از صدیقها کسی بران و نخت و یقین داشت
 که صدیقها نمی گفت قسم ننگید مگر اینکه در توره تجویز آن کرده باشد پس مطالب کفنه

بغیرت المقدس رفت و در آنجا جمیع عظامی بنی اسرائیل را پلیده گریهها نمود و آنها را بر گریهها نشاند و میداشت که اگر بخوبی نگریه نیاورند پستف رکنه از قصد او مطلع میشوند و انکار میکنند لهذا خواهش نمود که از ابتدای توره گرفته هر روز بر او بنوانند و بیان کنند چنین میگردند تا پارس قسم رسیده و چو از سنگین آن کتاره و اوان را در آن نشیند اش غلب او شعل شده و حقیقت را فهمیده امر کرد تا اش جمیع آن عظام را بر دههای سبب بسته در میانها سرداد و مجموع را کشته و بنی اسرائیل را قتل کرده هر جا توری نشان میگرفت از آنجا بود میکرد این است آنچه در بعضی از کتب بنی اسرائیل در سبب قتل یوشیم و بنی اسرائیل ذکر شده و این عین صدد تخریب توره بر آمدن است و اما آنچه این مرد و اوان گفته که بعد از نجات نهر خدین پنجه در میان بنی اسرائیل بود اگر چیزی از توره از میان میرفت ایشان درست مسکون کسی ازین مرد نمی پرسد که سخن در اثبات نبوت موسی است بمعجزه و حال تو بنی اسرائیلی بتواتر معجزه بواسطه تواتر توره نبوت موسی لما ثبت کنی پس کسی که منور نبوت موسی را قبول نکرده چگونه قبول میکند که این شخص معجزه کرده اند چه ایشان تابع موسی بوده اند اگر خصم معجزی موسی را قبول دارد چه استیجاب بدست زدن تو تا معجزه

را قبول

و اگر قبول ندارد چگونه بر معجزی اینها قایل می شود سنا که معجزه بوده و توره را درست کرده اند از کجا این توری که در میان یهود است این است که ایشان در کرده اند ادعای تواتر توره را از موسی شنیده بودیم شنیده بودیم کسی ادعای تواتر این توره را از سایر معجزان هم چون عالموس و ملاحی و شعیا و ابرا میگردند بجای آنکه وقوع تحریف در توره کویا عمل تکلیف نمواند شد چنانچه اشاره بان خواهد شد **نظری کفنه** و اگر گویند معجزت عیسی سه چهار نفر پیش نوشته اند گوئیم که بر تتبع ظاهر است که سه چهار نفر کنی هستند که انجیل را نوشته اند یعنی احوال عیسی را بتفصیل بسکین حواریین که انجیل را نوشته اند در آنچه خود نوشته اند ذکر معجزت عیسی را نوشته اند که بودیم و چشم خود دیدیم و چون اخبار ایشان اعتباری تمام دارد این است که نزد اهل یورب اشهرت و الا نزد نصاری روم معجزاتی که از برای دیگران نقل میکنند در کتب مبسوط خود لاتعد و لا تحصى ضبط نموده اند لیکن اهل یورب بعلت شهوات عیسی حواریین از آنها متعنی میباشند **جواب** بی غفاه و نصاری است که انجیل را همان نازل شده بلکه چهار نفر از حواریین عیسی تعزیر کرده اند که انجیل را حواریین حضرت پند از وقت ولادت تا وقتی که او را برادر کشیدند بنویسند و ضبط کنند و ان چهار نفر یوحنا و توما و پطرس و اند

نظری

ج

و این است که چهار خلیل با اسم این چهار نفرند کور است و مجموع خوارین دولت زده نفر
 بودند که بجهت تصفیه ایشان نفوس خود را و شستن از زایل صفات کجبت سبکه
 ابتدا کار زوده زد و با جماعتی شسته اند ایشان را خوارین گویند و با جمله که این
 نفرانی گفته در اوقات معجزات عیسی خلاصه این است که سه چهار نفر خوارین که اخبار
 ایشان اعتباری تمام دارد خبر داده اند که چشم خود دیدیم و قاعی خوارین هم شهادت
 و نصاری روم هم معجزاتی دیگر در کتب مسوط خود ضبط نموده اند بران وارد می آید
 نسخ اینکه همه جان انجیل معجزات عیسی را دیدند چنانچه از ایشان بعد بوده اند اولاً که
 اگر خصم باین مرد صاحب کوب گوید که تو خود بعد ازین میگویی که قول صدم مراد مسلمین
 و اخبار ایشان در حق معجزات پیغمبر افرات زمان چون مدعی باشد مطلقاً مقبول
 و افاده علم نمیکند پس چرا قول چهار نفر را در زده نفر خوارین در معجزات عیسی
 و حال اینکه عظم مدعیان در حق عیسی نیند اگر کوفی بجهت آنکه ایشان از جمله صدق
 و مقربان بارگاه احدیت اند در وضع کونیشده گوئیم خصمی که در حق حضرت عیسی
 سخن داشته باشد نبوت ایزا الهیاد تا بعد انکار کند چگونه حدیق بودن خواری
 بودن او را قبول میکند خوبی ایشان موقوف بر نبوت عیسی است حال آنکه در خوارین

انجیل

از معجزات محمد ص از مسلمین مانند سلمان و ابوذر و مقداد و خدیجه و قناریه و بریده
 اسمی و قیس بن سعد و محمد بن کنفیحه بوده اند که عقاب ایشان نزد مسلمین بی نهایت است
 و عقاب خوارین در نزد نصاری بیشتر است و مرتبه ایشان را با بعضی مضاعف بالاتر
 میدانند بلکه در مخبرین از معجزات محمد مثل علی ابن ابی طالب و امام حسن و امام
 حسین علیه السلام بود که خوارین اگر با کوششی استان ایشان مآذون شوند شهادت نماید کنند
 علاوه بر اینکه یکی از خوارین آن بود که بود را عیسی ربمانی کرد تا او را کشته بردارند
 چنانچه در انجیل ثبت است و یکی دیگر از کار خوارین را در چنین موضع انجیل از زبان
 عیسی سلطان خطاب نموده اگر گوید چون ایشان خبر دادند و نوشته و دیگران
 رو کردند و تکلیب نمودند یقین می شود که راست نوشته اند گوئیم شکی نیست که در
 زمان حیات حضرت عیسی بان جناب نکر و نیند مگر اقل قبیلی و خوارین بعد از
 خروج آنحضرت با همان تبر و دین او مشغول شدند و انا جلیل از بعد از اجداد آن
 جمع و استسناخ نمودند و نسخ متعدده مشهور شد پس شاید که یکسکه در حین صدور
 معجزه از عیسی در آن مجلس حاضر بودند در وقت جمع انجیل نبوده اند با بوده و
 نده اند در وقت شهادت نبوده اند یا همه وقت بوده اند و چون دخل دین عیسی شده بودند

و برقی از کتبه که خود را اصل خوارین
 نموده اند کاتب بودند چنانچه در تحقیق
 و در مکان شریف بود و از کتبه که از خوارین
 نقل شده مکتوبه که کتبی که در وقت
 بران و ان طلا میدادند و به دست
 در روز حیات و کتبه که در حیات اول
 نوشته و کتبت گوین از کارهای بود
 مشقت تو و صبر تو مطعم و استسناخ نمودند
 تحمیل نموده و ان را که در حق خوارین
 همیشه نوشته از مودت و انوار کاتب
 باقی تا آخر قصه از حضرت مالک بن
 کراس که به از حواله رسیده اند تا کتبه

و مدعی بودند پان جهت رو کردند و اما دیگران چون حاضر بودند و صدق و کذب
 واقع بر ایشان معلوم نبود سکوت کردند خلاصه آنکه در دو آنکار کسی فی نوبت که
 در آن عهد بلکه در آن مجلس که نسبت صد در محضره در آن می شود حاضر باشد معلوم
 مانست که حاضرین مجلس محضره عیسی چه قدر بوده اند و همان اشخاص از ثبت آن
 محضرت در انجیل مطلع شدند و بان حضرت نگریه بودند که عدم رویشان کجاست
 مدعیان بودن باشد و اما غیر حاضرین چون صدق و کذب بر ایشان معلوم نیست
 در بلاد بعیده و بعد از گذشتن مرقی چه جواریین در بلاد منفرد بعد از عیسی نشانی
 نمودند عدم رویشان و سکوت ایشان اعتباری ندارد و با جمله بر نفس زباده از سنیکه
 انجیل از بعضی از جواریین مشهور بلکه متواتر شده ثابت نیست و اما آنکه ای در چند زمان
 جواریین نوشته شهرت کرد و بر آور نمود و ای یک نیکه در مجلس محضره عیسی بلکه در آن
 در آنوقت زنده بودند و دیده و مطلع شدند و ای از مدعیان بودند باینکه صلابت معلوم
 اگر کوفی محضرت عیسی در نزد مسلمان مسلم و متواتر است کونیم بی متواتر است که پیغمبر
 اخبار از آنها فرموده چون او را پیغمبر میدانیم در آن کونیم میگویم محضرت عیسی واقع شده
 اگر العباد با بقدر نبوت و راستی خود شکلی باشد هیچ راهی از برای ثابت محضره عیسی

کلی نداریم

موسی نداریم چه احدی از مسلمان گفته و نوشته که من خود معجزه از عیسی دیدم یا بوسیابط
 دست بدست برساند تا زمان عیسی و ثانی بران دارد می آید که بنیدانم چگونه ضبط انفرادی
 روم که سالیان در از بعد از عهد مبارک عیسی بنفرا نیت در آنند حضرت و ضبط مسلمان
 شام و یمن و ایران که ضحاف منصف ایشان هستند و پیشوایان بی نهایت و عبادی
 بقی حد در ایشان بوده ضحاف بعد سلف معتبر نیست **نصرتی گفته** و اگر گویند بر اثبات
 محمد صلی الله علیه و آله خبر خوف بقرینه و تواتر لفظی و تواتر معنوی است آن در جواب
 بقرینه یعنی خبر دادن او از محضرت سایر انبیا و خود نیز ادعای پیغمبری نموده است پس شاید
 که خود معجزه داشته باشد کونیم اولاً چونکه فراتر از معجزه خود قرار داده بود و دیگر احتیاج معجزه
 دیگر نیست **جواب** چون از برای هر یک از سایر انبیا از محضرت بسیار خبر فرستاده چون
 حکم عطا و بدیضا و شق و کرم و حکم شجره و غیر اینها از برای موسی و جبرائیل و عیسا و اما
 و ابرص و غیر از آنکه در خانهها ذخیره میکردند و حکم در کموا راه و نوح اینها از برای عیسی پس شاید
 خود که تصریح فرموده که از جمیع انبیا افضل و بر همه سید و سرورند همین بر یک معجزه
 فرمایند و محضرت معده نیا و زنده بلکه عادت حکم میکنند که با وجود ادعای نصیحت و جانی
 مرتب همه انبیا مثل جمیع محضرت هر یک را آورده باشد تا این ادعا و در تاریخ

نصرتی

جواب

و کتب احادیث ما نیز همین طریق ثبت شده از آنجمله در تفسیر امام حسن عسکری روایت شده از حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب که اوزی کردی از شرکین نجسیت سید المرسلین آمده عرض کردند که ای محمد تو دعوی میکنی که رسول پروردگار عالمیانی و ما این هم را نمی شناسیم بلکه ادعا میمانی که سید فضل مغربانی اگر است میگوئی مخبر است گذشته که از تو سنوالت میکنیم بیاور پس این مطالبه مثل معجزه چهار پیغمبر را نمودند و آنحضرت مثل معجزه نوح و ابراهیم موسی و عیسی را با ایشان نمود تجسبی که در کتاب مذکور در میان مسلمین مشهور است نفرانی گفته و ما نیا او در قرآن در چند جا ذکر نموده است که بر تنبیح واضح می شود که غیر از قرآن دیگر چیزی نداشته است از آنجا که در دوره امری میفرماید و ما نمنع ان نرسل بالایات الا ان کذب بها الاولون جواب بدانکه معجزات انبیا بر دو قسم است یک قسم معجزاتی است که خداوند عالم بر ایشان جاری میکند بدون سبقیت طلب کسی آن معجزه را چون عسای موسی و یوسف و ان و غیر اینها و در این قسم معجزه تنبیح کل فیض علی است و قسم دیگر معجزاتی است که بجهت طلب طالبی و بخوابش آن جاری می شود چون ناقه صالح و مانند عیسی و نحو اینها و چون اول طلب شخص خاصی واقع نشده هر گاه کسی از راه چینه و ایمان نیاید و نقص عیبی

کتاب

جواب

در حدیث

و کرد و حدیثه با او بجای آورده و اما کسی که معجزه بطلید و ایمان بان شود هر گاه بان ایمان نیاید و نقص عهد الهی نموده چه طلب ان معاهده است فیما بین او و خدا و ایمان نیارد و ان با وجود ان کرد و حدیثه با حضرت باری است و در صورت مستحق حلول عذاب و نزول عذاب می شود بلکه چون ایمان بان معجزه اتمام حجت بر او شده استحقاق نوبت هلاکت را بهم میرساند و با باشد که کسی پسند که حکمت با بعد از نبی قضا می تحصیل در احوال ایشان نمایند چه در ایشان استعداد و قابلیت ان باشد که بر در ایام و مکرر شده معجزات و شنیدن موهبت و آیات منکک و بکک مؤمنین کردند با و در طلب ایشان لطف مؤمنین و خیر مستمر و مستودع شد پس تحقیقی حکمت کامل حکیم مطلق در حق چنین اشخاص ان است که معجزاتی را که ایشان طلبند هر گاه خداوند عالم داند که در آن وقت ایمان نخواهند آورد و انجا که مطلوب ایشان نفرماید و در حق ایشان معجزات عامه یا متعده دیگران اکتفا فرماید و شایده واضح بر مطلب آنچه در شماره ششم تکمیل نوبتی است که در مقام تجربه یکی از ضرب شیطان عیسی گفت که اگر تو پسر خدائی بگو این سنگ نان شود جواب داد که نان تنها ادم را زنده میکند بلکه کلک که از خدا صادر شود از آن زنده میکند پس از آن بر بالای کوهی گفت خود را بنیدار چه تو میگوئی که خدا سنگ خود را فرموده است

ترامی گفت کند و بدست خود ترا بگیرد عیسی گفت کسی خدا را امتحان نمیکند پس
 هرگاه عیسی کسی را که یقین داند ایمان می آورد چنین در جواب او گوید این مرد
 نادان بی متبع چه بحث بر پنجه احرار از آن دارد و نیز در شماره پست پنجم کتب
 مرقس میگوید که چون عیسی بواسطه و ملاو ما آمد جماعت در سیرین مپرون آمد
 و از او خواش نمودند که آیه از آسمان بایشان نماید تا او را امتحان کنند عیسی
 باصحاب خود گفت این طایفه چه طلب معجزه می کنند حق را میگویند نمیشد این طایفه
 که بایشان آیه نموده شود و در شماره سی و ششم انجیل متی است که قومی از کتبه
 پست المقدس و در سیرین از عیسی ایتمی طلبیدند فرمود طایفه شیر زرافس
 چون ایتمی بطلبند داده نمی شوند و چون این را دانستی بدان که مراد از آیات در این
 آیه مبارکه بالبدیهه نمی تواند عموم باشد چه بقضا و جناب محمدی ص آیات قرآنی
 از جمله معجزات انحضرت بود پس نمی تواند معنی این باشد که هیچ آیه نخواستیم
 بلکه الف لام عهد است و مراد آیات مطلوبه این است یا مراد عموم است معنی
 که جمیع آیات را که از آن جمله جزئی است که ایشان طلب کرده اند نخواستیم
 بلکه بعضی آنها فرمودیم تا مانند قوم سابقین مثل قوم صالح و لوط و نوح ایشان کذب نمایند

اهلک

و بهلاکت برسند چه حکمت اقتضای تعجیل در اهلاک ایشان نرانی نمود پس اهلک است
 آنها را معجزه بقران میکنند بلکه بعضی معجزاتی که مطلوب ایشان بود نفعی نمیکند پس
 نرانی بان بر خصاص معجزه بقران باطل است علاوه بر آنکه این آیه مبارکه را در معنی دیگر
 نیز ممکن است اول آنکه مراد نفعی معجزات مرسله از جانب الهی باشد چنان این مطلب است
 که معجزات اینها از وجهی دیگر برود و کونه است یکی معجزاتی که از خود ایشان صادر و برید
 ایشان جاری چون بر مضامین کنندن معصا و زردن عصا بجز و آجب از زنجیرات
 شفای مرضی و تکلم بجلاهی که دیگران از آن عاجزند و نخواستن آنها و دیگری معجزاتی که از
 آیات سماویه یا از قیسه هستند و مرسل از جانب پروردگار هستند چون مپرون آمدن
 ناقه از کوه و نزول مائده از آسمان و معاینه نزول کتابی از آسمان و فرود آمدن سنگه
 ظاهر شدن علامات سماویه و نخواستن آنها و این قسم معجزات مرسله هستند و معانی
 قسم ثانی از معجزات باقتضای حکمته بالغه بر اینه ان باشد که بعد از نزول آنها و اول
 شایدین بر محمد و آنها رو کشتی از ایمان و اول از غضب الهی بر سکرین وارد و بعد از
 و هلاکت کفار کردند چنانکه در خصوص ناقه صالح و نزول اهلک بر قوم لوط چنین شد
 همچنین خدای تعالی در نزول مائده بر امت عیسی خلیفه مایه کمال عیسی ابن مریم اللهم ربنا

انزل عین مائده من السماء کون ان عیدا لاولی و اخرها و آیه نکت و در وقت
 و انت خیر الرازقین قال الله انی منزلها علیکم فمن کفر بعد منکم فانی اعذبہ
 عذابا لالا عذبہ احد من العالمین و چون این معلوم شد گوئیم که واضح است که
 قول فدای تعالی و ما سفان نزل باایات صحیح در آن است که ممنوع معجزات
 مرسله است نه مطلق معجزات و همان معجزاتی است که طریقت و شیش اقراغ نمود
 که گفتند و تسقط السماء کانت کفا او تانی با بقدر و الله که قبلا او ترقی فی السماء
 و چنین گفتند حتی منزل عینا کن با نفوذ الی غیر ذلک چون هلاکت در آن
 وقت مقتضای حکمت نبود بجهت آنچه در صلاب بعضی بود اهل ایمان و غیبه
 ذلک فدای تعالی اجابت سئوال ایشان نمود پس آیه سبایدن نوع
 از معجزات را در آنوقت نفی میفرماید مطلق معجزات را و لازم نیست همه
 معجزات در یک وقت ظاهر شود و معنی دوم آنکه مراد از آیات نه معجزات باشد
 بلکه مراد آیات و سور متضمنه احکام و شرایع باشد و همانا فرقه از کفار در مقام استغفار
 و استبعاد برآمده باین نوع سخنان متعلق شده بودند چگونه تخصیص داده شد لعش
 رسول باین زمان و نزل آیات قرآنیته باین وقت و چه در زمان گذشته

دلت بنامه

مت شما وید زمان جا بیت و قدرت اید نازل شد و پیغمبری بسوخت نشت این
 واقعه بر با واقع شد پس فدای تعالی میفرماید که منع نکرد ما را و سب قب برین از
 ارسال آیات کما اینکه پیغمبران بسیار روایات بشمار فرستاده بودیم بر قوم یقین
 که نبی اسراسل بودند و ایشان در مقام تکذیب آنها برآمدند و آنها را قبول نکردند
 و سگر این نعت عظمی را بجای نیاوردند پس ما نیز این نعت را از ایشان باز
 گرفتیم و غضب خود را بر ایشان فرستادیم و ایشان را طعمه شمشیرهای دشمنان
 و محس نزول قطره عیون ساقیم و بقیه آنها را در بلاد مفسر کردیم
 تا آثار ایشان بر طرف دنیا ایشان منطقی شد پس دوباره خلاق را مورد این نعت
 ساخته پیغمبر فرستادیم و کتاب نزل فرمودیم و بنا بر این معنی صلا آیه را در حسی
 بتنی مجسمه بخواند بود علی جمیع القادیر استدلال بصرانی باطل است **نصرتی کفشد**
 و در دوره انعام میفرماید و اقسموا بالله حیدا ایمانهم لمن جا تمم آیه لیونس معاقل
 انما روایات عند الله و ما شکرکم آنها اذا جاها ت لایونسون و عقب آیه تمم و چهارم
جواب اولامعنی اید مبارکه این است که قسم دینمودند که اگر ایشان را بسبب
 اینی خواهند آورد و این دلالت ندارد که بر سببیکه هیچ آیتی آورده نشده چنانکه

بکفشد

جواب

مطلوب این شخص است چه در حال صدور هر مجسمه خود نیست که جمیع طوایف
 حاضر باشند و مشاهده نمایند پس مراد ایشان این است که بر ایشان ظاهر شود
 و اگر مطلق است مراد می بود لکن جاب است بفسر نمودند نه جاب هم پس این سخن تازه
 طلب کرده بودند و نظر علم الهی بعد از ایمان آوردن ایشان چنانکه تصریح فرموده اند
بمازین آیه که دلوانا ترن علیهم السلام که کلهم الموتی و مشرنا علیهم کل شیء قبل ما کانوا
لیؤمنوا الا ان یشاء الله فی الایمان تعلق با ایمانهم شیتة الله فیخبرون علی الایمان
 علیه و هو خارج عن ساحة الخلق و جب نبود بر خدا اجابت مسؤل ایشان چه از حکیم
 فعل لغوی میگردد علاوه بر آنکه موجب لزوم حلول غیب و هلاکت بر ایشان بود
 گذشت و گاه بود که این متقفای حکمت نبوده بخوبی که پان شده و ثانیاً اینکه این
 شخص از راه خیانت کلام را در میان گذارده و تمهید بر آن نقل کرده چه خلاف
 مطلوب او را افاده ننمود زیرا که بخداز قول و البصیرت هم کالم یؤمنوا به اول مرتبه ایمان
 فی طیفانهم یعنون و این دلالت میکند بر اینکه اول است و معجزه ایشان رسید
 نیارزند و قسم خوردن ایشان بادت و جد و اجتهاد و در قسم غیر شرمنا من معنی است
 متعارف نیست در ابتدای طلب و عدم ظهور خلاف کسی قسم بر طلبی یا بناید خصوصاً بعد و جب
 ملکه

این را خود

این در صورتی چاشند که چند دفعه قرار داده باشد و تکلف کرده و بلایح و غناد و
 زنده باشد نصرتی گفته در سوره انعام بفسر ماید و اذاجا تهم آیه قالوا لن یؤمن من
 یزنی مثل ما اوتی رسول الله علم حیث یزنی جواب نفهمیدم وجه دلالت این آیه مبارکه را
 بر آنکه مجسمه در قرآن و ظاهر آن است که معنی آیه را نفهمیده است و معنی این است که
 هرگاه مجسمه و آیه ایشان رسید میگویند ما ایمان بان نمی آوریم تا بر ما هم نازل
 شود آنچه بر پیغمبران خدا نازل میشد یعنی وحی و کتاب بر ما هم نازل شود و مرتبه رسالت
 ما را هم نصیب کرده و حال آنکه این ممکن نیست چه خدا داناست که بای ما پیغمبری
 و رسالت خود را فرار دهد مردی است که جمعی از قریش چون ابو جهل و غیره کفشتند از ایمان
 گشتیم و همراه ایدیم ال عبد مناف را و بر بزرگی و شرف ما مانند او بی بودیم که کرد
 در آن با یکدیگر بدوند و چون زمین یکدیگر شدیم ایشان کفشتند و حی از جانب خدا ما
 نازل میشود و رسول خدا از میان ما برخواست و ما ایمان ما بخوانیم آورد ما و ما یکدیگر وحی با
 هم نازل نشود پس این آیه مبارکه نازل شد و از گفتار ایشان خبر داد بلکه آنکه فرموده اند
 و اذاجا تهم آیه و اول بر صدور و مجرب است از آن حضرت علی مبارکه آیه مبارکه خنین
 می بود که حق تبارک و تعالی بضمیمه خطاب میگفتند مثل ما اوتی ام رسول الله عمل شسته میشد نصرتی گفته

کتاب

ج

نصرتی

و در سوره اسری در جانی که از او طلب مجسمه می نمودند در مقام عقاب گرفتند
 سبحان ربی هل کنت الا بشر اولاد **جواب** بدانکه آنچه از آن جناب است طلب نمودند
 و آن حضرت در جواب این سخن را فرمود پیش ازین فقره مبارکه مذکور است که میفرماید
وقالوا لن نؤمن لک حتی تعجزن من الارض مینویجا او تکون لک خیمه من کنسیر و غیب
تفجر الاله فخلها تعجزا او تخط السما کما زعت عین کسفا او باقی با الله و الملکه
قیلا او تکون لک بیت من زخرف او ترقی فی السماء و لن نؤمن لک حتی تعجزن
 کتابا نقره قل سبحان ربی هل کنت الا بشر اولاد و کینکه این سخنان را گفتند در آن
 معجزت را طلب کردند جماعتی بودند از مخالفین آن حضرت از قریش که از ایشان بودند
عقبه و شیبه پسران ربیعہ و نضر بن حارث و ابو نعیمان و ابو جهمل و عبد الله امیه
 و امثال ایشان و بعد ازین میگوینم که اولاً این شخص در مقام اثبات حضرت معجزت
 در قرآن بود و این آیه مبارکه مسلماً دلتی بر این مطلب ندارد غایت امر آن است که
 معجزاتی چند مخصوصه از آن حضرت طلب نمودند و حضرت قدر مذکور را فرمود و این منافاتی با صِدق
 معجزت بسیار دیگر ندارد و ثانیاً اینکه فرض آیتان معجزه طینان قلب است است کوه
 بر نبوت تا با نواطمه ایمان آورند و اینجا مسؤل طلب در وقتی لازم است که ندانی

که از اهل

که از اهل عناد و لجاج دنیا می او بر تعنت و عناد است و طلب او استنزا و سحر و جادو است
 و باره ایات دیده و معجزت مشاهده کرده ایمان نیاورده شد بلکه در نصرت ایمان
 با آنچه او سنوال میکند لغو و فحش است و کثرت غیبت که همین شخصی که این معجزت طلب
 نمودند از دشمنان حضرت بودند و از اهل لجاج و عناد و باره معجزت دیده و با آنها
 ایمان نیاورده اما رعنا و استنزا ایشان از زمین ایات ظاهر و هوید است چنانکه
گفته اند او تخط السماء علیا زعت و گفته اند باقی با الله و لیس که قیلا یعنی ضامن و
 متقبل که ضامن در کت تصدیق کردن باشد و گفته اگر با ایمان هم بر روی ایمان تو
 نخواهم آورد اما نام از آسمان میاوری که با نوشته باشند و گفته اند خدا میاوری
 اما لجاج و استنزا و عناد است ازین ظاهر و با هر است و همین ابو جهل است که مکرراً
 طلبیده و معجزت بسیار شده نمود و بر استکی و لجاج او افزود و در صدد قتل آن حضرت
 و همین نضر بن حارث این کلمه است که اللهم ان کان هذا موثق من عندک فاعط
علین حجاره من السماء او اتقنا بعد الیم و ما وجود چنین عقاد می و جهالتی طهر است
 که سنوال او معجزه را نموده مگر از راه عناد است و تمکم داراده ایمان آوردن بداشسته خود
 واضح است که در چنین صوراتیان معجزه میخاید بلکه غیر لاتی شان حکیم مطلق است علاوه

بر آنکه مجزاتی که خواسته اند از امور مستعجله است یکی آنکه خدا را بیاورند که ضامن
 و مقبل شود دویم ملکه را بیاورند و با ایشان با نفوس خسته نمایند و ضامن بنمایند
 و سیم اینکه نامه از خدا بایشان برسد که ایمان ما در نزد محل و حج الهی فانما
 شوند خود ملاحظه کن اگر چنین امور را از موسی و عیسی حی طبله ندیده چه جواب میگفتند
 ایا خدا را می آورند یا ملائکه را یا نامه را طایفه نبی سرشیل غیر خورشید رویت خدا
 نمودند ایا خدا بایشان نموده شد یا نه و آنچه نظر این شخص رسیده بود آنچه را
 که شیخ طبرستی در کتاب اجتماع و حضرت امام به امام حسن عسکری علیه السلام
 در تفسیر خود از ابا طاهرین روایت کرده اند در شان نزول و مورد در این
 آیات مبارکات و کیفیت مکالمات و شرح و تفسیر آنها معلوم اوجی شد که استدلال او
 باینه صحیح است یا نه و اعداد حضرت بوقوع است یا نه و ما منحص ترجمه از اقل منسجم تا
 بر طلب حق حقیقت حال روشن شود و ان این است که زودی حضرت رسول خدا
 در که در حست خانه کعبه نشسته بود که جمعی از رومیان قریش در آنجا جمع شدند و در میان
 بودند دید بن غیره مخرومی و ابو نعیم و ابو جهمیل و خاص بن و ابل سمی و عبد الله بن
 امیه مخرومی و جمعی بسیار از ایشان حضرت رسول ص با چند نفر از صحابه خود نشسته بود

و آنرا خدا

و کتاب خدا را بر ایشان میخواند و او امر و نواهی پروردگار را بایشان میرسانید
 پس آن کفار یکدیگر گفتند که کار محمد بزرگ شد و شان او بالا گرفته است بیاید
 ما زور در هم شکنیم و مکتوب سازیم و سر زش کنیم و سر راه بلا بگیریم و کتابی را
 که آورده باطل کنیم تا قدر او در پیش اصحابش کم شود و در نزد ایشان کم وقع
 شود شاید با بنواطمه امیر را که پیش گرفته ترک کند و از تیرد و طغیان خود باریستند
 پس اگر این باریستند و آنها را شمشیر برنده با او در میان خواهیم گذاشت ابو جهمیل
 لعین گفت که کدام یک از شماست که با او سخن دراید و با او جادو نماید عبد الله
 ابن ابی امیه گفت که این کار من است پس آن کفار بهیت اجتماع نفره تخت
 آمدند پس عبد الله ابتدا سخن کرد و گفت ای محمد تجلیق که دعوی بزرگی کرده
 سخن مهول کنی گفته کان کرده که تو رسول القرآلین هستی و لایق رب العالمین و
 افرغنده خلق اهلین نیست که مثل تو کسی را بر بات بفرستد تو هم مثل ما هستی
 چیسندی سخنوری چنانکه ما میخوریم و در بازار راه میروی چنانکه ما راه میرویم
 نگاه کن بنک پادشاه روم و پادشاه فرس را و بین رسولی کجانی میسر
 مگر مردی را که حسب مال و ثروت باشد و از او قدر و قدرتی باشد و مالک قصرها و خانهها

۲۲۵ و درگاه و بارگاه و چشمها و چشم و خدم و بندگان باشد و پروردگار عالمیان بالاتر
از اینها همه است و اینها بندگان او هستند و اگر تو پیغمبری بودی یا تو نیز مملکی می بودی که
صدیق تو کند و ما از شاه به نایم و اگر خدا نخواست پیغمبری نفرستد هر انچه مملکی را
میفرستد و تو پیغمبر نبستی و نبستی مگر کسی که تو جادو کرده اند حضرت رسول فرمود از
سخن تو دیگر چیزی باقی مانده است گفت بلی اگر خدا نخواست با پیغمبری فرستد برمی
انگیزد از میان کسی را که مال او بیشتر و حال او خوشتر از تو باشد چه انفرستد این
قرانی را که تو کان میکنی خدا تو فرستاده بر یکی از بزرگان و صاحب دولتان که طایفه
دیدین مغیره در که و یا عروه بن سعود ثقفی از طایفه پس حضرت فرمود دیگر سخنی داری
گفت بلی یا تو ایمان نمی آوری هم تا بشکافی از برای از زمین چشمه است در زمین که بیدار
این زمین استستان و سنگ است پس وسیع کنی زمین از او چاهها کنی چشمه ها
جاری کنی که بسیار با اینها احتیاج داریم با از برای تو باغ و استانی باشد که در آن
نخل خرما و درخت انور باشد که تو از اینها بخوری و بنا نیز طعام کنی و نه در جلال ان
جاری سازی یا همچنان که کان میکنی که حیوانی اسما را قطعه قطعه کنی و بر آن کنی چه تو
ان برود انسخان اسما با قطعه لعل اسما بر کوم پس اسما را قطعه مایه بر شایه ما این سخنم

بفرموده اند

و نور سحر در آن

یا خدا و منکره را برابر با جادو و ریاضت جادو از طلا شود یا بدیه و هارافعی کن تا در آن
وقت طیفان کنیم چه تو میسوزی کلا ان انسان لطیفی ان راه استغنی یا زردمان کلا
و باستان بالار و در کرم سبب ان بالاروی یا تو ایمان نخواهیم آورد تا نامه از خدا بیاید
که بخوانیم انرا در آن نوشته باشد من الله العزیز الحکیم الی محمد بن ابی المجدلی
ومن بعد ان انمو المجد بن محمد بن عبد الله بن عبد المطلب فانه رسولی و حد قوه فی مقالی فانه من
عندی پس خاطر جمع شوای محمد که اینها همه را با جادوی تو ایمان خواهیم آورد بلکه
اگر ما بکنه کنی و باستان بری و درهای اسما نهادی بکش فی و ما را داخل انجا کنی خواهیم گفت
چشمهای ما غلط کرده و پوشش شده و با سحر و جادو کرده اند پس حضرت پیغمبر فرمود
ای محمد الله دیگر سخنی داری محمد الله گفت ای آنچه گفتیم ترا کافی نیست و دیگر چیزی باقی
ماند هر چه میخواهی بگو و خود را نصیحت کن و آنچه گفتیم باور پس حضرت گفت اللهم
انت السامع لكل صوت و العالم بكل شیء خدایا تو هر او را از برای شنوی و هر چیز را بر ما
و میدانی آنچه بندگانت گفتند پس حضرت فرمود اما آنچه گفتی که من چیزی سخنم آنچه
شما سخنید و ما این جهت نباید رسول باسم الله تعالی فعل ما لی و حکم ما یبرید و از برای
من و تو نیست که بگویم و کیف بر خدا اعراض نایم نمی بینی خدا بعضی را قضیه کرده

و بعضی را غنی و بعضی را عسیر و بعضی را ذلیل و بعضی را صیح کرده و بعضی را بقم
و بعضی را شریف کرده و بعضی را وضع نه فقیر را میرسد که بگوید که چرا ما را فقیر کردی
دیگر از غنی نه ذلیلان را میرسد که بگوید چرا ما را ذلیل کردی و دیگر از عسیر
و همچنین جواب میدهند تا اینکه فرمودند که و اما آنچه گفتی که من مرا سحر کرده اند چگونه
چنین استم و حال آنکه میدانند که تمیز من در نهایت کمال عقل من بالاتر از عقل
شماست ای صبح تجربه کرده اید از روزی که من بدینا آدم ما حال چهل سال پیشتر از
سن من گذشته لغزشی از من یاد دومی یا خیانتی یا سهوی در کفر من یا غفایستی
در رای من ایا کان یکنسید که در همه این مدت مردهی از همه این عیوب محفوظ باشد
بجول قوه خود اوست یا بجول قوه پروردگار و اما آنچه گفتی که پادشاه روم و سس
چگونه رولها میفرستند بدینستیکه بد میرسد حکم از برای خداست و افعال او با قراح
دکان و رای تو نیست بل فعل ما شایا و یکم مایرید دهو محمود ای عبدالله خدا پیغمبر
خود را فرستاد تا بیا موز و بر دمان دین ایشان را و بخوانند ایشان را بر پروردگار
ایشان در شب و روز در این دعوت خود را بعتب افکنند و اگر صاحب عصر و بارگاه
و چشم و خدم میبود دست بکس باو نمیرسید و آنها او را از خدا باز میداشتند باو

بصالح آنها بر پروردگار و این تفسیر رسالت و نبوت بود نمی بینی پادشاهان چون
خود از میان مردم محبوب خستند چگونه قبایح و فساد جاری شد ایشان نمیدانند
ای عبدالله خدا مرا بر کفایت در حالی که هیچ مالی ندارم تا قدرت و قوت خود را بشما
بشناسند و بفهمند که ادباری رسول خود میکنند نمی توانید رسول اورا بکشید و نه
از رسالت کنید پس اوقات این بر قدرت او و عجز شما بیشتر است و زود باشد که خدا مرا بشما
ظفر بخشد پس شما را بکشم و ابر کینم پس مرا ظفر دهد بشهرهای شما و نومین را بر اینها
مستولی سازد پس فرمود اما آنچه گفتی که اگر سختر بودی باید مملکی با تو باشد ملک را بر او
شمانی تواند شاهه کند چرا در قبل بوانست که معاینه نمی توان دید و اگر خدا قوه
چنانی شما را چنان زیاد کند که او را بر چند خواهید گفت این ملک نیست بلکه بشما
چه اوجورت بشر بر شما ظاهر خواهد شد که بان افسر کرد اید تا کلام از ابراهیمه خطبات
از ایشان سید پس از کجای نیستید که او را دست میگوید و آنچه میگوید حق است بلکه خدا
بشر را بسوی شما فرستاد و دردت او بجزت بسیار جاری خست که ز قوه بشر نیست
پس بود بطرف خود از ان نشسته که ان بجزه است و این کواهی خداست بر راستی او
اگر ملک بیفرستاد و دردت او بجزه جاری میکرد از کجای نیستید که تا که دیگر نمیتوانند

مثل از اینها و زنده تا بجزه شده ایامی چینه که بطور پرواز میکنند و این بجزه آنها
 نیست چه از جنس ایشان همه این پرواز را می کنند و اگر ادعی پرواز کند مثل
 آنها این بجزه خواهد بود پس خدا امر را بر شما اسان کرد پس فرمود اما آنچه گفته که
 اگر خدا نیخواست رسولی بفرستد باید مردی عظیم القدر بفرستد چراغ فرستاد و قرآن را
 بولد بن غیره یا غره بن سحود بدانکه مال دنیا را در نزد خدا هیچ قدر در مرتبه نیست
 همچنانکه در نزد تو قدر و مرتبه دارد بلکه اگر دنیا را در نزد خدا بقدر پر شپه مقدار رقی بود
 بگزار کسیکه با وفا می او کند کثرت آب نمیداد و خدا مانند تو نیست که از کسی بگفت
 مال و حال او بترسد و با نیواسطه او را بجز کند ذره طمع در مال و حال کسی دارد همچنانکه
 تو طمع دلری با میان جهت او را مخصوص منسوب گرداند و کسی نیست که دوستی او بخوا
 و هوس باشد پس مقدم دارد کسی را که سزا در تقدیم نیست و خیار میکنند از برای
 افضل مراتب الهیین که رسالت باشد مگر کسی را که در طاعت او افضل و در قدرت او عالی
 تر باشد و کسیکه چنین باشد مال و حال نظر میکنند بلکه مال و حال از فضیلت او
 و قرض در هیچ یک از بندگان خود نیست و در تمام کلام بسیاری فرمود بود از
 فرمود که و اما آنچه گفته که ایمان تو منی او ریم تا چشمه بگفت با سپردن

ادری

آوری و چه کنی و چه کنی پس تو آفران نمودی بر محمد رسول رب العالمین چیزی را
 که بعضی از آنها از آن جمله است که اگر نماید و بسط مغیری او می شود و شان رسول خدا از آن
 ارفع است که از جمل جهان استگش شود و با ایشان مجادله کند بخیری که تحت او نشود
 و بعضی از آن جمله است که اگر سب وارد موجب هلاکت تو می شود و بجزه آیت و بر
 می آورد که لازم آورد بر بندگان ایما نزد باعث هلاکت ایشان نکرد و بعضی
 از آن جمله است که محال است تحقق آن و ممکن نیست یافت شدن آن چون آمدن
 خدا و بعضی از آنها از آن جمله است که خود در آن اعتراف کرده که از راه خدا و
 ترویج است جعقی را نمی شنوی و بر مانی را گوش نمیدهی و هر که چنین باشد دو آو
 ان تپشتی است که از آسمان نازل شود یا در جهیم جهنم ماوربند یا بشیر و ستان خدا می
 عبد الله آنچه گفته که ایمان نمی آوری تا زمین را بشکافیم و جاهها بکنیم و سنگها متفرق کنیم
 و از آن چشمه جاری کنیم تو حاجلی بلایل خدا می عبد الله ای اگر تو چنین کاری کنی بجز
 خواهی بود ای دیده طایف را که تو دوران بوست نهادی ای در اینجا زمینهای فاسد
 بود که توانها را بصلاح آوردی و چشمها در آن میرون آوردی گفت بلی گفت جمعی دیگر
 همچنین کردند گفت بلی فرمود پس شما بجزه ان خواهد بود گفت نه فرمود پس این بگفت

محمد ثانی شود و بر پهنبری او اگر کند و طلب تو این معجزه را نیست که مثل شنبکه
 بکونی ما ایان بتونی آوریم تا تو بر خیزی و در زمین راه ادوی ما خیزی بخیزی چنانکه
 مردم خیزی بخورند و اما آنچه گفتی که ما از بوی تو بوستانی پس مشتمل بر نخل و نان که
 از آن بخیزی و نهر ما در آن جاری کنی ای تو و صحاب تو بوستانی بس از این قبل
 در طایف نداری که از آنهایی خرید و میخوری و نهر ما در آن جاری میکنی ای پس شاما
 پنجه بران خرابید بود گفت نه فرمود پس شاما چه بر این دشت که از رسول خدا خبر توقع
 دارید که اگر یافت شود دلتی برستی او نخواهد کرد بلکه اگر در عهد آوردن آنها برآ
 دلیل دروغ کونی او خواهد بود که حجت خواهد آورد چیرا که حجت نمی تواند شد و فریب
 ضعیف العقول و اللدین را خواهد خورد و شان رسول خدا این رفیع ترست پس فرمود که
 اما آنچه گفتی که یا اسما را قطعه قطعه بر با کفنی بنجما که کان کردی پس بدستگاه از قنات
 آسمان بر شما ملاکت شامت و رسول خدا از آن مهربان ترست و ترا ملاکت نمیکند
 اقامه حجتها بر توجی نماید و حجتهای پیغمبران کجب توقع نمیدان نیست چه نبدگان
 جا بلانند با آنچه جایز نیست و بفساد امور و بسا باشد که مطلوب ایشان
 ضد یکدیگر باشد تا حال باشد وقوع آنها پس بعضی طلب سقوط آسمان کنند و بعضی طلب

عدم عقول

عدم سقوط آن کنند بلکه طلب کنند که زمین را بلند کند و بر آسمان زند و وقوع
 دو حال است و بدید خدا بر ملاکت می شود ای عبد الله ای دیده که طیبی شنبه که
 خدا و ای او حجب توقع از ایشان بوده پس بلکه هر چه صلاح میدانند میکنند خواه عیسی
 خوشتر باشد یا نه و شما مریضانید و خدا طیب شامت پس اگر دوا می اورا قبول کنید
 شاما را شفا میدهد و اگر تردید کنید چهار میسند ای عبد الله کی دیده که کسی ادعای حقیقی
 بر کسی کند نزد عالمی و آن عالم طلب شام کند بخوبی که معنی عمیده نخواهد و اگر چنین بودی
 هرگز هیچ ادعای ثابت نشدی و هیچ فرق میان ظالم و مظلوم و صادق و کاذب
 گشتی پس فرمود که اما آنچه گفتی که خدا و ملکه را با ورم این از جمله ملاکت است که
 در آن نیست بدستگاه خدای عزوجل مثل مخلوقین نیست که بیاید و برود و حرکت
 کند و مقابل چیزی شود و این صفت بتان شامت که ضعیف و ناقصند ای عبد الله
 ترا ملاکت و بتابن و باغفات در طایف نیست و در کابین و خانه در که نزاری و
 کارکنان بر اینها تر نیست گفت چرا فرمود پس حسیب احوال اینها را تو بخونی خود
 میکنی یا میان تو و اهل معاشرت تو و مایطه و غیر استند گفت نه طار زمان خود را بیشترم
 فرمود پس اگر عمله و اگره و خدمه تو بسفاری تو بگویند که ما قول شام را در این پیغام قبول

۴۴۴
نیکینم تا عبد الله بن ابی ائیمه را بیاورد که ما اورا مشاهده کنیم و بشنویم آنچه شما
میگویند تو این مطلوب ایشان را بجا خواهی آورد یا این سخن از ایشان روا خواهد
گفت نه فرمود پس سخاری توجه باید کند آیا کفایت میکند که علات صحیح از جانب
تو بیاوردند که دلالت بر صدق ایشان کند گفت چرا فرمود اگر قاصد غیر تو
مراجعت کند و بگوید بر غیر ما بنیایا که اگر عمله بودن ترا ازین طلب کرده اند
ایا این قاصد خلاف رضای ترا نموده و تو با او نخواهی گفت که تو رسول بودی نه
امر کننده و شور کننده گفت بلی فرمود پس چگونه از رسول خدای رب العالمین توقع
میکنی که چیزی را که بر قاصد خود بسوی عمله و اگر خود را نماینداری نسبت تو است
بخدا بجل آورد و همین سخن محقق است قاطع از برای رد جمیع آنچه تو ذکر کردی
در همه آنچه توقع نمودی و اما آنچه گفتی که تا خانه از طلا از برای تو باشد آیا تو
رسیده است که بزرگ مصرفانها از طلا دارد گفت بلی گفت پس او پیغمبر خواهد بود
گفت نه فرمود پس این دلیل نبوت محمد ص هم نخواهد شد و اما آنچه گفتی که بیایسان
بالا روی پس گفتی و بالا رفتن بان هم ایمان نخواهم آورد تا کتابی فرود آوری
ای عبد الله ای ابا بلال رفتن ما بسماں مشکل تر از فرود آمدن نیست و تو خود اعتراف

نمودی که

۴۴۳
نمودی که ایمان نخواهی آورد اگر من بالاروم پس فرود آمدن من نیز چنین خواهد
بود پس گفتی بعد از این هم مندانیم ایمان خواهیم آورد یا نه پس ای عبد الله
تو اعتراف داری که غنا و میموری پس چاره و دوائی از برای تو نیست مگر توب
توبت اولیا و دوستان خدا یا زبانه جهنم الی اخر الحدیث و اکثر این حدیث
را با وجود طول نقل کردیم از برای آنکه مشتمل بر فوائد بسیار و قاطع شبهه دانا
روزگار است و هر که در آن تامل کند می فهمد که چه معجزه را باید اجابت کرد و
کدام را نکند انصافی گفته در سوره انبیاء در جایی که مردم میگفتند قرآن از قبل
اضغاث و احلام و شعر است و میگفتند فیما تاتایه کما رسل الاولون در جواب گفت
مانت من قبهم من قرآه انما کان اذهم لیسون و ازین قبل بسیار است که بنا بر تفسیر
منسیرین دلالت میکند بر اینکه معجزه نبی آوردن آنحضرت از راه رحم بود زیرا که میداد
که اگر جاوید بنا بر ایشان ایمان خواهند آورد و متقی غدا خواهند شد جواب بدانکه
پدر دکان عالم جل شانه کجبت مصلح مباد و ارشاد عباد و هدایت کم گشتگان و پنا
شراعی و احکام کجبت ایشان بود از آنکه رسولی فرستاد کجبت علات صدق دکواه
بر اسی اورا معجزه که عظیم حال قوم و صاحب عصر باشد کرات بفسر باید بگویند من

کتاب ماورم که تو بخوان پس گفتی ع

ح

جواب

بگفت عن پخته و یکی من حی عن پخته پس از رسول انهار دعوت خود بنمایید
 و بجزه عوز را ایشان ظاهری سازد پس شواهد و مواظطه و تفصیح ایشان را از ایشان
 و دلنمای ایشان را نرم می سازد و قوه ایشان بفضیلت نزدیک میکند تا یکت یکت
 و دو و بتدریج زمان و مرور آیام قلاوه دین را بر گردان نهاده و براه راست داخل شوند
 پس اگر کسی یا شخصی بان بجزه مطمئن نشده بجزه یا بجزاتی دیگر طلبد و از آنرا کرد
 ایمان خود فرورد دهد پس اگر رضای عالم از حال او دانند که طلب بجزه را بکجاست
 قبل از راه حاجت است مسئول او را اجابت و ان بجزه را کرامت میفرماید و اگر دانند
 که از راه بلجاج و حجت و عناد و عداوت است مطلقا ایمان بجزه لازم نیست بلکه اگر
 دانند که ایمان نخواهد آورد و بران بجزه و بقربان معلوم شد که او ایمان نخواهد آورد
 ایمان بجزه قبیح و لغو است چنانچه حضرت عیسی نیز ایمان نفرمود بجزاتی که
 خواسته بودند چنانچه ذکر آن گذشت و چنانچه قومی بعد از طلب صحاب او بجزه
 ایمان بان باز سرکشی و استکبار بر نگار احوار نمایند عذاب الهی رسوا دارد و ستم
 جاری راستحق میگردند و سنت سینه را بنیه بر زول عذاب و ستم بر ایشان جاری
 شده چنانکه در قوم صالح و هود و لوط و غیرهم بطور رسیدند هر گاه قومی باشند

اصحاب ۲

بلغ

که بقی

که تعیین عذاب و حلول هلاکت باشند تعقیب حکمت ربانیه نبوده باشد
 بجهت اینکه استعداد ایمان بتدریج ملاحظه آیات و استماع نصایح و خط
 داشته باشند یا آنکه در اصلا بایشان نطف اهل ایمان مستودع
 باشد یا حاجتی از نونین از ایشان ساخته کرد و در غیرت تعقیب حکمت عدم
 اتمام حجت بر ایشان است و تا خیر انجا ح مسئول آنها از ایمان بجزات معصوم
 تا هلاکت نرسند نظیر این مطلب در سلاطین نبی نوع این شاهد است
 چه یکی از ایشان هر گاه بجهت ناحیه والی تعیین و امانی ان ناحیه را باطل
 او را مورسازد و مطالبی چند بواسطه او از ایشان طلبد بران سلطان لازم است
 که نشانی که دران عهد متعارف است چون فرمانی یا فعلی یا رسولی یا او همراه
 کند پس بعد از آنکه ان والی بان ناحیه داخل نشان خود را طی هر سازد بر ایشان
 اطاعت او لازم و ایشان را اقتراح فرمانهای متعدد نشان های دیگر نمیرسد
 اگر طایفه از ایشان با وجود ملاحظه نشان سرکشی و استکبار نمایند و طلب نشانی
 دیگر کنند از وجبات احوال ایشان ظاهر باشد که مطالبه علامات دیگر نه
 از راه حاجت بلکه بجهت عداوت است بعد از اطلاع سلطان

ایش را مورد مواخذه و سیاست می نماید بلی اگر فی الواقع کسی را در منصب
 بودن الوالی از جانب سلطان تشکیکی باشد و بعضی از جهات از آن نشان
 اطمینان بجبت او حاصل نشود و از والی نشان فی دیگر طلبه مقتضای رعیت
 پروری والی ان است که کیفیت را بعرض امراء دولت رسانند مقتضای رفت
 سلطان در انصورت فرستادن عملاتی دیگر است و اگر این عملات نیز کشمی
 کنند و گاهی هم ایش آمدن سلطان و گاهی دیگر طلب صدور فرمان
 بنام ایشان در زمانی توقع نزول امراء دولت بمنزل ایشان نمایند و سیاست
 هر گاه آثار سخنی در استناد از نامیه ایشان بود و عداوت مردم و کبر و حسد
 پیدا باشد بجز می که شمشیر بر آن رانند پس عین منوال را در صدور منجرت
 اینها منظور دارد چون این مطلب واضح شد بجبت ترد استدلالات این شخص با
 این بر خصار منجرت محمدیه در قرآن و نبودن معجزه دیگر میگوئیم که بعد از آنکه
 پروردگار عالم منجرت عایم حال قوم انحضرت که از آن جمله قرآن باشد
 فرستد و بعضی از ایشان طلب بعضی منجرتی دیگر که به این سلف داده شده
 بود کردند خداوند حکیم در جواب ایشان فرمود ما اینست من قبلهم من قرینه اهل عالم

یونون یعنی کفی که در عهد انبیا سلف بودند و ان معجزات را دیدند و
 ایمان نیاد و ندانند ما ایشان را هلاک ساختیم ای قوم تو بعد از دیدن این معجزات
 ایمان خواهند آورد ما معجزاتی را که خواسته اند بفرستیم یا ایمان نخواهند آورد
 تا نفرستیم و چون قوم سابقین ایشان را هلاک نکریم ما یعنی ای ان است که
 کفی که سابق بودند و ان معجزات را مشاهده کردند و علایم حال ایشان بود
 و معجزه بودن از ابرتری یافتند ایمان نیاد و ندانند و ما هلاک ساختیم ایشان را
 پس اینها که استکبار و شقاوت ایشان بیشتر و عداوت و الجاح ایشان واضح تر است
 و ظهور را عجایب را بر آنها بر آنها صعب تر چه از اهل ان فنون نیشند چگونه ایمان خواهند
 آورد یعنی البته ایمان خواهند آورد و در صورت اجابت سوال ایشان غیر لازم
 بلکه غیر جائز است و بر هر دو تقدیر مطلق ای مبارکه را دلالتی بر بخش رحمت
 ان جناب در کتاب مستطاب نیست بلکه بنا بر معنی اول بجبت تمام است
 استفسار شده که آیا ایمان خواهند آورد بعد از دیدن ان معجزات تا ایمان با آنها
 بشود و این در بنا بر ثانی تصریح پان شده که این جماعت مخصوصه چون علم عدم ایمان
 ایشان حاصل است ایمان معجزه که طلبیده اند لازم نیست نه بلکه معجزاتی دیگر

نداشته یا اینکه از برای جماعتی دیگر این مجزات آورده نشده **نفرانی گفته**
 اما در جواب تواریخی گوئیم که علم باینکه قرآن از محمد است از کتب و تواریخی است که
 از عهد محمد در میان ما ثبت شده است نه اخبار سلین و اگر علم ما هم علت اخبار سلین
 باشد ضرری ندارد زیرا که هزاران هزار رسیده که کتاب تصنیف نموده اند لیکن
 در سایر مجزات باعث قوی است که قول سلین را که مدعی می باشند قبول ننمائیم
 که ان تبدیل دین ما باشد چه تبدیل دین با اتفاق مدعیان نمی توان نمود **۴۰۹**
 از جمله در فضیلت است که قرآن در عهد محمد بنحو آیه آیه و سوره سوره تا آخر سال
 حیات انجذاب نازل شد و در ایام حیات آنحضرت مجتمع شده بود و آتش ریخته
 بود و فقهه فقهه در دست صحاب بود تمام ما انزل الله در نزد علی ابن ابی طالب
 بود و در دست همه کس نبود و ان هم که در خدمت آنحضرت بود مجتمع نبود تا بعد از وفات
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله جمع نمود و نسخه ان در نزد او و اولاد طاهرین او بود و اما در
 مصحفی نوشته علی بن ابی طالب از صحابه قرآنرا حفظ داشتند و از نظر قریب میخوانند تا بعد از آنکه
 جمعی از صحابه در حرب اهل رده کشته شدند و نزدیک باقیه نفرات ایشان هم در
 حرب میسله کذاب بقتل رسیدند و صحابه ترسیدند که چون پی ایشان

از میان برود

از میان برود قرآن نیز از میان برود پس زید بن ثابت را امر کردند تا قسرا فی
 جمع نموده و ثبت نمود و ان در نزد ابوبکر بود و بعد از وفات او نزد عمر بود و چون
 او نیز وفات نمود در نزد حفصه دختر عمر بود تا قریب بسی سال از هجرت نبویه
 گذشته با این حال بود تا در زمان خلافت عثمان بن عفان حدیث بن ابی العاص
 هنگام تسخیر ارضیه و از با بکان دیدن را می میان بعضی از صحابه شد و یکی میگری
 میگوید قرائت من اصح است از قرائت تو پس کیفیت را ب عثمان اظهار گفت فرس
 که اختلاف در قرآن نیز هم رسد مثل خستلانی که بود و انصاری در توره و احوال
 کرده اند و این و بطه دین ایشان قتل شده پس عثمان فرستاد و مصحف را از حفصه
 طلبید پس زید بن ثابت و عبد الله بن زبیر و سعید بن العاص و عبد الرحمن بن امار
 را امر کرد که چند نسخه بنویسند پس گفت نسخه نوشتند یکی را در مدینه نگاه داشتند
 و یکی را بکوفه فرستادند و یکی را بکوفه و یکی بصره و یکی ب شام و یکی را ب یمن و یکی را به
 بحرین پس تشریف دهمه عالم نشر کرد و چون این دانسته شد میگوئیم که ظاهراست
 که محمد صلی الله علیه و آله در عهد خود در میان انصاری نوشت که تمام قرآن را
 بلفظ مبارک خود از برای ایشان نوشت کند و ایشان ثبت نمایند و نسخه قاضی اسم

عهد او مجتمع و منتشر نبود که بر همه کس واضح باشد که این همان قرآن است تا
 نصاری در آن عهد از آن نسخه بردارند و ثبت کنند پس ثبت نمودن ایشان با باطنی
 بعضی از مسلمین است باقی تا نسخ از نسخی که مسلمین بخدا در عهد محمد ص جمع نموده بودند پس
 بخدا را که علم تو باشد این قرآن از محمد است باقی از مسلمین حاصل شود چرا علم بر سحر تا
 نقل کرده اند حاصل نشود و ثبت در تواریخ شما بخدا را آنها، ان خبا مسلمین چه اثر
 دارد پس سناط خبا مسلمین است پس سایر سحر است را هم حال خود تو بخدا مسلمین بشنو
 یعنی که همان ان تواریخ قرآن از ایشان فراگرفته و اما آنچه گفته که اگر علم با هم
 بعثت خبا مسلمین پس ضرری ندارد چه هزاران هزار باشند که کتاب تصنیف کرده اند
 طهر است که سایر کتب مضافه را با قرآن فرق است طهر چه بقصد مسلمین قرآن سحر
 پیغمبر انعامات و انرا قوی از سایر سحر است میدانند پس آنچه را تو باعث قوی دانسته
 از برای قبول نکردن قول مسلمین در سایر سحر است بعینه در قرآن نیز موجود است
 پس هرگاه با وجود این خبا ایشان بعثت حصول علم در قرآن شود چرا در سایر
 سحر است نشود و اما آنچه گفته که در سایر سحر است باعث قوی از برای قبول نکردن
 خبا مسلمین است و ان تبدیل دین نصاری است و تبدیل دین با اتفاق مدعیان

و قول ایشان

و قول ایشان نتوان کرد پس در جواب ان بگویم که این سخن در وقتی جاریست
 که جمعی از مسلمین حکایت سحر از برای فی الفین نواب خود نمایند و بجهت ایشان
 روایت کنند و لیکن در وقتیکه از برای اهل ملت خود نقل کنند و فاعلی نزد ایشان
 نباشد چگونه تبدیل دین باعث قوی از برای نقل سحر میشود و سگی نیست که در
 عهد اول که زمان رسول خدا و متعلق با ان زمان از زنده خلفا باشد صد هزاران
 هزار مسلمان پاک دین و مؤمنان صاحب یقین و ثقات مومنین بلکه ارباب
 کرامات و صحابان استیجاب دعوت و اهل ریاضت و کد خسته گان در بر تبه طاعت
 و عبادت و ک نیکنه ایشانند با کسی دعواتی بودند نه فی صمد نه جدالی و نه سازش
 سحر است بی حد و خوارق عادت بی حصر و عدد از رسید کانیات نقل کرده اند بلکه
 اشخاصی بوده اند که مستح از احوال ایشان میداند که دامن همت ایشان از روش
 تمت غرض دادی پاک بوده بلکه در راه دین جان و مال و عیال و طفل و جابه
 منصب همه اسهل شده اند و نمیدانم چگونه کسی میگوید که دوازده نفر خواری عیسی که
 از انجیل اربعه را نصاری از بعضی از ایشان میداند مدعی نمیشد و قول ایشان مقبول
 و صد هزار نفر مسلمین که بسی از ایشان از ارباب کرامات طهره و خوارق

۴۴
عادات با بره بکله از جمله ایشان است حب مرتبه ولایت کبری و خلافت
عظمی سرور اولیا و سید صفیا علی ابن ابی طالب و امام حسن و امام حسین که
اهل عصمت و طهارت اند و جناب طیار و زحره سید الشهدا و مسلم ابن عقیل و محمد بن
الحنفیه و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زینب و بریده و بلال و جابر بن عبد الله
انصاری و زینب بنت علی و ابا ایوب انصاری و ابو سعید خدری
و سهل بن خنیف و عبد الله بن عباس و قیس بن سعد و اسامه بن زید و صبح بن
داوید قرنی و حبیب بن مظاهر اسدی و حجر بن عدی و حمزه عربی و زید بن ارقم
و سلیم بن قیس و صعصعه بن موهب و عمرو بن حمق و عباده بن اصات و کلب بن
زید و شمر تار و شمر بن عتبّه و ابو الهثیم بن الیمان و رشید بخاری و طاووس بن
یانی الی غیر ذلک مدعی هستند و قول ایشان مردود است **نفسه انی کشته** و اما در جواب
تو اثر معنوی یعنی اینکه از جناب مستفاده علم حاصل میشود که این شخص صاحب معجزه بوده
است اگر چه علم بخصوصیات معجزه حاصل نشود کونیم که اگر چنین باشد که اخبار
مستفاده میان قومی علم حاصل شود پس از اخبار کثیره که منسوب از حضرت را بخند
درکت بهای خود لا تعد و لا تحصی نوشته اند و همچنین حبشیان از برای غیرت

۱۰۰

پرست خود بر ائمه با بایت یاقین کنیم که ایشان پیغمبر بوده اند و حال اینکه چنین
نیت **جواب** امکان حصول علم بقدر شرکت از جناب مستفاده کثیره از جمله بدیهیات
و واضحیات است و مگر از انجا که سبکوت جوانی سزاوار نیست چه خودی کنیم که علم نبوت
حاتم و شجاعت رستم داریم ولیکن هیچکس از وقایع مخصوصه آنها را که نقل کرده اند
علم نداریم و بدیهی است که اگر وارد شهری شویم و یکی از اهل آن شهر بگوید والی
شهر بخلیم و ستم فرزند مرا کشت و دیگری بگوید بدون بخت فانه مرا تاراج کرد و ستم بگوید
بدون جهت فانه مرا خوب کرد و چهارم بگوید بجز روئندی عیال مرا اسیر کرد و پنجم
بگوید بجز مرغ را تصرف کرد و ششم بگوید بدون باغی را در مرا کشت و هفتم بگوید بدون
بویچی پدر مرا کشت و همچنین تا هزار نفر باده هزار از اهل آن شهر بر یک طلسمی از او حکایت
کنند ما که چه بر یک بر یک را یقین نیکیم اما یقین نطالم بودن انوالی میکنیم
بلکه از قومی پرسیم که اگر از جناب مستفاده علم بقدر شرکت حاصل نشود تو چگونه
علم برده زنده کردن عیسی هم رسانیده چه کسی نیت که هیچکس از او است بجز صده
نقل شده بجز تو اثر نرسیده بلکه هر طایفه مرده نقل کرده اند و قدر شرکت میان همه
مرده زنده کردن است و این معلوم شده و اما آنچه گفته که باید از اخبار نبوت و غیرت را بخند علم بر

۴۴

او هم رسد گوئیم اینست که دلالت مجزیه بر نبوت حسب ان در وقتی است که ادعای
 نبوت بکنند و بواسطه ان است که احوال مجزیه برید کاذب و ارفا بنان او نمودن
 قبیح است و یکی نیست که قبح ان در صورتیست که پروردگار حکیم کذب مدعی را بر وجهی
 دیگر ظاهرند پس در صورتی که راه علم بکذب از ان خروج نماید نوعی که هرگز بدل
 خود کند کذب از او نماند معلوم کرد ان عمل مجزیه نخواهد بود و بنا بر این میگوئیم اول
 ستم نداریم که حکایت مجزیه را مجند بر وجهی است که موجب علم بقدر شرک باشد
 و بر فرض تسلیم میگوئیم ما را مجند دعوی نبوت مکرده یا کرده است اگر مکرده یا مغل
 مجزیه خواهد بود چه شرط انجا رفتارند ان با دعوی است و اگر کرده یا رای از برای علم
 بکذب او است یا نه اگر است باز مجزیه خواهد بود چنانکه مذکور شد و اگر نیست نماند
 تو از کجا هستی که پنجه نیست و او را ماده نقص قرار دادی اما پنجه است پرت همان
 بت پستی او دلیل کذب است و عمل او مجزیه نیست **نفس را کشته** و اگر گویند که اگر
 چنین باشد پنجه بی هیچ پنجه ای ثابت نمی شود گوئیم از برای اینست صدق خیا مجزیه
 شرط ضروری است اول آنکه در عهد ان پنجه خود در کتبش یا کتب صحابش نوشته و مشهور باشد
 و از قرآن هم معلوم شود که در عهد ان عصر شهرت داشته است چنانکه موسی عیسی که در ان
 وقت

محمد که قرار مجزیه میداشت چندین جا ذکر نموده است نه آنکه در تمامی مرید بعد از
 گذشتن ان طبقه بلکه طبقات دیگر جزئی بنویسند انهم با اختلاف کثیره زیرا که اگر
 همان عهد می نوشتند نمی توانستند دروغ نوشت چه شهرت می یافت و دیگر ان
 می کردند و برخلافش می نوشتند لیکن حال چون تفحص میکنیم نقل معجزات را مجند
 و همچنین دیگران ازین قبیل است نه از قسم اول بخلاف مجزیه یا **یا زینب** علی میگوئیم
 که اگر چنین باشد پنجه بی هیچ پنجه ای ثابت نمی شود نه موسی و نه عیسی و نه غیر اینها
 چه از اخبار مستوده از معجزات انما علم معجزات انما حاصل خواهد شد تا تو اثر معنوی
 محقق شود و تو اثر لفظی اگر از امت ان پنجه باشد پس شان در میان خوانند بود و ما
 قوی که تبدیل بین دیگران باشد خوانند و است و قول ایشان قبول خواهد بود و اگر غیر
 است ان پنجه باشد یا از امتی خوانند بود که در عهد ان پنجه بوده اند چون ایوب که در عهد
 عیسی بوده یا از امتی که در عهد ان پنجه نبوده اند چون سلیمان نسبت به مجزیه عیسی
 پس اگر از قبیل اول باشند معلوم است مجزیه او را قبول ندارند یا دلیل واضحی
 در نزد خود بر مجزیه نبودن عمل او ندارند و الا با او ایمان می آوردند چنانچه ایوب که از
 ایشان در حق مجزیه عیسی استفسار شد انجا منبع نموده بعضی از ایشان مذکور

کردند سخنانی دیگر گفته و اگر از قبل ثانی باشد معدوم است که تو امر در نزد ایشان
 اگر نیت شود یا مثنی میشود بقل از است بجز سابق و دانستی که ان مفید نیست یا
 بقل از بجز ان است و مقید بودن ان نیز بسته به ثبوت حقیقت ان بجز است
 ان نیز موقوف به ثبوت معجزه اوست پس نقل کلام در معجزه اوستی شود و کلام بصرانی
 اوضح گوئیم تو امر بجز ان عیسی با ایزطایفه نصاری است و ان مدعیانند با ایز بود و نحو
 ایشان ایشان مکرانند یا از مسلمین و تو امر میان ایشان منتهی بر پنج مرتبه ایشان
 میشود و ثبوت ان بجز به قول بجز ایشان موقوف به ثبوت بجزی اوست و
 بجزی او موقوف به ثبوت معجزه است و اما خبر معروف بقرینه پس از قرینه ثابت
 در بعضی کتابهای شامات حال ان بیان خواهد شد و اگر خبری دیگر است میان کن
 که ان کدام قرینه است که در بجز ان موسی عیسی است در بجز ان محمد نیست اما شرط
 اول که از برای و نسبت صدق اخبار بجز ان ذکر کرده که در عهد ان بجز در ان
 با کتاب معجانش نوشته و مشهور شده باشد اولاً میگوئیم که مثلاً در قرع عیسی از کجا بداییم
 ان کتابی که معجزه او در ان ثبت است در عهد او نوشته شده ما خود در ان عهد نمودیم
 که بر پسینیم و همچنین مسلمین چه ایشان نیز در ان عهد نبوده اند و تو امر میان

نصاری که فایده ندارد چه ایشان مدعیانند و اما بود پس ام ایشان را نصیری
 ازین امور نیست و عمای ایشان درین عهد را بقدری نیستند که اخبار ایشان افاده
 عملی کند و این چند نفری هم که یافت میشوند مسلم نازند که انجیل در عهد عیسی
 نوشته شد بلکه نصاری خود نیز میگویند که حواریین جمع نمودند بعد از رفع عیسی
 اینکه مسلم داشتیم که در عهد او نوشته شد و خوان بجز نوشت باصباحش اما از
 کجا بداییم که است گفته اند و در رفع نوشته اند و حال اینکه خود او در عهدش
 رد سالی مدعیانند اگر کوفی کفیم شرط ان است که مشهور شده باشد تا اگر در رفع باشد
 و یکان کذب کند گوئیم اولاً از کجا بداییم که انجیل در عهد عیسی شرت کرده و ثانیاً
 ایابنقه نظرانیان که مدعیانند یا غیر ایشان و حال اینکه در میان غیر ایشان حکایت
 اشتهار و انتشاری نکرده است و ثانیاً مسلم داشتیم که شرت کرد از کجا بداییم که ان
 شرت نمود که در میان غیر نصاری نیز مشهور شد تا در بنویسند مثال مسلم داشتیم که
 در میان غیر نصاری شرت یافت و لیکن چنان نبوده که جمیع کتبیکه غیر از نصاری
 بودند در عیسی کتب صدور معجزه بان داده شد حاضر شدند تا از صدق یا کذب
 کذب ان مطلع شدند تا در عهد او در برانید پس از کجا بداییم که بظن کتبیکه

در آن مجلس نشین بوده اند یا اطلاع از حال آن مجلس داشته نبر رسیده باشد
 و این جمله از کجا بر تو معلوم شد از قول غیر معتین در آنجا آنکه بر فرض تسلیم نموده
 از اینکه انجیلی بوده و شهرتی یافته ثابت نمی شود اما اینکه جمیع اخبار و فقرات
 انجیلی حتی سجزه که در آن ثبت است آن نیز از صاحب کتاب است و در آن وقت
 و شهرت یافته از کجا بداییم و بچه مستحک ثابت کنیم از کجا که این فقرات بعضی
 از نصاری زیاد کرده باشند و حال اینکه تحریف توره و انجیل میان ما مشهور است
 بیان آن خواهد آمد و خاصا اینکه همه اینها را مسلم میگویم و مسیحین شرط غیبه
 در سجزه محمد موجود و متحقق است بلکه بطریق اتم چه غایت امر سجزه موسی عیسی
 در کتب خود ایشان ثبت است که توره و انجیل باشد و سجزه محمد هم در کتاب خود
 و هم در کتب صحابش ثبت است اما در کتاب خود او پس در مواضع متعدده است
 از آن جمله اخبار از سجزه مشهوره آنحضرت است که در کتب واقع شد که شن القم باشد که
 میفرماید اقرب است عمه و اشق القردان بر و آینه بعضی و و یقولون سحر استیم یعنی قیامت
 نزدیک شد و ماه بدویم شد و این قوم اگر سجزه بنهند رو میکردانند و میکنند
 سحریت پیوسته و حکم و مراد از قیامت نزدیک شدن بوقت سجزه اخبار از آن است

که نبوت او پیوسته است بقیامت کبری و ما بین جهت در ایات متعدده حکم لغزب
 قیامت شده یا ساعت هلاکت معاندین و جاویدین و رسیدن منکام کشیدن
 تیغ و شمشیر ایشان بواسطه اتمام محبت بر ایشان و نمودن چنین سجزه با آنها و اکثر
 مفسرین خاصه و عامه ذکر کرده اند که این ایات وقتی نازل شد که در پیش از آنحضرت
 سجزه طلب کردند و حضرت اشاره بآیه نمود بقدرت حق سبحانه تعالی بدویم شد و موکه
 این مطلب است تعقیب ذکر شق قمر بقوله وان آیه بعضی و یقولوا سحر مستمر و این سجزه
را حضرت امام عمام حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام رضا علیهما السلام روایت
فرموده اند و از صحابه جلیفه و عبدالقدیر بن جیس و جبرین منظم و انس بن مالک
و ضحاک و عبدالقدیر بن سعید و عبدالقدیر بن عمر و غیر هم روایت نموده اند بلکه
بیان سلیمان است و در کتب واقع شد در شب چهارم ماه ذی الحجه و هفتم کاسیکه
چهارده نفر از کفار بجزنت رسید بر آینه عرض نمودند که از تو سجزه بزرگی میخواهیم
حضرت فرمود چه سجزه می خواهید گفتند اگر ترا در نزوح تعالی قدری است امر کن
ماه را که بدویم شود پس آنحضرت مروی است آن کرد و امر کرد ماه را که بدویم شود پس
بدو حصه شد این مسود که میدیدم دیدم که کوه قرادریس آن دو پاره ماه بود

گفته ام کن که بجال خود باز کرد و حضرت امر کرد و بجال خود برگشت پس آن کفار گفتند
 بر خیزید که سحر محمد در آسمان زمین پیوسته و ستم است و در روایتی دیگر است که جلال
 گفت که گویا این جادوئی است که بچشم ما چنین نموده می باید فرستاد از اهل مواضعی
 دیگر سوال کرد که خبر رسید که در مواضع دیگر هم در آن شب شایه اشق شده دیده اند
 پس کافران گفتند که این جادوئی بوده است که در همه مواضع پیوسته و ستم بوده است
 و در روایت دیگر وارد است که مقدار ما بین عصر و شام ماه دو حصه بود و کافران سینه
 و یکصد سحر است ستم و ابوطالب هم آنحضرت در میان عهد همین مجسمه را
 کرده و شعر او در میان عرب و عثمای عجم مشهور گشته است و از آنجمله خب رنودن از
 بیان پیغمبر آنچه را از حکام توره که کفار پنهان نمودند چنانچه میفرمایند
الکتاب قد جا کم رسول بینکم کثیرا کما کتم تخفون فی الکتاب یعنی بگو ای اهل
کتاب تحقیق که آمد شمار رسول ما که میان یکدیگر بسیاری از آن چیزهایی را که
 شما پنهان می داشتید و اما در کتاب میخوانش پس ظاهرا است که اقرب مصاحف
 آنحضرت علی بن ابیطالب است و خطب کتاب نهج البلاغه که از آن جناب مشهور
 و معروف و متساب آن با حضرت خضی از کتاب این توره و تفسیر عیسی و عیسی

نصف

متضمن ذکر معجزات آنجناب است از آن جمله مجسمه اجابت درخت خواندن
 آنحضرت را ذکر نموده و ما کلام آنجناب را تین نقل میکنیم میفرماید و لقد کنت مع
صلى الله عليه و آله لما أتاه الملاء من فرس فقالوا له يا محمد انك قد ادعيت عظيما
لم يدعه ابائك ولا احد من بيتك ونحن انك انك امر ان اجبت اليه وارتقا
عن انك نبى ورسول وان لم تفعل عن انك ساحر كذب فقال ما لمستم ما
ت لوان قالوا تدعون هذه الشجرة حتى تقع بعروقها و تقصف بين يديك فقال
ان الله على كل شئ قدير فان فعل الله ذلك لكم انؤمنون و تشهدون بالحق
نعم قال فاني سايركم ما تطيبون و اني لا اعلم انكم لا تقفون الي خير و ان فيكم من
يطرح في القليب و من يجرب الاخراب ثم قال ما يا ايها الشجرة ان كنت تؤمنين
بآية و اليوم الاخر و تعلمين اني رسول الله فانقلعي بعروقك حتى تقعي بين يدي
باذن الله فوالدي لوجه بالحق لا انقلعت بعروقها و جارات و لها ذوي شديدا و
كقصف اجنحة الطير حتى و قفت بين يدي رسول الله صر فرقة و انقلعت
بعضها الا على على رسول الله و بعضها على على النبي و كنت عن يمينه فلما
نظر القوم الي ذلك قالوا اعلوا او اسكبوا فرقا فليكن نصفها و ثقب نصفها فامرنا

ندگت فاقبل الیه نصفها کاعجب اقبال داشته و یوماً نکات متف برهول الله
 فقوا کفر او عتوا فترها النصف فیخرج الی النصف کاکان فامره فرج خلاصه
 معنی آنکه در خدمت پیغمبر بودم که طایفه از قریش منزه او آمدند پس گفتند ای محمد
 او می بزرگی کرده که بچمک از پدران تو او را کردند و نه بچمک از قوم تو و ما
 چیزی از تو خواستیم مگر بیا آوردی و ما نمودی میدانیم که تو پیغمبری و اگر
 میدانیم تو ساحر و دروغ گوئی پس حضرت فرمود چه خواست میکنید گفتند این خدمت
 را از برای ما بخوان تا ریشه های آن کشنده شود از زمین و بیاید در برابر تو بایستد
 پس حضرت فرمود خدا بر هر چیزی قادر است پس اگر خدا این خواست شما را عمل
 بیاورد ایمان خواهید آورد و شهادت بقی خواهید داد و گفته می فرمود پس من شما
 می نمایم آنچه میخواهید و میدانم که بر جوع نیسی کوئی نخواهید کرد و میدانم در میان
 شما کسی هست که بگناه افتاده خواهد شد و کسی هست که لشکر فراهم خواهد آورد پس
 فرمود ای درخت اگر ایمان بجز او در قیامت داری و میدانی که من پیغمبر خدا هستم
 کنده شو از زمین باریشهای خود تا بیانی و بنزد من بایستی ما ذن خدا پس
 باخشدانی که محمد را برستی برانگیزانیده است که کنده شد آن درخت باریشهای

خود او اند و از برای او صدای عظیمی بود مثل صدای بالهای مرغان تا آمد در
 برابر رسول خدا و شاههای خود را بر حضرت کشید و شاخ بلند خود را بر سر
 آنحضرت چون سایبان افکند و بعضی شاههای خود را بردوش من گذاشت
 و من بر طرف راست حضرت رسول بودم چون قوم این اید را دیدند از راه غناد
 و تکبر گفتند آن درخت را امر کن که نصف آن بنزد تو بیاید و نصف آن بر چاه
 خود باقی باشد پس حضرت از چنین امر کرد پس نصف آن بنزد حضرت آمد
 بیکوتر آمدنی و باشد تر صدانی و نزدیک بود که خود را بر رسول الله بپسند
 پس قوم از راه کفر و سرکشی گفتند این نصف را بفرمای منزه همان نصف بود
 همچنانکه بود پس حضرت او را امر کرد و برکت و درین کلمات عمده بخار باران
 شجره حکایت از خیار بنیبت نیز هست چه فرمودند که در میان شما کسی هست که
 بگناه افکنده خواهد شد و کسی هست که لشکر فراهم خواهد کرد و چنین شد چه شبیه
 عتبه و ابو جهل در روز بدر کبری بگناه افکنده شدند و ابو عقیان جمع لشکر با کرد
 و جنگ خرب را بر پا نمود و از آنچه گفتیم معلوم شد که ذکر معجزات محمد استیم در
 کتاب خود و هم در کتاب مبعثش کور و مطهر و چشم معاند از خط آنها کور بود اگر

چشم از همه اینها پوشیده شود گفته شود که چون در عهد یحیی و عصر مجتبیان ان
برگزیده پروردگار چون تالیف و تصنیف در آن ناحیه چندان رواجی نه است و با
جست بسیاری از ضمایم نقل در روایت گفته نمودند و لیکن در عصر اوصیاء و ائمه
ان حضرت خصوصاً امام محمد باقر و امام جعفر صادق تا آخر ائمه طاهرین چون
بواسطه اوار با بهره ایشان علم را رواجی و تالیف را رونقی بهم رسیده بود و بعضی
اوصیاء ان حضرت در کتب خود از کرامات اوصیاء و ولایات و حمایت ایشان
و خلافت ان در کتب متعدد و مشتمل بر عقیده ثبت نمودند که منکر خود را چاره بخیر
از میان برداشتی اینک کتب بسیار بخصوص از برای ثبت معجزات و کرامات ایشان
برشته تالیف کشیدند و حضرت صادق را چهارصد تا کرد بود که چهارصد اصل
نوشته که بسیاری از آنها بخصوصه امر در ردت و نتمه در کتب صحاب راجع است
و در بسیاری از ان احوال از جمله ذکر معجزات و کرامات ایشان شده و حدیثی
انکار نموده و شکی نیست که همه معجزات و کرامات ایشان دلیل نبوت خاتم
انبیاست **نصرتی گفته** شرط ثانی ان است که از ادکی باشد یعنی بر کسی بواسطه
اعتقاد و عقیده جبر نمایند تا اگر بر شخصی واضح شود که آنچه از خصوص معجزات نوشته اند

۲۵۴
در وضع است بتواند برخلاف ان چیزی بنویسد و حال اینکه در است محمد بن
و نمی باشد چنین زیرا که اگر کسی چنین چیزی بگوید یا بنویسد بر فرض محال که
حاکم شرع را مجاب نماید و او را صحت دهند که صحت در شرع جایز است و او را
نمکنند لیکن از قبیل تکلیف و تحذیر و احتراز نمودن زن و اولاد از او دست
بر طبیعت نمودن مردم با او کاری چند با وی خواهند نمود که هرگز جرات ابراز
این مطلب را ننمایند که گوید یا بنویسد بخلاف سایر ادیان که هر چه خواهند می نویسند
و اگر کسی بانه اذیتی نبرد **جواب** هرگاه کسی را شبهه بوده باشد در مقام حاجت شبهه
کنند در مورد تحقیق حق باشد مطلقاً کسی را بر او سخنی نیست و بخشی نیست و بسیار جاهلان
و مباحت در خصوص مذکور میان اهل اسلام اتفاق افتاده و بر فرض تسلیم که
اگر مسلمی در مقام انکار یا با حاشه بر آید او را تحذیر و تحذیر نمایند و لیکن اهل
سایر ملل و ادیان از انکار اهل کتاب و ذمه را چه شد که اگر دروغی بگویند
نمکنند کسی را که با ایشان رجوعی نیست و همه عظامی اهل کتاب با علمای مسلمین
بلکه ائمه ایشان جامع و محفل حمیده اند و مباحت نموده اند و جاهلان
و اسس اجمالت و جاثیق و ابن ابی العوجا و عبد الله بن مسعود بن

۴۵۷ طه حسین مشهور و معروف و در کتب مسلمین چون عیون اخبار الرضا ۴
 و غیره مطروحه جمعی که مامون در مردار است و مشون بعلما ی هر مقلی نمود هنوز در
 دافواه مذکور است و یکی از یهود در تقویت تیهود و تضعیف اسلام چندی قبل ازین
 در شهید مقدس رضوی رساله نوشت و بجز اینکه بطریق بکت در رساله او را جواب
 گفت و نوشت کسی را با او رجوعی نبود و بر فرض تسلیم آنکه بعد از قوت اسلام در
 کسی جرأت اظهار رد و انکار نتواند نمود چه شد انانی را که تیغها بر روی مسلمین میکشیدند
 و لشکر با بخت می برایشان می آراشید چه آراشیدن کت بی یار ساله در کت
 مجزات طه حسین شد آیا ایشان هم جرأت این معنی را داشتند سن که
 ایشان هم مانعی داشتند نه آخر در هر عصری خصوص صدرا اول علما و دانایان اهل
 کتاب با مسلمین مملوط و در هر ولایتی بسیار و با عقدا و توسلینی که جرأت چنان
 نیکو دند نیز پیشا رو فرود زینت در تکذیب معجزه و نوشتن اینکه فلان معجزه که نقل
 شده در دفع است صاحب کتاب معلوم و اسم او مذکور باشد باید کافری یا منافقی
 چنین چیزی نوشته در میان مسلمین با بطلان کفار شایع نموده باشد بنوعیکه
 مسلمین ندانند این عمل از کت و بر فرض تسلیم که این را نیز نوشته و جرأت

گذاشت

۴۵۸ کردند شکی نیست که آنچه را مسلمین موجب کفر می دانند و صاحب ان را کافر
 و نجس میدانند انکار ثبوت خاتم الانبیاء نه انکار معجزه خاصی از معجزات او
 چه بعضی معجزات نقل شده که بسیار از مسلمین حکم قطعی ثبوت ان میکنند و
 میگویند این بخصوصه ثابت نیست بنابراین چه شده بود کفنی را که عقبت و تو
 می دانستند این معجزات در دفع است که بر سبب هشاش و بخت نقطه خود و تقیبه گویند
 که ما را همین در خصوص فلان معجزه و فلان معجزه سخن است و بیان تکذیب ان را
 کنند و شکی نیست که این عمل نه باعث تکفیر است و نه موجب ایدال بلکه می توانست
 و در فریاده نفر از کفار یا منافقین با هم تمهید نمایند و هر یک بعضی از معجزات را
 تکذیب انرا بنویسند بنوعیکه مجموع تکذیب مجموع را کرده باشند اما یک یک بجز
 بعضی را تکذیب نکنند چه درین صورت مسلمین را بر هیچیک از ایشان راهی ابرای
 ایدال و اذیت نخواهد بود و اما آنچه گفته که کتلاف سایر ادیان که هر چه خواهند
 نویسند اگر چنین است پس این عداوت شما با یهود از چیست و چرا یک یهودی
 جرأت میکند در پیش شما انکار خود کند و سر سپردن آورد **نصفی گفته**
 و اگر گویند اگر از هر یک ازین دلایل علم حاصل نشود اما انصام بعضی بعضی افاده

علم می نماید پرسیم که ایامی تواند شد که چند جنون بمنزله عاقلی بشیند چنانچه در
 بمنزله زنده بماند و اگر گویند که چیزی از مجموع حاصل شود که از هر یک حاصل نشود گوئیم
 اگر بر هر یک از آنها فرض نماید و جزیی مرتب شود از وقت بر کل فایده مرتب می
 شود که بر هر یک نمی شود اما حال چنین نیست بلکه از قبل ضم معدوم بعدوم است
جواب مینداند هرگاه شخصی خبر دهد که من در قدرت محمد بودم و فلان عمل از او
 صادر شد حال مستمع در احوال وقوع و لا وقوع مثل حالت قبل از خبر را خواهد بود
 یا فی الجمله تفاوتی اگر چه بسیار اندک باشد در احتمال وقوع هم خواهد رسید اگر کوفتی
 اصلا تفاوتی میکند خواه بکنفر باید و نفر یا بیشتر بشیند مکار بر خواهی بود مستحق جواب
 نخواستی بود و اگر تفاوتی کند پس هرگاه این اشخاص بسیار شوند و بکده عدد تو اتر
 رسند البته از مجموع چیزی حاصل خواهد شد که از هر یک حاصل نشود **نصرتی گفت**
 پس بر بصف بنده معلوم شد که باغشی بر ایمان آوردن بجه صانیت لیکن معلوم نمی
 شود که چرا بایست البته باو نگوید و اگر چه نفی کردید ما را بایست لیکن چیزی چند
 در این مقام است که اگر چه اگر گویک آنها در شخصی یافت شود سگف قابل تاویل است
 ولیکن چون قاعی این افعال و صفات در شخص پیدا شود بر بصف واضح می شود که
 این سخن

این شخص پیغمبر نبوده است اول این است که در کتب انبیای سلف ذکر او مطلق
 نشده است **جواب** بی بر بصف حقیقت حال معلوم شد و تا حال انبرد در مقام رد و دلیل
 نبوت جناب محمدی بوده و حال در مقام اثبات عدم نبوت آنجناب است و غیر حرفاتی
 چند در خصوص برسم یافته که بر متبع و متامل بطلان ان واضح است و ما هر یک را
 ذکر بطلان آنها را بیان می نمایم اما آنچه گفته شده که در کتب انبیای سلف ذکر آنها نشده
 بسبب آن است یا اینمرد که مینظر بکتب انبیای سلف کرده یا چنین تصور کرده که علمای
 اسلام را خبری از کتب انبیای سلف نیست و بی تمیزی او را برانکار این مطلب شسته
 و الا باز یاده از پست کتب انبیا سلف که اکثر آنها را خود ملاحظه کرده ایم
 و با علمای هیود در تفسیر و تفسیح آنها شب بر ذر آورده ایم و در استخراج معانی آنها کتب
 لغت آنها رجوع کرده ایم اسم سامی و لغوی ان جناب را پمان نمودیم بموجب که با وجود
 هزار تکرار که در بعضی از آنها واقع شده نصف اشک و شبهه باقی نمی ماند و علاوه
 بر این خود اینمرد بی انصاف گفته که اگر پیغمبری بجز خود را در کتب خود ذکر کند
 و بسبب بر حد حق اوست و الا اهل عهد او تکریم او میکردند پس از همین راه بعینه
 یقین می شود که نام قاعی آنحضرت در کتب انبیای سلف بوده چه در کتب خود در مواضع

متعدد تصحیح فرموده و اگر آنچه اینمذکفته که ذکر او در کتب اجدی سلفیت و
 این دلیل نفی نبوت اوست درست باشد دلالت آن بر نفی نبوت عیسی اقوی
 و اتم خواهد بود چه در کتب اجدی تقدیم بر عیسی ذکر عیسی سابقه علی الترتیب
 است که مایشیح خواهد آمد و مراد از آن مسیح است و حال آنکه اختلاف بهود در معنی
 مایشیح شنیده و در کتب لغت عبری و مغربیم توره و غیره نیز بر سر اینها
 مذکور شد برمی آید که هر پیغمبر بر مسیح گویند بلکه هر ذی شانی را در دلات مایشیح
 عیسی و همچنین سایر آنچه را در حق عیسی میدانند چنانچه بعضی از آن مذکور خواهد شد
 اینها در دلات آنچه در کتب پیغمبران ذکر شد بر محمد صلیب را حقیقت پس اگر این سلمه نفی
 نبوت محمد را میکنی اول نفی نبوت عیسی را بکن **نصرتی گفته** اگر گویند کتب نبیا سلف را تحریف
 نموده اند گوئیم که این ادعایت از شما در این قبول کرده نمی شود مگر اثبات که پیشتر تحریف
 نموده یکی بوده و چنانگونه است **جواب** اول خود اینمذ در آخر همین رساله میگوید که
 بهود خود توره را را عن ثور ناجبا ر خود کامل کردند و این عین تحریف است و ثانی
 نظری بکشی و ملاحظ کن فصل اول انجیل متی را و فصل دوم انجیل لوقا را
 و بین آنچه در بیان عیسی در این دو انجیل نوشته شده و بیکر چه قدر اختلاف دارند در
 اول میگوید

مجلس

اول میگوید یوسف حلیب میرماد پسر و شوهر یعقوب و آن پسر شیطان و او پسر
 الیخار و او پسر الیود و او پسر حسین و او پسر صادق و او پسر عاذور و او پسر الیقیم و او
 پسر امیود و او پسر مایل و او پسر شت نیل و او پسر یوحانیا و او پسر یوشیا و او پسر
 عامون و او پسر منشتی و او پسر فرقی و او پسر اخاز و او پسر یوئام و او پسر
 یوخنیا و او پسر یورام و او پسر یوشاف و او پسر اصاف و او پسر اسایا و او پسر حعام و او
 پسر سلیمان بن داود است و در دهم لوقا میگوید یوسف بن دانی بن مطیث
 بن لادی بن حکلی بن یزبان بن یوسف بن مطیث بن عاموس بن ناوم بن حلی
 بن یحیی بن مات بن مطیث بن سمان بن یوسف بن یهو و این یوحنا و همچنین
 می شمارد تا بهود ابن یعقوب بن اسحاق ابن ابراهیم خلیل موبله سلیمان و او
 و اگر آنچه در سلسله اول ذکر شد پس بزعم اینمذ که اناجیل دروغ ندارد میان
 کند که اگر تحریف لفظی یا معنوی واقع شده بسبب این اختلاف صحت نیز در انجیل
 متی در فصل چهارم مذکور است که عیسی چون تولد شد هر دوس که پادشاه یهود بود چون از
 مجوس و صف عیسی را شنیده بود دو صد و هجرت او بود امر شد در خواب بر یوسف شوهر می
 که در عیسی را برشته باطن فلج برود و چون هر دوس مرد و از شلاق و سنجابی او نشست
 پسر او دوس

بن
 کین
 نول
 شت نیل
 نول
 شتی
 نول
 یوشاف
 نول
 اسای

در بعضی نسخ مجلد لوقا این فصل
 بخط لعله ۲۲

در خواب بیوف کفشد که مادر و طفل را برداشته به پست الهه س اید و در سایر
اناجیل تصریح میکند بودن بر دوس تا زمان گرفتن عیسی و صعود او با سمان اگر
این اناجیل همه رت و از تحریف خالی باشد پس از کجاست این اختلاف و
ناش میگوینم در فصل دوم انجیل لوقا ثبت است که عذرا بر بریم منزل شد و باو کفشد
ترس رسیدی بعتی از خدا و خواهید زانید پیری و میخوانی اسم او را یسوع یعنی
عیسی و عظیم خواهد بود و خدا کرسی داد و باو خواهد داد و مالک میشود پست مقدس
رانا ابد و از برای پادشاهی او انقضائی نیست پس اگر تحریف نشده و این مجال
انجیل چهارمین است که مالکیت پست الهه س تا ابد و کو پادشاهی بی انقضایه باشد
عیسی نمزد پدر رفت و بصورت اول شد و غیر در فصل دوم انجیل ترس ثبت است
که یکی بعد از آنکه مردم را غسل میداد و بشارت بعیسی میداد و گفت ایمان بیاورید تا انجیل
حال می پرسیم که ان انجیلی که یکی امر ایمان آوردن بان کرد این اناجیل که بعد از
عیسی تلقین نوشته شده در آن حکمی نیست که محتاج بایمان آوردن باشد بلکه در تابع
عیسی است تا کشف شدن ان و هنوز نبود و بعد از سی چهل سال دیگر چه چسب نفر
از خوانین نوشته و کتاب را از ایشان دانستن هم امر واضح بود چرا محتاج بایمان آوردن

نداشت

نداشت و علاوه بر این اگر این انجیلها مراد می بود بلفظ مفرد نمی فسر شود که انجیل
ایمان بیاورید بلکه میفرمود بیا انجیل پس معلوم است که ان انجیل از میان رفت
و دست برداشته اند و در انجا میگویم سمان الله این مردکت بی مدرکت چه بی
تقیح بوده از کتب ایمان خود ستم پیش تا از برای تو بیان کنم که که کفشد است تحریف
شده و چه شخص تحریف کرده و کی کرده و چرا کرده ایان ندیده و بیا چه کتاب که بر ایم
نصرانی در ترجمه توراته نوشته و این جوایم را نصاری محل حلول معولی روح الهه س بود
می دهند و سیصد و شستاد سال بعد از عیسی بود بلکه چنانچه بعضی از پادریان نصاری
تصریح نموده این جوایم همان کس است که از ذوق رکت نصاری و امر دین و
ذنب ایشان باو منتهی می شود و این جوایم کواشش شخصی که دینبری در یونان نام
داشت توراته را از زبان عبری بزبان لاتینی در آورده در ابتدای ترجمه میگوید که ای
دینبری در یونان کواشش می نانی که توراته حضرت موسی را از زبان عبری لاتینی
در آورده از ترجمه های دیگر که لغات عبری و یونانی و غیره شده خلاصه برای تو
بنویسم پس بدان بدستیکه این کار بسیار پرخطر می باشد زیرا که نمی شود که
این کار را بکنیم بجز لغت کنندگان من بزرگ روین کرده زبان حالت در آورده فسر یاد

میتزند و میگویند که من ترجمه از ترجمه های هفتاد نفر ترجمه که بفرموده بطلمیوس نوشته
 میکنم چون آن ترجمه های سابق مانند بدن کسی است که برهنه داشته باشد بسبب خردی
 که داخل شده و بیرون کرده اند مگر کسی بهم رسانیده اند پس بعد از کلامی میگوید که
 چنین نیست که من شما این کار کرده باشم بلکه اورتی جنیس ترجمه که هم خوب من
 بود مراد درین کار دلیر کرده است زیرا اورتی جنیس ترجمه از روی هفتاد مترجم و ترجمه تیار
 کرده بهم مفلوط ساخت و قول این دورا بجلا تمهای خاصی که یکی شکل ستاره
 و دیگری شکل سیخ چه است از هم دیگر جدا ساخت از برای آنکه فرق شود میان آنچه
 در اصل توره نبود و زیاده کردند و میان آنچه بود و کم کردند و چیزیهای چند که در این
 عملی انجیل هم قرار یافته کرده بودند و باز از میان انداختند و از آن قبل خبر بسیار
 که در توره می خوانیم که در ترجمه ایشان نیست و بعد از اینها جوایم میگوید که میدانم که این
 هفتاد اوطاق پر از دروغ را یعنی هفتاد ترجمه در سکنه که بنا کرده است و بعد از آن
 می خواهد از زیاده و کم ترجمین که چون در توره خبر از بعضی امور آید بود از قبل آمدن
 عیسی و کشته شدن در جنت نمودن آن دورانها شک داشته چنین کردند بعد از آن
 میگوید اما اینقدر سعی دارم که ترجمه های که بزبان لینی کرده اند از ترجمه که بزبان یونانی

شده اند

شده اند بهتر اند و ترجمه یونانی از اصل عبری صحیح تر می باشد و بدانکه این هفتاد
 ترجمی که جوایم ذکر نموده ک فی اند که در زبان پادشاهی بطلمیوس نامی که پادشاه
 مصر و حبشه و بعضی از عربستان بود ترجمه کردند چه او فرمان داد اما هفتاد نفر جمع شدند
 از هر قومی و کتب اینها را از زبان عبری یونانی نقل نمودند و هر یک از آن هفتاد
 نفر موافق رای فاسد خود هر زیاده و نقصانی که خواسته در ترجمه های خود قرار
 دادند و مدتی مدار مردم مخصوص یونانیان بر ترجمه های ایشان بود و اصل توره عبری
 از میان ایشان رفت مگر نزد قبیل از هیود و بعد از آن تیار از یوس نامی از زبان یونانی
 بگفت لینی در آورده هر قهری که خواست در آنها کرد و بعد از آن اورتی جنیس نامی لسانی
 از آن توره یونانی و لسانی استخانی کرد و بدست مردم داد و نیز همین جوایم بعد از آن
 داد و و شمردن بسیاری از تغییرات میگوید که اگر از ایشان بپرسیم که چرا این خط
 و نظریه شده است آنچه از ایشان که بودند جواب میدهند که بنا بر مصلحت وقت آن
 هفتاد نفر ترجمه این کار کردند زیرا که چون بطلمیوس کلمه افلاطون افتاد و خدا را
 بیکانگی می پرستند ترجمین از برای آنکه در کتب عبری عبارتی که دلیل بود در
 باشد بوجد نباشد هر عبارتی که در باب پدر و پسر و روح القدس بودن خدا مقرر

بود تبدیل کردند یا انداختند که هم بطریق سراسر خوش آید و هم سر این دین باشد
 نشود و نیز همین جرایم در ترجمه زبور داود که بخوانش دو شخص که پادشاه است و چون
 باشند نوشته میگوید که من در وقتیکه در شهر روم بودم زبور داود را یکی از بطریق
 افساد و نظر ترجمه است کرده ام تا اینکه میگوید این معنی را از شما قبول میکنم بشرط
 آنکه به دستور که همیشه دارم بشما مصحف میدهم که نه شما شایسته خود که بسبب این جنت
 من بستید بلکه دیگران را بجزر کنید که موده این ترجمه تازه مرا بر کس بریند است
 چه من ساخته ام بنویسد و در علات ستاره و شکل سیخ چه که هر جا نقش کرده ام مثل
 ناید و اند که در پیش هر عبارت که دو خط شکل سیخ چه نقش کرده بر چند تا جانی که
 ده نقطه که داشته ام آن خیر است که در ترجمه بهشاد ترجمه نموده من در اینجا زیاد کرده ام
 و هر جا که شکل ستاره ریزه بر چند تا جانی که دو نقطه نقش شده بنام که خبری است
 که از ترجمه بهشاد ترجمه کم بوده من از نسخه های عبری و یونانی و آوار یونان ترجمه نموده
 فراهم آورده زیاد نموده ام و همین جرایم در ترجمه دیگر که بعضی پادریان از او
 نقل کرده میگوید که درین زمان از کتب سماویه نسخه صحیحی نیست زیرا که همه با هم
 اختلاف دارند و بر این مدعا شد و دیگر در باب کتب جروش بن شراک است که

ازان دیباچه

دران دیباچه میگوید ترجمه میکنیم این کتاب را و هر چند میدانم که بسبب این
 ترجمه لغت های عبری کم خواهد کردید وین موسی و کتب سایر انبیای نبی از اصل تغییر خواهد
 یافت بجهت اینکه این کتاب بزبان عوام گفته خواهد شد هر چند که من راضی مان
 نیستم که این کتاب لغت دیگر ترجمه شود و باعث تغییر و تبدیل حکام ان شود و تنها
 این عبارت از جرایم و جروش در میان است بلکه در دیباچه هر کتابی که نوشته اند
 پان اشاره می نمایند خصوص در دیباچه که بر بعضی انجیل نوشته شده چنانچه بعضی
 از پادریان نصاری تصریح کرده در یکی از ان دیباچه بطریق تعلیم بر بیان خود
 میگوید که شما کتاب کردار شمعون و انجیل و کتاب شمعون که خبر میدهند از وقایع
 آینده دروغ ننداشته و عقدا و کند پس ای منصف نظر کن درین کلمات که
 اکابر این نوشته اند و تصریح نموده اند بزبان و کم در ترجمه ما بلکه در همه نسخ
 کتب سماویه و حال اینکه اکثر نسخی کتب سماویه و حال اینکه اکثر نسخی که در میان این
 است همان لغت اصلی نیست بلکه ترجمه است و یکی یکی در وقوع تحریف و زیاد و کم در انها
 باقی ماند و خود تصریح نموده اند که آنچه از وقایع آینده بود بجهت تسکین در انها ساط
 نموده و خاسا میگوئیم که این مردان و ان خود تصریح نموده چنانچه گذشت که بجز از آنکه بود در

بیا بل زمین برزند خط خود را فراموش کردند و مفادین توره در نظر ایشان بود و خود را
 که بعد از آنکه مدت بسیاری بقدری طول کشید که خط خود را فراموش کنند البته همه مفادین توره
 نیز در نظر باقی نمی ماند بلکه بسیاری فراموشی بسیار قتل تغییر می شود و نیز بعد از آنکه
 مضمون را خواهی بوی برت در اویری چه بسیار تغییر که با اصل هم میرساند مخصوص در صورت
 تفاوت لغات چه بسیاری از حروف در بعضی لغات نیست یا تبدیل بجزئی دیگر است
 و باین سبب بسیاری شباهت و تغییر حاصل میشود چنانچه ملاحظه می شود که از لایاتی که حال است
 در ولایت عجم چون با عرب مخلوط شدند سعی قدیمه آنها پان سبب تغییر کلی یافته که حال
 نمیتوان فهمید که کدام ولایت است و چنانچه لغاری در لغت لغتی حرف عین بخارند
 و باین جهت در ترجمه توره هر جا عین است بالف نوشته اند چنانچه در طی تعداد
 پیران عام کنگان را کنگان نوشته اند در اعوان کسب قانع بن عابر را او نوشته حرف
 صاد ندانند و باین جهت صلح را صلح نوشته و نیز ملاحظه کن که از موسی در توره
 نوشته و در قرآن موسی تعبیر میشود و در کیلالت بجا لوت تعبیر می شود همچنین اسم
 و غیر اینها و نظر کن توره در ترجمه آنکه لغت لغتی یا عربی کرده بین در سما چه قدر
 تفاوت هم رسیده چنانچه در اسما و غیره نامی نوح بسی مختلف است در بعضی نسخ اسماء

اولاد یافت را عامر و با جوج و ماوی و باوان و تو بال و موسوخ و تیرس نوشته اند
 و در بعضی دیگر عامر و با جوج و مدانی و باوان و تو بال و موسوق و تیرس نوشته
 شده و پیران یاوان را در بعضی نسخ لیسنا و تریش و کائیم و دو و ایم
 نوشته اند و در بعضی دیگر بجای تریش تریس بدوین و بجای کائیم
 اقسیم نوشته شده و با حور پسر را باقر نوشته و این با حور پدر
 تاریخ است که پدر ابراهیم باشد و بگذا و غیب پادری لغزانی در رساله که
 برده اسلام نوشته چنانچه بعضی از آن مذکور شد ام کشتوم را او می
 گفت نوشته و قاسم را قازیم و زینب را زانیب و بگذا و درید را
 زید و کس و عباس را ابلس و محمد را محمت و اسماعیل را ازمانیل نوشته
 و بگذا و بسیاری می شود که نظمی دارد و بعضی دیگر تغییر می شود و باین جهت
 مقصود مختلف می شود چنانچه در ترجمه جوامع میگوید پدر ابراهیم بانی کردن
 بکبر پسر خود که بجان و وحید است و او را دوست داری یعنی اسمی و برادرین
 رویا و در اینجا بجان و وحید را معنی لفظ اتی غیوس قسار داده است و
 باسحق معنی کرده و حال اینکه این لفظ در لغت لغتی همچون نکه کالوین

اقسیم

که مصنف کتاب لغت ایشان تصریح کرده و بعضی پادریان نصاری نیز
 گفته فرزندیت که برادر و خواهر نداشته باشد و در انوقت بر سهامیل
 صادق خواهد بود و همچنین لفظی را که بر رویا تغییر کرده است در لغت
 یعنی معنی معجزه است یعنی زمین معجزه و یک ب کتی در تحریف مختلف
 اراء ایشان است چنانچه در کتاب یوسف بن کویون که از کتاب معتبره
 ایشان است مذکور است که در آخر بیت المقدس ثانی نبی اسرائیل دو
 کرده شدند طایفه که ایشان را پادوشیم میگفتند بعضی اعمال و عبادت
 بعمل می آوردند و آن طایفه دیگر که باسم فرانس بودند بر نظر یقه انکار
 بیسغ نموده از ایشان دلیل بر شریعت ان افعال می طلبیدند و ایشان
 قول علماء را دلیل می آوردند و فرانس قبول نموده از توره دلیل می
 طلبیدند و در توره نبود تا آخر الامر کار بجبال رسید خلقی بسید گشته
 شد و نادان میگوینم بعضی تصریح کرده اند که اختراع قسطنطین قالب
 خانه فرنگ را بجهت تحریفی بود که در عهد او در کتب ادیان بود و نصاری
 شد و گفته که قسطنطین که تقریباً دویست سال بعد از عیسی بود و بدین نصاری

داخل شد و بدعت تثلیث در بیانیت در عهد او شد مستط بر همه
 یهود و نصاری شد و در کتب سماویه و غیر ان از کتب ادیان بغير نمود
 او هر دخل و تصرفی که موافق طریقه او بود کرد و همه کتبی که مخالف طریقه
 او بود چه بعدی و پیشتر چه بتطبیع و اعطاب است آورده و همچنین بعد از ان
 تا بعین او برور زمان و همه را بر طرف نمود و یهود بنا بر ذلت و خواری و ذر
 دست بودن ایشان از برای پادشاهان نصاری قدرت بر خفاکت بی
 نه نشدند و از جمله قوا عدی که قسار داد و مویده بلکه دال بر تحریف است
 این بود که هر کس که کتابی با خود داشته یکی از شهر های ایشان برود
 باید ان کتاب را به پیش شخصی که بجهت این امر تعیین شده و او را
 انکی زینور می نامند یا نایب آن که ان را روی در می نامند بسپرد و او
 ان کتاب را ملاحظه نماید اگر با اصول یا فروع ایشان مخالفتی داشته باشد
 می سوزانند و از اباحتش میدهند و این قاعده را بر تبه از روی احتیاط
 دارند که اگر بفهمند کسی کتابی را پنهان کرده او را میکشند پس بعد از قرار
 داد این قاعده قسطنطین امر کرد تا قالب خانه در فرنگ ساخته و از همه

در شهری ۴

کتب به زبان که بود موافق تحریفی که شده بود قابلهما در قالب خانه گذارند
 و کتب را بقالب زده با طراف برزند و ازین جهت است که یهودی که گفته
 در پنجم شام و حلب و سایر ولایات سکنی دارند بلکه نصف ری نیز برکت
 توراتی که در دست دارند قالب زده فرست است و در میان ارافنه که در ایام
 می پاشند تجارتی به ازین نیست که هر سال بفرست رفته ضد و قیامی تورات
 و زبور بر قالب زده میاورند و بعد قالب زدن سرایت بسیرکت نیز کرد
نصف رانی گفته و دیگر آنکه از قرآن طه هر است که پیش از وقت ظهور محمد ذکر
 آن حضرت نموده از آن جمله در سوره جنبه است لم یکن الذین کفروا من اهل
الکتاب و ما مشرکین معنی تا تیمم البینه رسول من الله تیلو صحف
 مطهره و قایلند مفسرین طرا با اینکه غرض از بینه محمد است و دیگر در سوره
 یونس وان کنت فی شک قانزلن الیک فاسئل الذین یقرءون الکتاب من
قبلک و دیگر در سوره انبیا فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون اب
 بدانکه معنی ایه اول و الله اعلم این است که بودند کفی که کافر شدند
 از اهل کتاب که یهود و نصاری پشند و از شرکین و بت پرستان و مشرکین

جدا شدگان از کفر و ضلالت تا آنکه محمد ص آمد و بسی از ایشان را از کفر و ۷۷۴
 ضلالت رانید یا نبودند جدا شدگان از یکدیگر در کمر اهی بلکه همه شریک
 بودند چه الکفر طه واحده تا محمد ص آمد و بعضی از ایشان را از بعضی مختارست
 و اهل استعداد ایمان را بدایره ایمان در آورد یا نبودند مختلفین در تصدیق
 نبوت او و همه شکی را و یکشیدند آنا اهل کتاب بواسطه اخبار کتب
 سماویه و آنا مشرکین پس بواسطه اخبار پنجین و کافران تا محمد ص آمد
 بعد از آمدن او بعضی لجاج و عناد کردند و درین مطلب اختلاف نمودند در
 هر تقدیر رسلا در ایه مبارکه دلالتی بر عدم ذکر محمد در کتب انبیا سلف
 نیست بلکه هیچ معنی که مشرکین مطلب باشد از ایه ظاهر نمی شود و گویا
 مرد چنین استدلال میکند که آیه دلالت میکند بر اینکه اهل کتاب و
 مشرکین پیش از آمدن محمد ص اختلافی نداشتند و اگر ذکر او می بود و بعضی
 دیده بودند میان ایشان اختلاف واقع می شد و بینه نام قبل از ظهور او چه
 باعث اختلافی بود و آنا ایه ثانیه پس عدم دلالت آن بر مطلوب او ظاهر است
 بلکه ظاهر در خلاف مطلوب اوست چه میفرماید که اگر شک داری در صحت

۳۷۰ آنچه با توفیر شده ایم پس سوال کن حقیقت حال را در کتبیکه کتاب
های سماویه که پیش از تو نازل شده می خوانند تا صحت آن بر تو معلوم
شود یعنی در آن کتب تو آنچه بر تو نازل شده مذکور است باین جهت رفع
شک تو می شود اگر کوئی اگر ذکر او در آن کتب می بود و قبل از بعثت او
اخیر شده بود و در کتب سلف ذکر او را دیده بودند او خود در شک نمی بود
گوئیم معاذ الله که او را شکلی باشد و خدا انفسه بود که چون تو شک داری سوال
کن بلکه فرمود اگر شک داری و این از قبیل آن است که در مجرای است
کسی بر بنده خود میگوید ان کت عبدی قاطعی و بوالد خود میگوید ان
کت والدی معطف علی که مراد مبالغه است و بسیار است که بجهت مبالغه
کلاما در صورت مستحیل ایراد میکنند و حاصل آن میشود ان کت بمن شک
فشکست فاشئل الدین و ازین جهت بود که بعد از نزول این حضرت فرمود لا شک
ولا اسئل باین از برای تنبیه دیگران است چه بجهت آنکه در احادیث وارد شده
و ان از باب ابانک اعنی و اسمی یا حایره است پس خطاب بحضرت نبوی شد یا محمد
تنبیه شوند و سوال کنند و بدانند که هر که شک کند درین مطلب سوال از اهل کتاب رافع

نیکو داد

۳۷۲ شکست او می شود و بسنی دان کسی باشد که با وجود دعوی نبوت ان حضرت و
تشریح شرایع و تالیس احکام و سایر آنچه در کتاب نازل شده و حضرت فرمود
باب کنیه و جزار که باندک قرینه الفاظ با آنها منصرف می شود ازین کلام
و از اهل برائمان وقوع شک نماید اگر کوئی خبا بر نیکی مراد شک دیگران باشد
باین مطلب ثابت است چه اگر ذکر او را دیده بودند در کتب سلف دیگر شک نمی کردند
گوئیم فرمود نیست که همه کس ذکر او را دیده باشد چه بسیار بودند که کتب سماویه را خوانده بودند
و اطلاع نداشتند و این ایه دلالت میکند که همه کس شک داشت بلکه ان کتیکه
کتب را خوانده اند و مثل این ایه است ایه نالسه بلکه عدم دلالت ان ایه است
چه خطاب در آن با است است و مستول غنه امری است غیر از ما نحن فیه بعد از آنکه
گفتند ما هذا الا بشر مشن نازل شد که در این من قبلک الا رجالا نوحی الیهم فاستسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون یعنی یا هیچ روی پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه ایشان
مردمانی بودند که ما وحی بشان نفرستادیم پس بگویند که سوال کنند از اهل ذکر
اگر نمیدانند و مراد از اهل ذکر یا عیلمی اهل کتاب است یا را سخین در علم از اهل
پست پنجه و علی ای حال نمیدانم ایه را چه وجه دلالتی است بر عدم ذکر محمد در کتب سلف

مرتبۀ نادانی را نظر کن که چشم از همه تصریحات و ائینه آن جناب در کتب
 سماویہ و مذکورون بان علی زو سلا شهادت و چنانکه گذشت پوشیده و باین
 آیات که صلا دالتی بلکه شغری هم بخلاف ان مدارد تکست جسته بی تکلیف
 لشی معنی و بصیرت **نفس ز کف** و بعد از ظهور محمد ص هم بطریق اولی ذکر آنحضرت در
 کتابی یافت نشده زیرا که از زمان عیسی تا محمد ص ششصد سال فاصله یافته بود
 هر گفتمی که حال در تصرف نصاری است انوقت نیز بود بلکه حال محبت قوت اسلام
 بعضی از ان بلدان در تصرف نصاری میرون رفته است و در میان تمامی کلمات
 مقدسه می بود بلکه در اکثر لسان ترجمه انرا کرده بودند و مطلقا ذکر ان از ان حضرت دیده
 نشده است **جواب** گویا مراد او این است که چنانکه پیش از ظهور آنحضرت کسی ذکر ان را
 کتب سلف ندیده همچنین بعد از ظهور او کسی ذکر انرا در کتب سلف ندیده چه کتب
 ظرف ششصد سال در حالک بسیار رفته و بهر نعتی ترجمه شده بود و همه کتب و دست
 رسیده کسی ذکر ان حضرت را تا این زمان در انجا نیافته و جواب ان این است که
 این بیچاره را گویا چشم بصیرت چون دیده بصیرت کور و عین ظاهر چون عین باطن
 از حلیه نور است چه کم از کتب سماوی است که در مواضع متعدده ان ذکر ان جناب پائین

یا مؤمنان

با وضعه نشده چنانکه شمه از انما گذشت و قرینه و انصحه بر یافتن ذکر ان جناب
 آنکه جمعی تغیر و جمعی کثیر از اخبار بیورد و پادریان نصاری باین واسطه شرف اسلام
 شرف شدند و در خصوص رسایل و کتب تالیف کردند و در قریب باین عهد و یکی از پادریان
 و بزرگ زادگان نصاری باین واسطه مسلمان شده کتابی تالیف نموده تسمی تسبیح
 المؤمنین در انجا از کتب بسیار از کتب سلف نقل کرده و در آنحضرت نموده و همچنین یکی از
 علمای یهود در در عبادۀ یزد کتبی تالیف کرده تسمی محضر الشهود و جماع با یهود صده و
 ایشانرا هم **ختم شمر** از همه مردم ترخیص بود که عددی قیاب نشود **نصاری گفته** و دیگر
 در باب تحریف هم چون در میان نصاری انقدر اختلاف مزب اتفاق افتاده بود که
 ما فوق ان تصور نیست چگونه ممکن است که این همه کن بهار که ذکر می شود این همه
 طوایف با اتفاق تحریف نمایند و این همه مذاهب مختلفه بر امری چنین اتفاق **نمانند جواب**
 اینجاست که این همه طوایف مختلفه مذاهب مسلمین که اختلاف ایشان پیش از اختلاف
 نصاری است با آنها و تو با اتفاق وضع احادیث معجزات پیغمبر را نموده اگر کوفی را
 مطلب همه متفق بودند و اختلافی نشدند گوئیم بعینه همه نصاری در تحریف آنچه
 در حالت بر بخت محمد ص میکنند متفق بودند و اختلافی نشدند علاوه بر اینکه اختلاف ایشان **نمانند**

کتاب

جواب

بود مگر از تحریفی در کتب ایشان یا فاضلی یا معنوی چه اگر هیچ یک از اینها نبود
اختلافی نمیگردید و با وجود اینها همه شک نیست که این شدت اختلاف در میان نصاری
بدرج حاصل شده و در ابتدای امر چنین نبوده پس شاید تحریف قبل از تشریح اختلاف شده باشد
نصرتی گفته و اگر گویند که بالفعل در کتب انبیاء خلف ذکر آن می باشد کونهم بر شامات است
ان نوعی که عقل با ازان نداشته باشد و الاک فی کف نقل معجزه از او نموده اند نباید
سخنی آنها را اعتبار نمود زیرا که نقل معجزه او بسیاری در زمان جاهلیت او بوده
و در ایام جاهلیت معجزه معنی ندارد پس اخبار معجزه صلا متعودن بعدت نیست **چرا**
بلای برهات اثبات و مجد الله از انواعی اثبات کردیم که منی جاهد معاند تکلیک شده
شد نه نقل از کتب سلیمان یا حکایات ایشان بلکه از خود کتب سماوی که آنها را
از کتاب خانه های علمای اهل کتاب پیروان آوردیم و همه فقرات از آنها در مختصر
ان عملاً استخراج کردیم و شاید بر همه آنها کواحه گرفتیم و اما آنچه این مرد معاند گفته که
نقل معجزه او بسیاری در زمان جاهلیت او بوده اگر معلوم از زمان جاهلیت
عدم نبوت را میخواهد چرا در ان زمان معجزه معنی ندارد چگونه عیسی که اگر زمان محمد را
درمی یافت طوق اطاعت او بر کردن می نهاد می تواند در کوهواره سخن گوید و چینی در کتب

بدر عیسی

۴۸۰ و در عیسی سلام کند و محمد را که قافله سالاران خلیل انبیاست نمی تواند قبل از نبوت
معجزه نماید کونام از معجزه نگذایم و کرامت گوئیم و اگر مراد از زمان جاهلیت زمان
کفر و مراد است ایضا و باقی که در طرفه الغیبی لوث کفر مدابان منظر او رسیده باشد بلکه
بلکه محققا و ما مشر پیروان اهل بیت پنجبران است که همه ابا و ایشان از اهل توحید
پروردگار بوده اند نشسته اند کان نوزاتی الاصلاب شامه و الارحام المظهره لم
تجربه ایجاب علیه بانجا سها و طم تبس من دلغات شایها عالجانی که باوار بنزیه
کتب نبی و آدم بن الما و الطین و این کلام از ان متواتر می گویند بر همه از غیر خود را
بگفته اند چون ان جناب از ما در ولا کفر تولد شد همان لحظه سجده پروردگار افق
و چنین بزحاک نهاد ایانشیده که چون در طفولیت ان جناب را گذر منبرل بحرا
را بب نصرتی افتاد و در صغری که با اتفاق عثم خود ابوطالب بنهرت م فرشته کجا
بان حضرت عرض کرد که ترا بلات و غرقم میدهم که انچه از تو سؤال میکنم
جواب گوی فرمود مرا بنا قسم ده که هیچ چیز در نزد من دشمن تر از تان نیست
پس گفت ترا به خداوند عالم قسم میدهم که جواب گوی گفت هر چه خواهی پرس
ایا کتبت که روزه نشسته که ان جناب قبل از نبوت چندان عبادت پروردگار نمینمود

که در پیش گفته ان محمد اده عشق رب یعنی بدرستی که محمد عاشق پروردگار خود
 شده و این نشانه که چون حلیه مروضه ان جناب او را از شیر باز کرده نزد عبدالمطلب
 آورد در کنار مکه او را گذاشته بگوشت زفت بجهت تطهیر چون مر حبت کردن حضرت
 را یافت مضطرب گردید و به طرف دیدن اغا ز کرد پیری از بت پرستان باو فرود
 از بس اضطراب پرسید گفت طفلی محمد نام را از شیر باز کرده نزد جد او می آوردم
 و در بنومضع کم کردم آن گفت بی تا من ترا بنزد بتان برم و شفاعت کنم تا این
 کم شده ترا بتورس نند پس حلیه با ان پیر بنزد بتان آهه بت بزرگ را حلی
 ساخته گفت شفاعت میکنم نزد شما از برای راه نمودن لطفی محمد نام کم شده چون
 ان نام تعهدس بر زبان ان کس جاری شد همه بتان پروردار فادندان پیر گفت
 ای زن برو که این طفل را حافظی بهمت است پس کسیکه از ذکر نام نافی او بتان
 بجاک افشده شخص تعهدس در پیش بتان بجاک نمی افتد و گویا اینم در کفار بعضی از
 نازستان سلیمان را که بجهت پوشیدن نقص انم خود که مرتی کافر بوده اند بخوبی
 قبل از بت پنهان کرده دیده است و از ان مطابق واقع تصور نموده **نصرتی گفته**
 و اما دلیل اینکه او بر جا بیت بوده است ان است که در بوره حم عشق نم کورت که

و کنگ

و کنگ او جن ابکت روح من امرنا مانت تدری ما لکت ب لایلا **جواب**
 شکی نیست که ایان جمله انیا و علم ایشان بتائید پروردگار است و تعلیم و توفیق
 او را عیسی در شکم سخن گفت تعلیم او بود و اگر موسی شیر غیره در خود گرفت به تنیه
 او هر یک خدا را شناخند توفیق ربانی و هر یک کتاب فهمیدند بتائید سبحانی
 بیچک از انیا، کحل نکته نیا نموشد مگر در دبیرستان تعلیم الهی و بیچک از انیا
 دقیقه نشناخند مگر در کتب خانه تقدیس فدائی پس خدا خبر میدم و نت میکند از
 بر خیم خود که ترا نمید بروج القدس کردیم و اگر نه ان بودی نبودی تو که بانی کتابت
 و ایان چیست و لیکن این تائید و توفیق و ارشاد و الهام را باید معین کرد که در چه
 بوده نه این است که مراد این باشد که قبل از بت و بعد از دخول در زمره اهل زمان
 بوده تا بر همه از زمان را در پی دستی و جا بیت گذرانیده شد بلکه قبل از تعلق
 نفس قدسیه انجناب ببدن جسمانی بوده چه در ابتدا خلق نور تعهدس او علم
 دانش او موقوف تعلیم الهی و تائید بروج القدس است همچنانکه احادیث بسیار
 از انما اطهار مقرر است باینکه تائب و تعلیم انحضرت در عالم قدس شده استحق بن
 عقار حدیث موثق از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود

ان الله تبارک و تعالی ادب بنیة سبحان الله خود میفرماید کت بنیا و ادم
 بین الماء و الطین و نیز میگوید عبادت میگردم خدای را پیش از خلق سمانها
 و زمینها و باز با عتقا و تو که قول خود اوست میگوید در این دنیا نمیدانستم کت
 و ایمان چیست خلاصه آنکه این مرد که میخواهم باین ایه استدلال کند ابتدا
 مامل کند بر چند دلالتی دارد بر اینکه چه زمانی نمیدانسته کت ب و ایمان را و
 وقت ان همان وقتی است که مجزه از ان نقل میکنند یا نه سنی که مرادند آن
 در زمانی بعد از آمدن انجنا ب است باین دنیا و مراد این که ابتدا که اهری ب کتاب
 میدانستی دنه ایمان و بوجی و الهام و تپاید روح از جانب ما فهمیدی و سکن دلالتی
 ندارد که تمام زمان قبل از نشت چنین بوده چه می شود که ایجا ذ با نقد در
 طفولیت چون سایر طفلان جاهل و چون بر تبه تمیز در شد رسید تا نند روح
 القدس ایمان را فهمید همچنانکه در احکام ایمان قبل از نشت ما میگوئیم بالهام
 یا رویا بر او معلوم می شد و عمل میکرد سنی که مرادند نشتن اوست در تمام زمان
 قبل از نشت و سکن باید مراد از کت ب و ایمان تعیین شود چه لفظ لام در کت ب
 ایمان میشود الف لام جنسی باشد و می شود عمدی باشد و از برای ایمان نیز دو

اطلاق است

اطلاق کت ب را ایمانرا میگویند و اعتقا و راجع خوانند و یکی را شرع و احکام نام مجموع
 اعتقا و شرع و احکام پس میتوانند شد مراد این باشد که نبود که بدانی که
 چیست این کتاب که تو فرو فرستادیم و شرع و احکام ایمان که تو تعلیم نمودیم
 و سنی نیت که انجنا ب قبل از نزول قران و اهدان جبرئیل علم بآیات قرانی و احکام
 ایمانی داشت بلکه همه سخنرا ن چنین بوده اند و قبل از نزول کت ب باین ویر
 احکام دین ایشان از جانب الهی علم با نهادند ششده و ازین هیچ نقصی لازم نمی آید
 و هیچ منافاتی با جد و ر مجزه ندارد سنی که مراد جنس کت ب و جنس ایمان است و لیکن
 فرق بسیار است میان کت ب و ایمان نداشتن یا انهارا نشناختن بسبب آنکه
 قران می خوانند و ایمان دارند اما حقیقت کت ب و ایمانرا نمی دانند بلکه مرکز نفس دارد
 حقیقت از ان نشناخته است و بعد از وجود ایمان نشناختن حقیقت ان نقصی نیست که
 منافی صدور مجزه باشد **نصرا ن گفته** و دیگر در روه شی میفرماید و وجد کت ب غافلانه می آید
 معنی ضال را فهمیده و ندانسته که ضال چیزی است که دیگری کم کرده باشد نه کسی که چیزی کم
 کرده باشد ندیده که در حدیث وارد شده که آنکه ضال المؤمن اینها وجد تا اقد با و ندیده که
 بهمیمه که از کسی کم شده باشد ضال میگویند و ندیده که ضال در لغت معنی ضاع است پس ضال

نکته

چیز است که در کسی ضایع شده باشد و بنا بر این معنی این آیه این است که بخت
 ترا کم شده یعنی در میان قوم خود کم شده بودی و حق ترافی شش خشنه در راه توئی
 بر زنده نمودی یعنی پس از آنکه ترا تورا راه نمود و ارشاد کرد و فضل ترا ایشان شش زنده
 پس مفعول بی قومند نه آن جناب چنانچه مفعول فاعلی و فاعلی نجانکه این
 بمابین امام جعفر صادق و امام رضا علیهم السلام تفسیر فرموده اند و شیخین جلیل علی بن
 ابراهیم قمی و شیخ در دو تفسیر خود بیان کرده اند و فرموده اند الم یکدیگر تیمای و جدا
 لاشکل لبر چه میتم معنی منفرد و بی مثل است چنانکه میگویند در تفسیر فاعلی یعنی چون
 چنین دید قوم ترا تورا پناه داد یعنی فاعلی هم الیک و جدا که معنی است
 چه قوم تو همگی عیال تو بودند و بر تو بود غنا ایشان ممال با شرایع در حکام فاعلی
 یک سن که ضال معنی کسی است که چیزی کم کرده باشد و متخیر و مکراه باشد و مفعول بی
 جناب محمدی است لیکن باید معین شود که در چه چیز متخیر بود و چه چیز را کم کرده بود
 شد که تخیر و مکراهی بود کیفیت دفع اذیت قوم و چهاره شدن او از اذیت ایشان باشد
 پس مایه کرد خدا او را به هجرت مدینه طیبه و امر کرد بکنش کردن و معاویه ایشان
 و نیز در کویا چون در میان عوام عجم دیده که کسی را که راه دین را کم کرده ضال میگویند چنان

دانسته که

دانسته که در لغت عرب هر جافال مذکور می شود باین معنی است نصرانی گفته بود
 در مورد الشراخ منفر ما یبدو و وضعایک و زک الذی انقض ظهره من کونید الذنوب العی
 کانت علی فی کجا بیده و ما بعد جاء مذکور شد که این مرد در میان عوام عجم بعضی الفاظ
 را شنیده در کلام عرب و کتاب الهی غیر بران حمل کرده از آن جمله لفظ و زر چه ان را
 بسیاری از عوام برکنه طلاق میکنند و حال آنکه در لغت عرب نجانکه در کتاب
 صحاح و قاموس و غیره تصریح کرده بعضی ثقل و سنگینی است پس مراد آن است که ناچیز
 بر تو سنگین و ثقیل بود و باین جهت دل تو در زیر بار بود از تو برداشتم و مراد از آن
 اینچنانکه سید مرتضی فرموده می تواند شد ثقلی باشد که بواسطه غمی که داشت از شرک
 بودن قوم و غیره او یا اینکه مراد ثقلی باشد که بواسطه ضعف و تقویر بودن او و صحاب
 بود میان کفار پس چون خدا اعلا و کلمه او نمود و او را بسط الید خست و او را فایز
 باین خطاب فرمود و او مسلم گفته مراد این است که ما زایل کردیم از تو عمومی را که
 دل ترا زیر بار کرده از اذیت کفار و ابو عبیده و عبد العزیز بن یحیی گفته اند مراد
 آن است که ناچیز بر تو سنگین می نمود از بار نبوت و دعوت هانس سنگینی آن
 برداشتم و شیخ جلیل علی ابن ابراهیم قمی در تفسیر خود گفته مراد ثقل حرب است چه

کفر

خ

عرب انحضرت چنان در دلمان قرار گرفت که دشمنان را پای ثبات از جا و خیال
 مقابله از سر بدر رفت و با جمله هیچ مفسری که اعتقانی بی نش باشد با آنچه نمیزد
 گفته تفسیر کرده و در را بعضی گناه و محصیت گرفته بی یکی از مفسرین آن را بعضی
 گناه تفسیر کرده و لیکن وضع را بعضی عفا تفسیر نموده و گفته معناه و عصمت ک عن
 احتمال الورد یعنی ترا معصوم کردیم از اینکه گناه کنی که موجب افاض نظر تو شود
 و می تواند شد مراد از روز درین مقام خلاف تقضای ادب بوده باشد که تقضای
 حسنت الابرار سینات لغزین نسبت بنجاب مقدس نبوی گناه خواهد بود و صدور
 این خلاف ادب از آن جناب منافات با معصوم بودن او ندارد و از برای توضیح
 این مطلب بیان معنی سوره الم نشرح را بوجهی دیگر که قهمل است میکنیم تا واضح شود
 دان این است که می تواند شد مراد این باشد که چون بجز از او بدین نور مقدس محمدی
 خدای تعالی اورا در عالم قدس در جریعت خود تربیت فرمود و آن نفس محمدی در دنیا
 بسط و ضیاء و وسعت و تجرد و احاطه بود پس بعد از تربیت امر فرمود که بدین جسمانی
 تعلق گرفته داخل عالم غصه شود و بارش خلق مشغول کرد پس آن نفس محمدی در حقیقت
 در حلقه غمناک چه عالم غصه تعلق بدین خلکی لازم دارد و چه جسم در عالم جسم و افاق و آن در رضیق

طیوسه

طیبت و ماده پوششغال تبد میرسد آن که موقوف است بتقدیری و مباشرت زمان
 و قضا حاجت و تطییر بدن و آن حضرت که خود را در ب ط قرب الهی میدید و همیشه
 در حضور و شهود ملک نیست که این امور نسبت باو خلاف تقضای نگاهداری است
 ب ط قرب الهی است چنانکه در حضور سلطین خوابیدن و خشن و خوردن و امثال این با
 خلاف ادب و فاعل آن معاقب بخلاف آنکه در حضور نیست همه از برای او مجوز است
 پس جناب اقرس نبوی از جناب این امور را که لازمه بشریت است معصیت دانسته
 بیان جهت غمناک کردید پس فدای تعالی بجهت تسلی او شرح صدر او را عطا فرمود
 که با وجود جسم در رضیق جسم مطییر بر عوالم دیگر نیز شد و از گذر شده دانیده مطلع
 کردید و درین جسم سیر عوالم دیگر نمود و این امور مخالفه ادب را بر او پسندید
 و از او در گذشت و تجویز فرمود که با وجود حضور او در بزم شهود در تکب این امور کردید
 در مقام اتقان و حصر نم خطب میفرماید که الم نشرح لک صدرک ایما وجود بودن
 تو در تنگنای عالم جسمانیات سینه ترا کش ده کردیم تا مجملای عوالم غیبیه و صور عالمه کردید و
 از تو برداشتیم او را در خلاف ادب که اگر نه غمناک بودی صدور آنها از تو معصیت بودند
 بدین سببکه با هر شکلی سانی است فاذا فرغمت فانصب پس هر گاه از او او غمناک نبوت

و تاویه باربر رسالت فارغ شدی که خود را است کن و از او زار عالم جسمانیت
 کز ره جوی و الی کتب فارغی بجای پروردگار خود میل کن و با عالم حدس کوچ کن
نظرانی گفته و دیگر در سوره فتح میفرماید ان فتحی لکن فتحی بیننا یعنی لکن الله ما تقدم
 من ذنبک و ما تاخر مقابل گفته ما تقدم فی الجاهلیه و ما یومدنا و ز محشری میگوید در تفسیرش
 قبل ما تقدم من حدیث المایه و ما تاخر من امره زید پس معلوم می شود که این کسب نیکه
 نقل بخبره بعد از بعثت از او می نمایند چون همان کسب می باشد که نقل معجزه از او
 در ایام جاهلیت می نمایند پس مطلقاً بقول ایشان اعتمادی نیست جواب از حضرت
 امام رضا علیه السلام مروی است که مراد از ذنوبیت که ما عباد الله اهل مکه داشت
 قبل از هجرت و بعد از آن چنانچه گفته اهل الله و اهلنا و اهلنا هذا اختلاف است
 ابن طاووس میگوید که مراد از ذنوبی است که اهل مکه داشتند چون بعد از فتح ایشان موقوفه
 نمودند و قناده میگوید مراد از ذنوب دوستان است و دیگری از تفسیرین میگوید
 مراد از ذنوب کل نیست است از زمان ادم تا قیامت و می تواند شد مراد از ذنوب قبله عشره
 و قوم او باشد قبل از فتح مکه و بعد از آن چه نسبت ذنوب قوم کسی است که منصرف
 شد اول است و اما آنچه نیز نقل کرده بر فرض صحت غنائی بدان است نیست چه خبر از قرآن

قول کزیت

قول کزیت که تفسیر از کلام علما اهل بیت رسایل اند کرده اند نه مثل نقل
 و ز محشری که از پیش خود کلام الهی را با آنچه موافق اراد ایشان بوده معنی نموده اند
 و لایعلم تاویل الله و الرسخون فی العلم بلکه تعلیل غفران بفتح سین مطلقاً مستثنی
 باین تفسیر ندارد و باید مراد غفرانی باشد که بسبب این فتح تواند شد و بر فرض اینکه
 مراد ذنب حضرت رسول هم باشد مراد خلاف اولی است که در تفسیر سوره الم نشرح کرده
شد نظرانی گفته و دیگر یعنی از جمله مؤیدات عدم نبوت آنحضرت است که آنحضرت
 رواج داد و این خود را بقوت بشری نه بقوت خدائی چون پیغمبران دیگر که شمشیر عظمی
 غنائیم بداشتند جواب بدانکه نزدیک سیزده سال که آن جناب مقدس در مکه
 معظمه تشریف داشتند ما مور بجا و با کفار نبودند و همچنین مدتی بعد از هجرت مدینه
 در سال دوم از هجرت قروه بدر کبری اتفاق افتاد در تفسیر غنائی از حضرت امیر
 المؤمنین مروی است که ان الله تبارک و تعالی لم یبعث قدها امره فی بدو امره
 ان یدعو بالذمه فقط و انزل علیه یا ایها النبی انما ارسلک شاهد و بشر او نبیراً
 داعی الی الله باذنه و سر اجابته و بشر المؤمنین بان لهم من الله فضلا کبیرا و لقطع
 الکافرین و لمن فیین و دع اذیم و توکل علی الله فبعثه الله باعوه فقط و امره ان

نقد

لا یؤدیتم فقل ارادوه بما یتوا به من صب امره الله تعالی بالبحره و فرض علیه
 القتال فقال سبحانه اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و در نیت که با یو بجهاد
 بنود جمعی بسیار بدین انجباب داخل شده چه در الوقت که در کعبه بودند بمقتدا نفر
 اصحاب خود را با اتفاق جعفر کبینه فرستادند و نجاشی پادشاه حبشه بدین آن
 حضرت در آمد و پسر خود را که در الوقت متولد شد محمد نام نهاد و پیش از هجرت بسیاری
 از اهل مینه و حوالی آن داخل اسلام شدند بحدی که حضرت رسول بر شان دوازده
 نقیب تعیین فرمود بعد نقیبه نبی اسرائیل نه نفر از قبله خزرج و ایشان سعد بن
 زراره و برابن معرور و عبد الله بن حرام و رافع بن ملک و سعد بن عباد و
 منذر بن عمرو و عبد الله بن رواحه و سعد بن الربیع و عباد بن العاصم بودند
 سه نفر از قبله اوس و ایشان ابوالهثم بن الیهان و اسید و سعد بن خنیس بودند
 و بعد از هجرت آنحضرت و قبل از جهاد الکربلائی مینه و حوالی آن بدین آنحضرت داخل
 شدند دو قبله اوس و خزرج که دو قبله بزرگ عرب بودند اسلام آوردند در آن
 اوقات نیز بسیاری از اهل کعبه اسلام آورده هجرت نمودند بنحویکه در یک روز حضرت
 میان صد و پنجاه نفر از مهاجر و صد و پنجاه نفر از انصار عقد موافقه بستند چنانکه این را

دستی میکنیم

دانستی میکنیم که اگر مراد اینم در این است که مطلقا دین خود را بشمیر کم کردن
 مردم گذشت بسف و آن معلوم شد و خود بدیهی است که در بدو امر شمیری نبود بلکه
 خلق پیشماری بدین او در آمدند قبل از نامور شدن بجهد و آنچه پیش از جهاد داخل
 دین آن سرور شدند بسیار بیشتر بودند از آنچه در تمام مدت حیات جناب عیسوی
 بدین او در آمده بودند چه در جمیع مدت حیات انجباب کسی و سال بود دین آنرا
 قبول نکردند الا اقل قبیلی همچی که در همه تواریخ مطهرت و شاهد بر این مطلب است که
 هجرت جناب محمدی مابینه و هجوم اعدا از قریش و سایر خراب بر سر انجباب
 انقدر از اصحاب آنحضرت بودند که دفع شر اعدا کنند و ایشان را در هم کشیدند
 از برای جناب عیسوی در اخر حیات که اعدا بر او حمله کردند از انصاران بزرگوار
 چندان نبودند که در مقام معاونت آنحضرت برانید چه جای دفع شر اعدا و همچنین
 بعد از دفع جناب عیسوی با میان دین او را چندان رواجی نبود تا یکی از سلاطین روم دین
 تنصیر را خیار بشمیر او دین نصاری رواج نیت پس معلوم شد که شیوع دین محمدی
 بقوت الهی زاید از شیوع دین سایر انبیا بوده و اگر مراد این است که اگر چه
 بشیر دین او را اختیار و بسکن آنحضرت حکما کرد و بشیر مالشید و قوت او منحصر بقوت

شمیری است

عق

الهی نبود بلکه قوت بشری را نیز ضمیمه امر خود کرد و بسیاری را هم بفریبش مشغول
 دین خود نمود گوئیم اولاً اینکه آنحضرت در غلب مبادرت بکنک نمود بلکه ابتدا
 اهل فتنه و بلایج تشس حرب افروختند یا امر را مرتکب شدند که موجب حیرت ایشان
 شد و ثانیاً اینکه اهل بغض و عداوت را بجز عذاب و سیات چاره نیت و شمشیر
 یکی از آلات سیات ایشان است و ثالثاً اینکه این دوال بر مرتبه محبت است چه
 منظر جمیع اسماء الهیه بود و همچنین نکه منظر اسم رحیم بود در حق او خدا فرمود ما
 ارسلناک الارحمه الراحمین همچنین منظر اسم قهار و صفت قهاریت نیز بود و باید
 این صفت نیز در ان ظهور نماید و این بجز بکشیدن تیغ می شود و ازین است که فرمود
 نفرت با رعیت یعنی بیست مراد دلها ننگند بلکه همین عمل و دفع اهل طایع است
 دلیل بر بنیاد قوت مرتبه نبوت آنجاست چه انبیا اطباءی ارواح و نفوسند
 چون طبیبی جسام و چنانچه طبیبی جسام معامله بد پر بندد او او و امثال آنها
 می نمایند تا اینکه مایه که آنها مفید فایده نیت و معنوی چنان فار شده است
 که بجز قطع و قلع و قمع ان چاره نیت و بقای ان موجب فساد و سایر اعضا و اعضاء
 شخص است در آنوقت مبادرت بقطع ان می نمایند لیکن این عمل را نمی کنند مگر خداوند

و اقویاً

و اقویاً، نفوس را طبا که از بواطن اعضا مطلع می شوند و اما اطباء فی که پان
 مرتبه رسیده اند و در خداقت غایت مرتبه کمال اندازند هرگز اقدام بچنین اعمال
 نمی نمایند و جرات نمیکنند بچنین برانبیا که اطباء نفوس اند لازم است که چون
 میان نوع ایشان افرادی را دید که امید اصلاح و استعداد خیر در ایشان نیست بلکه
 فساد و فتنه ایشان سرایت در سایر افراد نیز میکند بر او لازم است قطع و قلع ایشان
 و این موقوف است بوصول بغایت مرتبه احاطه که خود محیط باشد با تعالیا و قابلیات
 افراد بشر اند در مدت پانزده سال ان جناب تعالی ارشاد و هدایت نمود و اراده
 طریق کرد و اهل خیر را اصلاح تا استعداد هر کس منصب ظهور در پیشگاه خاطر
 همایون او رسید پس بقطع اعضا و فاسده پر نیت و کفایتی را که این محبت و
 احاطه بر تب استعدادات بود خود بخودی خود مباشر قطع و قلع نمی شدند و قطع
 اعضا، فاسده خالی از قابلیت را بجز دانای مطلق مطلع بر احوال و بطن کردنی
 در این است که اگر شمشیر کشیدن و با اهل فتنه و فساد تشس حرب افروختن موجب
 نقص و خلل در مرتبه نبوت باشد بر اکثر انبیا لازم خواهد آمد چه اکثر ایشان
 شمشیر کشیدند و با عادی هم را نمودند پس آنچه در غرض ایشان کونی در غرض مجاری

و غزوات سید کاینات نیز کبوتران جمله حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا
 علیه السلام همچنانکه در پارس رخ فری از توره مکتور است که حضرت بسید و مچده نظر
 بجنگ رفت و بانه پادشاه جنگ کرد اول کدرا و کور پادشاه عیلام دوم شد حال
 پادشاه کوئیم سیم امرا اول پادشاه شینهار چهارم از یوخی پادشاه انا صاری پنجم
 شریع پادشاه سدوم ششم جبرئیل پادشاه عمورا هفتم شیناب پادشاه ادما ششم
 شینو پادشاه بوئیم نهم بیلع پادشاه صوغر و حضرت با همه اینها ماریه بود بعضی
 ایشان کثرت شدند و بعضی خود را بچاه قرا گفتند و بعضی کربخشند و حضرت بطور
 کشف بودند استرداد نموده بابل فراوان مراجعت نمود و از آن جمله آنجک که در
 اول پارس منوت از توره مکتور است نبی اسرائیل با موسی چهارم بودند با یحیی
 پادشاه که بر سر ایشان آمده بودند و اسما، ان حج پادشاه این است او بی زخم
 صوغر حور ربوخی و ایشان را کشند و عارت بسیار از ایشان آوردند از جمله
 سی و دو هزار نفر آدم بی عیب ایر کردند و شدند و مقتاد و پنجر از کوسند و مفت و
 دو هزار کاد و شفت و بکوزر الاغ از ایشان بغنمت آوردند و از آن جمله پنجاه کدرا
 پادشاه شلیح مکتور است چون عالتی بر بر نبی اسرائیل آمد موسی یوشع فرمود که مقابل آنها رفت

کد رهبر
 خول
 کد رهبر
 خول
 و اسار
 خول
 سادوم

چند روز و چند شب با یکدیگر جنگ کردند و همه را کشت و از آن جمله موسی شد که
 اگر دشمنان او را قبول نکنند شمشیر کشد بر ایشان همچنانکه در پارس بدو کدرا پادشاه
 توره مکتور است که میفرماید عشرتی زیر انیل پکا موخا عم نوشع بدو نایب باقرن
 عدرا خا و اشتر حزرب کا و اتمجا و پکا ختو او بی و شخا لایح و ات غل باهو
 ترمو تیز و وضع یعنی خوش توبنی اسرائیل کبت مثل تو فرج یافته با خدا که بر
 تو است و اگر دشمنان تو حاشا و انکار کنند ترا تبع بکش و ایشان را بابل کن
 بکش و از آن جمله پنجاه کدرا یوشع در سیمان دوزدهم از کتاب نودین نهمین
 مکتور است حضرت یوشع ماسی و یک پادشاه جنگ کرد باین تفصیل پادشاه و ات
 بر توجو پادشاه غانی پادشاه بر و شتم یعنی پت مقدس پادشاه حیران پادشاه
 بر موت پادشاه لاخیش پادشاه عققلون پادشاه کدرا پادشاه دیمبر
 پادشاه کادرا پادشاه حورما پادشاه عراز پادشاه لبنا پادشاه عدولام پادشاه
 مقددا پادشاه بتیل پادشاه یوح پادشاه حرمهر پادشاه شارون پادشاه
 مادون پادشاه حاصور پادشاه شمرون مروتوم پادشاه ختاف پادشاه کفناح
 پادشاه کمدو پادشاه قدس پادشاه یوقام پادشاه دور پادشاه کدرا پادشاه طرا

پادشاه اپتی؟

۲۹۷
از روزنامه کیهان

وزان جمله در سفر شو فطیم در سیماں چهارم از کتاب نادرین است که حضرت ایا پادشاه
کفغان بر بر بنی اسرائیل آمد پاراغ سر کرده بنی اسرائیل باده هزار مرد با مرد و در
که پیغمبر بود جنگ کرد و صصر اراکت و وزان جمله در سیماں با پنزد هم همان کتاب
مذکور است که شومیل پیغمبر اراکت نیل ناز بنی اسرائیل لشکر برداشته بر سر
عقباغ پادشاه کبران برده جنگ کرد و همه را قتل کرد و پادشاه را شقه کرد و
از آنجمله جنگ کردن حضرت داود است با کلیقات که ان را بر بنی جابوت کوز کله پادشاه
گیر بود چنانچه در سیماں هفتم هم از ان کتاب مذکور است و وزان جمله بوشع در ولایت
اریکا و بلقا جنگها کرد با ملک انجا که باقی نام دشت و در کوه سلم با ملک انجا که
بارق نام دشت و در بلاد ارمنیان که بلاد غربی باشد مدت هفت سال جنگ
کرد و پنج شهر گرفت الی غیر ذلک و میدانم چگونه اینهمه جنگها و شمشیر کشیدنها
نقص پس چیک می شود و جنگ پیغمبر از زمان را از ادله عدم نبوت او گرفته
و علاوه بر این گفته که پیغمبران دیگر شمشیری کشیدند و غنیمت نشدند چه قدر این
مردک از کتب ادیان خود نیز بنی خبر دینی متبع بوده بلکه همه شیوع و ظهور کوشش
او نموده و با این نقص و نبل جهد در میان وقت سخن میگوید و میدانم چگونه شمشیر

و غنیمت نشدند

و غنیمت نشدند و حال اینکه در سفر چهارم توره خدای تعالی موسی میفرماید
و چون بجنگ دشمنی بیرون روی و خدا ترا بر انها مسلط سازد و ایشان را سحر
شما کردند و اسیران ایشان بدت بیاورید چون در میان اسیران زن عیلمه
بر بنی و خواشس داشته باشی که با او نزدیکی کنی باید که او را از لعل خانه خود
کرده بفرمانی که پشانی او را از نو پاک کند و ناخنهایش را بگیرد و لباس آن را
تغییر بدهد و در خانه نشانی نگاه از برای پر و ما در تعزیه مدارد پس از وقت کمر
از او مثل زن تو خواهد بود **نفسه ای گفته** و دیگر آنکه تمامی احکام دین او موافق
خواشش نفسی او واقع شد زیرا که چون خواشس بسیاری بزن داشت و
گفت ان الله جعل لذتی فی انفسی و اطیب پس کتب خواشس خود شریعت را
قرار داد و بجهت خود نه زن مقرر کرد و دیگر ان را چهار زن **جواب** سبحان الله
این مردک چه قدر خنجر و نادان بوده و کسیکه پیغمبر خنجر از حال شخصی باشد چه
قیح نیست که در مقام رد دین او براید میگوید تمامی احکام دین او موافق
خواشش نفسی و حال اینکه تمامی احکام این دین مبین موافق قواعد عقلیه
و مطابق قوانین حکیمه و این جاهل نادان انجا بتهمس را تابع خواشس

کتاب

جواب

نفس فی شمره و حال اینکه هیچ پیغمبری در راه خدا و ترک هوا نهی
 ریافت نشد که ان جناب هرگز بر بستر خوابید و بجائی بروی حصیری
 و اندکی خواب کردی شبی یکی از زوجات حضرت بران حضرت ترحم کرده عیار
 دوته کرد حضرت فرمود منواهی مکان من نرم باشد و مرا خواب میرود و از خواب
 پروردگار بابتیم پس امر فرمود تا از این نمودند و هرگز نماند که مخرج خود
 جو سیر خورد و بگر سکنی صبر فرمود و خود و عیال خود را بگر سکنی دریافت میداشت
 تا کشف اهل بیت محمد میوتون جو از ذنبت دنیا را بر خود و اهل بیت خود حرام ساخت
 و بخت پرده کر باس نومی که فاطمه زهرا دختر حمیده سیران سرور او نیمه بود از
 ادوا عراض فرمود و شبها تحقیق و بعبادت استیادی تا صبح و ابد البشها یکبار استیادی
 تا پایدی مبارکت او درم کرد و خطاب الهی رسید که طه ما ازین علیک القرآن ^{نفسی}
 و قبلی از شب خفتی و کسیکه تابع هوا می نفسانیه خود باشد چنین رفتار میکند
 بلکه زق را حضرت چنین بود که هر عاقلی زهد او را در دنیا میدید یقین بر نبوت
 او میکرد تا اینکه سمعون بودی در حق اهل بیت او گفت و الله ان هذا هو
 از من فی الدینا ریاضات و حقی حضرت بجدیت که احدی را طاقت ان نبود شبی برادر

رکعت نماز کردی

رکعت نماز کردی و هرگز نماند خورشید خورده و سپوس از آمد جدا نکردی و بکلمه
 این جمله است که شرح ان کن با خواهد و هر که اندک خبری داشته باشد مطلع میشود
 و اما آنچه گفت چون خواهش بسیاری بزین داشت بجهت خود نه زن مقرر کرد و
 بجهت دیگران چهار زن امیر و نادان جاهل آنچه را بر دیگران حرام کرد زیرا از چهار
 زن عقدی است بعهده دوام و اما سیریه و متعه را بر ایشان هر قدر خواهند حلال نمود
 و در استیغای لذت فرق میان زن دائمی و غیر دائمیست فرق که هست در عدالت
 میان زنان و اولاد حقوق ایشان است چون زن دائمی را حقوق بسیار است
 که غیر از اینست و ان جناب خود البته عدالت ترک نمیفرمودند و مواد هموسن ایشان
 غایب نبودند پس بر چه زن دائمی میگزشتند هم معصیتی نبود بخلاف است چه ممکن
 بود در حق ایشان خروج از حد تعدیل میان زنان خصوصا با وجود تکلیف این مابین جهت
 است تراضع فرمود و این چه درک این را حمل بر هوای نفسانی میکند و اما نه زن
 گرفتن آنحضرت اگر باعث نقص در نبوت او باشد بر اینجای دیگر غیر لازم آید چه
 حضرت داد و صد زن داشت و حضرت سیمان سیه سکوه و مقصد سیریه داشت
 و این هیچ نقصی بر ایشان نبود و اما آنچه گفته که آنحضرت را میل بسیار بزنان بود

ع ۱ اگر چنین باشد دلیل غایت تجرد نفس مقدس انجذاب و میل او عالم قدس است چه هر
مردمی که میل او به ایشان بیشتر و قوت پروردگار از ان افزون تر است کسیکه خواهد انرا در جانی نگاه
دارد رشته او را قوی تر و محکم تر میگرداند پس هرگاه نفس را غایت مرتبه تجرد حاصل
باشد و نهایت میل عالم قدس و محبت مصالح ارشاد و عباد و تعمیر بلاد باید چند نور درین
عالم زلیت نماید خدای تعالی بکلیت کامله خود باید یک را داعی از ان عالم در مقابل
او بدارد تا نفس او بی اختیار رنگ علقه بدن نکند اندک توجهی با مور این عالم نغیر نماید
و ازین بود که هر وقت که انجذاب مستغرق و توجه عالم قدس می شدند چون میل بان
عالم همچنان میکرد میفرمودند بعضی از زوجات خود یا یا حیرا اغلینی کسیکه تیره ذوق مرغان
صفت نقص و کمال نکرده هم که در میان مذاهب نتواند نمود و اما رغبت حضرت لطیف
پس بکلیت این بود که انجذاب پیوسته در عبادت پروردگار بود و خدا بوی خوش را
می طلبید چنانکه در توره خطاب میفرماید موسی که ای موسی از بهترین خوشبوها و میل
و در چنینی و کافور برود غنم زیت عطری بگیر و از ان خوشبو کن خیمه شهادت و پوست
سبکینه را و ان تخمه که در بالای ان است تا اینکه میفرماید و همچنین جای قسمه با آنها را
نفس را نیک گفته و نقل زن زید مشهور است که بر او عاشق شده و موافق بود او را

نفس را نیک گفته

از لفظ ن

ع ۲ از کوشش ان بیکت اید رضع نمود و دیگر نقل ماریه که حفصه او را با ماریه دید قسم خورد که
بعد از ان با ماریه نزدیکی نکند و چون خواهرش بسیاری با او داشت آید آورد و رضع ان
قسم را نمود جواب آه نقل زینت بنت جحش زن زید پس کند طریقی نقل شده
اول آنکه در کتاب اجتماع و عیون اخبار الرضا مرویست و ان به طریق است که مائون
از حضرت امام رضا علیه السلام سوال کرد از زهد زید پس حضرت فرمود که بسیار است
رسول خدا صلی الله علیه و اله اراده خانه زید بن حارثه کرد بجهت که شغلی که داشت
پس زن زید را دید که غسل میکرد فرمود سبحان الذی خلقت و باین کلام قصد
کرد تخریب و تقدیس خدای تعالی را از لفظه کاینکه کان بکینسه که منکند و خهران
خدا اند چنانکه فرموده انا صفاکم ربکم بالنسین و انخذ من علیشکه انما پس چون غم
او را دید که غسل میکرد فرمود سبحان الذی خلعت بعضی پاک و منزّه است آنکه ترا
خلق نموده که فرزندی داشته که قجاج بغسل و تطهیر باشد پس چون زید نجانبه معاودت نمود
زن او خبر داد او را از آمدن حضرت رسول فرمود ان سبحان الذی خلعت پس است
زید که حضرت ازین کلام چه اراده کرده و کان نموده که حضرت از ان زن خوش آمده
پس آنکه بخدمت پیغمبر عرض کرد که یا رسول الله زن من بدخلق است و خواهم او را

طلاق و هم حضرت فرمود نگاه دار زن خود را و از خدا بپرهیز و خدای
 عزوجل عدد زنان پنجگانه را باوشنا ساینده بود و شنا ساینده بود که این زن
 هم از ایشان است پنجبر این مطلب را در تفسیر مبارک خود پنهان داشت و بزرگان
 نکرد و ترسید که مردم بگویند که محمد بازا کرده خود سیکو بد که زود بشد که زود
 تو زن من شود و این را عیب آنحضرت شمارند پس خدای تعالی وحی باو فرستاد
که واد لقول للذی انعم الله علیه و انعمت علیه امرک علیک زوجهک و اتق الله
و تخفی فی نفک ما الله بمبدیه و تخشی اناس و الله احق ان تخشی پس بعد ازین
 زیند زینب را طلاق داد و چون عده او سر آمد خدای تعالی او را ترویج بپنجشنبه
 نمود و با مخصوص اید فرستاد و فرمود فلما قضی زیند منها و طرا زوجها کما لیکمل کون
علی المؤمنین حرج فی الزواج ادعیانهم اذا قضوا منسهن و طرا و کان امر الله
مفعولا و دویم آنچه در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از حضرت امام محمد باقر
 علیه السلام مروی است که فرمودند که نزاعی واقع شد فیما بین زینب بنت عجم
 دختر عمه رسول الله ص و میان شوهر او زید از او کرده حضرت رسول پس کجاست
 حضرت رسول آمدند زید عرض کرد یا رسول الله من خص محرابی او را طلاق دهم

چه او را بگردانی است و بر من تکبر میکنند و مرا بزبان اذیت میرسانند حضرت فرمود
 اتق الله وزن خود را نگاه دار و باو نیسکونی کن پس بعد از مدتی زید او را طلاق
 داد و عده او گذشت پس خدا او را بنجاح حضرت رسول در آورد و بیم طریقی است که
 نیز علی بن ابراهیم در تفسیر خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده
 این است که چند روز رسیدن زید کجاست حضرت رسول تا خبر افتاد پس آنحضرت
 بمزمل او رفت که از احوال او پرسد در آنوقت زینب در وسط حجره خود نشسته و عطر
 می سایه حضرت در را کشود و نظر مبارک او بر رخ زینب افتاد و زینب جمیده و نیسکو
 صورت بود پس حضرت فرمود سبحان الله خالق النور و مبارک الله حسن الخالقین و
 حضرت بخانه خود برگشت و حسن زینب در خاطر حضرت وقتی به سر سینه و چون زید بخانه
 مراجعت نمود زینب او را خبر داد از آنچه حضرت رسول فرمود بود زید گفت میخواهی بر طلاق
 ترا طلاق دهم تا رسول خدا ترا بگیرد شاید ترا و قعی در خاطر حضرت حاصل شده باشد
 گفت قی ترسم مرا طلاق دهی و حضرت ترا ترویج کند پس زید او کجاست حضرت رسول
 و گفت پدر و مادرم خدای تو باد زینب چنین و چنان حکایت کرد ایامی خوابی او را
 طلاق دهم حضرت فرمود نخواهم بود و او را نگاه دار و خدا ازین خبر داد و بعد از آنکه زید

اورا طلاق داد حضرت خواست و لیکن این طریق را عملی شیعه اثنی عشره که فرقه
 ناجیه از فرق اسلامیه هستند نپسندیده اند و رد کرده اند و این روایت را حلقه تقیه
 نموده اند چنانچه اهل سنت که بر پیغمبران خلاف اولی بلکه معاصی را تجویز میکنند باین
 نحو روایت میکنند و حال اینکه بر فرض نبوت هم صحتی از ان بر حضرت لازم نمی
 آید چنانکه بیان خواهد شد و علی ای حال در ایام مذکور که فرموده و ادقول للندی
 خدای تعالی خبر از یمن قدس می دهد و میفرماید و ادقول یا دکن وقتی را که منکفی
 انعم الله بفضی ما سلام و انفت علیه یعنی باز آمدن اسکت علیک زوجه کت زن
 خود نگاه دارد و طلاق مده و اتق الله و بپوشد از خدا در طلاق دادن او و کفی فی
ما الله مدد و بخشی ان سس و الله اس ان نگاه و پنهان میکنی در نفس خود آنچه را خدا
 ظاهر کرده است و می زنی از مردم و خدا سزاوارتر است تبرسیدن آنچه را پنهان کرد
 و ان عبارت ازین است که اگر زید طلاق گوید از او خواهم گرفت با بخت میل و نمیکنم
 بعضی گفته اند یا بخت اینکه زینب دختر عه حضرت بود و حضرت او را زید تزویج کرده
 بود خواست او را بگیرد تا عا طلاق زید بشرف تزویج با رسول جبران شود یا تا آنکه ضایعه
 و عطله زاید یا بخت اینکه مردم بدانند که زن فرزند خوانده حکم زن فرزند ندارد چنانچه

در جایت چنان می نپسند و این حکم جا بجا نسخ و بر طرف شود و ترس او
 ازین بود که مردم حالات کنند که مغایره از طلاق او کردند تا خود از او بگیرد یا بخت
 ازین است که این زن از اروج او خواند و زید او را طلاق خواهد گفت پس گفت زن
 خود را نگاه دارد و هیچ آنچه خدا باورش نمانده بود و انهار نکرد و این موافق است
 بقوله سبحان الله میداند چنانچه را خدا ظاهر کرد همین تزویج بود که فرمود زوجه کما بود
 اینکه قد انوقت حضرت که اگر زید طلاق بگوید من خواهم گرفت و مراد از رب از مردم
 جای از ایشان است چه معلوم است که آنحضرت را زنی از کسی نبود فلما قضی زید منها ظرا
 یعنی چون زید از میل با بن فارغ شد و از او طلاق داد و چشمی از زقاق ان شدت زوجه
 کما ما از او تزویج کردیم تا او را ببار که و محض نماند که اگر کسی باندک بصیرتی باشد تا مل
 در یمنه کند به چندی از چه جای از ان نقضی بر ان جناب دارد می آید و چه مخالف شرعی
 با عقلی از ان حضرت صادر شده اما بدو طریق اول که واضح است زیرا که نید انم نقض
 در نظر حضرت بروی زینب افتاد و بی اختیار است که در هیچ طبعی بر این نقضی وارد
 نموده اند و بر ان عیب کرده اند با بر تزویج کردن او خدای را از او شستن چنین
 که امری است مستحسن بلکه لازم می آید بر او ببارد بنگاه داشتن زوجه خود و طلاق ندادن

سید

یا بر تزویج زینب بعد از طلاق دادن زید او را و سر آمدن عده ملاحظه کن ای مرد
 با انصاف بین در کدام یک از اینها نقصی یا عیبی عقلی یا شرعی وارد است بلکه
 امور مستحسنة مستحبه را چه اما تفریبه خدا و نهی از طلاق و انا تزویج بعد از
 طلاق پس حکمت اینکه موجب رفع عی طلاق از عده زاده خود و خون او در بیعت است و اما
 بطریق ثالث پس هیچ چیزی که نقصی بر آن وارد آید نیست مگر میل قلبی که حضرت
 گفتن تبارک الله حسن الخلقین و با وجود اینکه این تفسیر و این روایت اصلا ثابت
 و با قول حضرت که فرمود مکت زواج و اقی الله که ظ هر دین است که نماز و نمازین
 زینب زید بوده و بان جهت طلاق مبادا عیبتی نماند و گفتن بعضی از شیخان حکمت
 نمی شود چسبی از قوم انبیا به پیغمبر خود تهمت بستند چنانچه در توره در سفر چهارم در پارس
بمحل و تفرقا مذکور است که نبی امیر شل حضرت کلیم الله را تهمت دادند و بجهت شستن با زنی
 که بر آن حضرت حرام بود و خداوند رحیم در مقام برات آن بزرگوار فرموده بهرون و ایم
 خا هر او که چنین سخنان گویند در باره پیغمبر خود که خدا با او سخن میگوید چنین نیستند من
 موسی سخن خلاف شرعی نیز نیست چه بگفت احد و میل قلبی نمودن کسی در زبان شنی
 اوید که گوشون نقصی و عیبی نیست و عمل امری نیست چگونه و حال آنکه در کتاب

در تفسیری

شومیل شنی

شومیل شنی در سیما نازدهم که در کتب معتبره نبی امیر شیل است نقل میکند که داود
 پیغمبر بعد از آنکه یوآب بن سرا یا را سر کرده کرده بگفت اعدا فرستاد و در یا خفتی را نیز
 همراه او فرستاد و در زمان غیبت او زوری بر بام بر آید زنی را که کیسوان خود را
 شانه میکرد دید جان زن بطشوع و هتر الیعام زن او را بود و باو کزق رشد و زینب آید
 امر نمود که او را با او پیش خجک کند و اگر این مرحله نقص باشد هرگز از پیغمبری مثل داود
 صادر نمی شد اگر چه بعضی از مواضع این قصه نیز بنزد علمای شیعه صحیح نیست و لیکن در کتب
 خود ایشان چنین نقل شده و اما آنچه این مرد گفته که در موافقی بود که اگر گفتن او بیک
 اید رض نمود کسی ازین مردان نبی پرسد که چه مانعی بود که از کزقش باو بیکت این رض
 کسی ازین مردان نبی پرسد که چه مانعی بود و آید کدام مانع را رض نمود مگر اینکه شرم
 حضرت که چون زید بر خوانده خود بود مردم گویند مطلقه پس خوانده خود را گرفت و در ایام
 که شرم کن و اما مقدمه حقه را بر او بیکت اید رض قسم را نمودن اشاره نموده است با آنچه
 تحریر است که خدای تعالی نیز مایه ایها انسی لم تحرم ما حل الله لک یعنی مرتبت خجک
 و الله غفور رحیم قد فرض الله کلمه لیا علم و در سب نزول این آیه مبارکه خلاف است
 که پیغمبر صلی الله علیه و اله چون ناز صبح کردی و دخل جبر است زنان خود شدی و هر یک

ویدی و از برای حفصه در آنوقت از مکة علی آورده بودند و هرگاه حضرت بجزیره او
 رفتی او حضرت را نگاه داشتی تا عمل میل بفرمایند و عیاشه از طول مکث حضرت در آنجا
 رشک برده پس بکنیزک خود گفت چون پیغمبر کجاست حفصه را در برود پس چه میکند
 کنیزک واقعه را مطلع شده عیاشه را خبر کرد پس عیاشه مگری کرده دل بر زودت حضرت
 گفت چون پیغمبر خدا نبرد شما اید بگوئید ما از تو را یکم مخایف می یاسیم و آن مصیبت بد بود
 و حضرت رسول بسیار گراشت ^{دست} که از او بوی بد آید پس هر یک از آن زنان چنین گفتند
 چون بجایش رسید شامه خود را گرفت و عرض کرد که شما مخایف خورده اید فرموده ^{حضرت} بلکه
 علی بن ابی طالب عیاشه گفت بی زبونی از حضرت ان صحیح کیست پیغمبر و پس حضرت
 قسم یاد کرد که دیگر عمل تناول ننماید و بعضی از مفسرین گفته اند که ان زن که عمل فی
 اش نمایند بجزرت زینت چشمش بود و عیاشه و حفصه مکر کرده چنان گفته پس خدای
 تعالی این اید را فرستاد و بعضی دیگر از مفسرین گفته اند که حضرت رسول روزی از میان
 زنان خود شمت فرموده بود در روز حفصه حفصه از آن خواست که برود پدر خود را بجهت حاجتی
 ملاقات کند حضرت او را اذن داد چون پدر آن رفت حضرت رسول کنیز خود را ماریه قطیه را
 که متوسل بجهت آنحضرت بعبیده فرستاده بود طلسمه با او مباشرت فرمود در این ^{چشمه} ^{ساعت}

اجت کرده

مراجعت کرده در جرحه را بسته دید بر درشت آنحضرت رسول پدر آن مد عرض کرد
 از این جهت مرا اذن دادی بر رفتن و در روز نوبت من در فرمایش من یا کنیز خود مباشرت
 نمودی ایام را در خدمت تو احترامی نبود حضرت دید خاطر او شکسته شد فرمود من بجهت
 رضای تو او را بر خود حرام کردم و بعضی از مفسرین گفته اند در روز نوبت عیاشه بود ^{باید}
 مباشرت نمود حفصه مطلع شد و با وجود آنکه حضرت با او فرمود این واقعه را بجایش مگو و
 مخالفت کرده نقل کرد و علی ای تقدیر این اید نازل شد که چرا حرام میکنی چیزی را که خدا
 حلال نمود بجهت طلب رضای زنان خود خدا از برای شما قرار داده است چیزی که حلال
 کند مخالفت قسم را مردوی است که در آنوقت آنحضرت بکفاره ان بنده از او کرد ای
 مرد با اضاف تا مل کن در کدام یک ازین دو تفسیر نقض بر امان طهارت آن بزرگوار می
 نشیند و چه عیبی بر آنحضرت دارد فی اید اما بنا بر اول که خود ظاهر است چه اگر اصل تنبلی
 چیزی را بر خود حرام نمود و همچنین بنا بر ثانی چه حضرت بجهت ملاحظه احترام و جای آوردن
 حق حرمت زوجه خود چنانچه یکی از کنیزان خود را بر خود حرام نماید چه نقض و عیبی در آن است
 و بعد از آن حش قسم را نمودن و کفاره دادن هرگاه قسم واقع شده باشد خصوصاً هرگاه ^{راجح}
 باشد در آن چه نقض تصور چه در آن آوردن خاطر شکسته کنیزکی غریب یکس امری است

بسیار سخن و این مرد بی انصاف این را حمل بر میل برید میکند و حال اینکه اگر
 همچنین بوده باشد ضرری ندارد و حمل میکند بر رعایت خاطر نگشته او و بی انصاف
 کفار و ادیان در جمیع ادیان شروع و یکبارش توره باین مخصوص وارد
 شده است و باین بس بنا بر آنچه در بعضی از تواریخ یهود است بخت نصر غلامی نبی
 اسرائیل را قتل کرد چنانچه گذشت و اما آنچه گفته که ایه آورد در رفع قسم را نمود از
 نادانی اوست چه حکم کفار و باین آیه رفع نمود **لعل الله** و دیگر
 آنکه زنان او را نیاید و دیگران بگزیند بلکه گفت که باین نکتند بخلاف باقی مردم و پس
 بخانه اش سرزده داخل نشود و دیگر آنکه زنان او با مردان بملطف سخن نگویند و این
 قبیل آیت بسیار است که تا می آنها نفس اجرای خویش نماند **حجاب** هرگاه
 خداوند عالم جل شانه پیغمبری بفرستد بجهت ارشاد مردم و او تکفل بر آیت ایشان
 شود و چون پدر هر بان ایشان را تربیت کند میدانم اگر خدا امر نگاه داشتن حرمت
 او کند و نهی از زنجار بندگان در تک احترام او کند آیا فعل خدا حسن خواهد بود یا قبیح
 شکی نیست که این فعلی است حسن و همه عقلا از استحسن می شمارند و بعد از آنکه خدا
 چنین امری بکند میدانم بران پیغمبر واجب است تبلیغ آن باینه شکی نیست در وجوب آن

پس هرگاه این حکم از جانب خداست و در صورتیکه از جانب او باشد تبلیغ آن
 بر پیغمبر واجب میدانم چگونه طعن بران حضرت می شود و حال اینکه در توره نیز بسیار
 مدح موسی و امر با احترام او شده بلکه موسی در توره خبر داده که از نبی هر مصل پیغمبری
 چون موسی بر نخواهد خواست و در حق او سخن بد بگویند پس وقوع اینها در توره نیز بوجه
 طعن بر موسی میشود چه موافق خویش نماند بلکه علاوه بر اینکه چنین کلام است که در
 شریعت موسی نیز زنان پیغمبران بلکه سلاطین بر رعیت آنها روا نیست که شتم آنها اگر
 چه حال موضع آن نظرم نیست و چون همه عالم با مطاعت پیغمبر اقراران بودند
 همه رعیت او می شوند و کشتن زنان او نیز بکس روا نخواهد بود و موافق مراعات جانب
 ابوت روحانیه که اقوی از ابوت جسمانی است نیز چنین اقتضا میکند و اما آنچه
 که نباید کسی بزبان آن حضرت گفتگو کند چنین حکمی از آن حضرت صادر شده و گفتگوی
 بسیار با زوجات مطهره آنحضرت که اعمات المؤمنین هستند بسیار و در سیر و تواریخ مطهر
 است و اما آن دو حکمی دیگر که سرزده و دخل خانه اش نشوند و زنان او با مردان غیر می
 لطف سخن نگویند پس این دو حکم چنین است بلکه از برای سایر نبی نیز این حکم است
 و میدانم که بجهت این دو حکم از تفصیلات خویشهای لغف نماند است و حال اینکه هر دو حکم

متصفی قفل صریح در سایر علل و ادیان غیر متضمن چه شکست که هر کسی را در غلظت
 ب باشد حلاقی باشد که شرم و حیای کند از اطلاع دیگران بران در کشف عورت
 و تطهیر و خوابیدن بلکه ب باشد که او را غلظت است با پروردگار خود و راز فانی است
 که میخواهد بزبان نیاز عرض نماید که از اطلاع همه کس بر اینها مضائقه دارد و سبزه
 خانه کسی شدن نشاء ان میشود که باطنیان خاطر او می نیتوانند مر قبی این ^{شده} حلال
 بی کفی را که پرده حیا دریده و شرم از بیح علی نماند و ادب ر نشناخته اند با
 غذای خود خلوتی ساخته اند و حالت مناجاتی ندارند این عمل ناقص خواهش
 می شمارند **صریح** آنست اهل ثبوت که ثبوت دانند و همچنین شکی نیست که بر می و
 لطف سخن گفتن زنان میل مردان پیکانه و طمع ایشان میشود و این میل خود خصوصاً
 نسبت با جهات نونین و ک اینکه بزواج ایشان محرم است معصیتی است واضح بلکه با
 باشد بنحو موجب حصول اختلاط میان زن و مردان می شود و بتدریج مفاسد بران
 مرتب تا میرسد بجائی که موجب فساد نسل میگردد و کسی این را متصفی غیر متصفی
 میداند که پرده عصمت و عفت او دریده و حرام و حلال در امور زنان نشسته و هیچ زن
 و مرد را مضائقه ندارد و هیچ فرزندی از ایشان پدید نرود **نمی** نشسته **نمی** نشسته **نمی** نشسته

و دیگر آنکه سلطنت را بخویش ان خود دانگ داشت **جواب** آنچه دانگ داشت سلطنت نبود
 بلکه خلافت نبوت بود و ان موقوف بقابلیت و استعداد است و اگر بخیر خویش ان او را
 نباشند چه کند و تفویض این امر موقوف بامر الهی است بعد از آنکه خدا خویش ان او را برگزید
 او را چه ختیر که تبدیل کند و حال اینکه اکثر انبیا با این طریقه عمل نمودند چه آدم سر خود
 یا نهمه خود علی اختلاف قولین بر تادم مسیحی شیبث را خلیفه خت و شیت پر خود او
 را و او سر خود قینان و او سر خود هملائیل و او سر خود یزید بن هملائیل و او سر خود اصف
 را که عبادت از ادریس نبی **بشده** و او سر خود منوشح و او سر خود ملک و او سر
 خود نوح و او سر خود سام را خلیفه خشد و همچنین ابراهیم خلیل الرحمن پس خود او
 و او سر خود یعقوب و او سر خود یوسف را خلیفه کردند و ابراهیم لوط را که سپه خاله با برادر
 او بود **تبع** شرفستاد و موسی در حیات خود هر دو را برادر خود را خلیفه کرد و داود سلیمان
 و همدانسته الله التي قد غلت من قبل من تجدر لسته الله تبیرا و ان تجدر لسته الله تبیرا
 و عجب ازین مرد پدیدرگت که اکثر جهانی که دلیل عدم نبوت محمد ص میگرد در اکثر بیخون
 دیگر که خود قایل است نیز جاری است و عجب تر اینکه تا حال طریقه سنان از اهل اسلام را
 حجت میگرد و قول مقاتل فرغشیر را دلیل می آورد و غیر را معصوم نمیدانست و در اینجا

قول است ترا باطل میدانند و طریقه شیعه را بحت ساخته چه سینان را بقصد
 ان است که بجز کسی را بخلافت لقب نکند بلکه مردم بخدا او اتفاق کرده ابا بکر را ^{صفحه}
 ساخته و او عمر را و عثمان را بلی عفا و شیعه ان است که بجز بامر الهی علی بن ابی
 را بخلفه گردانید و هرگز اندک جمعی از احوال سعادت اشمال ان سید پنهان باشد
 میدانند که با وجود او دیگر اقبالیست خلافت **نصرتی گفته** و دیگر آنکه می بینیم قرآنرا
 و ملاحظه می نمایم چیزی نمانی را که در وقت آما بخصوص فصاحت و بلاغتش معلوم است که
 بلاغت ندارد زیرا که نظم ترتیب ندارد و تکرار غیر متنهی در اوست و بعضی فقرت قصص از
 برای قافیه است و معانی بدیهی بسیار در او ثبت است و اکثر او قصه ثانی است که بر صغیر ندارد
 زیرا که این قصص در توره و انجیل و سایر کتب یهود و نصاری مذکور و مشهور است **جواب**
 آنچه گفته که معلوم است که بلاغت ندارد زیرا که می ماند بان شخص نامستانی که در بحر گاه
 ماه مبارک رمضان با جمعی در مجلسی بودید چون خواهش نمودند که ملاحظه کردند روشن شده
 او را از آن از طرف بلند شده و همه مشغول نماندند و بعد از فراغ از نماز ملاحظه کردند
 اقباب در شرف طلوع بود و اهل بازار روانه شدند ان با بنیانفره کشود و شروع کرد بجزئی
 خوردن او را عادت کردند گفت معلوم است که هنوز صبح نمانده چه پیش من اتفاق افتاد

گفته

گفته است اینم و هنوز لغت عربی را نمی فهمد چه جای آنکه حزب و زشت ان را
 تیز و چند زیاده از هزار سال است که قیام و موالف محبت و معاند تمام در طرف عالم
 اعتراف بنایت فصاحت و بلاغت قرآن مجید نموده فصحا، ذوی الایمانه اقرار
 بجز از اینان مثل ان نموده و اگر معاندی سخنی گفته زیاده از این نبوده که بجد مجاز
 نادانی ان که هنوز معنی ذر و ضلالت را نفهمیده میگوید معلوم است که فصاحت ندارد
 و حال اینکه هر آینه از قرآن که در میان کتابی باشد مانند ستاره در شب طلای قرآن
 و نمایان است و ازین طرف ترا که استدلال نموده بکنیکه نظم و ترتیب ندارد و اولاً آنکه نظم
 و ترتیب را چه دخل بلاغت و فصاحت است و ثانیاً آنکه ب باشد مطلوب را ترتیب باشد
 در وقت مقتضای بلاغت عدم ترتیب است چنانچه در نزول قرآن چون بخوانند
 نازل شد و هر وقت آنچه مصحح بود فزود آمد چنین امر را چه نظم و ترتیب می باشد علاوه
 بر اینکه گویا اینم و بی خبر خبر ندارد که نظم و جمیع از فصاحت است و دخلی باصل قرآن ندارد
 و اگر شاعری بزیوت اشعار ایدار بلاغت شاعر از قصیده و غزل و رباعی و مثنوی قطعه
 بتدریج بگوید و بعد کسی انها را جمع کند بی ترتیب مثل آنکه قصیده را بعد از غزلی و غزلی
 دیگر را قبل از قصیده و هكذا مرتب سازد ایام صح نادانی میگوید که این ثانوی شمر کتب

چه شعر اول نظم و ترتیب ندارد و من لم یجعل الله له نورا فالله من نور و غیره تر میگوید
 تکرار غیر تشبیهی در اوست و چاره نفهمیده که همین تکرار از تعقیبات ایجاز است بلکه
 یکواقمه هر چه تکرار ان اکثر در ایجاز و الزام خصم افضل است و همین کثیر در تکرار است
 بیان تمییز آنکه چون فصیح در مقام فصاحت و اقمه را ذکر کند و طلب مثل آن کند
 خصم چه وجه کند و نتواند اواقعه را مثل آن کلام ذکر کند تا اینان فصیح همانواقمه را
 بجای دیگر مثل اول در فصاحت ذکر کند و یا خصم سعی کند و نتواند مثل آن آورد
 تا آن ان فصیح همان واقعه را بجزاتی دیگر تا بی ان دو فصاحت بی آورد و بگوید ایضا
 عمل اول بر فصاحت اوست از آنکه مطالب متعدده را بجزای مختلفه بیان کند یا نمی بینی
 که اگر دو شاعر زبردست در مقام مجادله با یکدیگر برانید و یکی از آنها شعری در رغابت بگوید
 و فصاحت بگوید و مضارع او در همان معنی تامل کند و عاقل شود تا این شاعر اول همان معنی
 اول را بشعری دیگر مثل اول در فصاحت درخینی در آورد و یا بر خصم او تکرار کند و نتواند
 مثل بگوید تا آن همان اول همان معنی را بشعری ثانی مانند شعر اول بیان نماید
 او بهرست و تبحر می ماند بخلاف آنکه مطالب متعدده را با شاعر متعدده در آورد بگوید
 که خصم تصور میکند که کلام فصیح در هر دو قصه در این است و اگر من ابتدا از اول می بودم

شکران

مثل این میگویم در بوقت متعقبات ایجاز است که تا اینها تمام واقعه بجزاتی مانند
 اول در فصاحت بیان کند و لب باشد که تصور کند که زاید بر دو عبارت نمی شود
 در بوقت متعقبات این است که تا آن بجزاتی دیگر بیان کند پس معلوم شد که تکرار موکده
 ایجاز و فصاحت است نه زمانی ان خصوصاً هرگاه در مرتبه ثانیه فواید و منافعی از عبارات
 اواقعه مستفاد شود علاوه بر آنچه از کلام اول مستفاد می شد چه هر واقعه که نقل شده
 اگر چه مکرر شده باشد در هر دو قصه فواید بسیار و موغظ بسیار را میدهد است علاوه بر آنکه
 تکرار دلالت بر این میکند که کتاب خدا نیست بر توره غیر و در وی ایند چه نظر کن بغیر
 اول ان و سپین در قصه برای هم وزن او ساره و اینکه داخل شعر شد وزن خود گفت که من
 خواهم گفت خواهم من تا اخر این قصه بطول تفصیل و جمیع جزئیات در همان سفر دو بیت
 اعاده شده و نقل شده پس بر غلظی که از این دو بیت می شود از این نیز خواه بود
 اشمال تکرار در قوافل بر ایجاز و موغظ بخلاف توره و اما بعضی الفاظ که با لفظ المعنی تکرار
 شده مثل قوله سبحانه فبای الا ربکا کتبنا و قوله ویل یومئذ لکلذین پس کفایت یک
 و تقریر ان است چه با باشد که مطلب جزئی باشد که تا آنکه ان مطلوب باشد بلکه جزئی باشد
 که اعاده ان با مطلبی دیگر لازم باشد و ازین است که ازین قبیل شعر فصاحتی عربی می

بسیار واقع شد یکی از اقسام اشعار بحسب ترجیح نیت که شعری را مکرر میکنند
 و آن منافق فصاحت و بلاغت نیت و اما آنچه گفته که بعضی از فقرات از برای قضا
 قافیه است پس شکی نیست که مراد از قوافی نیز یکی از فنون فصاحت است پس کلاه
 لفظی را از برای قافیه آوردند در کلامی که مطلوب در آن فصاحت هم باشد بعد از آنکه
 قفل یعنی مناسبت چه مناسبات با فصاحت دارد علاوه بر آنکه هیچ لفظی نیست در قرآن که بجز
 قافیه فایده دیگر نباشد بلکه هر لفظی از الفاظ آن فواید بسیار دیگر هم دارد و اما آنچه گفته که معانی
 برهمنی بسیار در او است اگر معنی اراده کرده که نزد همه کس برهمنی است مسلم ندانیم و خود همچنین
 چیزی و اگر در نزد بعضی برهمنی است پس چه ضرر دارد چه قرآن از برای بعضی و بعضی نیست
 بلکه لارطب ولا یابس الا فی کتاب مبین پس باید نفع آن عام و هر کس بقدر استعداد خود
 از او منفع شود پس برهمنی نبودن نزد بعضی کفایت میکند علاوه بر آنکه معلوم است که کتب
 از نزول قرآن اعجاز است و عموم فهم اعجاز متضمنی آن است که همه کس اعجاز آن را بفهمند
 و این تحقیق نمی شود مگر اینکه معنی آن فهمیده شود پس باید در آن معنی باشد که معلوم است
 بلکه در نزد همه کس ظاهر بود باشد تا اینکه بدقیقت فصاحت لفظ و بلاغت آن همه
 بر خورد چه معنی که خارج معلوم است فهمیدن فصاحت لفظ و ال بران سهل است از فهمیدن

فصاحت لفظی

فصاحت لفظی که معنی آن هم از آن لفظ دانسته شود و بس و اما آنچه گفته که
 اکثر در قصه ثابت است که هیچ مصرف ندارد زیرا که در توره و انجیل و سایر کتب یهودی نصاری
 است پس اولاد انستی که میقصده عظیم از قرآن اعجاز است و ظهور آن در ضمن برهمنی که
 تحقیق میشود خوب است بلکه در معنی که کسی از انرا بداند اعجاز انرا بهتر میفهمد پس فهمیدن اهل
 کتاب اعجاز را در داده قصصی که خوانده اند و در کتب ایشان است سهل است از غیر
 آن و ثانیاً کراه اعجاز قرآن اشتمال آن بر حکایات سلف است با وجود عدم خروج
 بان کتب و خواندن آنها و این لازم دارد که حکایات کتب سلف در آن مذکور شود
 و ثالثاً دانستی که قرآن از برای قومی و آن قومی نیست بلکه از برای همه اهل عالم است
 پس از برای کسیکه اطلاع از توره و انجیل و کتب نبی است مثل نزارند چون سر کین
 عرب و کل عجم و هند و غیره وجود حکایات در آنها فایده ندارد پس در قرآن بیان
 شد تا ایشان نیز مطلع شوند و راجعاً آنکه این سخن در وقتی راه دارد که مطلب از نقل حکایت
 همان مجرد حکایت باشد و فایده معنوی دیگر بر آن مترتب نکند و قرآن چنین نیست چه
 در هر ایة از آیات حکایات فواید بسیار در وقایع بسیار و حکم و مصالح و مضامین و غلط
 و نبیات و مثال عدیده است و فاضلاً آنکه وجود قصص در کتب مذکوره وقتی مفید بود که

میگرد که ان کتب محرف نباشند و تغییر و تبدیل با نهاره یافته شد حال آنکه
 همه ان کتب تغییر یافته و تحریف شده چنانچه میان شد پس وجود در آنها مفیده
 نبود بلکه در تحریفی که در آنها واقع شده در ضمن ان قصص نسبت بعضی از انبیا اموری
 ذکر شده که میان تحریف آنها لازم بود و اگر مراد او این است که اصل این قصه تا
 چندان مفیده ندارد پس فادان ظاهر شد و اگر چنین شد بحث بر سایر کتب انبیا منبر
 وارد است ایامی منبی که مجموع سفر اول توره حکایت ادم و اولاد او و نوح و ابراهیم
 یعقوب و اولاد ایشان و اسماء پسران و دختران و غیره ای ایشان و دشمنان و دوستان
 و اعدا و شد ایشان است و بر فرض تسیم جمله آنچه این مرد گفته که قرآن شمل است بر کتوب
 بسیار و الفاظ زاید و معانی بدیهیه و قصص معلومه همین اعجاز از اسب که کلامی باین
 اختصار بسیاری از آنها از اموری است که انبر گفته و با وجود این آنچه جمیع علمای
 و متافریخ و حکمای اولین و آخرین از سایل علمیه که ادراک نموده اند از ان سخنان
 شود بلکه هیچ عالمی و حکیمی دستخطی بلکه اهل بر نفی نیامد مگر اینکه از قرآن معانی استخراج
 کرد که دیگران باین پی برده و بر سیده بودند ذکر کتاب لاریب فیہ در پی لستقین
نفسه ان گفته و دیگر چیزهای بعضی که در او است و بسیار است چنانچه در سوره لقمان و

الغنی فی الارض بواسی ان تدیکم و دیگر در سوره کهف فاتبع سبأ حتی بلغ مخرج
 الشمس و جدا تعوب فی عین حمه و وجد عندنا قوما جوارب چه بسیار قحط که کسی جزیرا
 خود نفهمد و بگوید بعضی است چرب باشد و مکران معنی از ابدانند و عمل بر بی فهمی او کنند
 باری کاشش ان بسیار را ذکر میکند تا بیان معنی آنها می شد اما آیه اولی که ذکر نموده
 و معنی از ان تفهیمه پس بدانکه خداوند عالم جل شانزه در تمام ذکر نعمتهای خود بر بندگان می
 فرماید که خدا اقرار داد و نکند در زمین کوههای عظیم تا زمین شمارا میل نمید و مضطرب
 کردند و هلاک کنند و بیان میکند اگر کوهها نبود باعث خطر آب و هلاکت خلق شدی
 بچند وجه شده است اول اینکه شکی نیست که کوهها در اعناق زمین فرو رفته در شهرهای
 کوهها در زیر زمین پیکه یک متصل شده اند چنانچه مشاهده می شود در کردن چاههای عمیق که
 بود از آنکه بسیار کنده شد بسکنهای صلب ختمی می شود و با نیواسطه کویا اجزای زمین
 بهم دوخته شده مانند درانی که از قطعههای چوب ساخته می شود و بینها بان کوبیده
 می شود بلکه اکثر قطعه های زمین در میان کوهها واقع شده اند که کویا ان کوهها بسیار
 اند که پیکه یک متصل شده اند این قطعه زمین را بخود گفته و طرف ان شده اند و اگر
 چنین نبود بکیت تجاری که در اعناق زمین بکرت می آیند و آبهای که در بطن ارض

۴۲۴
 سکون می شوند اجزاء زمین از یکدیگر مثلثی می شد و از هم ریخته می شد
 چنانچه هر است که خاک متفرق الاجزاء خصوصا هرگاه اجزای در میان اجزاء ان سکون
 شود و خصوصا هرگاه در اعماق ان اجزاء سکون شود و خصوصا با دخول مایه خارص
 بان از اهل رود عمون و بجای اجزاء ان متفت و مثلثی میگرد و صلاحیت عمل سکون
 و قرار و بنا و زرعیت ندارد و اهل ان در ان نمی توانند زیست نمود پس القاد این
 جبال بر آنها مانند پنجه موجب برهم بسته شدن اجزاء ان گردید تا صلاحیت عمل
 استقرار داشته باشد و دویم اینکه مراد از زمین قطعات و بقاع زمین است نه
 مجموع که ارض مراد از نقطه جبال آنها را از میدان و مضطرب این است که اگر این
 کوهها بودی بواسطه تجارت مجوسه در زمین ان بقاع متزلزل و مضطرب گشتی چنانکه
 مشاهده می شود که در هر جا که کوهستان نیست چون زلزله واقع می شود اجزاء زمین
 از هم متفرق و دهن میکشاید و خوابی بسیار میرسد و در کوهستانها کمتر چنین میشود
سیم آنکه گشتی نیست که در زمین دریاها و شطوط ورود خانهها و آنها عظیم است و علاوه
 بر این بواسطه مهار بسیاری از اوقات سیلهای عظیمه بر میخیزد که اگر کوهها و تلال
 دونه مانع آنها باشد بسیاری از ولایات را خراب میکنند پس مراد ان است که خدا

از زمین کوهها

۴۲۵
 در زمین کوهها و تلال و بلندها قرار داد تا بواسطه آنها اجزاء مواضع مندره میل کند و بلاد
 محفوظ ماند و این امری است خام هر چهارم آنچه بعضی گفته اند که خدا در زمین کوهها می
 بند قرار داد تا اهل زمین بواسطه مشاهده آنها راهها و جادهها بسازند و زمین آنها را
 با منظر و با نظرف بندازد و تمیز و سرگردان نکند تا قطع نظر از همه این وجه این بود
 تاوان که خبر از اندرون خود ندارد که چه نوع است و چه می شود بنوا هم بر پرسم که تو از کجا
 دانستی که اگر این کوهها نمی بود زمین میل و اضطراب نمیداشت و مستقر می بود تا سکون
 این آیه معنی ندارد راه علم خود را بیان کن و اولاد در کس و تفهیم کن تو معنی را باست
 معنی نداشتن نمی شود علاوه بر اینکه در قرآن بلکه جمیع عبارات نصی و بجا کنایات و مجازات
 فراوان است و ازین جهت است که بعضی روایسی را در این آیه مبارکه که جمالی داده اند
 که مراد انبیا و اولیا و علماء باشند که مانند کوهها در حالات ثابت ایستاده اند چنانچه
 در کلماتی که در حضرت خضر در تعزیه امیر المومنین علی بن ابیطالب استماع شده وارد است که
کنت کجلیل لا تزلزل القوامف ولا تحک الوصف و چون وجود ایشان نسبت تمام امور
 دنیا و عدم اضطراب احوال اهل ان است پس مانع اند از میوان و اضطراب زمین با هم
 چنانچه در حدیث در وصف ائمه و اولیا رسیده لولا هم لخصفت الارض باهلها و می تواند شد

مراد از ارض اراضی قلوب نبندگان باشد و مراد از رواسی کوههای امان است
 باشد چنانچه بعضی از اکابر در تطبیق عالم صغیر با عالم کبیر گفته و فی الافاق جهل شامحه
 و فی الافاق امان را نسجه و مراد این باشد که این امید را خدا در قلوب اراضی
 قرار داد تا بتغییر این عالم کوشند و دست ازین عالم برندارند و میل کنند ازین عالم
 یکباره به عالم اخرت و فایده فرستادن ارواح با این عالم متعلق شود چنانکه در بعضی
 اخبار رسیده که چون خدا دنیا را آفرید عرض کرد که مرا معور بدار خدا را و امید را
 کرد دنیا عرض نمود که همین مرا کفایت میکند و اما آیه ثانیه پس معنی این است که خدا
 ذوالقرنین معوره دنیا را سیر کرد و مغرب زمین آمد رسید بجایی که دید شمس را که فرمود
 در آب ولای سیاه رنگ و در آن مکان قوی را یافت گویا بعضی بودن این آب را
 راه گفته که زمین گروی است و آسمان قیط بان است و خورشید در آسمان است چگونه
 بزین فرمود و غیر خورشید بسیار بزرگتر است از زمین بچندین مرتبه پس چگونه میتواند
 که در چشمه از زمین فرود و غیر منفر نماید و بعد عندا قوما و چگونه قوی در نزد شمس
 ساکن می باشد و این چاره مختلف نشده که فرموده اند و کانت تعرف فی عین
 بلکه فرموده اند فوجدنا تعرف فی عین معنی ذوالقرنین چنان نیست که باجا فرمود
 این معنی است

و این معنی است متداول و معروف که میگویند خورشید بکوه فرودت و در صحرائی
 که در هیچ طرف کوه نیست میگویند دیدیم خورشید از خاک در آمد و بجاک فرودت
 و یک یکنه بدریافتی نشینند میگویند دیدیم اقباب از آب بیرون می آید و بایه
 پس بنا بر این خداوند عالم خبر میدهد که ذوالقرنین معوره عالم را طی کرد و رسید
 بجایی که هیچ معوره نبود و خوت بیان فرماید که خشکی را طی نمود و بدریابی غرق
 نمود و بجایی رسید که خورشید را چنان یافت که آب فرود می رود و خوت بیان
 فرماید که آن دریای قیط بود فرمود آب ولای سیاه رنگ چه بعد از آنکه بسیار
 و آن را قهر و علی نیست سیاه و تیره می نماید چنانچه در قبه دریا مشاهده می شود
 و فرمود عین حمیه یعنی از کثره آب گویا آب ولای تاریکی بود و اگر حامیه خوانند بود
 قرانته این معود و طلحه و ابو عمرو است مراد آب بسیار گرم خواهد بود و اشاره ببلخ و سمرقند
 این خواهد بود چنانچه شبها در دریاها مشاهده شده که آب بجهت شدت طوفان مانند قطرات
 می نماید و میتواند شد که وصف عین بحامیه بجهت این باشد که وارد شده که در چشمه دریا
 بزرگ است چنانچه در کارای غور پنجم در برترین نشینی یعنی فصل دوم مذکور است
 رشوشت پتا چشم ریش لیکه نام یعنی سه درگاه است از برای جنم بعد از آن میگوید یکی

در میند بار یعنی بیابان یکی در یام یعنی در درویرا یکی در پورشم یعنی پت قهرس
 و بعد از آن بیان میکند که دری که در دریت در دریای اوقیا نوش است یعنی
 دریای بزرگ پس متواند بنا بر این مراد خدا این بشد که ذوالقرنین رسید بجایی که
 خورشید بدریای بزرگ یعنی دریای محیط فرود میرفت پس شاره پان است که خشکی و
 ربع مسکون را طی کرد و ضمیر خدا می تواند راجع بعین شد یعنی در نزد آن دریا قوی
 را دید و فید نام این چه را بی معنی باید باشد و با جمله معنی این واضح است و عجیب
 مرد که این را میگوید یعنی است و حال آنکه آنچه در بیان احوال اسکندر ذوالقرنین
 او را اسکندر و س نیز گویند چنانچه در کتاب بجا تصریح فرموده و در زبان عبری از
 او با پنج سند روس غیر نموده اند در کتب یهود و نصاری بیان شده بسیار و غیب العبد
 این است چنانچه در کتاب کاراکه از معتبرترین کتب نبی اسرائیل است در کارای تأیید در
 احوال اسکندر میگوید که اسکندر تمام دنیا را سیر کرد و بدر بهشت میگوید عند دنا لیسنا
 و کن عندن راما قلا یعنی تا که رسید در بهشت او را میند کرد بعد از آن میگوید و حلقه
 در زد و خواست داخل شود گفته در زندگانی و دخل بهشت بترت پس خبری
 از ایشان طلبید حلقه چشمشانی با و دادند و ایشان اینها را تا و ایل میکنند پس چرا

در این ایامین میکنند نصرا گفته و در همین سوره مذکور است که اسکندر بنگر ایمان
 آورده و حال آنکه از کتب مجتبان و قوش و تاریخ او معلوم میشود که بت پرت بود
 و ایمان نیاورده بود در باب ۲ این مرد مهلا از تواریخ یهود و نصاری کتب قوم خود
 خبر داشته نظر کن بنهر یونف بن کویان که از تواریخ مقدمه است و در تقارب عهد
 اسکندر ذوالقرنین نوشته میگوید پنج سند روس بخوبی بقوماش نوش اموت قوما
 پنج خاذاق ایشان را لوتیم با با پستو شینه قرنین قرقن بشور یعنی اسکندر مینامد با
 سه نزع قامت او بود پادشاه قوی بود مرد با خدا بود در پشانی او و شاخ بود مثل
 دو شاخ کا و بعد از آن نقل میکند از او که چون پیر او پولیسوس وفات کرد اهل
 اهل مقدونیا که ولایت او بود جمع کرد و گفت شمعیا فی سارپی مقدونیا و حل او
بجوانیم و بیستو او را اولی و اول تنو کور بکو ورت ادا ام بیتی انا راخ کوو
 و هجو پو شیوخ یعنی بشنود از من ای بزرگان مقدونی ای اهل روی نگاه کنید
 بر چندی در من و پشت امن نشوید در جروت این غیر از حق بنجامه و تقالی بی
 که اوست فرج دهنده شما پس امیر و با انصاف نظر کن بهین که چنین کسی کجا ایمان
 نیاورده و بت پرت می باشد و همچنین از کتاب کاراستفاد می شود که خدا پرت

سنان در نید نام ۴۲۷

بیشم

بوده بلی معلوم می شود که بر زمین موسی نبوده و این مطلقا ضرر ندارد بجهت اینکه
 اعتقاد ایشان چنین است که موسی بر نبی اسرائیل مبعوث بود و بس سکنه را از نبی
 اسرائیل نبود در کارنامه بیان میکند که بعد از جمع کردن او علمای نبی اسرائیل را آنچه
 از ایشان سوال کرد و ایشان از توراته دلیل آوردند قبول کرد و تحسین کرد ایشان را
 و ضعفهای از لغو افی ایشان پوشانید و طو قهای طلائع زینت کردنهای ایشان کرد
 در اینجا میگوید که این سند روس مقدونی که پادشاه باوان یعنی روم بود میگوید
 بمملکت افریقی رفت که راه شهر طلمات است و بشهر زمان رفت و میگوید در حقیقت فیلسوف
 کهنایا تمیذ شل از ارسطو طلئوس یعنی حبس هکت فیلسوفی بود و شاکر در اریطاطا
 بود پس میگوید از علمای نبی اسرائیل ده چیز پرسید یکی آنرا لامهم شائین غیر
تکلم اودا ارض آمر و شائین غیر تکلم یعنی گفت ایشان آسمان اول افزیده شد
یا زمین کشف بر شیت بارا بارا اوتو پتم ات هت کین وات ارض یعنی اول
 خدا آسمان را بعد زمین را و همچنین ناده چیز را پرسید و سوال از کیفیت از پیش خدا کرد ایشان
 کشف خدا چنین و چنان کرد و از توراته شاهد آوردند و از ایشان پذیرفت و اینهمه
 دلیل بر خدا پرستی اوست و از آنچه نقل شده معلوم میشود که اسکندر زوالقرین عالمگیر
 عان کند

همان اسکندر با قدرتی روحی پسر فیلسوف است چه پسر فیلسوف یعنی فیلسوف است و از
 تاریخ عهد او که در کتاب کار او ذکر کرده استفا و می شود که تا حال که سنه که هزار و دو
 و سی و سه سال قمری هجری است دو هزار و صد و سی سال شمسی است علاوه بر اینها اینکه
 آنچه از تاریخ اهل اسلام استفا و میشود آنست که دو سکنه بوده میدانم انبیا و تاریخ
 قوم و مصحان کدام یک را دیده که میگوید بت پرست و چنان بسته که کدام یک است
 که در زمان مجید ذکر شده نفسه ان کشف و دیگر اختلاف فاتی که در اوست یعنی در حکام اوم
 علاوه بر اینها تاریخ و منوخ نموده است جمله و سخت که هرگاه کسی اول میندگتانی را که
 این همه اختلاف در اوست یقین میکند که از جانب خدا نیست هر چند در شریعت بشری
 جایز است این اختلاف بسبب عدم علم مستقبلان لیکن در شریعت خداقی بسبب علم او باقی
 و مستقبل آنها جایز نیست چنانچه در توراته و انجیل مطلقا تاریخ و منوخ یافت نمی شود و انجیل
 تاریخ توراته نیست بلکه تکمیل او کرده است جواب اولا آنچه این مرد نادان گفته که انجیل
 توراته کرده است مسلم داریم پس میگوئیم ایا ابتدا توراته کامل بود بنحوی که هیچ نقصی در او نباشد
 یا نه اگر کوفی بود پس تکمیل چه معنی دارد و اگر نبود پس در عهد موسی یا حتی سابق کمال
 بود یا نبود اگر کوفی بود پس خدا تقصیر در حق اهل ان عهد کرده و اگر نبود باید در عهد عیسی نیز ضروری

کتاب

نمود یا بود اگر نبود پس العباد با تقدار خدا عمل لغو صادر شده و اگر بود پس معلوم شود
 که امور الهیه نسبت بر از منته مختلف می شود پس چه ضرر دارد که حکمی در زمانی ثابت
 باشد و در زمانی دیگر این غیر ثابت و مرجع نسخ نیز همین است چنانکه مذکور خواهد شد و مانی
 آنچه گفته که نسخ در غیر این شریعت مقدسه نبوده یا از تجزی است باز مفسر غنا و بلاج یوسف
 بن ابی بکر که در کتاب عظامی نبی امیر شریعت در فصل سیم از باب چهاردهم از کتاب عظامی در
 کرده که متبع و تدریب کتب سابقین کرده و بنا قیم که حلال خدا در وقتی حرام میگردد و
 در وقتی حلال می شود پس بعضی از آنچه را که مذکور خواهیم کرد مذکور نموده و اگر نسخ در حکام
 الهیه نمی باشد چه میگوید حضرت عیسی در فصل سی و یکم از تفسیر قرس که طایفه فریسیون از عیسی
 پرسیدند که چه میگوئی ای معلم در طلاق زن عیسی پرسید که موسی چه گفته گفته بر که
 خواهد طلاق بگوید و طلاق نامه بنویسد و زن را راه کند عیسی فرمود که ابتدا خدا آنها را
 زن و شوهر خلق کرده کسی را که خدا ترویج کرد آن تفریق نمیکند پس بشکران خود
 گفت هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را بگیرد زن آن کرده است و اگر آن زن هم شوهر دیگر
 بکند مانده خواهد بود و نیز اگر نسخ نمی باشد چه میگوید حضرت عیسی که در فصل نهم از تفسیر متی
 مذکور است که عیسی فرمود با اولین چنین گفته شد پس حکمی را پان میکند و من چنین میگویم

و لغی را

و نوعی دیگر میان میکند تا آخر آن فصل همه این نجاست و دیگر بسی از حکام سابقه
 توره در توره نسخ آنها رسیده از آنجمله بر آدم و فرزندان او تا زمان نوح خودن غیر کبابه
 زمین حرام بود و در زمان نوح اکل مطلق حیوانات حلال شد چنانچه در سواد اول توره
 خدا از برای موسی حکایت میکند در تمام حال نوح که خدا نوح فرمود که هر چه حرکت میکنند
 زنده است از برای شما خوراک خواهد شد چنانچه در زمان آدم تا حال بود هر چه که زنده
 میروید داده ام شما و همه گوشتی بخورید مگر گوشتی که در آن خون باشد تا حضرت موسی آمد
 غیر از آن را بر وجهی خواهم حرام فرمود و همچنین بعضی از حیوانات را حرام کرد چنانچه توره
 مذکور است که میفرماید این است ان حیواناتی که باید گوشت آنها را بخورید گاوه که سفید
 و گوزن و بز و پازن و میش آهو و ثور که گا و زب است یا مور که شتر است و شیل که نوعی
 از گاوه می است و هر حیوانی که ناخن او شکافته شد و نشواری کند اما آنچه حیوانی که نشواری
 و سیم او شکافته نیست و هر گوشتش در دو باه گوشت از او خوردید بعد از آن میفرماید هر که گوشتی خورد
 که بر چنانچه ناخن شکافته دارد اما چون نشواری نمیکند حرام است پس گوشت او را خوردید او را
 بعضی خود پس میکنند و اما از آنها که در ایاه می باشد هر که ام که با یکبار دارد و نفس از آن بخورد
 و اما نهائی که نه بال دارد و نفس بخورد و نیز بعضی از مرام پیش از موسی حلال بود

بعد آنحضرت حرام کرد و از آنجمله پیش از نزول توره تزیج میگرد و خواهر را با هم
 حلال بود چنانچه حضرت یعقوب دو دختر لاوان را که اسم بزرگتر آنها بود و کوچکتر
 را حیل تزیج کرد چنانچه در پارس و آنها یعقوب از توره مذکور است که حضرت یعقوب
 رفت بشهر لاوان و هفت سال خدمت لاوان کرد پس سیکوید اول لاوان شش ماه
 ششم بگذرد و لاله و ششم خنق نامه را چیل یعنی داد لاوان دو دختر خود را که اسم بزرگتر
 را ده و کوچکتر را حیل داد و در توره جمع میان دو خواهر حرام شد چنانچه در پارس
 احوثت میفرماید و اپ ال افونا لوتی قاع لپنور لکنوت بر و اناه عالیها کتیا
 یعنی زن را با خواهر او نسیبند که با هم جمع شوند که نفاس کردن شرم آور بود در حیات
 و از آنجمله ساقن نصیبا که موضع ترضی است که بجهت گذاردن قربانی می سازند در اول
 موسی حلال بود و آنحضرت در پای کوی و واقعه نصیبا رفت و بعد از چند وقت حرام شد
 و حضرت منع فرمود از ساقن او پس سیکویم اگر نسج جایز نبودی و در حکام جاری نشدی
 چگونه حضرت ابراهیم خلیل الرحمن مامور شد بکشتن فرزند خود پس ممنوع شد پس سیکویم اگر
 نسج رویت و آنجمل کل توره است شاطیغه نصاری چو اوست از نسیب برداشته و
 حال نمیکند آیت غیر متعدده در توره در وجوب اخذ بلب لعن متماوان باور رسیده و چگونه

دست از رخنان برداشته و بزرگ و کوچک شامی ختنه از دنیا می روند و حال آنکه
 در موضعی بسیار توره امر را یکدختنه شده از آنجمله در نخل اول در نخل پارس نخلی از توره
 میفرماید و غار ل زار خا ر شیر لوی مول است بر سر غولانو و محر ما سفس همی معیتها
 یعنی سیر که داد خدا است و اگر ختنه او را نخی نیست شود جان او در میان قوم و مشروط
 مرا نگاه داشته و در همان نخل مکر کجفرت ابراهیم خطاب شده که ختنه کنی و میثاق ای
 مرا نگاهدارید و نصاری چون از جوب عافری شوند میسکونید ما خود را ختنه کرده ایم
 اما نه ختنه زیادتی گوشت بلکه زیادتی فرموشهای نفس اماره و قوای شهوانی و اینها را
 از خود دور کرده ایم و حال آنکه تصریح شده در توره که زیادتی گوشت است رجول خود را
 برید و من لم یجبل اقله لفر فانه من لور و چگونه شرب می خرید و حال آنکه در جمیع کتب
 سلف خدمت آن رسیده چنانچه در نرسیم توره در پارس لوتیکووس مذکور است که
 خدا فرمود هر من و فرزندان او شرب است کنده نخورند و فرمود که این حکم ابدی می باشد
 و در نرسیم چهارم توره است که هر مردی از آن که خواهد رضامندی خدا را حاصل کند باید است
 و هیچ مت کنده نخورد چنانچه در کتاب شیخی پنجم فرمود و ای بر شرب گیر کنان صحیح که
 و نبال شرب تاخت می برند پس چند پتوق پی در پی فرمود پس گفته و ای بر شیعیانی

که شرب خورند و ایضا در سیمان پست و هشتم از همین کتاب مذمت بسیاری از
 شرب کرده پس فرموده در خوردن شرب کج کردند راه شرع را و همه فرمودند که این است
 و بیست و در سیمان چهارم کتاب هوشیغ پیغمبر گفته زنا کردن و شرب خوردن دل آدمی را
 از خدا میگرداند و در سیمان ششم کتاب آموس پیغمبر فرماید آسانی که شرب میخورند
 بان بس برده شوند و باسیری افشند و ایضا در سیمان پنجم کتاب بشل که از اصحاب
 حضرت سلیمان است گفته هر کسی که در راه شرب خوردن افتد در راه غلطی و
 در آخر سیمان پست و نهم همین کتاب حضرت سلیمان فرموده بسیار شرب خور
 بعد از آن با پوتی چند میفرماید از آن جمله با پوتی است که اول آن است که اول برای
 بن کی تا دام الی آخر یعنی مین شرب را که سرخ نماید در قح و خوش اندید است که
 اخرا ن چون مار سبزد و چون انبی زهر می ریزد الی غیر آنک و چگونه حوک و ذور
 و شب پره و هر حیوان خشی را بی فوج می خورند و حال اینکه در توره از آنها منع
 رسیده و چگونه عجب عصمت را از میان بر داشته و زنان را خود سر کرده اند و حال
 اینکه در کتب نسبی سلف همه از برای زنان ستر قرار داده اند و چگونه غسل جنابت را
 ترک کرده اند و حال اینکه در توره امر بان شده و ثالث می گویم چگونه نسخ نمی شد حال

اینکه بپوشد

اینکه هوشیغ پیغمبر در کتاب خود از جانب خدا نبی اسرائیل خبر داده و گفته است باطل
 خواهم کرد همه شادی های ایشان را و حج های ایشان را و مهمای ایشان را و سنتهای ایشان
 و همه عیدهای ایشان را و در اینجا میگویم که آنچه گفته که اختلاف نسخ در شریعت الهیه جایز
 نیست بجهت علم او با نبی و استقبال این از راه جعل اوست یعنی نسخ و چنان تصور
 کرده که نسخ عبارت است از پیشمان شدن از حکمی که سابق کرده و خلاف از آنکه حال
 اینکه چنین نیست بلکه نسخ عبارت است از بیان حکمی بعد از آنکه حکمی دیگر در مدتی و
 وقتی هر شان و اینکه زمان حکم اول همین مرت بوده که در اصل حکم بجهت بعضی مصالح ذکر
 مدت و تعیین آن نشده چنانچه اول حکم میفرماید پیغمبر خود را تحمل اذیت از کفار و دشمنان
 ایشان برقی و مدارا و چون مدتی بدین موال گذشت امر بجای میفرماید پس گفته میشود که
 حکم اول نسخ شد یعنی ظاهر شد که مدت او تا این زمان بوده چنانچه موسی نیز ابتدا مأمور
 بدعوت فرعون شد و بعد مامور شد که نبی اسرائیل را بر داشته بیرون رود و با جمله امرت
 و بین که حکام و شرایع و مصالح و مفاسد مختلفه زمان و اشخاص و حالات ایشان
 می شود و ب باشد که مصلحت در میان مدت حکم اول نباشد پس از مطلق میفرماید
 تا چون مدت آن سر آمد و مقتضی حکم دیگر استحقاق شد بیان آن حکم را میکند و حکم اول

و این حکم که در کتاب آمده است از آن است که در کتاب آمده است

را نسخ میفرماید و این پنج اختلافی نیست و منافی با علم باطنی و مستقبل نهایی هر دو
 نادان نظر کن بفرق اول توره در ضمن حکایت طوفان نوح مبین در اینجا ثابت است که
 میفرماید چون خدای تعالی دید که قباحت ایشان در زمین بسیار شده بود و همه خیال
 دل ایشان همه وقت مایل میدی بود پس پشیمان شد در باب عمل آوردن آن
 در زمین و تاسف فرزد بدل پس گفت بر طرف خواهم کرد ایشان را از زمین بجهت اینکه
 که ایشان را بعل آوردم پس نوح فرمود که کشتی بساز و بعد از آن طوفان باز بکلاست
 که میفرماید چون نوح از کشتی پیرون آمد و از چارپایان زمین کبابی خست پس نوح گفت
 بود که بوی خوشی و فرمود بعد از این بر نیکو دم که سخن کنم زمین را از جهت نبی اوم و بر کرد
 که بزم هر نفس زنده را چنانکه کرده بودم پس آنچه این پشیمانی و تاسف و همین قول آنرا
 تاویل میکند در نسخ نیز چنین بگوید و اما آنچه گفته که گن بی که این همه اختلاف در اوست
 اختلافی میان نکرد که اشاره بان کند و بگوید این همه و حال اینکه نسخ و منسخ که بر علم
 اینمرد اختلاف است قبلی پیش نیست و اگر در غیر آنها جاتی تصور خلاف نماید از راه تفهیم
 اوست معنی را و حال اینکه اگر مجرد اختلاف نفی کلام بودن را کند بر توره نیز در اوست
 کن در فر اول آنکه میگوید خدا نوح فرمود ما خود بیکشتی از حیوانات پاک هفت هفت

فرزاد

غیر پاک دو دو از طیور هفت هفت بعد از آن میگوید پس نوح از هر حیوانی دو
 دو داخل کرد چنانکه خدا فرمود بود و نیز نظر کن بفرق اول توره در احوال ساره زن حضرت
 ابراهیم که او را بجهت خوف پادشاه خواهر خود خواند و دو دفعه از آن نقل میکند با اختلاف تمام
نسخه اول و غرض از ایراد این اقوال اینست که اگر کسی یقین در پیغمبری کسی داشته باشد
 هر گاه یکی ازین اعمال را در او اقرار دارد او چند از تاویل خواهد نمود لیکن کسیکه خارج
 ازین باشد و نامی این اقوال در افعال را در شخصی ملاحظه نماید یقین کند که صاحب
 این صفات پیغمبر نبوده است و اگر بر فرض حال امر غریب هم از او ناشی شده باشد از جانب
 خدا نخواهد بود **جواب** هر گاه این اقوال را قابل تاویل و تفسیر است پس در هر چه است
 خارج ازین کسی نیست نفی نبوت او باینها و اگر قابل نیست در هر که موجود باشد نفی نبوت
 او را خواهد کرد و نیز اگر عذر خارج ازین همین سموع باشد و اگر همین قدر از نفی نبوت
 کسی گفتا کند معذور باشند بر هر که خارج ازین موسی و عیسی است بسی سخنان و اوصاف
 نالایق میگویند عذر ایشان سموع خواهد بود خود تا الله من هذه الخوف **نسخه اول**
 و دیگر آنکه درین اسلام ماه نبات را از غلاب اخروی منحصر بدو نموده اند اعمال ساریه تاویه
 و عفو خداوند و بچکدام ازین دو بلکه هر دو با هم نیز سبب نبی شود زیرا که این اعمال

با رجب حکم خدمت یاندر پس اگر رجب حکم خدمت پیمبر است و اگر است بر
 عمل نیکویی که از شخصی سرزند جزای ان عمل مخصوص بهمان عمل است و نمی تواند که جزای
 این عمل نیکویی که بعضی عمل ناشایسته دیگر واقع شود زیرا که این عمل نیکو نیز در حد
 چنانچه جزای انرا بعضی دیگری محبوب دارند چنین می شود که انرا انکرده باشند و نیست
 که آنچه خدا او را مقرر کرده است بعمل آورده بلکه یکی از آنها را که ان این است در توبه
 که تو خواه نه مال و نه زن و نه هیچ چیز بچسب را پس معلوم می شود که با جمال شایسته
 بخارا تحصیل نمود اما توبه و انچه عفو خداوند گویند نه ان عفو در حد که لازم آید از ان
 قول خودش که البته گناه را جزائی خواهد بود چنانچه عقل نیز بان حکم است زیرا که گناه
 عمل برخلاف شریعت است و شریعت بدون مکافات نمی شود پس اگر گناه را بدو
 سزا نبخشد تکلیف قول خود نموده است و توبه نیز علت مستعد از برای عفو نیست چه اگر کسی
 بدی کسی داشته باشد و توبه نماید که دیگر از او قرض نکند طلبکار او را نخواهد بخشید
 همچنین اگر گناه کار نزد حاکم توبه کند که دیگران عمل را نکند حاکم را نیز عیب که ان عمل را
 عفو کند و حکم شریعت را جاری ننماید و حال آنکه میدانیم که خدا حاکم عادل است اگر چه
 پدر و مالک را از سب که فرزند و غلام را عفو نماید لیکن حاکم را نیز عیبی چون پدر و

حاکم می باشد

حاکم شرع باشند است ز انرا در نصیحت که چشم از حکم شرع پوشیده تغییر است ان را عفو نماید
چهارم ما اولاد رکت نبی با صف از توبه و غیره که مسلم این مرد است چنان میکنیم باعث شدن اعمال
 شایسته و توبه را از برای همچو گناهان و لازم نبودن بر خدا جزای هر بدی را و اولاد خوار سلیمان
 عطا کنیم در میان چهاردهم که تبشیر که یکی از انبیاست و بعد از ذی الکفل معصوم شده
 خدای تعالی میفرماید ثوبه اسر اهل عدا و نای الو شتی کی کاشف کبیر نجا یعنی ای نبی اگر
باز گردی ثوبه کن بوی خالق خود که غرق شده در میان گناهان خود قوی عیال خود در ابرام
و شو و و اولاد او نای ابر و الی و کل قبا عا و ون و قحط و و ن کلما ابرام
رقتا پتمو یعنی قبول کنی گناهان نبی اسر اهل سخن بوشع را و ثوبه کنی بدگاه خدا از وقت
 می بخشید تمام گناهان را بجهت همین ثوبه در دو قسقه ثوبه کردی من از سر تقصیرت شکویدم
 بشرطیکه ثوبه تمام درست باشد و مراد از ثوبه روزه گرفتن و پلاس پوشیدن و اقرار گناهان
 کردن و گریه کردن و دل شکسته شدن چه ت اشاره به لغت است که روزه باشد و شایسته
 بر شاق است که پلاس پوشیدن باشد و اشاره بویند است که اقرار باشد و اشاره به عیب
 است که گریه کردن باشد و هر اشاره به عیب است که دل شکسته باشد پس خدای تعالی این
 اعمال شایسته را ب بخشیدن و گذشتن از گناهان ایشان قرار داد و اگر با وجود این باری

کمان ایشان را بد پرستار میگردانند انوقت می بخشد کمان شمار او از تقصیر است
 یکدزد چه معنی خواهد داشت و مقدمه توبه و بخشش کمان بواصل ان درکت انجیبی
 سلف بسیار مذکور است و ایضا در کتاب شمول شنبی یعنی کتاب دوم شمول در بیان
 دوازدهم در نقل حضرت داود وزن او را یعنی مذکور است که خدای تعالی امر کرد بنامان
 که حضرت داود را خبر ده که غلط کردی بدرگاه من نامان اهد و خبر داد بد او و پس سفیر
 و یومر داوید ال نامان عا طاطی لذنوئی یعنی گفت داود بنامان پیغمبر که غلط
 کردم بدرگاه خدای خطاب بنامان شد که بداد بگو توبه کند بدرگاه من پس چون
 بداد گفت داود بر خاک نشست و توبه بعمل آورد و توبه کرد پس میگوید یومر نامان ال
داوید لذنوئی پیغمبر خطی لونا موت یعنی نامان گفت بجزت داود که خدا از
 تقصیر تو گذشت و اگر البته خواودن کمان ختم باشد پس چگونه از تقصیر گذشت و دیگر
 در سفر شوم در پایش تپا از توره خدای تعالی میفرماید و یوور داوید لذنوئی ال بانا و و یقر
ادوئی اذوئی ال روم و حنون ابرخ ایتیم و رب حیند و ایت نهر
حیند لا انا فیم کوش عاون و ایشع و حط یعنی بکثرت خدا از غضب او بخوازید
 خدا را خلق رحم کننده و شفقت کننده تحمل کننده بسیار فضل دارنده و است که در فضل

دوران بخشنده گناه و تقصیر و خط و اگر برکناری را بخوانی لازم بودی بخشیدند
 چه معنی بودی و دیگر در پایش لخ نامان بود از آنکه موسی بگفت قوم خود که کوساله پرست شده
 بودند اما اس و شفقت کرد میفرماید و یومر اذوئی ضالمی کیند و ایزنی یعنی فرمود خدا
 بجزت موسی اما اس تو از تقصیر نبی اسرائیل گذشتم پس معلوم می شود که پیغمبر
 هم از تقصیر می توان گذشت و با تماس دیگری هم می تواند گذشت که بخشیده شود و حال
 اینکه در احادیث ما وارد است که عطفی توبه با تماس حضرت آدم شده که عرض کرد بار پروردگارا
 شیطان را جاری مجرای خون در عروق فرزندان من راه دادی و او ایشان را راه میسند
 و بصیبت میدارد پس جهت عطفی ایشان کرامت فرمای خدای تعالی و می فرستد که
 بعضی ان توبه را بغیر زندان تو دادم پس بعد از آنکه با تماس موسی گناه قوم او بخشیده
 شود چه شود که با تماس آدم گناه فرزندان او بعد از توبه داناید و پشیمانی و عجز و تضرع
 شود پس معلوم شد که در دین انبیا سلف هم اعمال شایسته و توبه باعث زرع کمان می شود
 و بپوشد که امروز ملان فرعیان بر قول اوست و از او به بپوشد جاری بقصیر میکنند در بعضی
 کتاب خدای همین تصریح نموده و در فصل خبیه کتابی که لحرانیان نوشته میگوید
 قیامی کردن موجب زرع کمان میشود و هرگاه قربانی کردن موجب شود چو سایر اعمال

شکل
غزل

شایسته موجب نشود و اگر قسری بانی بفرمان خدمت پس باید ان نیز از قرار گفته
 این مرد جزای عملده داشته باشد چون این معلوم شد میگوئیم اولاً در دین اسلام
 راه نجات از عذاب اخروی را منحصر باین دو مکرده اند بکار شفاعت انبیا و اولیا و شهدا
 و هم چنین مصایب و بلاهای دنیا و دین را نیز راه نجات از عذاب آخرت شمرده اند پس انحصاری
 که گفته باطل است و نماند میگوئیم چه ضرر دارد که اعمال شایسته موجب نجات از عذاب
 شود چه مخدوری بران وارد می آید و چه قبح بران مرتب میشود ایامی نمی که اگر کسی
 نسبت بپادشاه عادل مصیبتی کند پس بعد از ان خدمات شایسته بجا آورد و ان پادشاه
 بواسطه ان خدمات گناه او را بخشد و از او درگذرد و صلا و مطلقاً نقیض بران پادشاه
 وارد نمی آید و احدی تقبیح ان نمیکند بلکه او را تحسین می نمایند و اما آنچه گفته که جزای
 عمل نیکو بجنس عمل ناستیست دیگر نمی تواند واقع شود زیرا که این عمل نیز موجب بود پس اگر
 جزای ان داده شود بجنس عمل دیگر مثل این خواهد بود که مکرده باشد پس سخن بسیار بی پایه است
 چه اولاً ضرورتیست که هر عمل نیکو واجب باشد بلکه مستحب نیز بسیارند و نماند باینکه حصول نجات
 از عذاب بواسطه عمل شایسته بدو نوع می شود یکی آنکه عمل شایسته عملی باشد که انقدر را جوهر باشد
 در ازای ان عمل داده شود که اله جزای ان عمل ناستیست در جنب ان محسوس نشود بلکه الهی صل

نمود این

نشود و این بسیار متحقق می شود چنانچه اگر کسی مصیبتی نسبت بپادشاهی کرده
 باشد که جزای ان این باشد که بکوب بان زنند و خدمتی کرده باشد که جزای ان این
 باشد که مملکتی بان عطا فرماید هر دو یکدفعه باو برسد و صلا از ضرب ان بکوب تمام
 نمی شود خصوصاً اگر جزای دو عمل ضد یکدیگر باشند چنانچه جزای مصیبت این باشد که گناه
 از او بگیرند و جزای خدمت این باشد که صدقار باو بدهند چنانچه در جزای اعمال نسبت بخدمت
 دو بجمال بلکه چنین است چه جزای مصیبت بود در خدمت و جزای طاعت قربان و ان
 دو ضد یکدیگرند پس باید مصیبتی تعویقی تھا کند و طاعتی قرب مشروطی نسبت که
 در وقت بود مصیبت نمی نماید و نجات از ان حاصل میشود دویم آنکه جزای عمل شایسته
 مواخذه باشد چه ضرورتیست که جزای هر طاعتی امر معنی باشد پس میتواند شد که جزای
 رخص مواخذه از مصیبتی باشد چنانچه سلطان بشخصی میگوید که اگر فلان خدمت را بکنی
 از فلان مصیبت تو میکندم پس باید که بعضی اعمال شایسته را جوایمین باشد پس هم
 جزای ان عمل داده شده و هم نجات از عذاب حاصل شده و ثالث میگوئیم که چه ضرر دارد
 که توبه و پشیمانی و غیر شکستگی و اقرار و شرمندگی موجب عفو الهی از گناه منتهی ذلیلی
 شود بلکه تعیین داریم که اگر منتهی مصیبتی کند و بعد پشیمان شود و توبه کند و انابه کند

از ترس عذاب الهی شبها و روزها بدرگاه او بنالند و استغاثه کنند و بجزر کنند و چاره
 خود را بیفکند و در البته مقتضای رفت او بخشیدن آن چاره است نه اینکه بگوید اگر خود را
 کشته من ترا عذاب خواهم کرد و اما آنچه گفته که از آن کذب قول خودش لازم می آید
 که هر گاه ای جزائی دارد او را اگر این را گفته ترا هم گفته که هر بنده از من حاجتی طلبید
 من روا میکنم و حاجات خود را بمن عرض کنید پس اگر این گناه کار حاجت او این باشد
 که توبه او را قبول کند اگر نشنود کذب خدا لازم خواهد آمد و دنیا اینکه مسلم ندانیم که مطلق
 فرموده که این جزا خواهد داشت بلکه فرموده اگر توبه نیند من عفو نمیکنم این جزای آن خواهد بود
 و ثالث اینکه توبه نیز عمل شایسته است و طاعتی است و شرایی دارد که همه اعمال شایسته اند
 و جزای از آنرا دفع مواخذه قرار داده پس جزای این عمل همان مواخذه او می شود و چون
 لازم نمی آید چه اگر آن معصیت نمی بود این اعمال موجب دفع درجه است ان فی شد حال آن
 از دست او در رفته و همین نجات از عذاب باو مانده و این خود جزائی است از عمل شایسته
 و اما آنچه گفته که اگر کسی بدی کسی داشته باشد آنج قیاس باطلی است چه فرق میان
 قرض و نافرمانی بسیار است علاوه بر آنکه توبه خود نیز عمل شایسته است چه پشیمانی و
 ندامت و بجزر سازی و دل شکستی مطلوب درگاه الهی است پس این توبه نیز که گفتند آن

که در قرآن

که دیگر قرض نخواهم کرد چه این مطلوب طلبکار نیست بلکه مثل این است که توبه
 و تحفه و در مخانی بجهت طلبکار بفرستد و در صورتی باشد که طلبکار طلب خود را
 بجهت خود صراحتا کرده اند که مطلوب قرض در ازین توبه بخشیدن قرض است و اما آنچه
 گفته که حاکم شرع را توبه که از گناه کار را توبه کند عفو کنند این بجهت این است که حاکم
 شرع بگوید دیگری است و او خود بکاره است و حکم ملازم و وکیل دارد و آنچه آقای او بود
 باید بکند اما خدا تو را کسی نیست یعنی با تو و حکم مایرید و اما آنچه گفته که پدر و مالک را
 زیند که عفو کنند از فرزند و غلام همین جواب خود این مرد است چه خدا مالک حقیقی است
 بنا بر گفته این مرد لازم می آید که اگر پدر و مالک عادل باشند نه باید عفو کنند و عفو از
 ایشان جایز نباشد **نصرتی گفته** پس چون تقضای حکومت و عدالت خدا این است
 که هر عمل ناشایسته را جزائی دهد و چنانچه نیکان خود جزا بمانند بجا حقیقی صلوات
 شد پس باید دیگری بجای نیکان بقصاص رسد تا ایشان را نجات حاصل شود حال
 پنجم که چه شایسته آن است که بعضی تابع خلق بقصاص رسد چون تعصیت خدا
 بخلق غیر متناهی پس آنست که بعضی این چنین تعصیت بقصاص رسد باید که مرتبه او غیر غیر
 متناهی باشد و مرتبه غیر متناهی را ندارد بچکس جز خدا و کلمه الله و روح الله که گویند

۴۴۷

چگونه که صاحب مرتبه غیر تنهایی باشند و حال آنکه این مرتبه مخصوص خدمت است و غیر
 که نسبت روح الله و کلمه الله با خدا چون نسبت شخص است با کلام و روح او که فی الحقیقه
 یکی هستند لکن بلاخطه و اعتبار نسبت دیگران متعدد می شوند خلاصه آنکه مطلقاً نسبت خدا
 قابل نمی باشد پس کلمه الله خود را بقصاص داد تا نجات از برای دیگران حاصل شود پس
 آن کلمه الله بابت که تعیین برزنا تا آنکه قصاص باشد و الا اصل ذات او قابل مقبول شدن
 نیست پس چون بابت که او بیاید پیش از او غیر از اهل ان و افعال او داده شد چنانچه
 رسم قربانی که در هر طایفه بود که بجهت مکافات کنان نمایند شاره بود بلکه قربانی
 شدن او بجهت مکافات خلق می باشد چنانچه در عهد موسی که بجهت هر گناه قربانی
 مقرر شد بلکه بجهت قسم از خیانت چون مسرت و غیره پر واضح که میان خونریزی
 و رضع کنان و نجاست هیچ نسبتی نماند شاره شد که چون ریختن مسیح سبب آزارش
 کنان و رضع نجاست می شود نسبت **جواب** اولاً هرگاه مقتضای عبادت خدای این است
 که هر عملی که شایسته را جزائی پس چگونه قصاص جمعی رسیدن دیگری با عیب رضع ان جزا شود
 و این چه عدالتی است که دیگری بقصاص برسد و بان بسبب رضع مواخذه از دیگری باشد
 و چه نسبت است میان خون کسی ریختن و رضع مواخذه دیگری شدن چنانچه خود این را

در افران کلامش گفته و هرگاه از ارتفاع مواخذه بواسطه قصاص دیگری منافی عدالت
 و تکذیب خدا لازم نیاید چرا از ارتفاع ان بواسطه توبه و انابه کنان بکار و عجز و شکستگی او
 یا بواسطه اعمال شایسته او عذرات و تکذیب لازم آید و چه وجه است که اول منافی
 عدالت و باعث تکذیب نیست و ثانی است اگر کوفی چون دیگری بقصاص رسید
 خدای ان کنان بکار کرده پس همان قصاص او بنظر مواخذه از کنان بکار است که تویم از جمله
 اعمال شایسته یکی شهید شدن خود ان کنان بکار است در راه خدا پس چرا این الم مؤذنه
 این کنان مواخذه شد و الم دیگری نماند بلکه بسیاری از اعمال شایسته است که بهر تحمل
 مشقت و الم است جسمانی یا روحانی بلکه خود پیشینا و دل خوشی و کرب و خوف و هم همه المی
 باشد چرا اینها بنظر مواخذه نشوند و ثانیاً میگویم آنچه خود در سایر اعمال شایسته گفته
 در اینجا در دست چو این قصاصی که شده ای با رجب حکم خدمت یا نه اگر رجب حکم خدمت
 چه حرف است و اگر رجب حکم خدمت این عمل اجزائی خواهد بود و جزای این عمل مخصوص این
 عمل خواهد بود و بوضوح اعمال شایسته دیگر نتواند محبوب شود و ثانیاً میگویم که آیا این قصاص
 بوجهی که ان تمام خلق است و عیب نجاست تحقیقی همه ایشان می شود یا بعضی از ایشان اگر کوفه
 گفته همه کنان تمام خلق است چنانکه در رجوع است او تصریح شده لازم می آید که گفته همین

قصص رساندن هم باشد یعنی با نواصل که کفی که او را بقصاص رسانیده
 و کشته اند نیز گفته شود و این خلاف مقتضای عقل صحیح است چه هیچ عقل
 جزئی تجویز نکند که معصیتی گفته همان معصیت بجزوه شود علاوه بر اینکه با این
 ارزیابی همه افراد انسان معصیت نجاست حقیقی حاصل خواهد بود و ما تو مساوی خواهیم
 بود پس چه بحث میکنی که چرا فلان کس را نبی میدانی ماینه بلکه چرا بر او بحث میکنی
 که چرا عیسی را به چغری قبول نداری و چرا بر بعضی کنان در ملت شام حد و مواخذة جاریست
 و چرا در فصل سی و دوم کتاب از کمال نبی خطاب میگرماید خدا بزرگوار که در جهنم خواهند
 بود همه سر کرده های اگولایس و کالوپین که صاحب لغت نبی است در کتاب خود
 نموده اگولایس را همه است اروس و قدری از سایر فرنگ و اگر کوفی گفته معصیت بعضی
 گوینم هرگاه تواند شد بعضی از خلق را نجاست حقیقی نباشد از کجا بدانیم که باید کسی بقصاص رسد
 بجهت گفته کنان بعضی دیگر چه ضرر دارد که بجهت ارکان بکاران را نجاست حقیقی حاصل
 نباشد و را بجا میگوینم مسلم هشتم که قصاص شخصی باعث نجاست حقیقی کن بکاران می شود
 از کجا که ان قصاص حضرت عیسی بوده گفته بجهت آنکه تقصیرت خلق غیر قنای است پس
 باید ان شخص کسی باشد که مرتبه غیر قنای داشته باشد گوینم از غیر قنای چه اراده کرده اگر

۴۵۰ اراده غیر قنای عقلی نموده یعنی چیزی که انرا اصلانهای نباشد چون بقای و حبس
 پس مسلم نداریم عدم قنای تقصیر ترا چه خلق قنای است و تقصیر هر یک نیز قنای
 و از ضم قنای قنای غیر قنای حاصل نشود و اگر از غیر قنای چند و بسیار که بتوان
 بشماره در آورد اراده کرده مسلم داریم و بنا بر این باید کسی بقصاص رسد که مرتبه او غیر
 چنین باشد و ان لازم نیست که خدا باشد بلکه باشد که مرتبه یکی از مخلوقات او
 باین مشابه برسد چنانچه سحر اخر الزمان در حق وصی خود علی ابن ابی طالب فرمود مرتبه
 علی یوم القندق غیر من عباده الثقلین پس چه شود که ان شخص دیگری شد چون علی
 بن ابی طالب یا فرزند او حسین بلکه مرتبه ایشان در نزد خدا کمتر از مرتبه عیسی نیست بلکه
 بالاتر است بلکه چه ضرر دارد که ان شخص هنوز نیامده باشد و بعد ازین بیاید و فاسد گویم
 آنچه در حق جناب عیسی گفته که راجع با تاج و توبت و اختلاف اعتبار و عقین است شخصی است
 پیوسته که اهل مدعت از نصاری از او وضع کرده و از جمله وضعین آنها یکی است آنست که نویسنده است
 که یکی از امزای ایشان است و نماز را که حال در کتب با عمل می آورند تعلیم اوست و عبادت
 که او در آنجا وضع کرده ترجمه یکی از آنها که بان عیسی راست میگویند این است که عیسی
 نشده بلکه متولد شده است و بر فرض میگویند چنین چیزی را توان گفت از کجا که عیسی پند

و از کجی بفریم و نفس بی پر متولد شدن و لاتی بر این نذر در چنانچه ادم و حوایی پر
 و مادر هم رسیدند بلکه گاه است بعد از این دیگری همچنین متولد شود و اگر بواسطه تعبیر از ادم
 در اناجیل بروح القدس این الله است پس نظر کن بهین اناجیل چنین یکسوی در اناجیل
 لوقا در فصل اول که میگوید روح القدس شد در وقتیکه در شکم مادر بود و نظر کن در فصل
 نهم و دهم اناجیل متی و مرقس این الله خوانند و خدا را نسبت به کس بر گفته
 و میگوید چونما که در آسمان است نور او بر غیب و بد تابان است و میفرماید از برای پدر خود
 در خلوت بجایوت کند چه پدرش ابلهانیه و سرگناه است و همچنین در نسخه بسیاری از اصول
اناجیل متی همین را میگوید و ساد ما میگوئیم که آنچه گفته که میان خون ریختن در وضع کنان
من سستی نیست پس این شماره بخون ریختن مسیح است کو نم اولاد چنان سستی نیست چه
 بذل مال و کندن شجره خشک علقه حبت مال حیوانی که مبدنا و ناسخ است نوع مواخذه است
 و موجب صفاتی است که هم مکافات گناه و هم رافع خباثت می تواند شد و نشانها از کجا
 اشاره بخون ریختن عیسی باشد و اشاره بر ریختن خون علی بن ابی طالب حسین بن علی
 علیهما السلام نباشد نفس کشی و دیگر در کتاب انجیل سلف تامی اشاره مابعد عیسی و
 افعال او نموده اند چنانچه در توره چندین اشاره بلکه صریح است لیکن چون نوشتن تامی آنها

بوجه انجیل

نسخه

موجب تطویل می شود از کتاب هر چه می نوشتن مکتوب فقره اتغابی شود از جمله در
 توره است که فرزند زان سر شیطان را خواهد کوفت شیطان پشینه پایی او را خواهد کرد
 و دیگر بیرا بریمیم و اسحق و یعقوب هر سه خدا و عدله نمود که برکتی که از برای تامی خلق باشد
 از اولاد شافطه خواهد هم کرد و ایند و از برای یعقوب یهودا بر کرده شد و از برای یهودا داد و
 از اولاد او بود و دیگر در زبور داد و این است که تو نفس مراد قبر خواهی که گشت و با
 منیدی که مقدس تو فاء و مبد و دیگر ای در ای اییدی باز شود که پادشاه دو کلیل
 خواهد شد و دیگر در کتاب انجیلی است اللهم با وجود آنکه نور میان امر او یهودا حقیقی باشد
 لیکن از میان تو آنس خواهد برهت که بر اسرائیل حاکم شود که صد و شش از قدیم در اناجیل
 اول خواهد بود و دیگر در کتاب شیخ دختر باکره حاصله خواهد شد و پسری را خواهد زاید دیگر
 برای کنان ما زخم می خورد و برای خطای ما جرحت می بیند و تنه صبح ما برود
ما می شهد و بفرجهای وی شفا می باجم او جان خود را برک آورده است و در اناجیل
 شمرده می شود و کنان جمعیت را بر میدارند و برای کنان بکاران شفاعت میکند و دیگر
 در کتاب اناجیل مفسر مقرر شد بر قوم تو در شهر مقدس تو کفارت شود تا عدالت ایدی
 داخل شود تا رویت و معجزی ختم شود تا که افلاس مسیح شود و دیگر بذراشت و دو مسیح

تا خط

بریده خواهد شد لیکن از برای خود و اولاد بعد از آمدن یحیی بن زکریا که بحسب اخبار
 پیش رها بود اما مسیح از وقت دوشیزه از خانه ان داود در بیت اللحم و هر قسم معجزه نمود
 لیکن خود یهودیها میکشیدند چنین کسی را لیکن میباشند که ان شخص با جاه و
 نبوی باشد پس او را قبول کردند بقل رسانیدند و کتاب خود را لایعن شکر کامل کردند
 موافق آنچه خود بعد از کشته شدن در زورسیم برخواست و ظهور نمود بشکر ان خود چنین
 دفعه پیش این طعم خورد و با سمان صعود نمود **جواب** از آنچه در بنوعی از کتاب انبیای
 سلف نقل نموده بی ربطی او در ان کتابها نیز ظاهر میشود چه ترجمه آنها را اکثر نبوی دریم
 گفته که معنی درستی بدست نمی آید و بهر تقدیر میکشیم که ما در مقام رد ادله نبوت
 حضرت عیسی نیستیم بلکه تمام بودن آنها چشم ما روشن تر می شود و ما خود از کتاب انبیای
 سلف بوضوح تر از آنچه این مرد گفته می توانیم از برای عیسی ذکر کنیم از ان جمله در پارا
 و یکی یعقوب از سفر اول توره پاسوقی است که ابتدای ان این است که لایا تو را شیطان
 میهودا و محو حق مبین رغلا و عمل کی یا بوسه شیلو و تو پیغمبر عظیم و شیطان
 اسم مسیح است چنانکه عسای یهود معتقد یعنی دور شود سلطت از یهودا و بزرگی از فرزندان
 او تا باید شیطان و بر او جمع شوند قومه او دیگر در ان یازدهم کتاب شیطان مذکور است که

و در ان بعضی از ان چیزها که گفته است در کتاب طاعت دارد

و یا ان کتاب

۶۵۴ و یا ان خط پر کسری میباشی و نصر پش رانث و پفره و همچنین تا اخره ایه خلاصه
 معنی ان این است که مردن اید شانه از ریشه بشا و برودند شود و قرار گیرد بر او
 روح خدا و روح حکت و روح شمس کس را و بر عدل و راستی باشد بطریق که کرک
 و میش با یکدیگر برآیند و کسی را اذیت بکسی نرسد بجز بشر خواره دست در رواج مار کند
 و شیر درنده مانند حیوانات بچرد و پر شود کوه خاص من از دیش و قسم الخ و از اولاد
 بش بودن حضرت عیسی در کتاب اب و تواریخ مذکور است الی غیر ذلک اگر چه درین
 دو موضع هم بعضی بعضی سخن گفته اند چنانچه در موضع اول عدم نبوت اراده مسیح
 ارشید و عدم ولادت بر نبوت را بر فرض اراده گفته اند در موضع دوم عدم نبوت آنها
 نب عیسی بداد و عدم حصول سیرت آنها که ذکر شده کرده اند و احتمال اراده محمدی
 صاحب الزمان داده اند چه ممکن است که ما در او از اولاد داود بوده باشد **نصاری**
 و اسیر شد بلکه بعضی احتمال داده اند که پیغمبر آخر الزمان باشد چه در فصل دوم کتاب اول
 یوبل یوتن مذکور است که داود و خواهرش یکمی ابقانیل و یکی مسویا و پتقیل
 شوهر کرد بمردی از اولاد حضرت اسماعیل و از او پسری زانید امر نام و لیکن این سخن نام
 است چه سلسله نسب پدر و مادر را بنجاب مبضوط است بل آنچه بر این وارد است این است

که مطلقا از اولاد ایش بودن عیسی معلوم نیست و در کتاب انجیل متی در فصل اول
 کتاب میگوید میلاد یسوع المسیح ابن داود ابن ابراهیم پس مشیار در پشت بر
 بر تزیب تا بریش برسد و در اینجا ایش میگوید و همچنین بد او تا به یعقوب نامی
 میگوید یعقوب زانند یوسف و این همین یوسف نجارت و یوسف نامزد کرده بودیم
 را پس در فصل دوم میگوید چون یوسف مریم را حامله دید پیش از آنکه بهم برسد
 چوایت که از آنرا کند و متفکر درین امر بود که در شکان در خواب با او نقشه که ای یوسف
 ترس که نامزد خود را بگیرد آنچه در آن متولد شده از روح القدس است این است آنچه
 میگویند و شکی نیست که یوسف شوهر مادر عیسی از اولاد ایش داد او یا ابراهیم بودن
 ولایتی بر آنچه در اول گفته که در میلاد عیسی بن داود است نمیکنند پس این نسبت
 جاری خواهد بود نه حقیقی و شکی نیست که مراد شیخانست جاری نیست چه از ریشه کسی باشد
 که اولاد حقیقی او در بهر حال بریده انصاف نظر کن و مقابل کن این اشارت و تصریحات را
 با آنچه ما از کتاب انبیا سلف از اشارت و تصریحات بر نبوت محمد ص و ذکر نمودیم و پس
 کدام روشن تر و خطا برتر است و کسیکه این اشارت را مستحکم نماید از آنها چشم پوشید
 او بجز لجاج و عناد خیزی می تواند شد علاوه بر اینکه بعضی از آنچه این مرد در گذشته صلاحت
 بطور ندارد

بطور ندارد

بطلب نرود مثل فقره اول چه ان فقره ایت که در پارس برشته تورنت در حکایت
 فریب دادن شیطان بواسطه مار حوراکه از شجره کجورد پس بعد از آن خدا میفرماید حکایت
 از آنچه بار زنده که خواهیم گذشت میان تو و میان زن عداوت و میان نسل بود
 او پس زن و نسل او بسبب عداوتی که با تو خواهد داشت خواهد که پدید سر ترا و نور کمین
 پاشته پای او خواهی بود و این جمله هیچ دخل کفایت عیسی ندارد و بعضی دیگر گفته اند که
 ظاهر در جناب محمد از آنجمله آنچه خطاب با ابراهیم است سخن و یعقوب شده چه شما از اید که
 جناب عیسی از برای تکمیل آورده آمد و تکمیل دین موسی نمود و در کتاب تالیف شده
 چنانچه گذشت که موسی بر نبی بر نسل نبوت بود پس همچنین عیسی بر نسل تمام خلق خوانند
 بود در برکت تمام خلق نیست مگر محمد بن عبدالله که بر همه عالم نبوت بود و اینکه نرسد بود
 از اولاد شما خطاب کفرت ابراهیم است نه بر همه چه واضح است که در کیفیت خطاب با ابراهیم
 است و یعقوب که بعد از زمان ابراهیم مثبت سید متحقق نشده و از آنجمله آنچه از زبور نقل کرده
 که پادشاه ذو کمال داخل خواهد شد معنی ذو کمال حسب شوکت و جلالت است نه اینکه مراد
 خدا باشد پس میتوان شد مراد پیغمبر آخر الزمان باشد که جامع میان برتره سلطنت و نبوت
 بود و دیگر آنچه را از کتاب میثاق نقل کرده و فرمود تفسیر کرده باینکه صد و شصت و نهم و بیستم

بطلب نرود مثل فقره اول چه ان فقره ایت که در پارس برشته تورنت در حکایت
 فریب دادن شیطان بواسطه مار حوراکه از شجره کجورد پس بعد از آن خدا میفرماید حکایت
 از آنچه بار زنده که خواهیم گذشت میان تو و میان زن عداوت و میان نسل بود
 او پس زن و نسل او بسبب عداوتی که با تو خواهد داشت خواهد که پدید سر ترا و نور کمین
 پاشته پای او خواهی بود و این جمله هیچ دخل کفایت عیسی ندارد و بعضی دیگر گفته اند که
 ظاهر در جناب محمد از آنجمله آنچه خطاب با ابراهیم است سخن و یعقوب شده چه شما از اید که
 جناب عیسی از برای تکمیل آورده آمد و تکمیل دین موسی نمود و در کتاب تالیف شده
 چنانچه گذشت که موسی بر نبی بر نسل نبوت بود پس همچنین عیسی بر نسل تمام خلق خوانند
 بود در برکت تمام خلق نیست مگر محمد بن عبدالله که بر همه عالم نبوت بود و اینکه نرسد بود
 از اولاد شما خطاب کفرت ابراهیم است نه بر همه چه واضح است که در کیفیت خطاب با ابراهیم
 است و یعقوب که بعد از زمان ابراهیم مثبت سید متحقق نشده و از آنجمله آنچه از زبور نقل کرده
 که پادشاه ذو کمال داخل خواهد شد معنی ذو کمال حسب شوکت و جلالت است نه اینکه مراد
 خدا باشد پس میتوان شد مراد پیغمبر آخر الزمان باشد که جامع میان برتره سلطنت و نبوت
 بود و دیگر آنچه را از کتاب میثاق نقل کرده و فرمود تفسیر کرده باینکه صد و شصت و نهم و بیستم

اندل خواهد بود دست تفسیر کرده و بکبت اثبات قدیم بودن مسیح چنین تفسیر کرده این
 پاسوق در فصل پنجم کتاب شیخا ذکر است که اول او نیست و انابت هم احوال آن و مفعول
 اینکه ای مپت هم ای اوقاتا تو نزد بر سرکان هیودا کوچکی و از تو برای من برون می ایاز
 برای سخط شدن بر بنی اسرائیل و برون آمدن او امری است که مقدر شده پیش از
 خلقت عالمیان لیکن بدیم ایشان را تا وقتی که رانیده براید و مپت هم نام قریه است
 از قریه مپت المقدس که در زمان نبی اسرائیل در تصرف یسوط هیودا بود و ان قریه را اذرا
 نیز سکویند و مورخین گویند حضرت عیسی در قریه مپت هم تولد شد و بعضی منع ولادت این
 پاسوق را کرده اند و گفته اند عیسی در ناصره تولد شد نه مپت هم و باین جهت است در اخباری
 گویند و می توان جواب داد که تولد او در مپت هم بود و لیکن ممکن او در ناصره بود و چنانچه از
 فصل سیم و چهارم انجیل متی بیرون می آید چه در فصل سیم ان است که یسوع تولد شد در
 مپت هم هیودا در زمانی پادشاهی هرودوس که از هیودا بود و جوس از شرق با آنجا آمده ذکر
 آمدن پیغمبر را کردند و هرودوس مضطرب شد و در بزرگیم امر کرد و بعضی زنان حاطه با آنکه بگوید
 که یوسف در خواب دید که در یسوع را با طفل برشته بفرقت و اینجا بود تا هرودوس مرد و چنان
 بریافت نمودند که طفل و مادر را برادر و برین نبی اسرائیل رود چون روز شد شنیدند که

ارشلوس پیر

ارشلوس پیر هرودوس بر هیودا پادشاه شده رسید و اید بکوالی تسخیل و
 در شهری که انرا ناصره گویند ساکن شد تا دست بر آید آنچه انجا خبر داده بودند که این
 پیغمبر لغزانی باشد و دیگر آنچه از کتاب شیخا نقل نموده که برای کنان زخم می خورد و
 می پسندد و بفرزهای وی شفا می یابد و شفا عت میکند می تواند شد بلکه ظاهر آن است که
 اشاره بشمارت بسط پیغمبر اخوان حسین بن علی شد چه او زخمها خورد و چرا احتیاج
 و ضررها یافت و شفا عت خواهد نمود چنانچه در احادیث ما وارد است که بعضی شهادت
 و شفا کن بکار آن است حضرت ختمی ماب ذکر امت شد و اما جناب عیسی را که صید
 کردند از خفا و جرحت و ضربت باو عمل نماید و علاقه بر این آنکه عطا و شمان است
 که ان حضرت قصص شد و پاپن و پلکن بکار ان بنجات پیشند نه اینکه او شفا عت کند
 اما آنچه ذکر کرده از عطا و عفته حضرت انیال پس کیفیت ان از قراری که در فصل نهم کتاب
 ان حضرت مذکور است نیست که می گویند در سال اول پادشاهی دریاوش مطا کوه مسکود
 کتابی را که در آن بود شماره عفا و سالی که خداوند عالم خبر داده بود با برینا پیغمبر که باید است
 المقدس در نظر ممت خوب شد پس روزه گرفتیم و پلاس لاشیدم در جزا کشتم
 در مقام تضرع و زاری بر آدم و تضرع کردم سوچی خدای خالق خود و کشتم ای خدای خالق

بزرگوار و فاعل کننده بوده تا خطا کردیم و براه کج ز قیوم و ظلم بر خود کردیم و تورا فرمان
 برداری نکردیم و نشنیدیم سخن پندرتورا که از جانب تو سخن گفته شد بگذشتگان خداوند
 حکم تو عدلت و ما شکر رور و بسیاریم رحمتها و بخششها از جانب توست و ما همه گناه کاریم
 از فرمان تو و پندرتورا تو پرور شدیم و آنچه با ما رسیده است بسبب کنان است که ما را
 خبر داده بود بنده تو موسی بصورت پندتورا سخنان ما بود که گفته بود با بصیرت بسیار کردیم
 و توبه نکردیم و پشیمان نشدیم و رسید ما ان سرانما و بدیهای ان اعمال زیرا که در دست کردار
 و عدالت خدای خالق ما و اکنون بشنو خدای خالق ما تضرع بنده خود را و الهامی او را
 در حکم کن بران زمین مقدس که فریب شده است ما بر تو خدایا مستجاب کن دعای ما را و
 کن بر پریشانی ما و پریشانی آتش که عبادت تورا در شهر می کنیم ما نیم و امانت کان
 تضرع ما باید بسیاری رحمت توست خدایا بخش ما را و مستجاب کن دعای ما را و تا خیر
 بیند از مستجاب دعای ما را زیرا که میخوانیم تورا و دعای کنیم بنام تو و آنچه خود پرستندگان
 تو اند و این شهر شهر بر کنده توست و من او را رکن شده ام بکنان خود و کنان تو هم
 که نبی است پس اینند قبول کن التماس ما را و مستجاب کن دعای ما حضرت انیال سفیر ما
 که من در نماز بودم و تضرع میکردم ناگاه همان جبرئیل که او را در پیش این دیده بودم

بی نشختم

و میشت ختم پرواز کنان بنزد من آمد و وقت شام بود که بنزدیک من رسید و گفت
 ای و انبال اکنون آدم که بفرمانم تورا در اول تضرع کردن پرور آمد سخن و من آدم
 که اعلام کنم تورا زیرا که تو پسندیده فهم کن سخن را و بفرمانم نایس را پس جبرئیل گفت که
ثابو نعیم ربیعیم شیخ عسل عمنی و عسل عمنی عاوشی کلینی شیخ و کلیم
خط و ثابو و الخیر عاوش و الهامی صدق عاوشیم و حکومت عاوش و الهامی و ثابو
قدش قداشیم و آنچه این مرد در کرده ترجمه این فقرت و نفی مانند که ثابو عاوش
 جمیع علمای یهود در اینجا معنی هفت سال است بلکه موقوف که مطلق ذکر می کند از ان
 سال اراده می کند چنانچه با بوع بسین مهله را هم در گفت بگری بل و پنجمین سال معنی
 استعمال می کنند در تقسیم عمر مولود می گویند که در با بوع اول چنین و چنان خواهد شد
 در دوم چنین و غرض ایشان هفت سال اول و هفت سال دوم است و در فصل دوم کتاب
 و انیال که با بوع معنی هفت روز استعمال شده مقید با میریت و شعیب معنی هفتاد
 پس مراد هفت و هفت سال است که چهار صد و نود سال باشد و کلمه شیخ معنی مقطع شده
 در بریده شده و مقرر شده ترجمه می کنند و بکلمه عمل عمنی معنی بر قوم توست و غیر معنی
 شهرت دعای و شیخی معنی خاص تفسیر نموده اند و معنی مقدس خبر در نموده اند و کلینی شیخ

معنی تمام شدن گناه است و ولایت حقاوت یعنی ختم و تمام شدن خطا است
 و در غیر عاون معنی گناه شدن گناه است و می تواند معنی بزرگ شدن گناه نیز باشد
 که در غیر عاون موحده باشد نه با فارسی و صدق معنی راستی و عدالت است و عوام
 از الفاظ مشترک است و آنچه معنی استعمال شده چنانچه در توره و سایر کتب استعمال شده معنی
 زمان طویل و در شان پست و پنجم کتاب از ما معنی مفاد و مال استعمال شده و تا رسیدیم که
 یکی از تفسیرین توره است معنی جاوید و ابدی گرفته و در بعضی مواضع معنی نجاه سال تفسیر
 کرده اند و یوسف بن الو معنی جاوید بودن او را نه پسندیده و بعضی معنی عالم تفسیر کرده اند
 و عولایم جمع است که معنی عالمین باشد و لغتوم معنی ختم و مهر شدن است و در
 معنی وحی است و باقی نبی است و مشوح معنی بزرگ شدن است چنانچه در باقی کلمات
 که خدا میمون در چند موضع فرموده و بزرگان اراده کرده و حدس قادیانیم معنی مقدس
 مقدسان و خاص خاصان است و با تفاق علمای یهود و نصاری این آیه است
 و جز است از ابادی پست المقدس در مرتبه دوم و قول استعدای و این است معنی
 تحت اللفظ ان با این طریق که هشتاد هفت سال دیگر مقرر کردم بر قوم تو و بر شهر مقدس تو
 گفته تمام شدن جرم و ختم شدن خطا و گناه شدن گناه و بجهت آوردن راستی عالمها و ا

بزرگ شدن گناه

شدن وحی

شدن وحی و نبی و بزرگ شدن مقدس مقدسان و علمای یهود و سایر اول را
 اشاره بآبادی دوم پست المقدس گرفته اند اگر چه در کیفیت تطبیق بی جمله سلاقی
 و سایر اخر را حمل بر اخر الزمان و آمدن مایشیح کرده اند و نصاری سر اخر را حمل بر آمدن
 عیسی نموده اند و همه در ربط سه فقره اول سه فقره ثانی را تفسیر نموده اند و اصل اسلام
 سر اخر را حمل بر آمدن محمد بن عبدالله نموده اند و با جمله آنچه اظهر است در خلاصه
 معنی این کلام ان است که میفرماید حال که تو که دانیالی التماس کردی بنده خویش من از
 گناه ایشان گذشتم و حملت دادم ایشان را که گناه ایشان تمام شود و معنی نهج است برسد
 و ختم شود که قبول بخشش کند بزرگ شود گناه ایشان و این حملت را هفتاد و هفت که
 چهار صد و نود و مال پست مقرر کردیم یعنی این مدت هم ایشان را حملت دادم تا گناه ایشان
 محکم و ختم شود تا راستی ابدی بیاید و ختم نبوت شود و خاص خاصان بزرگ شود و مصداق
 سه فقره اول که ظاهر است چه ابدی دوم پست المقدس که مجاز استعدای و این است
 شد چهار صد و نود و مال بود و درین مدت نبی اسرائیل صهیوت را از حد متجاوز نمودند چنانچه
 پیش اشاره بان شد که خدا فرمود بعضی اینها که اگر اسمعیل و سومی نذره شوند و اینها
 بکنند نخواهم بخشید ایشان را و در ان مدت تنها پرستیدند و هر روز بدعت تازه از برای

خود قرار دادند و بر قتل مثل زکریا و یحیی و عیسی و غیر رسم از انبیا اقدام نمودند
 بلکه ان طایفه بعد از قبول خدا استماعی و انبیا را و پیش از دخول در ان سر
 زمین پس بصفت چیدند و نافرمانی که غالب مخالفان ترتیب شد در بابل
 از ایشان بعمل آمد و ان این بود که خدا ایشان امر فرمود که تمام ایشان از بابل
 زمین که حال بغداد است حرکت کرده بدیت اهدس روند و انجا را آباد کنند
 بر طبق فرمان خدا پادشاه ان زمان نیز حکم کرد که با تمام از بابل حرکت کرده مصالح ^{علوفه}
 ایشان را در هر منزل معین کرد و مع ذلک آنچه از تاریخ یوسف بن کورین معلوم میشود در ان
 کتاب که از نظم کتب نبی اسرائیل تبصریح شده غالب عظمای ایشان در بابل تصرف
 نموده از رفتن بدیت اهدس مخلف و زینند و طایفه از فقر او او را طاعت اسیر بر ^{المصلح}
 برگزیدند بلکه ایشان هم قلیلی از نبی اسرائیل بودند و چنانچه در کتاب غیر و غیره ملاحظه است
 چهل و دو هزار و سیصد و هشت نفر برگزیده و تنه ماندند و حال انکه بقیه بسیار پیش ازین
 بودند چه یعنی مکه در توره ذکر است نبی اسرائیل که غرض تعقیب با اولاد او باشند در زمان
 حضرت یوسف همفقا و نفر بودند که رفقه بمصر و در زمان حضرت موسی که نبی اسرائیل را از
 مصر پروران آورد و حاصل میان دوران دولت و ده سال شده بود شماره کردند و از مصر

پیران آفرین

پیران آمدند ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر مرد جنگی بودند از پست ساله
 تا شصت ساله و کمتر از پست ساله و زیاده از شصت ساله و زنان داخل شماره نمودند
 و در زمان داود بان حضرت امر شد که نبی اسرائیل را شماره کند در آنوقت هزار و
 سیصد هزار مرد جنگی بودند و در وقت اسیری بابل بنهر را آنچه کشته شدند و متفرق
 شدند با طرف عالم سیصد هزار مرد با سیری رشد و بعد همان قدر که ذکر شد بر احوال
 کردند با وجود امر بهی که پانصد و پست اهدس را آباد کنند و این اول نافرمانی بود که کردند
 و جماعت یهودی که حال در عراق عرب ساکنند در هر طرف عالمند مشهور است که از طایفه
 هستند که مانند و متفرق شدند پس صادق آمد که در نیت حملت کنه بر ایشان تمام
 و خط ختم و بصفت گیر شد چنانچه از عمارت سبکه سابق بر این در نیت نبی اسرائیل نقل شد
 صریح در تعظیم بود و تطبیق سه فقره اولی ظاهر شد و اما مراد از فقره اخیره پس ان است
 که اول فرود این حملت داده تا مرتبه کنه نهایت رسد بزرگ شود کنه ان ختم شود
 خطای پس مضیر ماید که انهما میشود تا عیالات و صدق همه عالمها با صدق و عدالت جایز
 بیاید و نبوت ختم شود و بزرگ شود اهدس مقدسان یعنی سبب بزرگی او قیما شود
 اساس ظهور او بر پا شود و تحقیق تعظیم ان است که چنانچه مشاهدت عادت الله بر این

۴۴۵ جاری شده که بوشت پنهان در حالت شدت معاصی و طغیان عی بوده باشد
خصوص پنهان اولوالعزم تا ظهور فایده وجود ایشان بیشتر باشد بلی هر چه
مرض عظیم تر چهار پرت طیب حاذق تر بر سر او می آورد و ازین جهت بود که
بوشت ابراهیم در وقت دعوی خدائی نمرود و بوشت موسی در وقت دعوی
فرعون اتفاق افتاد پس باید بوشت مهرداد در وقتی باشد که کفر عالم
را بیکر و ازین جهت بود که بوشت پنهان از زمان که سر و سر کرده خلیل انبیا بود در
وقتی شد که نبی ابراهیم که عمده خدا پرستان بودند باغی و طغنی شده مخصوص
در کاه الهی کشنده و نصاری دعوی الوهیت عیسی نمودند و عجمان تیش را بکذافی
قبول کردند لهذا جبرئیل از زنده الهی بدانجا میگوید که هفتاد و هفت سال محبت تقوم
نمودم تا بمرتب رسند که دیگر نژاد را بخش نباشند و مصیبت را انجام برسانند
تا بیاید رستی عالمیان و خاتم پنهان و اساس بزرگی ان چیده شود و پس بزرگی
چیده شدن و بزرگ شدن او بفرودگرفتن کفر عالم را تحقق می شود پس چون نبی ای
مصیبت را بنهایت رساند ابتدای بزرگ شدن خاص ضحان می شود و چنین شد چه بود از
نام شدن این جهت که نزدیک یکصد سال بعد از عیسی بود طیفه نصاری ابتداء دعوی الوهیت
عیسی را کردند

۴۴۴ عیسی را کردند و در قریب ان اوان اسس تیش رستی در عجم برپا شد و اسس
ظهور خاتم پنهان مرتب شد پس الطباق ایمن این سه فقره بر پهنه از ان زمان
واضح است و اینکه میان تمام شدن ابدی پیت المهدس در مرتبه دوم و میان
ظهور پنهان تا تقریباً سیصد چهار صد سال فاصله شد منافی این فقرات نیست که چه بود
که این جهت و ادیم تا بیاید بلافاصله راستی و خاتم انبیا بلکه فرمود که این جهت
شد تا ختم کن مان بشود و باین جهت او بیاید و بزرگ شود و در عرض ان جهت حاصل
همه اسس ظهور او مرتب می شد پس این مهرداد سه مرتبه خاتم انبیا خواهد بود
و اما محل بر آمدن ماشیح که بود میگویند مسلا را می نرارد چه از زمان دنیا تا حال
که تقریباً دو هزار و دویست و پنجاه سال می شود مسلا اثری از او بطور رسیده اسس
ظهور او مرتب نشده و خدا پرستی در بسیاری ازین زمان بسیار با تابد و بهتر از زمان
نبی ابراهیم و موسی ظاهر شد و ایضا اتفاق علمای نبی ابراهیم است که ماشیح در مرتبه
نزدیک موسی هم خواهد بود چه جای آنکه با تابد باشد و مهرداد باشد بلکه
چنانچه گذشت در توره تصریح است باینکه از نبی ابراهیم ستمبری چون موسی
بر نمی فرزد و اما محل بر جناب موسی چنانچه این با داری گفته اگر چه محتمل است و بنا برین

حل میشود قطع نبوت و وحی بر قطع ان از قوم و انبال که بنی اسرائیل بدین معنی گفته
 تمنا در ان مقام هم این است بقدریکه کلام در حق قوم اوست و لیکن بعثت
 عیسی در رفع او با سمان پیش از هفتاد هفته بلکه هشت هفته اتفاق افتاد و او را
 بردار کشیدند چهار روزمان و انبال تا زمان عیسی تقریباً چهار صد سال بوده و انقباض بقول
 لغاری مقدس مقدسان بزرگ نشد بلکه منزل کرد چه عقیده با عتقا رقیین شد و در مرتبه
 تجرد بر مرتبه جسمانیت موقوف کرد علاوه بر اینکه عیسی را تاسی عملیان نیست چه او خود موقوف
 من بر نبی اسرائیل موعودم و غیر از نبی اسرائیل بود و در توراته و در کتابت که منبری بر خیزد از
 نبی اسرائیل چون موسی پس مقدس مقدسان نخواهد بود و اینها بنا بر آنچه در کتب ایشان است
 ذکر می شود که اهل اسلام مرتبه عیسی را کمتر از موسی ندانند و با جمله این مقدمه اگر انچه
 در اخبار از غیر اضر الزمان نباشد احتمال آنها از احتمال حل بر جناب عیسی اخفی نیست
 و اما آنچه گفته که اخر الامور بعد از آمدن کبیری ابن زکریا که کتب اخبار را از او پیش بود این
 عبارت را با این جهت گفته که حمل کند آنچه را از زمان کبیری در فصل پنجم انجیل یوحنا
 مذکور است و گذشت در جاتی که ما استدلال بجایرت کتب اسمانی میکردیم بر عیسی و
 دانستی که نمیتواند شد او باشد و اما آنچه در آن گفته که کتاب خود را لایعین شود کامل کند

مفاتیح

سواق اخبار خود یا خب رغود پس این منافی ان چیزی است که سابق بر این
 انکار نمود که کتب انبیای سلف تحریف نشده و زیاد و کم نگزیده و اما آنچه گفته که در
 روزیم بر جرات و ظهور نمود هیچ وجه ثابت نیست بلی و در فصل شانزدهم انجیل یوحنا
 در آنجا که سبک بود اگر من نروم فارغیط نخواهد آمد چنانچه گذشت این عبارت زیاد شده
 که بعضی حضرت عیسی بعد از قتل خود نزد حواریین آمد در حالیکه بعضی از ایشان او را حن
 و بعضی عیسی انسته بودند و با ایشان گفت که خیار زمین و آسمان بمن داده شد بروید
 بتمام دنیا و غسل بدید مردم را با بسم پدر و پسر و روح القدس و لفظ یقینی ظاهر در این
 است که این از الحاق مغربین است و ک اینکه بعد از عیسی بر عتقا در دین او گذاردند
 و دین او را بر هم زدند چنانچه مذکور می شود نه کلام خود یوحنا است و الا تعین گفت
 علاوه بر اینکه اگر قول عیسی بود چرا حواریین اطاعت نکردند و تمام تر نشند و کس را
 این غسل ندادند و اگر نوشته شده چرا عیسی که بقضا و شای خیار زمین و آسمان را داد
 و پسر خدا بلکه خدا بود و از این مطلع بود که نمی توانند تمام دنیا برویند و همه کس را غسل دهند
 ایشان را چنین امری کرد و بر فرض اینکه انجیل از یوحنا است از کجا ان که آمد و ظهور
 کرد عیسی بود بلکه جن بوده چنانکه خود سبک بود بعضی حواریین از این نوشته و بعضی عیسی

نصف
م

بلکه ان بعض درت فهمیده بودند بچه دلیل بضمیم که فهم این بعض جز این است
نه ان بعض **نصف از کشته** و حال چهار تاریخ داریم و از من جانش و دوازده سال
ایشان و تاریخ دیگر از سبخت مهاجرتش که موزج کچشم خود دیده است و حواریان
را فرموده که با طرف عالم بروید و مذاکرت با برزخ کنان خلق بکجه کفاره خون من
و نمون را بروح القدس عده دهید که ایشان را پاک سازد و مردم را بفصل تمیید
دین کنید و ربانی نگاه دارید و در اوست قتل او تا برکشند او اگر گویند از کجا معلوم
می شود که این اشخاص این چیز را از پیش خود ساخته باشند در است گویند گویند که اگر
ایشان از پیش آنها را خود می ساختند بیکر دند کاریرا که بچکس میکنند زیرا که خود نوشته
که نه حوت و نه دولت و نه عزت و نه آرام خواهیم یافت و اگر می یافتند یکی از آنها را
خود تمیز می نمودند و اگر ان چیز را دروغ میگفتند بایست بود و همان وقت بگوید
ایشان کنند و کند از من مسیح جاری شود زیرا که شروع بدعت در روز ششم نمودند
در جهان جانی که مسیح کشته شد و ایان بنا و دردن بود موجب شک نیست بلکه مویید
ان است زیرا که حال که ایشان فی الغد می توانیم ارتقا بایشان بخت خود بر حقیقت
عیسی **جواب** از کجا می دانیم که این چهار تاریخ از من جانش بوده سخن که باقیم از کجا زیاد

مدرانه

جواب

کم در آنها نشده سخن که این را نیز باقیم چه میدانیم که ان مهاجران
انچه گفته اند مطابق واقع است و ان موزج دیگر را از چه دانیم که است گفته
بلکه از کجا دانیم که ان تاریخ را ان معاصر نوشته و با جمله انچه این مرد در سبخت
و احوال سخنر با گفت تمام در اینها جاری است و اما انچه گفته که حواریان را فرمود که مذاکرت
با برزخ کنان خلق صافی است با انچه در فصل نوزدهم انجیل می مذکور است که شخصی
از عیسی پرسید که چکنم که بهشت روم گفت حکام دین توره لعل او رچه اگر بکنان
بگشاید شدی بهشت رفتن موقوف بجا آوردن اعمال توره نبود و با انچه در فصل
سی و دوم کتاب انجیل است که خدا میفرماید در جنم خواهند بود همه سرگردانی
و کابوین که حسب لغت ایشان آگولایس همه سمت اروس و قدری از سایر فرنگ
تفسیر کرده و با انچه حال معمول به طایفه نصاری است که میروند بکلیب ماکنان خود را
میگویند و او می بخشد کنان ایشان را اگر خدا امریزد عیسی فدا شد دیگر با در پی چه خبر را
می بخشد و حال اینکه حال این عبارت و امر فصل تمیید که هر جهان غل با هم شده است
معلوم شد و اما انچه گفته که اگر گویند از کجا معلوم می شود تا آخر علی کاست که حسن مویید
و اما انچه جواب گفته باطل است زیرا که میگویم از کجا که کردند کاریرا که بچکس کردند و چه

۲۷۰

دلیل نوشته که ما نخواهیم یافت عنت و دولت دارا را در چرا این الحاق زیاد
 کندگان نباشد سخن نوشته از کجا که آنچه را نوشته که نخواهیم یافت بنامند
 بلکه یافته باشند و بجه دلیل که نوشته مطابق واقع شد گفته که اگر دروغ می بودست
 یهود تکذیب کنند گوئیم از کجا یهود این نوشته را دیدند سخن دیدند از کجا تکذیب کردند
 گفته از تکذیب میگردند می بایست گذارند دین مسیح جاری شود گوئیم که است نیتوا
 بخت کثرت اعوان آنها بلکه میگوئیم نگذاشته اند خردین ایشان را در عالم ناپایداری
 قسطنطنیه نام آمد که در وقت سال تقریباً بعد از عیسی بود و او نفرانی شده باعث انتشار
 آن دین شد و بعد از اینها همه میگوئیم که نام آنچه را گفته از تواریخ و تاریخ مجربست
 و احوال صحیحان و عدم رد فی لعین مسلم مبارکیم و از برای ما ضرری ندارد چه حضرت
 عیسی پیغمبر عظیم ایشان میدانیم در در شایسته حقیقت او هیچ با این سخنان در این
 نداریم ولیکن همه اینها در حق پیغمبر ما نیز جاریست چه تواریخ بسیار است چون اصول
 اصحاب ائمه که مثل ما احوال پیغمبر و او عیسی حضرت که اگر مجربست او بسیار
 چیزهایی است که رادی و صاحب اصل تواریخ خود بچشم خود دیده و ثبت نموده
 دست بدست رسانیده اند و نیز میگوئیم که آنچه گفته که اگر گویند از کجا معلوم شد که این

اتحافان

اشخاص ان چیزها را از پیش خودن خسته باشند تا اینکه گفته و گذارند دین
 مسیح جاری شود میگوئیم از کلام میران و مقدمین خود ایشان استفاد می شود که این
 چیزها را از پیش خودن خسته اند و نگذاشته اند دین مسیح جاری شود اگر خواهی
 بپن بپلوس که مؤسس اساس این مداول در میان اکثر نصاری و بر پاپان
 است یعنی از دستورهای ان مذکور خواهد شد و معاصر حواریین بوده چه میگوید و سپین
 روماء مذنب ایشان هر یک در حق یکدیگر چه میگویند اما گفته بپلوس این است که
 در میان احوال خود میگوید ای مردان من این انجیلی که بواسطه من بشما داده
 شده است از مسیح فردی از افراد ایشان بمن رسیده است و من تعلیم از ان کسی اسم
 گرفته ام بلکه با الهام عیسی که خدمت بمن رسیده است و شما تا شنیده خوابید بود که
 من وقتی با یهودان چه قدر هم مذنب و فحش بودم بر تبه که دشمنی میکردم جماعت فدای
 تعالی را بر تبه که بر همه هم دینان خود پیشی میکردم و از همه ایشان در کلام دین و شریعت
 پدران خود متعصب تر بودم اما در وقتی که کنسی که مرا از خود سگم دور از دیگران جدا
 کرد و بظرف مرا بجزو طبلید بواسطه آنکه بمن ظاهر از فرزند خود را و از برای آنکه در میان
 و سخنان خبر خوشحالی بهم و من از ان روز مسیح وقتی بخون و گوشت خود متوجه نشده ام

در فصل اول کتابی که بجهت
 کاتبش نوشته ام

و پیش شمعون و سایر جواریین که در پیت المقدس بودند زرشه ام بلکه بر لبان
 رفتند بشوق بازگشتن و بعد از آن سه سال به پیت المقدس رفتند و با نژاده زوز نزد
 ماندند و اما از سایر جواریین کسی نگذاشتند که برانندیم بجز از یعقوب برادر حضرت عیسی و آنها که شهادت
 می نویسم خدا میداند در دفع عیسای کیم پس از پیت المقدس آمدیم بسمت عراق زیرا که در
 میان جماعت یهود که حضرت عیسی خدا را قبول نداشتند غریب بودیم پس مسکین
 چهارده سال بعد از آن یکبار دیگر همراه دوشا که خود بر بنیاس و قیوس پیت
 المقدس رفتند و با آنها که مردم پنداشتند چیزی بشد یعنی شمعون و سایر جواریین
 برخوردیم و با ایشان در باب انجیل خوشحالی و مرادش زرع کنان در خراسان برسانیت
 در بدو اشتن احکام دین است در خلوت نزارها کردم از برای آنکه بساوا تعب و دندگی
 مانده باشد و اما قیوس رسم که ما بن بودیم نمونستند تا خود را خفته کند و از آن
 برادران چند منافق داخل مذهب شدند تا جا سوئی کرده ما را از اختیار یکدیگر در دین سیح
 خدا داریم بر گردانند به بندگی یعنی جا آوردن احکام شریعت از جا سوئی ایشان بود اگر
 بلکه یکت کردن خود را فرمان ایشان کنج داشتیم برای آنکه خبر خوشحالی مذهب خود را که شهادت
 تقدیم نموده ام محکم نماید پس در باب آنها که خود را جزئی پنداشتند ما بن کافریت اما

بگویم

میگویم که نسبت بن اینها که در نظرهای خود خود را جزئی پنداشتند در آن نزارع
 هیچ نخواستند کرد بلکه قفسه بر عکس شد زیرا که چون دیدند که آنچه که شمعون انجیلی که
 نت کردن در او واجب است داده شده بمن نیز انجیلی داده شده که نت کردن
 در آن جائز نیست و نداشتند که هر کس شمعون را سر کرده نت کرده با نخته است مرا نیز
 در میان نت کرده با حلفه کرده است و چون یافتند که چه لطفی بمن داده شده بود
 شمعون و یوحنا و یعقوب که ستونهای پنداشتند می شدند ما بن و با بر بنیاس که در آن
 دست برادری دادند از برای آنکه ما در میان نت کرده ایشان در میان نت
 کرده با باشند و اما چون شمعون بانگ کیه آمد بر روی او استادم زیرا که سر او را نیز غنیمت
 زیرا که پیش از آنکه مردمان چند از پیش یعقوب که آن هم از جواریین است آمده باشند
 با کفار جزئی مذهب جزئی میخورد اما بعد از آنکه ایشان آمدند خود داری کرد زیرا که از
 انسانی که خفته کرده بودند می ترسید و این بس شد که سایر جماعت یهود که درین
 پر نیز از جزئی میروید او نمودند حتی بر بنیاس نیز بطرف شمعون آمد اما چون دیدیم
 که خوب میکنند و موافق رستی انجیل راه میزدند در حضور همه شمعون ایضا گفتیم که هرگاه
 تو که خود یهودی باشی بدستور غیر اهل ملت زندگانی میکنی پس چرا سایر بنیاسی را جزئی

که بدستور ملت یهود زندگانی نمایند و ما در اصل همه یهودیم اما میدانیم که آدم
از عمل کردن با حکام دین پیکناه نمی شود بلکه همین با بیان دشمنان بیکه عیسی
پیکناه میشود و ما باین بسپاریم معنی ایان عیسی آرد و ایم از برای آنکه بواسطه ایان
بدون عمل کردن با حکام دین پیکناه شویم حال نظر کن باین کلام این مرد که معاصم
حواریین بوده بلکه خود را از حواریین بالاتر میداند و چنین در حق ایشان چه بسکوید
ببین این انجیلی که آورده از کجا رستی از انجیم یا رستی سایر انجیل را اگر نه
متابع قول و فرموده پیغمبر آخر الزمان را کنیم و از فرموده او توبت عیسی را ثابت بنام
و اگر انجیل سلجوس درست است راه ثبوت از میان کن و اگر سایر انجیل درست است
خفته شما کو و شبته شما و ربانیت بچه بسب و چرا پادریان زن میگیرند و چرا عیسی را
خدا میداند و نظر کن با آنچه پادری لوید تو کوس دید بولفانی در کت بیکه بر سر
در شهر آگره بفرموده اکبر شاه هندی پسر جمایون شاه نوشته چه در انجا خطاب بشود
کرده بسکوید در رد صفحه چهارم و پنجم و ششم که ای پادری نوادعا کرده که چون حضرت
عیسی شیخون بفرموده است که من از برای تود می آورده ام که ایان تو نقصان نیبرد
پس تو برادران خود را در ایان قوی گردان و چون خلقی از نصاری را که دریم با

می نمایند

می نمایند ایشان را از شیخون بیرون آورده می دانند چنان میدانند که کنهی کشت
زوال ایان ایشان شود مگر آنکه تا امروز بگویم چه رو این ادعا را کرده و باین
قیح نه تنها مردم مشرق بلکه با هم که مغربی می باشیم از برای پوش نیدن کفر و
قباحتهای خلفا دریم با ایان خود جرات نموده و عیسی که خدایت چیزی بسته که
بعلاوه آنکه گفته است هرگز در خاطرش حسم منظور نموده بود پس بگو که از کجا و در چه
وقت عیسی که خدایت این را شیخون جانشین خود گفته است بلکه چگونه میتواند
جانشین دشت انجیلی که همیشه زنده است و هرگز منصب خداوندی خود را از خود جدا
نکرده و اگر عیسی آنچه را ادعا میکند گفته باری همین ادعا را بکن که شیخون جانشین او بود
نه همه خلفا زیرا که از کجا میگوید هر خلیفه دریم با پانی از شیخون بیرون آورده و از کجا میگوید
که ایشان کنهی که بسب نقص ایان باشد مگر آنکه زیرا که هر یک از ایشان کنهان
چند کرده اند که ایان هزار فرسنگ از ایشان دور رفت چنانچه تر تو یا کوس که از
مش بفر خلیفای شامت در کتابی که بر روی شخصی مرین نام نوشته است اقرار دارد که
ز فرنیوس فریب گفتار راقی نیست و او فرنیوس که از مش بفر خلیفای شامت در کت خود
نوشته است که هر کس فرنیوس از او همه سبک میداد او را بدار کشند از برای تمهائی نمود

قربانی کرد و جوانیم مشهور در کتاب تاریخ و کتابی که در اعضای دین خود را میکند
 نوشته است که لبرئوس و فیکلس که از ایشانستند هر دو بدین هربانی بودند
 و هربانی طایفه اند که حضرت عیسی را خدایند انند بلکه میگویند پسر حضرت و بهترین
 مخلوق پروردگار بود و ان بدین از برای خود گرفته مدتی که در دنیا زنده بود و ارحم
 روح در ان بدن زندگانی کرد و این اعتقاد در میان همه فرق نصاری که امروز در
 زمین می باشد کفر عظیم است و غیر نوشته است که در پیر چلیئوس مبردی کرد و او
 و مذنب از اختیار نمود و او اعتقاد داشت که عیسی کلام الله نبود بلکه چربی بود از او جدا
 و میگفت بدن عیسی ارحم ابدان افراد ان نبود بلکه بدن او بدن نورانی مشابه بود
 که از آسمان آورده بود و بطور چشم از زمین نماند و انکار میکرد که در عیسی ذات یکی
 الهی و یکی ان فی بیک وجود موجود شدند و همه این مرتب در دینی که امروز نصاری دارند
 کفری باشد و علیاً در کتابی که او را کنتریا می نامند نوشته است که حنریوس مخلص
 که او را حنریوس اول میگویند کافر شده و استغفوس را که استغفوس ششم میگویند همه
 ان حکامی را که پیش از او باطل کرده حکم فرمود که هر که حکم پیش را قبول کند لغتی باشد
 و جانش خلاف او هر حکمی که استغفوس کرده باطل نمود حکم نوشت که هر که حکام

استغفوس را

استغفوس را قبول کند لغتی باشد و فانیوس حکم کرد که هر که آنچه را جانش و جویس
 حکم کرده اند قبول کند لغتی باشد و همین مطلب را در کتابی که او را اپلاتین میگویند
 و از ان معتبر کتابی مازند نوشته است و دیگر متریوس و لاپوس در کتاب خود نوشته است
 که سپلوترس مر بوده است و ارضیطانی که با او قتل داشت بوضع بسیار رشتی او را
 کشت و برانی کرد نیاس در کتاب خود نوشته است که که کاپریوس منعم از همه بر بود
 و مد شد و بخدا و حضرت مطلق اعتقاد داشت و بوجنیس که بوجنیس مستم باشد کافر بود
 زیرا که میگفت ارواح انسانی چون ارواح سایر حیوانات بر طرف می شوند و بوجنیس پستیم
 چنانچه در کتاب کنش راون مذکور است در میان همه مصلحت کنندگان در بالای تخت شمعون
 احنت را انکار کرد تا اینجا ترجمه کلام لویس و لویس در ان تمام شد این است
 کلام مقدمین و متفرخین ایشان در حق یکدیگر و پیش از کلام جوانیم که از اقدم
 فدای ایشان و از صفی ایشان است دیدی که گفته مفقود طاق پر در دفع بر شمشیر
 پس موجود اینها چگونه بچهار تاریخ نوشته شده اعتماد میتوان نمود و چگونه این میگوید
 که اگر ان چیز را در دفع میگفتند بایست بود مکتوب قول ایشان کند و مگذارند دین
 مسیح جاری شود خود ایشان بعضی مکتوب بعضی را می کنند و در حق شمعون ایضا که مقدم

این ۴

شامیر

بود چه انکار می کند و دین مسیح را از کجا می پندم که جاری شده و اینکه در میان است
از کجا دین مسیح باشد چنانچه تفصیل این در کلام بعد از این معلوم خواهد شد و نقل و حکایت
چنین شخاص که امور مخالفه عقل و جمیع شرایع را نقل میکنند چنانکه خواهد آمد چگونه عمدا
توان کرد و انصاف آن است که اگر نه بواسطه جبر فاعلم اجبار از نبوت بسیاری از انبیای
سلف بود اثبات نبوت آنها در نهایت صعوبت بود و کسیکه از این دین متین همین خارج
باشد اثبات نبوت آنها را نمی تواند کرد چه این مرد که متقا و خود را له نوشته و آنچه در کتب
و تواریخ مسلمین است مثبت نبوت محمد بن عبدالله ص ننسند و حال آنکه ما نزد یک بعد اصل
داریم از موثقیین که در نسبت از آنها معجزات او میا، پیغمبر از زمان را بچشم خود دیده اند
کرده اند و زبانه از چهل کتاب تاریخ و حدیث که تو اتر رسیده و اهدی در آنها شکیان کرده
در ثبت معجزات پیغمبر از زمان داریم که اکثر بسنا و متصله بعد حضرت برسد و بسیاری در اخبار
عمدان سرور نوشته شده و مثل نهج البلاغه که خود تصریح بدیدن معجزه می نماید در میان است
و قرآن مجید که مشتمل بر چهار غیب و سایر مرتب و عبارت در دست است و چهار غیب و حتی
انحضرت حاضر است پس بسیار سعی کرده و در میان دو حکمت آنها دلیل استدلال نموده
میگوید با چهار تاریخ داریم و تاریخ دیگر از معجزات مصححانش که تواریخ بچشم خود دیده و نوشته

ادعایند

دروغ باشد بجهت اینکه کسی تکذیب نکرده تا این دین شیوع یافته با وجود آنچه
خود در حق مورخین خود و خلفای خود در کتابها نوشته اند و می خواهد مطلب در هر
سال تقریباً پیش ازین را ثابت کند که همه آنچه در اینجا ما نوشته شده تمام مطابق
واقع است نفسه انقضا و از آنرا این دین نیز از معجزات است زیرا که حکام این دین
تمام مخالف مواد هوس نفسانی و شهوت و غضب می باشند و از چند نفر فقیر که پیغمبر
چیز از قوت و شمشیر و سایر چیزها چون اعوان و انصار شدند حتی فصاحت طاری شده
و با وجود این دین تبدیل این قیامه را بخلاف کوشش ایشان که نمی توانستند دین
مسیح را از میان بردارند چنانچه قتل بسیار هم نمودند جواب انشا دین عیسی را با
سب که گفته از جمله معجزات شمرده پس چه این بنی انصاف همین مرحله را در دین
خاتم الانبیا جاری نمایند که جوانی بی حدود پدر و معین و یاد و رفیق و بی خبر از میان
فوجی برخیزد که همه آن قوم مکر عداوت او را بر میان بندند حتی عمو و عمو زاده و گوش و
تبار و مصداق نبوت او از فراری که در اناجیل از قول عیسی مذکور است که هیچ مغربی نبوت
نشکره ای که امانت رسانده می شود در شهر و وطن او اذیت میکنند او را قوم او
بعل آمده و دعوت کند ایشان را بچیزی که از همه امور موجب تر است که ترک خدایان خود

کتاب

۵

و نسخ ادیان ابا و اجداد باشد و بختی فقیر باشد که اکثر شبها گرسنه خوابد و آنچه
 او تنها و یکس از شهر و وطن خود قرار و بیان قومی دیگر آید و با وجود این دین او
 شرق و غرب عالم را بگیرد و دین سلاطین روم و مصر و شام و یمن و عمان و عجم
 دهند و سنده و ترکستان همه را بتبدیل دهد و همه ایشان طوق اطاعت و فرمان برداری
 او بر گردان نهند با وجود دشمنان خانگی و پیرونی و وقوع قتل بسیارین و اسطفا
 و اما آنچه گفته که احکام این دین یعنی دین نصاری تمام مخالف بود پس اولاً میگویم
 که چنانچه از کلام سابق او مفهوم میشود مابین کلام کنایه از موافق بود و هموس نفی بود
 احکام دین اسلام اراده کرده اولاً نمیدانم کدام حکم او موافق هوای نفسی است
 ایامه در راه خدا که عرض عرف جان و ترک خان و مان است موافق خواست نفسانی
 است یا واجب حج و روزه و خمس که در ان تعابین و اطلاق است یا نازی نیکان
 یومیه یا روزه سی روز رمضان مخصوص در روزهای تسبیان یا بریدن است بخت حقان
 یا وجوب جناب از شرب و حفظ چشم و دست و فرج خود از غیر حلال خود از زنان و زنان
 یا زوم احترام از لباس حریر و طلا و ظروف طلا و نقره و وجوب ترک سرف و فرود
 خشم و غضب و امر معروف و نهی از منکر در راه خدا ترسیدن از ملات کشتن گان

و بجز قرآن

و وجوب احترام از نجاسات و وجوب تطهیر بدن از بول و غایط و غسل کردن از نجاست
 و حیض و استخاضه و نفاس و تحمل نفقات عیال و پرستاری اولاد و صلوات بر اهل بیت
 حفظ زبان از لغو و غیبت و فحش و دشنام و دودت از اذیت و درودی و اعانت
 ظالمین چشم از نا محرم و گوش از سرودن و شکم و فرج از تحمات و نهیت و نماز
 و عبادت و تصریح در تائیدی شبهای دراز و حق فطرت دل از غیر یاد و محبت خداوند
 یکتای بی نیاز از غیر ذلک و ثانیاً آنچه گفته که احکام این دین یعنی دین این
 باوری تمام مخالف هوای نفسانی می باشد نمیدانم این دینی که میگوید احکام او
 مخالف هوای نفسانی است کدام است و در دست کیت اگر دینی را میگوئی که عیسوی
 کوان دین و در نزد کدام طایفه نصاری شایع است و کدام یک از قیصره ان دین با
 امروز دارند که تو بتبدیل ایشان را بجزه قرار داده چه در چند موضع از اناناجیل از بقیه نقل
 کردیم که عیسوی فرمود من نیادم حکمی از احکام تورات را بر هم زخم و فرمود که هر که هبت خواهد
 باید تابع احکام توره باشد و در انجیل می و غیره از زبان عیسوی سبویه که نه پندارید که من
 آمده ام که دین پیغمبران و آنچه ایشان فرموده اند بر طرف سازم و احلال کنم و در فصل چهارم
 انجیل لوقا که عیسوی شخصی عرض کرد که چگونه تا حیات ابدیه را ببردیم بگویم فرمود

در توره نوشته است عمل کن و تو خود پیش ازین گفتی انجیل با نسخ توره نیست بلکه
 تحیل آن کرده است و تکمیل بر یاد کردن می باشد نه کم کردن حال چنان کن بر بنیم انجیل
 توره از اصول و فروع آن چهار میان شماست و کلام یکت را اعتراضات میکند اگر از اصول
 کوفی در سفر چهارم توره خدای تعالی میفرماید آن پروردگاری که آسمان و زمین را آفرید
 شماست و یکی است بلکه در انجیل شما باین تصریح شده چنانچه در انجیل یوحنا هست که عیسی
 گفت خداوند این زندگانی ابدی که من بفرود آورده تو تعلیم ایشان کردم این می باشد
 که ترا به نهانی خداوند بداند و مرا دستاورد تو بشناسند در فصل سی و دوم انجیل
 مذکور است که مردی خدمت عیسی آمد و عرض کرد ای استاد خوب من چه عمل کنم از برای
 آنکه بهشت روم آنحضرت بر او نماندند و فرمود که چه امر خوب گفتی ایانی که کسی را
 خوب نیتوان گفت مگر کثرت خدا و در فصل چهل و یکم انجیل مرقس است که کسی از عیسی و صیتی
 طلبید فرمود اول و صحایب من آن است که بدانی که خدا تو خدای و جد است و نیز از اصول
 دین موسی آن است که شبیه با حقن و اعتقاد لزوم تعلیم آن داشتن جایز نیست چنانکه
 چنانکه در کتاب باروک پنجم که از بنیامین معتبره در نزد نصاری است مذکور است که خدای تعالی
 میفرماید سزید برای خود شبیه هیچ چیز شبیه آنچه در آسمان و در زیر آسمان در بر روی زمین

انجیل

و شبیه آنچه در زیر زمین و در میان است هیچ شبیه سزید و پرش میکند و نیز از اصول دین
 موسی است اینکه کن کاران بجای مصیبت خود کوشش میکنند و بجز خدا کسی را نصیب
 معاصی نبهان نیست از این اصول کلام یکت را نصاری دارند دست از توحید برداشته
 با قانیم شمشه قابل شده اند که پدر و پسر و روح القدس باشد و همه طوائف نصاری خدا را حجاب
 میدانند و میگویند موجود جمهریت از اقانیم شمشه و اقنوم بعضی اصل و بسبب جمهریت
 و عبرت از ذات باری تعالی است که در کمال از اوست و اب و این روح القدس شاره
 باوت و اقنوم اب عبارت از وجود است و اقنوم ابن علم اوست و اقنوم روح حیات است
 بلکه اهل توحید را خوب میدانند نظر کن بکلام غیب پوری که یکی از پادریان نصاری بود که
 با حقا و فاسد خود متبع در زمین مسلمین نموده و کتابی در رد اسلام نوشته در آنجا سیکوید همچو
 اوله که سایر پیغمبران گفته بودند و مردم را از بت پرستی بدین عیبی خدا در آوردند و از بت
 پرستش کنجید که در نوع است در آورد در حالیکه می توانست بت پرستش یعنی شمشه در آورد
 و تمام طوائف نصاری قابل شمشه اند کور شمشه فی الجمله تفاوتی دارند چه فرق ملکانه از ایشان
 گویند خدا با تعالی عیسی دیریم است و چنانچه بعضی گفته اند و اکثر فرستگان از ما دو ما جا
 و کار تبیان و مصر و ان و لوت و ان و نسه و المان و اسپانیل و کمال با بنظر نظر اند و طایفه

نظیر عیسی را پس خداوند و بعضی خداوند و بیگ ذات و یک تشخص قایلند و بعضی
 گویند روح او خداست و تن او انسان است و بعضی گویند نفسی پس خدا بودن او این است که
 خلق بوجود او راه بنانند و روح اقدس است یعنی دنیا بدو زنده شود و اگر از ایشان پرسند چرا
 عبادت عیسی واجب است گویند بواسطه آنکه او واسطه است میان ما و لاهوت و تعویبه گویند
 اتحاد بذات بود یکی تعین لاهوتی گرفت و دیگری نوتی و غیر نظریه گویند کلمه نوت
 مسیح را بیکل کرده اند پس عیسی علیه السلام دو جوهر است و دو قنوم و این فریب از راه ^{اصفهان} آمده
 و در جستان و طایفه زکیان از حبش و نصاری اروس و طایفه سوس و صبی طرکان و کسان
 اودی و بلواری و طرایفی دیگر نقل نموده اند و بعضی گویند نفسی اتحاد آن است که کلام الله
 مسیح تاثیر کند بدون نقل و کویا آنچه بعضی گفته اند مراد این باشد که بیکل مسیح چون شجره طر
 عمل صد و کلام الله شد و این را نسبت به یونان روم و بت اهل کس و کس دادند و از او ایروان
 و از زن روم و پرتگالیه و جمعی دیگر داده اند و قاطبه نصاری گویند که کلمه بودت عیسی نیز بر
 کرد مثل از کل جنس ماضی و مرده زنده کردن و گویند آن کلمه اتحاد است و همه چون کاری شروع
 کنند گویند بسم الله الابن الابن روح اقدس الرحمن الرحیم اله واحد و عتقا و جمیع نصاری
 آن است که انبیا از برای کفار کنه پدید آمدند در جنم بودید تا عیسی آمد و جنم را خوب کرد

دانش را

دانش ترا از او گردانید و شبیه ماضی و تعظیم ایشان مراد را ظاهر و مبین است چه در کلیبی ای
 خود جوهرت عیسی در بر یک غیر ایشان ترا شده آنها را تعظیم می نمایند و اما مراد جوهری معانی
 پس خلاف آن از آنچه میگویند که عیسی در روز سیم از قتل او بر حواریین ظاهر شد و گفت ندا
 کنید با من و ایشان بر جمیع خلق ظاهر و هوید است و اما بخشیدن دیگران معاصی نیکان را
 پس خلاف آن در نزد ایشان مشهور چه بر ساله زنان و مردان نبرد با در میان آمده اقرار
 بکنان میکنند و ایشان می بخشند چنانکه مذکور خواهد شد و نیز نصاری بهشت جسمانی را
 میکنند و بجز خدا و روحانی قایل نیستند و حال آنکه در سفر اول تورات مذکور است که نشاند
 پروردگار شش رابع بهشت را از زمین و نیز میفرماید که از آن بهشت نهی میروم می آید و نقص
 میشود بچهار قسم یکی فقیهون که جمیع ارض خود بلاط میروند که عبارت از نصر و بعضی عرب است
 و آن روز نیل است و دوم نهر حیون است که همه زمین و بار خشمه میروند نهر سیم و جلد است که
 با ثورین یعنی عراقین میروند و بعضی نسخ کبابی انورین سیر است یعنی زمین بر نیانیا چون
 زمین عراقین قتل سکنی سیر نیانیا بود و نهر چهارم فزات است و اما فروع پس نظم از فروع
 دین معلومی خفته کردن است چنانکه گذشت بلکه حضرت مسیح را نیز خفته کردند چنانچه در
 فصل اول انجیل متی مذکور است که بهشت روزی که از مولود حضرت عیسی گذشت در حضرت

موافق آنچه درین موسی خدای تعالی فرموده بود او را مسجی برده مردی از علمای بنی
 اسرائیل که شمعون نام داشت او را خفته کرد و لغاری امروز را اول سال میدهند و
 عید میکنند و امروز ملاحظه کنید کدام یک از لغاری خفته میکنند بلکه نظر کن بقول
 بیلوس که موسس اس غریب لغاری است که حال دردت دارند و با شمعون
 که وضع عیسی بود بنای مقابله و مجادله گذاشت و امروز در کنیان از او ببولوس تعبیر
 میکنند و او را ببولوس حمداری گویند در فصل پنجم کتابی که بجای فانس نوشته میگوید
 من که ببولوس شما میگویم که اگر خود را خفته کنید عیسی که خدمت شما را نفعی نخواهد
 بخشید زیرا که من شهادت میدهم به کسی که خود را خفته می نماید از قبل قرض در بر باید
 احکام شرع را بعل آورد و اگر آنها را بعل آورد عیسی که خدمت خالی خواهد بود یعنی عیسی که
 خدمت از شما بجزاری شود در فصل چهارم کتابی که با بولوس نوشته است در لال می نماید
 بر بنی فایده بودن خفته نمود عدالت از برای ابراهیم در حالت ناخوشی و دیگر کسی
 از نطفات فرود آمدن موسی مخطئ شنبه است و از آن اثری در نزد لغاری باقی نیست
 و دیگر درج است که میان لغاری متروک است و دیگر صورت بعضی حیوانات است چنانکه
 گذشت و حال لغاری حیواناتی که نهضت توره حرام است میخورند و در توره در فصل چهارم

خدای تعالی

خدای تعالی میفرماید خون پر سج حیوانی را فرماید زیرا که خون ایشان در عوض روح ایشان
 می باشد و بدین جهت نشاید که گوشت و روح هر دو را بجایش مید بلکه باید خون را
 آب در زمین روان سازند و حال لغاری درج میکنند و خون را روان نمی سازند
 بلکه چون همان غریزی با ایشان رسیده خاک یا گاو کوفته بزرگی آورند و کار دوم
 باریک و زاری شبیه به بیشتر را در پهلوی کلوی او فرود کرده خون از او در ظرفی جمع میکنند
 و قدری بر که و نمک در آن می اندازند که نه بند پس با او به بسیار آن خون را می پزند
 و بخورند و از آن جلد را بجا بست و تنها بودن است که در توره ممنوع است چنانکه در زیر اول
 توره است که خدای تعالی در وقتی که آدم را آفرید فرمود که خوب نیست که آدم تنها باشد پس
 از برای او زنی از جنس خودش و بعد از عیسی لغاری بدعت تنهایی در میان نیست از برای
 کردند چنانکه بیلوس در فصل پنجم کتاب اول از برای شخصی تیا تا دم نام نوشته است و
 آنان که که خدا نشده اند که یکدیگر پیروانه خوب است که مثل من باشند یعنی بدستور من
 راه روند که غنیمت زن بگیرند و پی شوهران شوهر کنند بعد از آن میگوید در باب بکر با خواه
 مرد خواه زن مصلحت میدهم که بهترش این است که چنین نمایند و از آن جمله غسل جنابت
 که در توره است و لغاری از آن ترک کرده اند و عمده عباداتی که امروز بنی اسرائیل دارند

بگذرانند قرین اصول دین می شمارند چهار علت و کمال آنها با هم دارند اول
 عبادت هر روز که آنرا نماز بومی می خوانند و دوم اینکه هر گاه عیب خاصی در پروردگار
 زبجه باشد آنرا احرام می دانند ستم آنکه در حج را باید عالم بجمع میل و غنیه بگذرند چهارم
 آنکه گوشت حیوانات را با لیسات نمی خورند بلکه در یک سفره هم جمع میکنند و باز خوردن
 یکی چند ساعت نکند و دیگر برانی خورند و از سبک از اینها اثر می در میان نصاری نیست
 بلکه از احکام توراته و کتب انبیای سابقین مطلقا پس معلوم شد که این دینی را که این
 مرد میگوید مخالف هوای انسانی است و از نشانیها بر او میزند و این نبی بر این احکام
 توراته نیست و اگر طریقه را میخواست که امر و در دست طوائف نصاری است و معمول بر اکثر
 طوائف ایشان است خصوص آلمان و فرانس و اسپانیا و انگلیز و روس
 نموده پس ندانم اگر آن مخالف هوای نفس و قوای شهویه و بهیمیه و غنیه است پس چه خبر
 موافق آنها خواهد بود بلکه اصول مختصه است اول ایشان مخالف عقل و جمیع کتب انبیای
 و خلف و فروع ایشان نفسانیت هوا و هوس چه عظیم خواهشهای نفسانیه است که
 و شرب و جماع و مباشرت و تن پروری و تهرمت ایشان نرا در خصوصها منع و محدودی
 در غلب نیست و اگر خواهی شمه از اصول و فروع ایشان را توضیح دهیم تا بحقیقت ان پرستی

باید

عقل را حاکم سازی بدانکه اصول دین ایشان چهارده است که میگویند هفت از آن معتقد
 با الوهیت و در دو هفت دیگر با نبوت خدای تعالی متعلق است اما آن هفت که با الوهیت
 تعلق دارد اول آنکه خدای تعالی یکی است دوم آنکه همان خدای یکی پدر است سیم آنکه
 همان خدای که عیسی و پدر است چهارم آنکه همان خدای که کیت و پدر و پدر است
 روح القدس است پنجم آنکه آنقدرانی که صفات مذکوره عین ذات اوست تفریق و پروردگار است
 ششم آنکه آن خدای که آن صفات نفس را در او شفاعت کننده است هفتم آنکه آن خدای
 که صفات مذکوره را در او تجلی کننده است و اما آن هفت که تعلق با نبوت دارد اول
 آنکه آن خدای که با آن صفات بندگان متصف است و آن صفات عین ذات اوست
 بر طبق شخص روح القدس بدین آمده داخل رحم مرا شد دوم آنکه همان خدای که در اول
 مریم شد از انبی بدین آمده سیم آنکه همان خدای که بدین از رحم مریم آمد بار کشیده شد و بعد
 مدفون شد چهارم آنکه آن خدای که از در مدفون شد و چهل جنم شد از برای خلاص کردن ارواح
 همه پنهان و نوزنان و او سیاه که از اول ابتدای دنیا تا آخر زمان مرده بودند و در آنجا حبس
 شیطان گرفتار بودند و اشتهار آمدن خدا را می کشیدند پنجم آنکه همان خدا که بپرزوار

برو عیسی که نصیب از این نبوت بود

دفعه اول چشم شد از آنجا همراه پنهان و او صبا و نونان بدینا برشته رحمت نمود
 ششم آنکه همان خدا بجز رحمت نمودن بدینا بجز از نقصا و عجاوه روز در واج نونان
 و پنهان و او صبا را با خود برشته با همان بلا رفت و در وقت رت پدر خود قرار گرفت
 هفتم آنکه همان خدا با آن بزرده صفات مکتوره از آسمان نازل خواهد شد و در جوابی از خدای
 شام دیوان فلیق را خواهد کرد و شکوکاران را بدیشت و بدکاران را بجهنم خواهد فرستاد
 این است اصول بن ایشان و در فصل سیم انجیلی که تفسیر نسبت میدهند در فصل اول
 انجیل قس و همچنین در انجیل لوقا و یوحنا نیز فرموده است که در اول بعثت حضرت عیسی
 او را در آب محو و غسل داد و همیشه عیسی از آب میرون آمد حضرت عیسی دید که آسمان شکافته
 در وح القدس شکل کبوتری آمد و در بالای سر عیسی قرار گرفت و در انجیل مرقس میگوید
 در عیسی سخن گفت و عقاید ایشان در خصوص شیاطین آن است که ضعیفی از ملکات میشد که
 بسبب نافرمانی خدا منضوب گردیده از آسمان بجهنم انداخته شدند میگویند چند روز از
 آسمان ملکات بجهنم می بارید و میگویند شیاطینی که در زمین مانده اند ملکات اند که در وقت
 فرو رفتن در عرض راه بودند که خلا باریدن ایشان را ختم کرد بر زمین افتادند و بسبب نافرمانی
 را میگویند این بود که ایشان فرمود زمانی خواهد آمد که من این ان شوم بایدهما الوقت مرا

دیند و آن

دیند و آن انسانی را که با من است خدا در امید و پرورش کنید آنها که قبول کردند
 مقرب شدند و آنها که قبول نکردند مغرب و اما فروع دین ایشان هفت است اول غسل
 بدل خفته و آن چنان است که هر طفلی را پدر و مادرش بایک کدام باید که موقت
 بگذارد ولادت هر چه مناسبتی بر داشته در شمع بزرگی حسب نینده که کعبه نیند و پادری نیند
 و آن پادری چه را بر داشته مولود را اسم گذاشته در میان آب و نمک فرو می برد
 و در آن وقت میگوید که ترا غسل میدهم باسم پدر و پسر در روح القدس او می گویند
 و آن این است که چون طفل هفت سالگی رسید باید که پدر یا هر که متوجه طفل است از آنجا
 با جریه نرزد آن پادری که خلیفه است ببرد و آن خلیفه نکشت خود را با آن روغن زیتنی
 که در کلبه دارند چرب کرده بر سر آن طفل بشکل صلیب که حاجت است خط بکشند و
 من توراتن بکنیم نشان شفاعت و یک سیلی بان طفل زده او را روان کند میگویند
 و آن یعنی آفرین بگناه کردن است و آن چنانست که هر مردی یا زنی همیشه از هفت سال سن
 او تجاوز کرد باید که هر ماه و پیش هر سال بنزد پادری آید و خلوت کند و هر گناه که در وقت
 کرده است با دبد تمام بوزان نوشته آفرین کند بجز از آن پادری که هزاره بجهت کنان
 او که شنیده قرار میدهم و کنان از اراجی بخشد پان نخی که میگوید من کنان ترا می

بخشم با هم پدر و پسر و روح القدس و باید در آن وقت پادری بدت خود شکل
 صلیبی بر آن بکشد و اگر آن شخص یک کناه را از پادری پنهان کند همان بخشیدن
 باونی بخشد بلکه البته باید بچشم رود مگر آنکه پیش از نمودن آن کناه را اقرار کند و اقرار
 بر پنهان کردن آن نیز کند چهارم نومونیا و آن چنان است که هر کس که کناه بیادری
 گفت باید همان ساعت بکلیس رود و آن نانی را که شکل خدا بر آن نقش کرده اند است
 پادری بخورد و یک پایله بر بالای آن که دندان او بنام برسد پس از آن فیکه آنجایی که
 کناه خود را گفته بچیت خردن نان حاضر می شوند پادری آن نان را که بنازکی کاغذی
 و بقدر نافع ابهام است و صورتی بر آن نقش است برشته بلند می سازد و آن تعظیم
 میکند پس میگوید این است حضرت عیسی خدای رستی و آن رستی ابرو مان میگوید
 که من آن قدر ندارم که تو داخل خانه دل من شوی بلکه میخرف تو که فیت از برای آنکه
 روح ما شفاعت کرده شود پس آن ناز از نزدیک دندان ایشان می برد و میگوید بگردن
 عیسی را که هدیه است آن شخص دندان باز کرده پادری نان را بگفت اومی اندازد و پایله است
 میدم بنویس که فرود و جانیده نشود پنجم اردوست و آن هفت مرتبه دارد که هر یک
 پادری شود باید طی آن مرتبه بکند اول باید بکبت رفته سواد بهم رساند و چون گفت رستی را

که زبان خود

که زبان کتاب ایشان است فی الجمله اونوقت بنزد خلیفه رود و او با نکت خود که در
 روغن زیت مذکور چرب کرده شکل صلیبی بر سر آن جوآن میکند و بعضی الفاظ میگوید
 فرق از بقدر پشت ناخنی می تراشد دویم باید بعد از حلقی که گذشت مرتبه پیش
 رود و آنچه در مرتبه اول خلیفه کرده بود با بر چنان کند و سومی فرق او را در مقابل اول
 بر تراشد و پنجمین مرتبه سیم و چهارم باید در هر مرتبه برید و تحفه از برای خلیفه بر برد
 گفت یعنی را خوب دانت مرتبه پنجم نیز خلیفه با جریه رود درین مرتبه الفاظ بسیار است
 بخواند و آن شکل اول را بر سر اومی کشد و آن جای سر شنیدن را بزرگتر میکند بقدر کف
 دستی و فیضهای مرتبه پنجم را با دومی بخشد و در مرتبه مازون می شود که نوشته های علماء و
 پادریان و دستورهای ایشان که در کلیسا هست بخواند و چون حلقی ازین گذشت و باید در
 عمران شش اقله برست و یک سال سیده شد مرتبه ششم بنزد خلیفه میرود پادستور سایر
 مرتبه خلیفه با دوزخ میکند و علات سرانرا بزرگتر میکند و درین درجه مازون می شود که
 در کلیسا با نا جیل را بخواند و چون حلقی ازین گذشت و کالاتی که متداول ایشان است
 تحصیل نمود با ششم نیز خلیفه رفته و خلیفه از او بر روغن زیتی که مذکور شد و بسیار آن را
 تعظیم می کنند بدن از او چرب میکند و دستهای خود را بر سر او میکند و در یکوی یک روح

۴۹۵
 الهیست از ششم نظر با بنوم است و آن چنان است که چون خوانند دختر و پسر را
 بزین و شوهری بکند بگردند پدر باولی آن دختر دختر را با بدیه و تخمه بگسب نزد
 پادری می آورد و آن پسر غیر حاضر می شود پس پادری از دختر می پرسد که تو را فری
 هستی که زن این پسر شوی دختر میگوید بل پس از پسر می پرسد آن نیز گوید بل پس پادری
 دست دختر و پسر را بهم داده و دست هر دو را بدست خود گرفته میگوید من شما را بم عقد
 بستم با بسم پدر و پسر و روح الهی پس پسر دست دختر را گرفته نبرال خود برود و فرغ
 از شرکات و انکسالات و آن چنان که هر یک از ایشان چه پادری و چه مادری که زمان
 مرتبه ایشان است یعنی پادری نموشد و چه غیر این دو چه مرد و چه زن چون نزدیک کردن
 ایشان رسید پادری را طبعه و هر کنای که در تمام عمر خود کرده نزد او می شمارد و آن
 نان سابق را می خورد و چون وقت احتضار او شود پادری پیش آمده پیش روغن زنجی
 با خود دارد بر مرغی یا بر روغن زده دستها و پاها و گوشها و سوراخهای بینی از روغن پر آرد
 میکند و چنان عقدا دارند که هر کنای که آن اعضا کرده اند پان و اطه از عهد است
 این می شوند پس پادری شعی از نوم بدست رت او و بنی بصورت مرد چهار می کشیده
 بدست چپ او میدهد و در هر دو گوش او فریاد میزند که این شمع مثل آقائیم شست بکشد است

بهر قوی تواند

۴۹۶
 و بر تعیین می تواند شد و این شکل چهار می کشیده صورت خدای شامت که از پسر
 خاطر شاکسته شده است این هفت چیز فرود دین ایشان است و اما سنتهای مکتوبه
 ایشان هفتگانه کردن و گوشت حوک و شرب خوردن چه هر کس اینها را نخورد و هفتگانه کند
 از آنجا لف مذیب خود میداند و دیگر از قواعد ایشان استنجی کردن غسل کردن و نوره
 کشیدن و ناخن و ناشر بگرفتن و هیچ چیز را حرام ندانستن و فرغ و شب پره و لاک
 پشت و آب آبی و مسکن ابی را حلال دانستن و دیگر از سنتهای ایشان شکل صلب از
 چوب یا سنگ یا طلا یا نقره یا دندان فیل یا غیر اینها با خود داشتن و در برابر آن سجده کردن
 و استخاره نمودن و غیر اینها از جمله سنتهای ایشان که در میان و نیکان متداول است
 شهرهای خود بجای می آورند آن است که صکای ایشان بعضی قرآن خود را یا مهر و قهری
 یا مهر و قهری که وجهی تر است نذر آن صورتی می کنند که با بسم حضرت عیسی بر کشیده اند و با
 می بخشد و چون آن دختر بحد بلوغ رسید مال بسیار بسیار براه او میکنند و بنزد پادری
 میفرستند و در پهلوی هر یک بیانی مکان وسیعی دارند که بسیار فرزند است و راه بیان
 بگسب دارد و ساخته اند از برای منازل و قرآن و در هر جانبی یکت از آن مواضع و چنان
 بسیار جمع شده اند و از دختر را با مال آن موضع میفرستند و باشد پدر و دختر اگر مال دار باشد

ملکی نیز وقت میکند که ماه باه داخل ان بان دختر برسد و این بحبت مصرف
 خود دختر است و الا خرج و لباس و ضروریات ان از سر کار خلفا می دهند و دختر را
 چون با بنوضع آوردند بدت پیره زنی که متکفل احوال دختران است می سپارند
 و هر سه سال یک دفعه اهل هر مدرسه مجوزه را از برای مشوانی دختران اینجا بفرستند یا شوست
 بقین میکنند و چون دختر بان مجوزه پیره شد متعارف نیست که دیگر کسی از پیش
 نزدیک او او را بپسند یا حرف زدن بی سالی یکی را وزن میدهند که بدزد و مادر او با او
 سخن گویند و اما ان پیره زن ان دختر را یکی از دختران دیگر می سپارد تا او را ^{کمال}
 ادب عبادت بیاموزد و اندر در ان سال هر کونه خدمتی خواهد با و بفرماید و این سال
 سال ریاضت و ازمایش گویند و بعد از ان تمام کلیسیا و انوضع را زینت میکنند
 اقامت کلها سر بزنند و همه پادریان و دختران ان سلسله در اینجا جمع می شوند و ان دختر را
 نزدیک از پادریان که در بال صندلی نشسته است می آورند اندر چون نیزه او برسد
 بسجده می افتد پادری می پرسد چون گذشت بر تو مدت یکسال و زانی که بعضی نیزه
 شده خوش آمد و بنخواستی با پیشی درین زندگی عانی و بقیه عیسی درانی اما بعد از آنکه
 در ادبی دیگر مپرون نمی توانی رفت ان دختر میگوید یا برضا یا زرتس بی چون گفت

بی سارنا

بی سارنا بنوارش در می آورند و ان پادری لباس تازه بان دختر می پوشاند بعد
 از ان اول ان پادری بعد سایر دختران او را و بخل گرفته نشا رسید پس اندر دختران
 روز مهمانی میکنند و همه پادریان و دختران هر چه میدهند و چون از چربی خوردن فارغ
 شدند دست اندر ترا گرفته با طق خودش می بزنند و در میان رفت خوب که صورت
 شخصی بر ششیده و باب طلا نقش کرده گذاشته اند اندر دختران بان صورت پهلوی نم
 می خوابانند و تا صبح با هم خوابیده اند و در هر هفته یکروز پادری برای اندر ان ناز میکند
 و در وقت ناز می باید اندر دختران در عقب او سار بزنند و خوانندگی کنند پادری از ان
 ناز فارغ شود و بعد از ان ناز پادری حقه مپرون می آورد پر از نانهای که باقی مگوشد
 پس ان حقه را بدت گرفته برود بجایی که ان دختران بسر و زانوی خود بسته اند و ان
 حقه را در بالای سفره که برای این کار ساخته اند میگذارد و در ان سفره چندین شمع از موم
 کافوری در شمع او نهادند که شسته و تمام کلها پاشیده اند و چون واجب است که هر یک از
 دختران در ان روز خلوت کرده که هفته خود را بان پادری که از برای کنه ششیدن دختر است
 بگوید پس چند نفر از ان دختران که کنه گفته اند دو دو برترتیب با و تمام برابر پادری می آیند
 و ان نانرا اولاً تقسیم میکنند بعد از ان نزدیک پادری با و ب می نشینند و پادری یکی از نانرا

ببت یکم کرد و بدستوریکه سابق مذکور کلیق انفرقان می اندازد و چون یکی از آن جناب
 چهار شد باید یکی از پوزیان داخل فرانس او شود و خلوت کرده کنان اندر قدر بشنود
 و پادری کنان او را بخشد و مانند روان خانه که در آن جا در زنده زنده یکی از آن ^{سازد}
 یعنی میان نعلبکی طلافی گذارد و بیادورد بدستور مذکور بان دختر بخواند و اگر آن دختر
 در آن مرض مرد نا قوتها می متعدد که در زنده می نوازند تا پادریانی که آن دختران با آنها
 تعلق دارند مطلع شوند همه بیک بار با نردون می آیند توجه ذوق و ناز طلافی که دارند
 بجهت آن دختر میگردند و از جمله قواعد اکثر نزاری که امروز در ترک که عده جمع طواف
 نزاری است که حجاب در میان مردان و زنان ایشان نیست و زنان در بزار یادگان
 داری میکنند و چون دوستی بخانه دوستی برود زن و دختر خود را پیش راه او میفرستند که
 کند و سلام مردان ایشان کلاه برداشتن است و سلام زنان بوسه و بوسه دارد و دوست
 شیشه شرب حاضر میازند و چون کیفیت آن می باشد زنان او خوانندگی و در قاضی میکنند
 و هیچ چیز از یکدیگر مضایقه میکنند و اگر دوستی بخانه یکی رود و صاحب خانه حاضر نباشد زنان
 و دختران او همان داری میکنند و باشد که آن مرد زن و دختر صاحب خانه تکلیف نموده
 بدی یا مرزعه یا باغی که در دردی برود در آنجا چند روز بعبس و عشرت میکند زنند و چون

ببت بهمان

در خانه

صاحب خانه از این معنی اکا ہی یافت بسیار از آن دوست خوشنود و رضی میشود
 و بعضی از ایشان میکنند حجاب و دوستی و تفرقه کار حسابات است و حسابات را
 از خود سب نموده ایم و مجرد شده ایم پس کسی که مجرد شد با جسم و کار جسم رجوع ندارد
 بلکه جسم هر چه میخواهد بکنند قبی ندارد و میگویند با همه یکی کشته ایم و با هم صلح کل کرده ایم
 و این معنی را از یکی از پیران خود که میوس نام دارد و مخرب بن عیسی بود اخذ کرده
 چنان در فصل چهارم کتابی که بجای آن آورده نوشتیم است که پس شما همه باید
 که با یکدیگر برادرید زیرا که همه بیک مجرد میباشند با همه صلح کل کرده یکی کشته ایم
 و این عقایدی که من از شما گرفته ام و شما از ما هم رسانیده اید یک بدن دیگر روح شده است
 و در فصل نهم کتابی که بجای آن آورده نوشتیم است میگوید آنچه خلاصه آن این است
 که ای من در میان شما فخر و رول نسیم عیسی که خدا و صاحب است نذیده ام ای شما عمل
 من نیستید ویت من که باید از آنجا فطرت کنید این است که چرا اختیار نداریم خوردن
 و آشامیدن هر چه را که نخواستیم و چرا اختیار نداریم بخوردن هر چه را که در مینه خود را نمیخواهیم
 شمعون ایضا و سایر عوالمین و برادران حضرت عیسی میکنند و ایاه برزنی را که هم بدین
 ماشه است و خواهر است اختیار نداریم که بر جا و بر وضع که خواهریم کردیم کدام سپاه میباشد

۵۰۱ که مجموع جنک کند ایایسکه باغی را سازد و در خنهای نشند از میوه های آن بخورد
کدام چوپان است که کله را بچرانند و از شیر کله خود نخورد ایای می پذیرد که من نهاد را میگویم
بلکه دین هم همین را میگوید زیرا که در کتاب دین موی نوشته شده است که دین ان کاوی
که کند مرا خورد میکند بنفید از برای آنکه گاه و گندم را بخورد پس هر گاه ما در شما با خورد است
خوردن کاشته باشم عظیم می نماید و نظری شما که گوشتهای شما در گوشت و بینه همین مطلب
در فصل نسیم کتابی که با بل قورنطیان نوشته ذکر میکند و در آنرا آن بگوید که شما مطلع نیستید
که خدا من مسجد از مسجد می خوردند و ملازمان خرج در خرج شکر کنید پس من چرا چنین نباشم
و همین بیلبوس است که امروز بنای اکثر کار دین فرنگیان بر پردهی اوست و قراع ربهت را
بجز عیسی کرد چنانکه گوشت و نایت سال بجز عیسی هم پادریان زن بگرفتند و هم پاپا
بجز آن از فرار دستور بیلبوس منع کرد و گفت بجهت زحمت عیال تصدیق بکشید و اذن با
داد که هر نری که از برای اقرار بکنه نزد ایشان می آید اگر خواهند با او مقابله کنند تا با
برکت از آن کرده و همین بیلبوس است که در فصل نسیم کتابی که بجماعت کائنات نوشته میگوید
ای پسران من حکم بشید در آنچه من بنام تعلیم کردم که با دیگر کردهای خود را بسنجید ای حکام
شرح کج کنید و در فصل اول کتابی که بجماعت کلو شش نوشته میگوید ای پسران من

بجز پند

۵۰۲ با خبر بشید مباد که کسی شمارا فریب دهد از راه حکمت و از راه فریب بپوچم وقت
حیثیهای مردمانت و از راه غنا مر جسمانی بلکه اگر سخن کسی را می شنوید سخن مسیحی که
فدایت بشنوید زیرا که در هیچ تمام خداوندی مجسم گشته سکنی دارد و در او خفته شده
ایده خفته که بدایت میکنند و گوشت بذرا قطع می سازند تا بعد از فراقی چند بسکوب
چون شما در کنار آن در یادتی گوشت ذکر خود مرده بودید او شما این کنان فریب
را بخشیده است زیرا که حکما می که برای ضرورت دشمنی با بدایت خط نوشته شده بود
اینها را از زبان برشته با خود در آن دلدی که در آن چهار پنج کشیده شد نیز خارج کشیدند
بدین بسبب بکس دیوان شمارا بسبب خوردن و اوش میدان هر چه میخواهید یا بسبب نگاه داشتن
عمده و شبته و روزهای اول هر ماه که در حکام دین فرموده شده بودید نخواهد کرد
اینها همه سید اویند و در فصل نسیم کتابی که بجماعت کائنات نوشته میگوید که هیچ خدا را در
ما را زلفت حکام دین بسبب لغتی کردن خود را و بدانکه این بیلبوس مدت دیدی بجز در غشی
در دین بود بود و حارترین حضرت عیسی را زلفت میرساند بر تبه که یکی از بهترین شاگردان
حارترین ما که استفسوس نام داشت شهید کرد و دشمنی لشجون اصفافی نمود چنانچه در فصل
اول کتابی که بجماعت کائنات نوشته شده بان کرده چنانچه گذشت این است اصول ایشان

وان فروع ان اصول را با عقل در میان گذار و این فروع را با نفس و هوا و هوس پسین
 عقل را هیچ موافقتی با ان اصول و نفس را هیچ تقابلی با این فروع نیست بلکه عملای اسلام
 بی باکان و جوانان و اهل هوا و هوس از سلب این مباح از اطلاع بر فروع نصاری فی بنایند
 چنانکه هر چه هوس و هوا و قوه بدین اثبات قوی نیست بچنین فروع مایل میگردد و نمیدانم
 ان کلمی با کزمت اسلام که این مرد مطابق هوا و هوس نفس فی میداند در مرتبه نصاری
 ممنوع است ان کلام حکم است اگر گوید بکرت زن گرفتن است پس ملاحظ کن که در زن گرفتن
 آنچه موافق بر است اتمام امر شهوت فرجیه است و لیکن متضمن شاق و الام بسیار و بطلان برکت
 عیال و تحمل نفقات و حال اینها نیز است و نصاری ان بنحو اول را بر وجهی اکل تا با هم برسانند
 چه اگر یک زن یا چهار زن را میگیرند اما بعضی بر زنی خواهند بی رحمت اتفاق و مشقت
 تربیت از برای ایشان حاصل است بی از ان خبر و دیگران فراموشی خواهند داشت و یکی
 از حکامی که احتمال برود این مرد موافق هوا و هوس نفس فی در اندیشه آنچه از آنچه در حق تعالی
 احراز زمان گفته بود مستفاد می شود منع زنان است از بی باکت چنانکه ان در بی شریک کردن
 مردان دیگر با ایشان و سخن گفتن زیاد از قدر ضرورت با آنها میدانم این چه مطالبی ناموجوا
 و هوس دارد و حال اینکه ملاحظه میکنیم اهل هوا و هوس مسلمین را و کفی که بدین می نوازند

در تقصیر



در تقصیر صواب و ستم میکنند و بنا بر آنچه گفته باید اهل هوا و هوس بی زبان نصاری
 نگذارند زمان خود را که با مردان چنانکه فحش شوند یا مردان با ایشان جمع شوند و حال آنکه
 بی چشم چنین نیست و با جمله بر این مرد بود که میان نماید حکام مخالفه هوا و هوس درین خود را
 تادیب چشم است میگوید بانه و اگر نظور و اندازده علی این دینی که ما از ایشان بی چشم درین
 احکامی که متداول ایشان است مخالفت ان هوا و هوس را میوه نقت پرط است و مثل
 ایند مثل ان شریعت که کسی از ان پرسید از کجای آئی گفت از حاکم گفت از دست
 پای بگفت و پاکیزه است معلوم است و اما آنچه در آخر گفته که از کتاب بیود می توانیم حجت
 بیاوریم بر حقیقت عیسوی سکونم است و لیکن بیدیه انصاف نظر کن در آنچه توارکت
 ایشان بر حقیقت عیسوی کفیی آنچه هم ما بر ان افزودیم و در آنچه ما از کتاب ایشان و کتب
 بربوبت محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله ذکر کردیم و ملاحظه نما و بین اگر تصدیق است
 کلام امر خند و اگر بنا بر است کلام انظرند و اگر کنی است کلام انبغده و اگر در عداست
 کلام شتر اند و حال آنکه بجهت ضیق مجال عدم حضور جمیع کتب متضمنه این مطلب
 کتب ایضای سلف بزرگ بعضی از آنها گفتا نمودیم و اگر بنویسیم همه آنها را نقل کنیم بسیار
 بطول می انجامد و باعث حلاوت پسندگان میگردید **نفسه کفیه** و اینکه قوم نصاری

در تقصیر



بسم الله تعالی
 تمام شد منتهی و بقیه آن کتاب در حضور جمع کثیر انحصاراً
 نواب شیخ کتاب سعادت معظّم الیه و امّ جمده ازان تبرکات
 و سایر اهل اسلام را نیز ازان معانی صلوات نوابان بر درگاه
 سعادت عاشر فرجنده مطابقت آن مجمع یافت و معجزی مد کرد
 حرره لیسبک احمد ابن محمد در التوازیه سنه ۱۲۸۱ هجری



